

سلسله مباحثی درباره:

کردارهای قلب

نویسنده:

محمد بن صالح منجد

عنوان کتاب: کردارهای قلب
نویسنده: محمد بن صالح منجد
موضوع: اخلاق اسلامی - اخلاق فردی
نوبت انتشار: اول (دیجیتال)
تاریخ انتشار: آبان (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری
منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaiislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

فهرست مطالب	أ
مقدمه	۱
شیوه‌ی کار در این زنجیره	۴
اخلاص	۵
معنای اخلاص	۵
گذشتگان و تعریف اخلاص	۶
نکوهش ریا و ریاکاران	۸
ستایش اخلاص و اهل آن	۹
اهمیت اخلاص	۱۰
نمونه‌هایی از متون دینی درباره‌ی اخلاص	۲۱
اخلاص در توحید	۲۱
اخلاص در سجده	۲۲
اخلاص در روزه	۲۲
اخلاص در شب زنده‌داری	۲۲
اخلاص در دوستی در راه خدا	۲۳
اخلاص در رفتن به مسجد	۲۳
اخلاص در شهادت‌طلبی	۲۴
اخلاص در تشییع جنازه	۲۴
اخلاص در توبه	۲۴
داستان‌هایی از بی‌ریایان و زندگی‌شان	۲۶
عبدالله بن مبارک	۲۷
حسن بصری و پنهان داشتن کار نیک	۲۷
علی بن بکار و ترس از خودنمایی	۲۸

- ۲۸..... ابوالحسن قطان و پروای اظهار علم
- ۲۸..... هشام دستوایی و طلب حدیث
- ۲۹..... صاحب تونل
- ۲۹..... پنهان سازی گریه
- ۳۰..... امام ماوردی و نگارش کتاب
- ۳۰..... علی بن حسین و صدقه دادن شبانه
- ۳۱..... پنهان داشتن کارها حتی از خانواده و همسر
- ۳۱..... اعرابی و غنایم
- ۳۲..... برخی از گفته‌های علما درباره‌ی اخلاص
- ۳۴..... گفته‌هایی دیگر درباره‌ی اخلاص
- ۳۵..... یادآوری چند مسأله درباره‌ی اخلاص
- ۳۶..... یادآوری دوم: وانهادن کار از ترس ریا
- ۳۶..... فرا خواندن به پنهان کردن کارهای نیک
- ۳۷..... تفاوت ریا و مطلق شرکت دادن در کار
- ۳۹..... چیزهایی که گمان می‌رود ریا است اما نیست
- ۴۰..... از نشانه‌های اخلاص

خوف..... ۴۱

- ۴۱..... تعریف ترس (خوف)
- ۴۲..... ترس (خشیت)
- ۴۳..... خوف در قرآن
- ۴۴..... جایگاه شناخت خوف و اهمیت آن
- ۴۶..... جایگاه و درجه‌های خوف
- ۴۷..... پس بنده اگر راست رو باشد، از چه چیزی هراس دارد؟
- ۴۸..... خوف چه زمانی سودمند است؟
- ۴۸..... خوف از خدا چه حکمی دارد؟
- ۴۸..... دلایل وجوب خوف
- ۵۲..... از جمله فایده‌های خوف
- ۵۴..... ثمره‌های خوف از خدا

۵۴ نخست در دنیا
۵۶ دوم در آخرت
۶۲ عوامل پدیدآورنده‌ی خوف
۶۳ ترس از خدا و ترس از عذابش
۷۶ موانع خوف
۸۱ امیدواری
۸۱ فرق مقام و حال
۸۲ تعریف امیدواری
۸۲ فرق میان امیدواری و آرزومندی
۸۳ امیدواری از عوامل پایداری و استواری
۸۴ عوامل تحقق امیدواری
۸۴	۱- یاد فضل خداوند بر بنده در مرا حل پیشین زندگی
۸۴	۱- یاد وعده‌ی خدا
۸۴	۲- یاد نعمت‌های خدا بر انسان
۸۴	۳- یاد بی‌پایانی رحمت خدا
۸۶ درمان به وسیله‌ی امید
۸۶ امید دارویی است که دو کس به آن نیاز دارند:
۸۷ نتایج امیدواری
۸۸ ملازمت خوف و رجا
۹۰ انواع امیدواری
۹۱ دلایل قوت امید
۹۳ درجه‌های امید
۹۳ درجه‌ی اول
۹۴ درجه‌ی دوم
۹۵ درجه‌ی سوم
۹۶ امیدواری و گناهان
۹۷ امیدواری و توکل
۹۹ امید در کتاب و سنت

- ۱۰۲ امید در سنت پیامبر ﷺ
- ۱۰۹ **خرسندی (رضا)**
- ۱۰۹ تعریف خرسندی
- ۱۱۰ خرسندی در قرآن
- ۱۱۵ جایگاه خرسندی
- ۱۱۷ خرسندی در سنت پیامبر ﷺ
- ۱۱۹ درجه‌ها، مرتبه‌ها و حکم خرسندی
- ۱۲۱ خرسندی در رفاه و سختی
- ۱۲۲ خشنودی از خدا
- ۱۲۲ خشنودی از محمد ﷺ در مقام نبوت
- ۱۲۳ خرسندی از اسلام به عنوان دین
- ۱۲۳ سرشتی یا اکتسابی بودن خرسندی
- ۱۲۴ فرق خشنودی با بیم و امید
- ۱۲۵ شرایط خشنودی
- ۱۲۵ راه‌های خشنودی
- ۱۲۶ دست یافتن به خشنودی
- ۱۲۷ اعمال دل و اعمال دیگر اندام‌ها
- ۱۲۸ مقام‌های خشنودی
- ۱۲۹ درجه‌های خشنودی
- ۱۲۹ قبرپرستان و قضیه‌ی خرسندی از خدا ﷻ
- ۱۳۰ خشنودی از خدا و نقش قوانین وضعی در حکم
- ۱۳۱ قبول کردن خدا و خشنودی از او
- ۱۳۲ سرنوشت وجودی و سرنوشت شرعی
- ۱۳۳ فرق میان خشنودی و شکیبایی
- ۱۳۴ انواع خشنودی از سرنوشت
- ۱۳۵ نتایج خشنودی
- ۱۴۲ سخنانی کوتاه درباره‌ی خشنودی

۱۴۵	شکیبایی (صبر)
۱۴۶	تعریف شکیبایی (صبر)
۱۴۶	شکیبایی (صبر) در لغت
۱۴۶	شکیبایی در اصطلاح شرعی
۱۴۷	شکیبایی (صبر) در قرآن
۱۵۲	اهمیت و جایگاه شکیبایی
۱۵۳	حکم شکیبایی
۱۵۵	انواع و اقسام شکیبایی
۱۵۶	شکیبایی در سنت پیامبر ﷺ
۱۵۷	شکیبایی ذاتی است یا اکتسابی؟
۱۵۷	برتری شکیبایی و شکیبایان
۱۶۱	مردم و شکیبایی
۱۶۴	درجه‌های شکیبایی
۱۶۵	زمینه‌های شکیبایی
۱۶۷	شکیبایی در انجام طاعت سه حالت دارد
۱۷۱	عوامل شکیبایی
۱۷۴	زیان‌هایی در راه شکیبایی
۱۷۶	گزیده‌یی از داستان‌های شکیبایان
۱۷۶	نوح <small>عليه السلام</small>
۱۷۶	ابراهیم <small>عليه السلام</small>
۱۷۷	موسی <small>عليه السلام</small>
۱۷۷	عیسی <small>عليه السلام</small>
۱۷۸	پیامبر ما محمد <small>صلى الله عليه وآله</small>
۱۷۹	یاران پیامبر <small>صلى الله عليه وآله</small>
۱۷۹	عروة بن زبیر، تابعی صبور
۱۸۰	ابوقلابه و نپذیرفتن امر قضاوت
۱۸۰	احمد بن نصر خزاعی و آشوب خلق قرآن
۱۸۱	امام احمد <small>رحمته الله</small> و محمد بن نوح

- همراه شکیبایان ۱۸۳
- شکر** ۱۸۵
- شکر و اهمیت آن ۱۸۵
- تعریف شکر ۱۸۵
- شکر در لغت ۱۸۵
- شکر در اصطلاح ۱۸۶
- مقامات شکر ۱۸۶
- فرق میان شکر و شکیبایی ۱۹۲
- جایگاه شکر ۱۹۲
- معانی شکر ۱۹۳
- مردم و شکر نعمت ۱۹۴
- وظیفه‌ی ما در برابر نعمت‌های خداوند عزوجلله ۱۹۵
- شکرگزاری با دل ۱۹۶
- شکرگزاری با زبان ۲۰۱
- شکرگزاری با اندام‌ها ۲۰۲
- فرق میان شکر بنده و پروردگار ۲۰۴
- شکر سبب افزایش نعمت‌ها ۲۰۴
- برخی کارها خود به شکر منجر می‌شود؛ مانند موارد زیر: ۲۰۵
- شناخت حقیقت شکر نعمت‌ها ۲۰۶
- سجده‌های شکر ۲۱۲
- تفکر** ۲۱۵
- برخی از گفته‌های پیشینیان درباره‌ی تفکر ۲۱۶
- تعریف تفکر ۲۱۹
- تفکر در لغت ۲۱۹
- تفکر از دیدگاه شریعت ۲۲۰
- نشانه‌های تفکر ۲۲۰
- پیامبر صلی الله علیه و آله و تعلیم تفکر ۲۲۵

۲۲۶	تفکر و ایمان استوار
۲۲۷	زمینه‌های تفکر
۲۲۷	تفکر در نفس
۲۲۷	تفکر و اندیشه در مخلوقات خداوند <small>عز و جل</small>
۲۳۵	امر به تفکر
۲۳۶	تفکر در امور اخروی

۲۴۱ توکل

۲۴۱	جایگاه توکل
۲۴۴	نمونه‌های عملی توکل
۲۴۵	توکل ابراهیم <small>(ع)</small> و همراهانش
۲۴۵	توکل پیامبر <small>ص</small> و یارانش
۲۴۶	فضل توکل در چند آیه
۲۴۷	حکم توکل
۲۴۷	رابطه‌ی توکل و ایمان
۲۴۹	ویژگی‌های اهل توکل
۲۴۹	جایگاه‌های توکل
۲۵۰	۱- در مقام عبادت
۲۵۰	۲- سفارش توکل در دعوت
۲۵۱	۳- توکل در حکم و قضاوت کردن
۲۵۱	۴- توکل در جهاد و نبرد
۲۵۳	۵- توکل در مشورت
۲۵۴	۶- توکل در طلب روزی
۲۵۴	۷- توکل در پیمان‌ها و وثیقه‌ها
۲۵۵	۸- توکل در هجرت در راه خدا
۲۵۵	۹- توکل در بستن قرار خرید، اجاره و ازدواج
۲۵۶	تعریف توکل
۲۵۸	توکل در اصطلاح شرعی
۲۶۰	مراتب تحقق توکل

۲۶۳	توکل و توائل
۲۶۴	پیوند توکل و عمل و علم قلب
۲۶۶	امور متناقض با توکل
۲۶۹	فایده‌های توکل
۲۷۲	داستان‌هایی از متوکلان
۲۷۲	پیامبر ﷺ و مردی که بر او شمشیر کشیده بود
۲۷۲	پیامبر ﷺ در غار
۲۷۴	خالد بن ولید و سم
۲۷۷	محبت
۲۷۸	تعریف محبت
۲۷۹	نشانه‌های محبت خدا به بنده
۲۸۲	نشانه‌های محبت بنده به خدا
۲۹۱	موجبات محبت خدا ﷻ
۳۰۱	کنش‌ها و منش‌هایی که خداوند ﷻ دوست دارد
۳۰۷	محاسبه
۳۰۷	اهمیت و جایگاه محاسبه
۳۰۹	محاسبه در قرآن
۳۲۱	تعریف محاسبه
۳۲۱	انواع محاسبه‌ی نفس
۳۲۲	۱- محاسبه‌ی نفس قبل از انجام کار
۳۲۳	۲- محاسبه‌ی نفس پس از انجام کار
۳۲۵	اولویت‌های محاسبه
۳۲۷	انواع مجازات‌های نفس
۳۲۹	شیوه‌ی محاسبه
۳۲۹	فواید محاسبه
۳۳۲	صحنه‌هایی از محاسبه‌ی صالحین
۳۳۲	عمرو بن عاص ﷺ و محاسبه‌ی نفس

۳۳۳ حنظله رضی الله عنه و محاسبه‌ی نفس

۳۳۷ **تقوی**

۳۳۷ تعریف تقوی

۳۳۷ تقوی به معنای شرعی یعنی:

۳۴۰ مراتب تقوی

۳۴۰ تقوی در قرآن

۳۴۲ مردم و تقوی

۳۴۳ تقوی از زبان بزرگان

۳۴۴ تقوی و شناخت حلال و حرام

۳۴۴ کوچک شماردن گناهان

۳۴۶ جایگاه و منزلت تقوی

۳۵۲ بر بال تقوی

۳۵۴ اولیای خدا و تقوی

۳۵۶ تقوی میزان سنجش

۳۵۶ نشانه‌های تقوی

۳۵۸ شیوه‌های رسیدن به تقوی

۳۶۱ ویژگی‌های پرهیزگاران

۳۶۴ ثمره‌ها و فواید تقوی

۳۷۳ **ورع**

۳۷۳ ورع در لغت

۳۷۵ دانش و ورع

۳۷۶ مراتب و انواع ورع

۳۷۷ جایگاه ورع

۳۷۹ نمونه‌هایی از ورع صالحین

۳۷۹ ورع پیامبر صلی الله علیه و آله

۳۸۰ ورع زینب بنت جحش رضی الله عنها

۳۸۰ ورع عبدالله بن عمر رضی الله عنهما

۳۸۱	ورع ابوبکر صدیق <small>رضی الله عنه</small>
۳۸۱	ورع عمر بن خطاب <small>رضی الله عنه</small>
۳۸۲	فواید ورع
۳۸۲	چند مسأله درباره‌ی ورع
۳۸۶	شرایط ورع
۳۸۸	ورع دقیق

مقدمه

سپاس خدای را گرداننده‌ی دل‌ها و دیده‌ها، او که ما را به پاکداشت، توکل و بازگشت به سوی خود سفارش کرد.

او را به خاطر بزرگ نعمت‌ها و رحمت‌هایش سپاس می‌گوییم، و از همو خواستاریم که لذت فرمانبرداری از او و خوشنودیش را بر ما جاودان گرداند، و به ما در برابر قضا و قدرش شکیبایی ارزانی دارد.

این از جمله الطاف خداوند است که در «مرکز پژوهش علمی دکتر عبدالوارث حداد» این امکان فراهم شد که این اثر کم حجم و پرمایه یعنی «سلسله اعمال دل» از جناب شیخ «محمد بن صالح منجد» - خدایش توفیق دهد و او را سود رساند - منتشر شود. این اثر البته پرمایه و بسیار سودمند است، چرا که به کارهای دل پرداخته که خود «از جمله اصول ایمان و پایه‌های دین» است.

کارهای دل از شمار گران سنگترین تکالیف است. در هر زمانی و بر هر شخص مکلفی بایسته است، همچنان که یکی از اساسی‌ترین شاخه‌های ایمان است، به طوری که وقتی کار دل رو به زوال نهد، ایمان به انزوا می‌گرایید، کما اینکه اصلاح پذیری دیگر کارها وابسته به پاکی و اصلاح دل است. بنابراین کارهای دل پایه است و کارهای دیگر اعضا پیرو آن.

عز بن عبدالسلام رضی الله عنه می‌گوید: «اصلاح بدن وابسته به اصلاح دل است و تباهی بدن وابسته به تباهی دل، با توجه به این نکته است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است:

«أَلَا وَإِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضَغَةً إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، أَلَا وَهِيَ الْقَلْبُ»^۱. «بدانید که در بدن تکه گوشتی هست که اگر اصلاح پذیرد تمام بدن اصلاح می‌شود، و اگر تباه گردد تمام بدن را به تباهی نهد، و آن همانا دل است» بدین معنی که اگر با کارها و حالت‌های نیکو صلاح یابد، بدن به کلی با طاعت و گوش

۱- بخاری روایت کرده است: کتاب الإیمان، حدیث شماره‌ی (۵۲)، نیز مسلم، کتاب المساقاة، حدیث

به فرمانی اصلاح می‌پذیرد، و چون با زهر نادانی‌ها و حالت‌ها و کارهای زشت تباه شود بدن به کلی با بدکرداری و نافرمانی رو به تباهی نهد.^۱

ابن تیمیه درباره‌ی کارهای دل می‌گوید: «از جمله اصول ایمان و پایه‌های دین است، مانند دوست داشتن خداوند و پیامبرش، توکل بر خدا، پاکداشت او، سپاسگزاری از او، شکیبایی در برابر فرمان او، ترس از او و امید به او، ... این کارها همه به اتفاق نظر پیشوایان دین بر مردمان واجب است، و مردم در این وادی سه دسته‌اند: گروهی بر خود ستم پیشه کرده‌اند، گروهی راه میانه پیش گرفته و گروهی به نیکوکاری پیش دستی کرده‌اند».^۲

وی همچنین می‌گوید: «اصل دین همان دانش‌ها و کارهای نهران است، و کارهای نمایان و ظاهری بدون آن دردی را دوا نمی‌کند، همان طور که پیامبر ﷺ فرموده است: «ألا و إن فی الجسد مضغة إذا صلحت صلح الجسد كله و إذا فسدت فسد الجسد كله ألا وهي القلب».

از ابوهریره نقل است که گفت: دل پادشاه است و اعضای بدن لشکریان او، چون پادشاه پاک سرشت باشد، لشکریانش نیز پاک سرشت خواهند بود. و چون پادشاه بدسرشت باشد لشکریان نیز چنان خواهند بود».^۳

همچنان که می‌گوید: «تمام این کارهای مربوط به دل با اتفاق نظر ایمانداران بر همگان فرض است، و هرکس به آن عمل نکند یا کافر است، یا منافق».^۴

ابن قیم درباره‌ی اهمیت اعمال دل از جمله می‌گوید: «کار دل مانند دوست داشتن خدا، توکل بر او، بازگشت به او، ترس از او، امید به او، اخلاص دین نسبت به او، شکیبایی بر دستورها و نواهی و بر تقدیرهای او، خوشنودی به آن و خرسندی از او، دوستی و دشمنی در راه او، احساس بی‌مقداری و خضوع در برابر او، در برابر او سر فرود آوردن، اطمینان به او و دیگر کارهای دل که واجب آن واجبتر از کارهای اعضای

۱- قواعد الأحكام، ۱/۱۶۷.

۲- مجموع الفتاوی، (۵/۱۰، ۶) به طورگزیده نقل شده است.

۳- مجموع الفتاوی، ۱۵/۱۰۱.

۴- شرح حدیث ابودر: «یا عبادی اینی حرمت الظلم علی نفسی» ص ۴۵.

بدن و مستحب آن به نزد خدا دوست داشتنی‌تر است. و کار اعضای بدن در مقابل آن یا بی‌فایده و یا دارای فایده‌ی اندک است».^۱

«آن چه اصل و مدنظر است همان اعمال دل‌هاست، اعمال اعضای دیگر پیرو و کامل و تمام‌کننده است، نیت به منزله‌ی روح و کار به منزله‌ی بدن است برای اعضا که چون از آن جدا گردد، مثل مرده می‌ماند، همین‌طور عمل اگر نیت با آن نباشد، حرکتی بی‌پهوده است، بنابراین شناخت احکام دل مهم‌تر از شناخت احکام دیگر اعضای بدن است، چرا که آن اصل و احکام اعضا فرع بر آن است».^۲

«هر کس نگرشی در سرچشمه‌ها و منابع شریعت داشته باشد، به کنه پیوند اعمال اعضا و اعمال دل پی می‌برد، و می‌داند که اولی بدون دومی سودی نمی‌بخشد، و اعمال دل بر بنده واجب‌تر از اعمال اعضا است، بر این اساس عبادت دل گران‌سنگ‌تر از بندگی اعضا و بیشتر و پایدارتر از آن است، و در هر زمانی واجب است».^۳

«وقتی عمل دل از بین برود با وجود اعتقاد به درستی، اهل سنت و جماعت بر این نظرند که ایمان هم از دست رفته است، و اعتقاد بدون عمل دل سودی ندارد».^۴

ابن مفلح می‌گوید: «اصلاح دل اصل و اساس هر کار نیکویی است، و تباهی آن سنگ بنای هر گونه بدیی است، در صحیحین از او رضی الله عنه روایت شده که: «ألا و إنَّ فی الجسد مضغة إذا صلحت صلح الجسد كله وإذا فسدت فسد الجسد كله ألا وهی القلب» از خداوند می‌خواهیم دل‌های ما و دل‌های همه‌ی برادران مسلمانمان را اصلاح فرماید.

بدان که با کارهای دل مانند توکل بر خدا، تکیه بر او چنان درمانی به دست می‌آید که از هیچ چیز غیر آن به دست نمی‌آید».^۵

۱- مدارج السالکین، ۱۰۱/۲.

۲- بدائع الفوائد، ۲۲۴/۳.

۳- همان، ۲۳۰/۳.

۴- کتاب الصلاة، ۵۴.

۵- آلاذاب الشرعیة، ۱۲۴/۳.

شیوه‌ی کار در این زنجیره

- * اصل ماده‌ی «سلسله اعمال دل» سخنرانی‌هایی صوتی بود از جناب شیخ محمد بن صالح منجد- خدایش سلامت بدارد- که در گردآوری آن به این گونه عمل کردیم:
- * نوارهای آن را بر کاغذ پیاده و بازخوانی کردیم.
- * متن را بررسی کرده و نشانه‌های نوشتاری روز را در آن به کار گرفتیم، چنانکه استفاده از آن آسان گردد.
- * نشانی آیه‌ها را پیدا کرده و حدیث‌ها را استخراج کردیم و قضاوت‌های صاحب نظران درباره‌ی درجه‌ی صحت و ضعف احادیث را آوردیم.
- * برای فایده‌ی بیشتر و توضیح مطلب برخی عنوانهای جانبی نیز بر آن افزودیم.
- * البته ناگفته پیداست که مطالب صوتی از لحاظ سبک و ساختار با متون نوشته و خوانده شده یکسان نیست، که در حد توان تلاش کردیم این دو را تعدیل سازیم، چنانکه با متن خواندنی سازگار گردد.

و در پایان:

پس از سپاسگزاری از یزدان پاک تنها می‌توانیم از تمام کسانی که در روند انتشار «این سلسله» همتی گماشتند سپاسگزاری کنیم.

درود بر پیامبر گرامی.

واپسین دعایمان حمد خدا پروردگار جهانیان است.

اسلام محمود درباله

مدیر مرکز پژوهشی - علمی

دکتر عبدالوارث حداد

اخلاص

إخلاص حقیقت دین و اصل اساسی دعوت پیامبران و فرستادگان الهی است، چنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ﴾ [البینه: ۵] «در حالی که دستوری دریافت نکرده بودند جز اینکه با کمال خلوص به آیین توحید خدا را پرستش کنند».

همچنین می‌فرماید: ﴿أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ﴾ [الزمر: ۳] «هان! بدانید که دین خالص از آن خداست».

جوهر عبادت و جان مایه‌ی آن همان اخلاص است، ابن حزم (رحمته) می‌گوید: نیت، راز بندگی و پرستش است و برای کردارها به منزله‌ی جان برای کالبد است، و در امر پرستش هیچ کاری بدون روح وجود ندارد، چرا که در این صورت به کالبد بی‌جانی می‌ماند، که فایده‌ی از آن برنیاید.

بنیان اصلی پذیرش اعمال و عدم پذیرش آن اخلاص است، اخلاص است که پیروزی یا زیان را رقم می‌زند، همچنان که راه بهشت یا دوزخ از آن می‌گذرد، بنابراین خدشه‌دار شدن اخلاص شخص را به آتش دوزخ می‌کشاند و پروراندن و عملی کردن آن انسان را به فردوس می‌رساند.

معنای اخلاص

«خلص خلوصاً و خلاصاً» یعنی پاک شد و ناخالصی آن از بین رفت، «خلص الشيء»: ناب شد، خالص شد، «خلصتُ إلى الشيء»: به آن رسیدم و «خلاصة السمن» یعنی روغن پاک و پالوده شده.

بنابراین واژه‌ی اخلاص پاکیزگی و بی‌غلّ و غشی و دوری از آمیختگی و نابابی را می‌رساند. چیز خالص آن است که پاک و زدوده شده، باشد و هیچ ناخالصی چه مادی و چه معنوی در آن نباشد.

«أخلص الدين لله»: یعنی تنها برای خدا دینداری کرد و نه به قصد ریا، و دین را تنها برای خدا می‌داند. فیروزآبادی: «أخلص لله»: یعنی ریا را به کناری نهاد.^۱

واژه‌ی اخلاص همان کلمه‌ی توحید است و مخلصون همان یکتاپرستان و برگزیدگانند. اما تعریف اخلاص از دیدگاه شرع چنانکه ابن قیم (رحمته) در برخی از تعریفاتش آورده، چنین است: که مقصود از طاعت تنها حق سبحانه و تعالی باشد.^۲

یعنی فقط برای او که تنها و بی‌شریک است عبادت کنی و از او پیروی کنی.

گذشتگان و تعریف اخلاص

در تعریف اخلاص گفته‌اند:

- آن است که کاری به طور محض برای خدا باشد و غیر خدا در آن هیچ نصیبی نداشته باشد.

- قصد از طاعت تنها حق تعالی باشد.

- آن کار هیچ برای نمایش و دیدن مردمان نباشد.

- پاک و به دور از هرگونه شایبه‌ی باشد.^۳

مخلص کسی است که برای صلاح یابی دل خود با خدا اهمیتی نمی‌دهد که در دل مردم جایگاهی نداشته باشد و در چشم آن‌ها بی‌مقدار گردد و دوست نمی‌دارد کسی بر هیچ کارش هر چند بسیار کوچک، آگاه شود. خداوند سبحانه و تعالی در کتاب بزرگش می‌فرماید:

﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءً﴾ [البینه: ۵] «تنها به این دستور

یافته‌اند که خدا را بپرستند و دین را فقط برای خدا بخواهند» و به پیامبرش فرمود:

﴿قُلِ اللَّهُ أَعْبُدُ مُخْلِصًا لَهُ دِينِي﴾ [الزمر: ۱۴] «بگو خالصانه خدا را پرستش می‌کنم».

خداوند بلند مرتبه می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۱۳۲﴾ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ

أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ﴿۱۳۳﴾ [الانعام: ۱۶۲ - ۱۶۳].

۱- القاموس المحيط، ۷۹۷.

۲- مدارج السالکین، ۹۱/۲.

۳- ن. ک مدارج السالکین، ۹۲/۲ - ۹۱.

«بگو نماز، عبادت، زندگانی و مرگم برای پروردگار جهانیان است او که هیچ انبازی ندارد، به این دستور یافته‌ام و من نخستین مسلمانم».

نیز فرمود:

﴿أَمَّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ جُنْدٌ لَّكُمْ يَنْصُرُكُمْ مِّنْ دُونِ الرَّحْمَنِ إِنِ الْكَافِرُونَ إِلَّا فِي

غُرُورٍ﴾ (الملك: ۲۰) «کسی که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را بیازماید و بداند کدام یک از شما نیکوکارترید». فضیل بن عیاض گوید: (أحسن عملاً) یعنی: پاکترین و نابتترین و درستترین کار.

به فضیل بن عیاض گفتند: نابتترین و درستترین کار منظور چیست؟ گفت: عمل اگر پاک باشد ولی درست نباشد پذیرفته نیست و چون درست باشد اما خالص نباشد، باز پذیرفته نیست، تازمانی که خالصانه و درست باشد، خالص چنان است که برای خدا باشد و درست چنانکه موافق سنت باشد.^۱ سپس این فرموده‌ی خداوند را خواند:

﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهٖ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهٖ أَحَدًا﴾

[الکھف: ۱۱۰].

«هرکس به دیدار پروردگارش امیدوار است باید کردار نیک داشته باشد و هیچکس را در پرستش پروردگار انباز نگرداند». خداوند همچنین می‌فرماید:

﴿وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ﴾ [النساء: ۱۲۵].

«چه آیینی بهتر از دین کسی است که خود را تسلیم خدا کند و نیکوکار باشد». یعنی نیت و عمل را پاک و بی‌غل و غش کرده است، احسان در این جا یعنی پیروی سنت. آنان که در کارها و اعمال‌شان تنها [رضای] خدا را می‌خواهند به پاداشی بزرگ امیدوار باشند و خداوند سفارش کرده که ما آدمیان همراه آن گروه باشیم:

﴿وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدْوَةِ وَالْعَثِيَّةِ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ﴾

[الکھف: ۲۸].

«با آنان که پروردگار خود را شبانگهان و صبحگاهان می‌خوانند و او را می‌خواهند، شکیبایی پیشه کن»، ﴿ذَلِكَ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [الروم: ۳۸].

«این برای کسانی که [رضای] خدا را می‌خواهند بهتر است و آنها را گروه رستگاران».

﴿وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى ﴿١٧﴾ الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى ﴿١٨﴾ وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى ﴿١٩﴾ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى ﴿٢٠﴾ وَلَسَوْفَ يَرْضَى ﴿٢١﴾﴾ [اللیل: ۱۷ - ۲۱].

«شخص پرهیزگار از آن خودداری می‌کند. آنکه از مالش می‌بخشد تا خود را پاک کند و هیچکس نعمتی بر او ندارد، تنها برای رضای پروردگار بلند مرتبه‌ی خود است و زودا که خشنود گردد».

نکوهش ریا و ریاکاران

اما آنان که در دایره‌ی ریا می‌چرخند، خداوند آن‌ها را نکوهش کرده و سرنوشت‌شان را روشن ساخته است. ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزَيَّنَّتْهَا نُوفٍ إِلَيْهِمْ أَعْمَلُهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ ﴿١٥﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبِطُلُّ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٦﴾﴾ [هود: ۱۵ - ۱۶].

«هر کس خواهان زندگی دنیایی و زرق و برق آن باشد پاداش کارهای‌شان را در همین دنیا به آن‌ها می‌دهیم و هیچ از آن کاسته نشود اما اینان در سرای جاوید جز آتش نصیبی ندارند»، ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا ﴿١٨﴾﴾ [الاسراء: ۱۸].

«هرکس خواستار دنیای زودگذر باشد آن چه که بخواهیم به او می‌دهیم آن گاه جهنم را بر او مقرر خواهیم کرد که نکوهیده و طرد شده در آن در آید»

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ ۗ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ ﴿٢٠﴾﴾ [السوری: ۲۰].

«هرکس پاداش سرای جاوید را بخواهد آن را برایش افزایش می‌دهیم و هرکس کالای دنیای فانی را بخواهد به او می‌دهیم اما در آخرت بهره‌ی نخواهد داشت»، ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطْرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ ۗ وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ﴿٤٧﴾﴾ [الانفال: ۴۷] «مبادا مانند کسانی باشید که از سرزمین

خود با غرور و برای جلب نظر مردم بیرون آمدند و از راه خدا جلوگیری کردند. خداوند بر آنها و کردارشان آگاه است و می‌داند».

ستایش اخلاص و اهل آن

خداوند مخلصان را ستوده است - چنانکه پیشتر یاد شد - و از احوال بهشتیان آورده است که آنها در دنیا تنها برای خشنودی خدا بینوایان را غذا می‌دادند: ﴿إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا﴾ [الانسان: ۹] «ما تنها برای خشنودی خدا به شما خوراک می‌دهیم نه از شما پاداش می‌خواهیم و نه تشکری»، ﴿لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّنْ نَّجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ أُتِيَغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ [النساء: ۱۱۴] «در بیشتر نجوهای‌شان هیچ خیری نیست، مگر آنکه به صدقه دادن یا ایجاد آشتی در میان مردم سفارش کند، هرکس برای طلب خشنودی خدا چنین کند به زودی پاداش گران سنگی به او می‌دهیم». ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ﴾ [الشوری: ۲۰]. «هرکس خواستار پاداش سرای آخرت است به آن می‌افزاییم».

خداوند در غزوه‌ی احد خواست با آزمایش و پلایش نفسانی، ایمانداران را پاک گرداند، به آنها درس‌هایی علمی یاد داد که قیمت آن را با خون یا کشته و یا زخمی شدن پرداخت کردند ﴿مِنْكُمْ مَّنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَّنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ﴾ [آل عمران: ۱۵۲] «برخی از شما خواستار دنیایید و برخی آخرت را می‌خواهید». ﴿تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ﴾ ﴿تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ﴾ [الانفال: ۶۷] «شما مال گذرای دنیا را می‌خواهید در حالی که خداوند آخرت را می‌خواهد».

مهمترین حدیثی که درباره‌ی نیت از پیامبر ﷺ روایت شده این است که فرمود: ﴿إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ، وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى: كَارَهَا بِه نَيْتِ بَسْتَكِي دَارِد، وَهَر كَس رَا أَن اسْت كِه نَيْت كَرْدِه اسْت»^۱.

۱- بخاری نقل کرده است، بخش بدء الوحی - باب بدء الوحی، نیر مسلم (۱۹۰۷) کتاب الإمارة - باب این قوله: إنما الاعمال بالنية، از حدیث عمر بن خطاب ؓ.

که پیامبر ﷺ این نکته را در هر چیزی و هر کاری به ما یاد داده است، در نماز، روزه، جهاد، حج، صدقه و مانند آن.

به ما گفته است ﷺ: «مَنْ غَزَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَمْ يَنْوِ إِلَّا عَقَالًا فَلَهُ مَانُوی: هرکس در راه خدا جنگ کند و تنها عقالی را قصد کند، همان که نیت کرده نصیبش خواهد شد»^۱.

همین طور مردمان بر اساس نیت‌هایشان برانگیخته می‌شوند، پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّمَا يُبْعَثُ النَّاسُ عَلَى نِيَاتِهِمْ: مردمان طبق نیت‌های خود برانگیخته می‌شوند»^۲.

اهمیت اخلاص

- ۱- اخلاص از جمله اسباب رستگاری در آخرت است.
- ۲- تمرکز قلب در دنیا و ستردن اندوه و غصه از آن جز با اخلاص تحقق نمی‌یابد، در این باره پیامبر ﷺ فرموده است: «مَنْ كَانَتْ الْآخِرَةُ هَمَّهُ، جَعَلَ اللَّهُ غَنَاهُ فِي قَلْبِهِ، وَ جَمَعَ لَهُ شَمْلَهُ، وَأَتَتْهُ الدُّنْيَا وَ هِيَ رَاغِمَةٌ، وَ مَنْ كَانَتْ الدُّنْيَا هَمَّهُ، جَعَلَ اللَّهُ فِقْرَهُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ، وَ فَرَّقَ عَلَيْهِ شَمْلَهُ، وَ لَمْ يَأْتِهِ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا مَا قَدَّرَ لَهُ»: «هر کس در اندیشه‌ی آخرت باشد، خداوند دل او را بی‌نیاز می‌گرداند، و شملش را جمع می‌کند، دنیا پیش او پست و ناچیز می‌شود، اما هرکس هم و غمش دنیا باشد،

۱- احمد (۲۲۱۸۴) و دارمی (۲۴۱۷) بخش جهاد- باب من غزا ینوی شیئاً فله ما نوی، نسائی (۳۱۳۸) بخش جهاد- باب من غزا فی سبیل الله، از حدیث عبادة بن صامت رضی الله عنه. شیخ البانی در صحیح الجامع الصغیر (۶۴۰۱) این حدیث را صحیح دانسته است. طیبی گفته است: عقال ریسمانی است که زانوی شتر را با آن می‌بندند که این مبالغه است در بی‌توجهی به غنیمت، چرا که جنگش خالص برای خدا است و هیچ نیاز دنیایی بدان آمیخته نیست. انسان همان نصیبش می‌شود که نیت کرده است. زمخشری نیز می‌گوید: منظورش چیز بی‌ارزش و کم مقدار بوده و برای آن مثالی آورده است. برگرفته از فیض القدر از مناوی (۱۱۳۴۷).

۲- ابن ماجه، در بخش زهد- باب نیت نقل کرده است، از حدیث ابوهریره رضی الله عنه و شیخ البانی در صحیح الجامع الصغیر (۳۳۷۹) آن را صحیح دانسته است.

خداوند نیازمندیش را در پیش چشمش قرار می‌دهد، و جمعش را پراکنده می‌کند و از دنیا جز آن چه برایش مقدر شده، نصیبش نمی‌شود».^۱

۳- اخلاص سرچشمه‌ی بزرگی برای روزی، پاداش و به دست آوردن کارهای نیک است، چنانکه پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّكَ لَنْ تُنْفَقَ نَفَقَةً تَبْتَغِي بِهَا وَجْهَ اللَّهِ إِلَّا أُجِرْتَ عَلَيْهَا، حَتَّى مَا تَجْعَلُ فِي فَمِّ امْرَأَتِكَ» «هر چه در راه خدا خرج کنی، بی‌گمان پاداش آن را می‌یابی حتی آن خوراکی که به همسرت می‌دهی».^۲

۴- بدین سان اخلاص روز رستاخیز انسان را از عذاب بزرگی می‌رهاند، پیامبر ﷺ خبر داده است که نخستین کسانی که روز رستاخیز آتش آن‌ها را در خود فرو می‌برد، سه کسند که کردارشان به ظاهر پاک و نیک است: صدقه دهنده، قاری و جهادگر. اولی کسی است که صدقه می‌دهد تا بگویند: بخشنده است! دومی کسی است که قراءت و دانش آن را فرا گرفته و یاد می‌دهد تا بگویند: دانشمند است: و جهادگری که می‌جنگد تا بگویند: شجاع است! از ابوهریره س نقل است که گفت: از پیامبر خدا شنیدم که می‌گفت: «إِنَّ أَوْلَ النَّاسِ يُقْضَىٰ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَيْهِ رَجُلٌ اسْتَشْهَدَ فَأُتِيَ بِهِ فَعَرَفَهُ نَعْمَهُ فَعَرَفَهَا قَالَ: فَمَا عَمِلْتَ فِيهَا؟ قَالَ: قَاتَلْتُ فِيكَ حَتَّى اسْتَشْهَدْتِ. قَالَ: كَذِبَتْ، وَ لَكِنَّكَ قَاتَلْتِ لِأَنَّ يُقَالُ جَرِيٌّ فَقَدْ قِيلَ، ثُمَّ أَمَرَ بِهِ فَسُحِبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ حَتَّى أُلْقِيَ فِي النَّارِ، وَ رَجُلٌ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ وَ عِلْمَهُ، وَ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَأُتِيَ بِهِ فَعَرَفَهُ نَعْمَهُ فَعَرَفَهَا، قَالَ: فَمَا عَمِلْتَ فِيهَا؟ قَالَ تَعَلَّمْتُ الْعِلْمَ وَ عِلْمَتُهُ وَ قَرَأْتُ فِيكَ الْقُرْآنَ، قَالَ: كَذِبَتْ، وَ لَكِنَّكَ تَعَلَّمْتَ الْعِلْمَ لِيُقَالَ عَالِمٌ، وَ قَرَأْتَ الْقُرْآنَ لِيُقَالَ هُوَ قَارِيٌّ، فَقَدْ قِيلَ ثُمَّ أَمَرَ بِهِ فَسُحِبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ حَتَّى أُلْقِيَ فِي النَّارِ، وَ رَجُلٌ وَسَّعَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ أَعْطَاهُ مِنْ أَصْنَافِ الْمَالِ كُلِّهِ فَأُتِيَ بِهِ فَعَرَفَهُ نَعْمَهُ فَعَرَفَهَا، قَالَ: فَمَا عَمِلْتَ فِيهَا؟ قَالَ: مَا تَرَكْتُ مِنْ سَبِيلٍ تُحِبُّ أَنْ يُنْفَقَ فِيهَا إِلَّا

۱- ترمذی (۲۴۶۵) در بخش صفة القيامة و الزهد والورع از حدیث انس بن مالک ؓ نقل کرده است، ابن ماجه نیز (۴۱۰۵) در بخش الزهد- باب الهمم بالدنيا از حدیث زید بن ثابت ؓ مانند این را نقل کرده است. شیخ آلبانی نیز در صحیح خود الجامع الصغیر (۶۵۱، ۶۵۱۶) این حدیث را صحیح می‌داند.

۲- بخاری (۵۶) بخش الإیمان، باب ما جاء أن الأعمال بالنية و الحسبة، و مسلم (۱۶۲۸) بخش الوصية، باب الوصية بالثلث، از حدیث سعد بن ابی وقاص ؓ نقل کرده‌اند.

أَنْفَقْتُ فِيهَا لَكَ. قَالَ: كَذَبْتَ. وَلَكِنَّكَ فَعَلْتَ لِيَقَالَ: هُوَ جَوَادٌ، فَقَدْ قِيلَ لَكُمْ أَمْرٌ بِهِ فَسُحِبَ عَلَى وَجْهِهِ، ثُمَّ أُلْقِيَ فِي النَّارِ): نخستین کسی که روز قیامت قضاوت می‌شود کسی است که به شهادت رسیده است و خداوند او را می‌آورد، نعمت‌هایش به او نشان داده می‌شود و آن‌ها را به یاد می‌آورد، به او می‌گوید: چه کار کردی؟ می‌گوید: در راه تو به کارزار پرداختم تا به شهادت رسیدم. خداوند می‌گوید: دروغ می‌گویی، کارزار کردی تا بگویند شجاعی، که گفتند! سپس دستور می‌دهد و او را کشان - کشان به آتش می‌اندازند، دیگری کسی است که دانش آموخته و یاد داده است، و قرآن خوانده است او را می‌آورند، خداوند نعمت‌هایش را نشان می‌دهد و به یاد می‌آورد، سپس می‌پرسد: با این‌ها چه کار کردی؟ می‌گوید: دانش آموختم و به دیگران یاد دادم و به خاطر تو قرآن خواندم. می‌گوید: دروغ می‌گویی، بلکه دانش آموختی تا بگویند دانشمند هستی، قرآن خواندی تا بگویند قاری هستی. البته که گفتند! سپس دستور می‌دهد او را کشان - کشان می‌برند تا به آتش اندازند. سپس کسی است که خداوند روزی‌اش را گشایش داده و از هر گونه مالی به او بخشیده است، او را می‌آورند نعمت‌هایش را به او نشان می‌دهند و او آن‌ها را به یاد می‌آورد، خداوند می‌پرسد: با این همه نعمت چه کار کردی؟ می‌گوید: هر راهی که تو دوست داری در آن خرج شود، در آن راه خرج کردم به خاطر رضای تو. می‌گوید: دروغ می‌گویی، این کار را بدین خاطر کردی تا بگویند: او بخشنده و دست و دل باز است، که البته گفتند! سپس درباره‌ی او نیز همان دستور را می‌دهد.^۱

ابوهریره وقتی این حدیث را بازگو می‌کرد از ترس آن بیهوش می‌شد، فریادی بلند بر می‌آورد از هوش می‌رفت. سپس به هوش می‌آمد و صورتش را با آب می‌شست، هر بار این کار را می‌کرد، تا بتواند آن را بیان کند، و گفت پیامبر ﷺ از آن سه نفر با او صحبت کرد و گفت: «یا أباهريرة: أولئك الثلاثة أول خلق الله تسعر بهم النار يوم

۱- احمد (۸۰۷۸) و مسلم (۱۹۰۵) بخش الإمارة، باب من قاتل للرياء و السمعة استحق النار، و ترمذی (۲۳۸۲)، نسائی (۳۱۳۷) از حدیث ابوهریره رضی الله عنه نقل کرده‌اند.

القیامة»: «ای ابوهریره این سه نفر نخستین مردم هستند که روز قیامت آتش آن‌ها را در بر می‌گیرد».

بنابراین نخستین کسی که آتش در خود می‌گیرد قاتل، زناکار، دزد، لواط و شراب خور نیست، بلکه قاری قرآن، صدقه دهنده و جهادگر را به خاطر این مسأله‌ی بسیار مهم (اخلاص) به کام خود فرو می‌برد.

به همین شکل نبود اخلاص در دانش‌اندوزی از امور مهم و پرخطر است. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «مَنْ تَعَلَّمَ عِلْمًا مِمَّا يَبْتَغِي بِهِ وَجْهَ اللَّهِ لَا يَتَعَلَّمُهُ إِلَّا لِيَصِيبَ بِهِ عَرْضًا مِنْ عَرَضِ الدُّنْيَا، لَمْ يَجِدْ عَرَفَ الْجَنَّةَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»: «هر کس دانشی بیاموزد و از آن جمله باشد که در راه خدا آموخته می‌شود، آن را تنها به قصد به دست آوردن متاع دنیایی بخواهد، روز قیامت بوی بهشت به مشامش نمی‌رسد».^۱

همچنین می‌فرماید: «مَنْ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ لِيَمَارِيَ بِهِ السُّفَهَاءَ أَوْ لِيَبَاهِيَ بِهِ الْعُلَمَاءَ أَوْ لِيَصْرِفَ بِهِ وَجْهَ النَّاسِ إِلَيْهِ فَهُوَ فِي النَّارِ»: «هر کس به منظور بگو مگو کردن با بی‌خردان یا فخرفروشی با دانشمندان یا به این قصد که توجه مردم را به خود جلب کند، دانشی بیاموزد. عاقبتش آتش است»^۲

بنابراین اخلاص انسان را از جایگاه‌های ناپسند در روز بازپسین می‌رهاند، آن روز که خداوند به ریاکاران می‌گوید: «اذهبوا الى اللذين كنتم تراءون بأعمالكم في الدنيا

۱- احمد (۸۲۸۵)، ابوداود (۳۶۶۴) بخش العلم، باب فی طلب العلم لغير الله، ابن ماجه (۲۵۲) در مقدمه، باب الانتفاع بالعلم و العمل به، از حدیث ابوهریره رضی الله عنه آورده‌اند. این حدیث را شیخ آلبنانی در صحیح الجامع الصغیر (۶۱۵۹) صحیح دانسته است. لفظ (عرضاً) به فتح راء و گاهی به سکون آن یعنی نصیب، چه مال و دارایی باشد چه جاه و مقام، (عَرَفَ الْجَنَّةَ) به فتح عین و سکون راء یعنی بو، مبالغه در تحریم بهشت است، زیرا کسی که بوی چیزی را در نیابد قطعاً آن را به دست نمی‌آورد، این حمل بر این نکته است که اصلاً وارد آن نمی‌شود، و برخورد خدا با او مانند دیگر گناهکاران است. به نقل از عون المعبود.

۲- ترمذی (۲۶۵۵) بخش فی العلم باب ما جاء فیمن یطلب بعلمه دنیا، و ابن ماجه (۲۵۳) بخش مقدمه، باب الانتفاع بالعلم و العمل به، از حدیث عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت کرده‌اند. این لفظ در این جا از ابن ماجه است. شیخ آلبنانی نیز در کتاب صحیح الجامع الصغیر (۶۳۸۲) آن را صحیح معرفی کرده است.

فانظروا هل تجدون عندهم جزاء...؟!»: «بروید پیش آن‌هایی که در دنیا با کارهای خود برای‌شان ریا می‌کردید، ببینید پاداشی نزد آن‌ها دریافت می‌دارید؟!». ^۱

بدین سان اخلاص انسان را از کاستی پاداش و محروم شدن از ثواب نجات می‌دهد، نظر به این نکته پیامبر ﷺ در پاسخ به کسی که نزدش آمد و گفت: درباره‌ی کسی که به جنگ رفته و امید پاداش و ذکر نامش را داشته است چه می‌فرمایید؟ وضعیتش چگونه است؟ فرمود ﷺ: لا شيء له: نصیبی نخواهد داشت (سه بار این سخن را باز گفت) سپس فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَقْبَلُ مِنَ الْعَمَلِ إِلَّا مَا كَانَ لَهُ خَالِصًا وَابْتِغَىٰ بِهِ وَجْهَهُ»: «خداوند تنها کاری را می‌پسندد که پاک برای او و خشودیش و در راه او باشد». ^۲

از ابن مِکْرَز - شخصی از دیار شام- از ابوهریره نقل است که شخصی پرسید: ای فرستاده‌ی خدا! کسی می‌خواهد به جهاد در راه خدا برود، و حال آنکه به قصد چیزی دنیایی این کار را می‌کند! پیامبر ﷺ فرمود: «لا أجر له: هیچ پاداشی نخواهد داشت». این سخن برای مردم گران آمد. به آن مرد گفتند: به حضور پیامبر ﷺ برگرد، شاید منظورت را خوب به او نفهمانده‌ای! آمد و گفت: ای فرستاده‌ی خدا کسی که به قصد دنیا به جهاد در راه خدا می‌پردازد! باز فرمود: «لا أجر له» مردم دوباره به او گفتند: برو پیش پیامبر ﷺ. او نیز برای سومین بار همین کار را کرد. پیامبر ﷺ نیز باز فرمود: «لا أجر له». ابوداود این روایت را نقل کرده و البانی آن را پسندیده است. ^۳

پیامبر ﷺ فرمود: خداوند فرموده است: «أَنَا أَعْنِي الشُّرَكَاءَ عَنِ الشُّرْكَاءِ مَنْ عَمَلَ عَمَلًا أَشْرَكَ فِيهِ مَعِيَ غَيْرِي تَرَكْتُهُ وَشَرَكُهُ»: «من از هر کسی بی‌نیازتر از شریک هستم، هرکس کاری بکند و در آن با من دیگری را شریک سازد او را با شرکش به خود وا می‌گذارم». ^۴

۱- احمد (۲۳۱۱۹) نقل کرده است. شیخ البانی در «السلسلة الصحيحة» (۶۳۴/۲) آن را صحیح دانسته است.

۲- نسائی (۳۱۴۰) بخش جهاد، باب من غزا يلتمس الأجر و الذکر نقل کرده است. شیخ البانی در صحیح الترغیب و الترهیب آن را نیک دانسته است.

۳- مسلم (۲۹۸۵) بخش الزهد و الرقائق، باب من أشرك في عمله غير الله، از حدیث ابوهریره ﷺ نقل کرده است.

۴- مسلم (۲۹۸۵) بخش الزهد و الرقائق، باب من أشرك في عمله غير الله، از حدیث ابوهریره نقل کرده است.

۵- اخلاص بنیاد کارهای مربوط به دل؛

بدین سان اخلاص سنگ بنای کارها و اموری است؛ که در حوزه‌ی دل است کارهایی که دیگر اندام‌ها انجام می‌دهند پیرو و تمام کننده‌ی آن است.

۶- تاثیر اخلاص در بزرگ کردن کار کوچک؛

از جمله فواید اخلاص این است که کار ناچیز را چنان بزرگ می‌گرداند که مانند کوه در آید، همان طور که ریا کار بزرگ را چنان ناچیز می‌کند که نزد خداوند وزنی نداشته باشد و به صورت گرد پراکنده در هوا در آید. ﴿وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا﴾ [الفرقان: ۲۳]. «چون به اعمالی که انجام داده‌اند بپردازیم آن را چون غباری پراکنده می‌کنیم».

ابن مبارک گوید: چه بسا کار کوچکی که نیت آن را بزرگ می‌کند و چه بسا کار بزرگی که نیت آن را ناچیز می‌گرداند.^۱

گذشته از این، اخلاص چنان است که انسان با آن خود را از شیاطین محافظت می‌کند، و آن برای این منظور پناهگاهی بس استوار است به همین خاطر خود شیطان آن گاه که با خود پیمان بست که بندگان خدا را بفریبد به خداوند سبحان گفت: ﴿إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ﴾ [الحجر: ۴۰] «مگر آن بندگان که اخلاص بورزند».

بنابراین شیطان بر کسی که به دژ شکست ناپذیر اخلاص پناه ببرد، تسلطی نخواهد داشت.

معروف کرخی که به خود یادآوری می‌کرد، گفت: «یا نفسُ أخلصی تتخلصی»: «ای نفس اخلاص پیشه کن تا رستگار شوی».

۷- آغاز سخن درباره‌ی کارهای دل با سخن از اخلاص شیوه‌ی پیشینیان صالح است؛

سخن راندن در این موضوع به جهت اینکه روش پیشینیان بوده است، مهم است آن‌ها کتاب‌هایشان را با این بحث آغاز می‌کردند، چنانکه بخاری - رحمته - با حدیث: «إنما الأعمال بالنیات» سخن آغاز کرده است. عبدالرحمن بن مهدی گفته است: هرکس بخواهد کتابی بنگارد با این حدیث یعنی «إنما الأعمال بالنیات» آغاز کند.

۸- پیوند اخلاص و اصلاح اوضاع زندگی؛

همچنین اخلاص به خاطر اینکه بیشتر مردم در زنجیره‌یی از درگیری‌های داخلی زندگی می‌کنند، بسیار مهم است، مردم داعیان و طالبان علم همه از این درگیری‌های داخلی رنج می‌برند، و از چیزیهایی رنج می‌برند که به سبب آن از هر گونه برکت و توفیقی جز آنکه مشمول رحمت خداوندی گردیده، بی‌نصیب شده‌اند، پس دین بدون سربازانی با اخلاص چگونه قوام می‌یابد؟ بدون طالبان علم با اخلاص چگونه آموزش داده می‌شود؟ بدون سپاه‌یانی مخلص چگونه دین یاری داده می‌شود؟

بنابراین مسأله‌ی اخلاص برای رهاندن ما انسان‌ها از این وضعیتی که اکنون در آن هستیم مهم است، اکنون ملت در حالتی از عقب‌افتادگی و شکست به سر می‌برد، قدرتهایی از غرب و شرق بر آن چیره هستند، چرا؟ علت‌های زیادی دارد، مهمترین آن این است: از دست دادن مهمترین عنصر یعنی اخلاص، به راستی که نایاب و اندک شده است، چرا که اگر اخلاص وجود داشت، وضع این چنین نبود، ضمن اینکه طرح‌های فراوانی بوده که برپا شده، سپس بدون نتیجه کنار زده شده است و دعوت‌هایی که به ریا آغشته شده، جنبش‌های اسلامی بزرگی نیز بوده که هزاران نفر در آن بوده‌اند، اما همه نابود شده، فرو ریخته و از بین رفته است، تنها به خاطر بهره‌مند نبودن از اخلاص و به خاطر اینکه برای اهداف دنیایی از قبیل ریاست، جاه و مال بوده است...!

۹- اخلاص از شرط‌های درستی کارهاست؛

طبعاً هیچ کاری به طور درست قوام نمی‌یابد مگر اینکه اخلاص و اصلاح بنیان آن باشد، کاش می‌دانستم نیت کسی که نمی‌داند حقیقت نیت چیست، چگونه صلاح می‌یابد؟ و کسی که نیت درستی دارد اما به حقیقت اخلاص پی نبرده است، چگونه می‌تواند مخلص باشد؟ و آن مخلصی که معنای صداقت را دریافته چگونه از خود انتظار صداقت دارد؟

۱۰- توجه دانشمندان به آموزش اخلاص به مردم؛

دانشمندان بر مسأله‌ی پرداختن به آموزش درس اخلاص به مردم تاکید و به آن تشویق می‌کردند. ابن ابی جمره که خود از دانشمندان بزرگ است، می‌گوید: «دوست داشتم در میان فقیهان کسی بود که هیچ مشغله‌ی دیگری نداشت جز اینکه اهداف مردم در اعمال و رفتارشان را نشان دهد و تنها به تدریس در زمینه‌ی اعمال نیت‌ها

بپردازد، چرا که بسیاری از مردم به خاطرندانستن و عدم رعایت این موارد به وادی هلاکت رفته‌اند.»

این ناکامی‌ها، شکست‌ها، محرومیت و پذیرفته نشدن اعمال به جهت اخلاص در اخلاص است... ای کاش کسی بود که به امر آموزش دادن این مسأله در عبادت و اعمال به مردم کمر همت می‌بست.

۱۱- پیوند اخلاص و کارهای مباح؛

اخلاص همچنین این فایده را دارد که کارهای مباح را به درجه‌ی عبادت می‌رساند، و با آن می‌توان به مراتب والا دست یافت، مانند: اگر کسی بوی خوش مصرف کند، به قصد اقتدا به روش پیامبر ﷺ در جمعه و مساجد به منظور احترام خانه‌ی خدا، یا به جهت عدم آزار مردم یا ملائکه، بر آن پاداش داده می‌شود. یکی از پیشینیان گفته است: من دوست دارم در هر چیز و هر کاری نیت داشته باشم حتی در خوردن و خفتن و رفتن به دستشویی.

تمام این‌ها از مواردی است که می‌تواند قصد از آن نزدیکی به خداوند (سبحانه و تعالی) باشد، زیرا همه‌ی آن چه سبب پایداری بدن و پرداختن دل به امور مهم است، از دیدگاه شرع مطلوب و مدنظر است.

مثلاً هرکس از خوردن، نیرو گرفتن برای عبادت را قصد کند، پاداش می‌گیرد، هرکس به قصد پاکداشت نفس و نکوداشت دل خانواده‌اش و به دنیا آوردن فرزندی که پس از او خداوند را بپرستد، ازدواج کند، پاداش داده می‌شود. و به خاطر تمام این‌ها به او ثواب می‌رسد، پس حساب و کتاب هیچیک از این کارهای مباح را ناچیز مپندار، چه بسا همین باشد که روز رستاخیر رستگارت کند...!

از دیدگاه فقیهان نیت آن است که با آن عبادات از عادات و یک عبادت ویژه‌ی از نوع دیگر تشخیص داده می‌شود، و این جا مقصود اراده‌ی رضای خداوند است.^۱

اما وقتی درباره‌ی نیت در موضوع اخلاص سخن می‌گوییم، منظور جدا کردن غسل پاکیزگی از غسل جنابت یا مشخص کردن نماز ظهر از نماز عصر نیست، زیرا صورت مسأله یکی است، پس نیت آن است که ظهر را از عصر می‌نمایاند، و در این جا قصدمان

این نیست که عبادتی را از عبادت دیگر، یا عادتتی را از عبادتی تمییز دهیم، بلکه اکنون در قضیه‌ی نیت در اخلاص اراده‌ی خشنودی خداوند مقصود است.

۱۲- اخلاص و پاکی دل؛

از آنکه بگذریم اخلاص دل را از کینه و حسد پاکسازی می‌کند و موجب قبول عمل می‌شود، چرا که پیامبر ﷺ فرموده است: «إن الله (جل و عز) لا يقبل من العمل إلا ما كان له خالصاً و ابتغى به وجهه»: «خداوند فقط اعمالی را قبول می‌کند که پاک و بااخلاص برای او و به منظور خشنودی او باشد».^۱

۱۳- اخلاص و بخشش گناهان؛

اخلاص همچنین سبب بخشش فراگیر گناهان است. شیخ الاسلام ابن تیمیه (رحمته) گوید: گاهی نوعی کار هست که انسان به گونه‌ی انجام می‌دهد که اخلاصش در آن به سرحد کمال می‌رسد و خداوند به خاطر آن گناهان بزرگی را می‌بخشاید: - مانند حدیث بطاقة- چرا که آنهایی که گناه بزرگ مرتکب شده‌اند همه لا إله إلا الله می‌گویند، اما آنکه با اخلاص می‌گوید، کاری می‌کند که تمام گناهانش پاک شود و وزنه‌ی او با این شهادت سنگینی کند، نیز مانند زن فاسدی که به سگی آب بدهد خداوند او را مشمول بخشش خویش می‌گرداند، یا نظیر کسی که آشغال، مانع یا وسیله‌ی آزار و اذیتی را از سر راه بردارد، خداوند به او بخشش می‌کند.^۲

مثلاً برداشتن یک شاخه‌ی درخت از سر راه... چگونه می‌تواند سبب بخشش گناهان باشد؟ این با اخلاص شدنی است. یا زن زناکار با آب دادن به سگی چگونه بخشیده می‌شود؟! چون او چنان مایه‌ی بی‌اخلاص را در دلش فراهم آورده است که جز خداوند به آن پی نمی‌برد.

۱- نسائی (۳۱۴۰)، بخش جهاد، باب من غزا یلتمس الأجر و الذکر، از حدیث ابوامامه باهلی رضی الله عنه نقل کرده است، مناوی در فیض القدير گفته است: حدیث صحیحی است، حاکم صحیح دانسته است. منذری نیز می‌گوید: اسناد خوبی دارد، حافظ عراقی می‌گوید: نیک است، ابن حجر صفت خوب را در موردش به کار برده است.

۲- منهاج السنة ۲۱۸/۶، با اندکی تصرف.

این چیزی است که بسیار اندک در میان مردم رخ می‌دهد، اما درباره‌ی این زن رخ داد، هم چنانکه برای صاحب گناهان بزرگ که این کلمه را بر زبان رانده و اخلاص داشت، و آنکه مانع را از سر راه برداشت و

ما اگر در زندگی کارهای مباح زیادی داریم که به آن می‌پردازیم خیلی مهم است که اخلاص داشته باشیم تا این کارها دگرگون شود و از مباح بودن به مستحب بدون تبدیل شود، زیرا ما همه‌ی آن را انجام می‌دهیم، هیچکس نیست که غذا نخورد، هیچکس نیست به دستشویی نرود، و کسی نیست ازدواج نکند مگر به ندرت، و هیچکس نیست لباس نپوشد، یا بوی خوش به خود نزند، این البته تحقق یافته است، کسی نیست برای همسرش هدیه‌هایی نخرد، این نیز محقق است، هیچکس نیست در مدرسه یا دانشگاهی درس نخواند مگر اندک، و چون چیزی محقق و فراهم آمده باشد پس چه قدر خوب و چه عالی است که به خاطر آن پاداش بگیرید و چگونه پاداش می‌گیرید جز با نیت صالح و آن همانا اخلاص است...!

۱۴- پیوند اخلاص و گشایش گرفتاری‌ها؛

برطرف شدن گرفتاری و اندوه جز با اخلاص شدنی نیست، شاهد این مدعی حدیث آن سه نفری است که در پشت صخره‌یی گیر افتادند، تا اینکه خداوند راه را بر آن‌ها گشود. یکی از آن‌ها با اخلاص نیت کرده بود برای رضای خداوند شب و روز کمر خدمت به پدر و مادرش بسته بود، دیگری با اخلاص در شرف نزدیکی با زنی نامحرم برخاسته بود و یکی دیگر آن بود که اجر عاملی را به تمامی پس داد و توسعه بخشید و چند سال بر آن صبر کرد، و او بزرگترین کار را در میان سه نفر کرده بود، در آن گرفتاری هرکدام با زاری و با زبان حال می‌گفت: خداوندا اگر می‌دانی من آن کار را برای تو و در راستای خشنودی تو انجام داده‌ام، پس ما را از این گرفتاری که دچار شده‌ایم برهان، و این چنین با اخلاص رهایی یافتند.

پس اخلاص مرکب راهوار رستگاری است که به سبب آن اندوه و گرفتاری‌ها رفع می‌شود و گذشته از آن وسوسه‌ها و وهم‌ها به کناری نهاد می‌شود: با آن حکمت روزی انسان می‌شود، اگر انسان نسبت به خدا اخلاص بورزد، شایسته است که به حقیقت و درستی دست یابد. ﴿إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا﴾ [الانفال: ۲۹] «اگر از خدا بترسید وسیله‌یی برای تشخیص حق از باطل برایتان قرار می‌دهد».

از جمله دعا‌های پیامبر ﷺ این بود: «اهدنی لما اختلف فيه من الحق يا ذنك»: «به خواست خودت مرا در آن چه در آن اختلاف هست به حقیقت راه بنما».^۱

۱۵- اخلاص و بالا بردن درجه؛

انسان می‌تواند با کاری - هر چند به تمامی نباشد - که مخلصانه انجام می‌دهد پاداش بگیرد، و حتی به درجه‌ی شهیدان و مجاهدان برسد هر چند در بسترش جان سپرده باشد، خداوند فرمود: ﴿وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَعَيْنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ﴾ [التوبة: ۹۲] «[نیز گناهی نیست] بر آنان که پیش تو آمدند تا مرکب به آن‌ها بدهی اما تو گفتی من چیزی ندارم، آن‌ها با چشمانی پر از اشک از اندوه اینکه چیزی ندارند که در راه خدا ببخشند، بازگشتند». و پیامبر ﷺ نیز فرمود: «إِنَّ أَقْوَامًا خَلَفْنَا فِي الْمَدِينَةِ مَا سَلَكْنَا شِعْبًا وَلَا وادياً إِلَّا وَهُمْ مَعَنَا، حَبَسَهُمُ الْعَذْرُ»: «گروهی بودند که در مدینه ماندند، به هر دره و هر دشتی رفتیم، با ما بودند، آن‌ها کسانی بودند که برای نیامدنشان عذری داشتند». بخاری روایت کرده است.^۲ در روایت مسلم چنین آمده است: «إِلَّا شَرَكُوكُمْ فِي الْأَجْرِ»: «با شما در پاداش شریک بودند».^۳

۱۶- اخلاص و دریافت پاداش؛

انسان با وجود اخلاص به پاداش می‌رسد، هر چند دچار اشتباه شود، مانند مجتهد و دانشمند و فقیه، مثلاً اگر در حد توان و به قصد ادای حق و انجام امر برای خدا، درست عمل کند، اما در حد کمال به درستی آن را انجام ندهد، از فضل خداوند پاداش داده می‌شود.

۱۷- اخلاص و رهایی از آشوب‌ها؛

آدمی با اخلاص از آشوب نجات می‌یابد، و می‌تواند آن را سپری برای خود در برابر شهوت‌ها و افتادن در چنگال اهل خرابکاری و نابه‌کاری قرار دهد، به همین سبب

۱- مسلم (۷۷۰) بخش صلاة المسافرين، باب الدعاء فی صلاة اللیل و قیامه نقل کرده است.

۲- بخاری (۲۸۳۹) بخش جهاد، باب من حبسهم العذر عن الخوف، از حدیث انس بن مالک رضی الله عنه روایت کرده است.

۳- مسلم (۱۹۱۱) بخش إمارات، باب ثواب من حبسه عن الغزو مرض أو عذر آخر، از حدیث انس بن مالک رضی الله عنه نقل کرده است.

خداوند یوسف علیه السلام را از غوغای همسر عزیز مصر رهانید و به دامن فسق و فجور نیفتاد. ﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ ﴿٤١﴾﴾ [یوسف: ۲۴] «[آن زن] به تحقیق قصد او کرده بود، او نیز اگر برهان خدا را ندیده بود، قصد کرده بود اما این چنین برای اینکه زشتی و ناپاکی را از او بزدایم [نجاتش دادیم]، او حقیقتاً از بندگان با اخلاص ما بود»، ﴿أُولَٰئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ ﴿٤٢﴾ فَوَاكِهُ وَهُمْ مُكْرَمُونَ ﴿٤٣﴾﴾ [الصفات: ۴۱-۴۳] «آن‌ها روزی مشخص دارند، در حالی که گرامی هستند و میوه‌هایی برای شان هست، در بهشت برین».

کارهای نیک با وجود اخلاص چندین برابر می‌شود و خداوند (سبحانه و تعالی) با اخلاصان را دوست می‌دارد. اکنون که این همه امتیازها نصیب مخلصین می‌گردد، شایسته است و حق است که با اراده و تلاش ما نیز در شمار اهل اخلاص باشیم.

نمونه‌هایی از متون دینی درباره‌ی اخلاص

در دین متونی در زمینه‌های متعددی درباره‌ی جایگاه و اهمیت اخلاص برای یادآوری آن به بندگان آمده است:

اخلاص در توحید

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ما قال عبدٌ لا إلهَ إلاَّ اللهُ قَطُّ مخلصاً إلاَّ فُتحت له أبوابُ السماءِ حتَّى تقضى إلى العرشِ ما اجتنَبَ الكبائرَ»: «هر کس با اخلاص کامل لا اله الا الله بگوید مادام از گناهان بزرگ بپرهیزد درهای آسمان تا عرش خدا به رویش باز می‌شود».^۱

۱- ترمذی، (۳۵۹۰) بخش دعاها، باب دعاء أم سلمه، از حدیث ابوهریره رضی الله عنه نقل کرده است. ترمذی به دنبال این حدیث گفته است: این حدیث از این وجه نیکو و غریب است. شیخ البانی در صحیح الجامع الصغیر آن را نیکو دانسته است.

اخلاص در سجده

پیامبر ﷺ گفت: «ما من عبدٍ یسجدُ لله سجدةً إلا رَفَعَهُ اللهُ بها درجةً و حطَّ عنه بها خطیئةً»: «هر کس برای خدا به سجده بیفتد خداوند درجه‌یی او را بالا می‌برد و گناهی را از او پاک می‌کند».^۱

اخلاص در روزه

پیامبر ﷺ گفت: «مَنْ صَامَ رَمَضَانَ إِيمَانًا وَاحْتِسَابًا غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ»: «هر کس با ایمان و به امید پاداش ماه رمضان را روزه بگیرد، گناهیانی که پیش از آن کرده، بخشیده می‌شود».^۲

«مَنْ صَامَ يَوْمًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بَاعَدَ اللَّهُ وَجْهَهُ عَنِ النَّارِ سَبْعِينَ خَرِيفًا»: «هر کس یک روز در راه خدا روزه بگیرد، خداوند روی او را به اندازه راه هفتاد پاییز از آتش دور می‌کند».^۳

اخلاص در شب زنده‌داری

پیامبر ﷺ فرمود: «مَنْ قَامَ رَمَضَانَ إِيمَانًا وَاحْتِسَابًا غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ»: «هر کس با ایمان و امید پاداش ماه رمضان را به پا دارد، گناهیانی که پیشتر کرده، بخشوده می‌شود».^۴

۱- احمد (۲۱۸۶۵) و مسلم (۴۸۸) بخش نماز، باب فضل السجود و الحث علیه، نسائی (۱۱۳۹)، و

ابن ماجه (۱۴۲۳) از حدیث ثوبان بنده‌ی پیامبر ﷺ روایت کرده‌اند.

۲- بخاری (۳۸) بخش ایمان، باب صوم رمضان احتساباً من الإیمان، و مسلم (۷۶۰) بخش صلاة المسافرين، باب الترغیب فی قیام رمضان و هو التراویح، از حدیث ابوهریره ؓ روایت کرده‌اند.

۳- بخاری (۲۸۴۰) بخش جهاد، باب فضل الصوم فی سبیل الله، و مسلم (۱۱۵۳) بخش روزه، باب فضل الصیام فی سبیل الله لمن یطیقه، از حدیث ابوسعید خدری ؓ روایت کرده‌اند.

۴- بخاری (۳۷) بخش ایمان، باب تطوع قیام رمضان من الإیمان، و مسلم (۷۶۰) بخش صلاة المسافرين، باب الترغیب فی قیام رمضان و هو التراویح، از حدیث ابوهریره ؓ روایت کرده‌اند.

اخلاص در دوستی در راه خدا

در صدقه و انجام ندادن کار حرام، از ابوهریره از پیامبر ﷺ نقل است که فرمود: «سبعة يُظلمهم الله في ظله يوم لا ظل إلا ظله، الإمام العادل، و شاب نشأ بعبادة الله، و رجل قلبه معلق في المساجد، و رجلان تحابا في الله اجتمعا عليه وتفرقا عليه، و رجل دعته امرأة ذات منصب و جمال فقال إني أخاف الله، و رجل تصدق بصدقة فأخفاها حتى لا تعلم يمينه ما تنفق شماله، و رجل ذكر الله خالياً ففاضت عيناه»: «هفت نفر هستند که خداوند در روزی که هیچ سایه‌ی جز سایه‌ی او نیست آن‌ها را زیر سایه‌ی خود می‌گیرد: پیشوای عادل، جوانی که با پرستش خدا رشد یافته و بزرگ شده، کسی که دلش با مسجد گره خورده، دو نفر که به خاطر خدا با هم دوست شدند به خاطر او گرد هم می‌آیند یا از هم جدا می‌شوند، کسی که صدقه‌ی بدهد و چنان آن را پوشیده دارد که دست راستش نداند دست چپش صدقه داده، کسی که در خلوتگه خود خدا را یاد کند و چشمانش پر از اشک گردد».^۱

اخلاص در رفتن به مسجد

رسول خدا ﷺ فرمود: «صلاة الرجل في الجماعة تضعف على صلاته في بيته و في سوقه خمسا و عشرين ضعفاً و ذلك أنه إذا توضأ فأحسن الوضوء ثم خرج إلى المسجد لا يخرج إلا الصلاة، لم يحط خطوة إلا رفعت له بها درجة و حط عنه بها خطيئة، فإذا صلى لم تزل الملائكة تصلي عليه مادام في مُصلا اللهم صل عليه اللهم ارحمه، ولا يزال أحدكم في صلاة ما انتظر الصلاة»: «نمازی که شخص به جماعت می‌خواند بیست و پنج برابر نمازی است که در خانه یا سرکار می‌خواند، چون از همان زمان که به دقت وضو می‌گیرد و به مسجد می‌رود تنها به خاطر نماز است، لذا هر گامی که بر می‌دارد یک درجه به او داده می‌شود و یک گناه ازش پاک، بعد از نمازش تا زمانی که در مسجد باشد ملائکه بر او درود می‌فرستند می‌گویند: خدایا بر او صلوات بفرست خدایا

۱- بخاری، (۹۶۰) بخش اذان، باب من جلس في المسجد ينتظر الصلاة و فضل المساجد، و مسلم

(۱۰۳۱) بخش زکات، باب فضل إخفاء الصدقة، از حدیث ابوهریره ﷺ نقل کرده‌اند.

او را ببخش! شما هر چند منتظر نماز باشید، مثل این است که به نماز ایستاده‌اید».^۱

اخلاص در شهادت طلبی

«من سأل الله الشهادة بصدق بلعنه الله منازل الشهداء و إن مات على فراشه»: «هر کس صادقانه از خدا شهادت بخواهد خداوند او را به جایگاه شهدا می‌رساند هر چند در بسترش فوت کند».^۲

اخلاص در تشییع جنازه

«مَنْ اتَّبَعَ جَنَازَةَ مُسْلِمٍ إِيْمَانًا وَ احْتِسَابًا وَ كَانَ مَعَهُ حَتَّى يَصِلَ عَلَيْهَا وَيُفْرَغَ مِنْ دَفْنِهَا فَإِنَّهُ يَرْجِعُ مِنَ الْأَجْرِ بِقِيْرَاطَيْنِ كُلُّ قِيْرَاطٍ كَأُحَدٍ، وَ مَنْ صَلَّى ثُمَّ رَجَعَ قَبْلَ أَنْ تَدْفَنَ فَإِنَّهُ يَرْجِعُ بِقِيْرَاطٍ»: «هر کس جنازه‌ی مسلمانی را با ایمان و امید حساب همراهی کند و تا زمانی که نماز بر او می‌خوانند و دفنش می‌کنند با او باشد با دو قیراط پاداش بر می‌گردد که هر قیراط به اندازه‌ی احد است، هرکس قبل از خواندن نماز بر او برگردد یک قیراط پاداش خواهد داشت».^۳

اخلاص در توبه

کسی که صد نفر را کشته بود کاری کرد که خداوند توبه‌اش را بپذیرد و از سوی ملائکه‌ی رحمت پذیرفته شد، از ابوسعید خدری نقل است که پیامبر ﷺ فرمود: «كَانَ فَيَمِّنُ كَأَنَّ قَبْلَكُمْ رَجُلٌ قَتَلَ تِسْعَةً وَ تِسْعِينَ نَفْسًا، فَسَأَلَ عَنِ أَهْلِ الْأَرْضِ فُدْلًا عَلَى رَاهِبٍ فَأَتَاهُ فَقَالَ: إِنَّهُ قَتَلَ تِسْعَةً وَ تِسْعِينَ نَفْسًا، فَهَلْ لَهْ مِنْ تَوْبَةٍ؟ فَقَالَ: لَا، فَقَتَلَهُ فَكَمَلَ بِهِ مِائَةً، ثُمَّ سَأَلَ عَنِ أَهْلِ الْأَرْضِ فُدْلًا عَلَى رَجُلٍ عَالِمٍ فَقَالَ: إِنَّهُ قَتَلَ مِائَةَ نَفْسٍ فَهَلْ لَهْ

۱- بخاری نقل کرده است، لفظ حدیث از اوست (۶۴۷) بخش اذان، باب فضل صلاة الجماعة، و مسلم نیز (۶۴۹) بخش مساجد، باب فضل صلاة الجماعة و بیان التشدید فی التخلف عنها، از حدیث ابوهریره رضی الله عنه نقل کرده است.

۲- مسلم (۱۹۰۹) بخش الإمارة، باب استحباب طلب الشهادة فی سبیل الله، از حدیث سهل بن حنیف رضی الله عنه نقل کرده است.

۳- بخاری ۴۷، بخش ایمان، باب اتباع الجنائز من الإیمان، و مسلم (۹۴۵) بخش جنائز، باب فضل الصلاة علی الجنائز و إتباعها، از حدیث ابوهریره رضی الله عنه نقل کرده‌اند.

من توبه؟ فقال: نعم، و مَنْ يَحُولُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ التَّوْبَةِ؟ انطلق إلى أرض كذا و كذا فَإِنَّ بها أناساً يَعْبُدُونَ اللَّهَ فاعْبُدِ اللَّهَ مَعَهُمْ، و لا تَرْجِعْ إلى أرضك؛ فَإِنَّهَا أرضٌ سوء، فانطلق حتى إِذَا نَصَفَ الطَّرِيقَ أَتَاهُ المَوْتُ؛ فاختصمت فيه ملائكةُ الرَّحْمَةِ و ملائكةُ العذاب، فقالت ملائكةُ الرَّحْمَةِ: جاءَ تائباً مقبلاً بقلبه إلى الله، و قالت ملائكةُ العذاب: إِنَّه لم يعمل خيراً قطُّ، فَأَتَاهُم ملكٌ في صورة آدمى فَجَعَلُوهُ بَيْنَهُمْ، فقال: قيسُوا ما بَيْنَ الأَرْضَيْنِ فَإِلى أَيْتَهُمَا كانَ أدنى فهو له، فسوه فوجدوه أدنى إلى الأرض التي أرادَ، فَقيَّضته ملائكةُ الرَّحْمَةِ: «در میان مردمان پیش از شما یک نفر بود که نود و نه نفر را کشته بود، او سراغ داناترین شخص روی زمین را گرفت، راهبی را به او معرفی کردند، نزد راهب رفت و گفت که او نود و نه نفر را کشته است، آیا می‌تواند توبه کند؟ او پاسخ داد: نه، در دم راهب را نیز کشت و صد نفر را تکمیل کرد، سپس دنبال آگاهترین کس گشت تا او را پیش مرد دانایی راهنمایی کردند به او نیز گفت: صد نفر را کشته است آیا مجال توبه دارد؟ گفت: آری، هیچکس مانع توبه‌اش نیست! به فلان سرزمین برو، در آنجا مردمانی هستند که خداوند را پرستش می‌کنند، تو نیز با آن‌ها او را پرست، و به سرزمین خودت برنگرد، که جای بدی است. رفت تا به نیمه‌ی راه رسید که بیک مرگ به سراغش آمد، ملایکه‌ی رحمت و ملایکه‌ی عذاب بر سر او درگیر شدند، گروه نخست گفتند: او از ته دل و به قصد توبه به سوی خداوند آمد، گروه دوم گفتند: او هرگز کار نیکی نکرده است، فرشته‌یی در قالب آدمی نزدشان آمد، او را در میان خود داور کردند، گفت: فاصله‌ی بین دو سرزمین را اندازه بگیرید، ببینید به کدام یک نزدیکتر است، متعلق به آن است، اندازه گرفتند دیدند به همان سرزمینی که قصد کرده بود نزدیکتر است، آن گاه ملایکه‌ی رحمت جانش را گرفتند».^۱

گاهی نیاز است انسان با سخن گفتن چیزهایی از آن چه قصد کرده است بیان کند تا پاداشش افزایش یابد. مانند کسی که هیچ پولی نداشت و گفت: اگر پولی داشتم مانند فلانی همان کار نیکی را می‌کردم که او کرد. پیامبر ﷺ فرمود:

۱- بخاری (۳۴۷۰)، بخش احادیث الأنبياء باب حدیث الغار، و مسلم (۲۷۶۶) که لفظ از اوست، بخش التوبة، باب قبول توبة القاتل و إن کثر قتله، از حدیث أبوسعید خدری روایت کرده‌اند.

«إِنَّمَا الدُّنْيَا لِأَرْبَعَةِ نَفَرٍ؛ عَبْدٌ رَزَقَهُ اللَّهُ مَالاً وَعِلْماً، فَهُوَ يَتَّقِي فِيهِ رَبَّهُ وَيَصِلُ فِيهِ رَحْمَهُ وَيَعْلَمُ اللَّهُ فِيهِ حَقّاً، فَهَذَا يَفْضَلُ الْمَنَازِلَ، وَعَبْدٌ رَزَقَهُ اللَّهُ عِلْماً وَلَمْ يَرْزُقْهُ مَالاً، فَهُوَ صَادِقُ النِّيَّةِ، يَقُولُ: لَوْ أَنَّ لِي مَالاً لَعَمَلْتُ بِعَمَلِ فَلَانٍ، فَهُوَ بَنِيَّتُهُ فَأَجْرُهُمَا سُوءٌ، وَعَبْدٌ رَزَقَهُ اللَّهُ مَالاً وَلَمْ يَرْزُقْهُ عِلْماً، فَهُوَ يَجْبُطُ فِي مَالِهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ؛ لَا يَتَّقِي فِيهِ رَبَّهُ وَلَا يَصِلُ فِيهِ رَحْمَتُهُ وَلَا يَعْلَمُ اللَّهُ فِيهِ حَقّاً، فَهَذَا بِأَخْبَثِ الْمَنَازِلَ وَعَبْدٌ لَمْ يَرْزُقْهُ اللَّهُ مَالاً وَلَا عِلْماً، فَهُوَ يَقُولُ: لَوْ أَنَّ لِي مَالاً لَعَمَلْتُ فِيهِ بِعَمَلِ فَلَانٍ فَهُوَ بَنِيَّتُهُ فَوَزُرُهُمَا سُوءٌ».

«دنیا از آن چهار نفر است: بنده‌یی که خداوند دارایی و دانشی به او بخشیده، او در امر آن پروای خدا را دارد، صله‌ی رحم را به جا می‌آورد و حقی برای خداوند در نظر دارد، چنین شخصی در بهترین مراتب است. بنده‌یی که خداوند دانشی به او داده، بدون دارایی، و او نیت صادقانه‌یی دارد، می‌گوید: اگر پول و مالی داشتم مانند فلانی می‌کردم، لذا او با نیت خود پاداشی همانند آن دیگری دارد، بنده‌یی که خداوند دارایی و اموال به او داده بدون دانش، او ناآگاهانه اموالش را ریخت و پاش می‌کند، پروای خدا را ندارد، صله‌ی رحم را به جا نمی‌آورد و حقی برای خدا در مالش قایل نیست، او در پلیدترین جایگاه است و بنده‌یی که خداوند از دانش و دارایی چیزی به او نداده، اما می‌گوید: اگر اموالی داشتم مانند فلانی [یعنی شخص قبلی] عمل می‌کردم، لذا او نیز با نیتی که دارد، بار گناه یکسانی خواهند داشت».^۱

داستان‌هایی از بی‌ریایان و زندگی‌شان

در درازای تاریخ این امت به حمد الله مخلصان و بی‌ریایان بی‌شماری بودند که زندگی و رفتارشان چونان چراغی پرنور و الگویی نیکو بوده است برای مردمان پس از خود. به همین سبب خداوند زندگی و رفتار و یاد آن‌ها را ماندگاری بخشیده، تا پس از خود آن‌ها الگو واقع شوند، در رأس همه‌ی این کسان پیامبران و در صدر پیامبران محمد ﷺ است.

۱- احمد (۱۷۵۷۰)، ترمذی (۲۳۲۵) بخش زهد، باب ما جاء فی مثل الدنیا مثل أربعة نفر، ابن ماجه (۴۲۲۸) بخش زهد، باب النیة، از حدیث ابی کبشه أنماری، روایت کرده‌اند. ترمذی می‌گوید: حدیث خوب و درستی است. پایان. شیخ آلبنانی در صحیح الجامع الصغیر (۳۰۳۴) آن را صحیح دانسته است.

همچنین یاران باوفای پیامبران و در رأسشان یاران حضرت محمد ﷺ که با اخلاص خود سرزمین‌ها را گشودند و بندگان زیادی به سبب آن‌ها به دین خداوند گرویدند، نیز نسل پس از آن‌ها یعنی تابعین و تابعین آن‌ها و همین طور...

عبدالله بن مبارک

عبده بن سلیمان گوید: ما در قالب دسته‌یی از سربازان با عبدالله بن مبارک در کشور روم بودیم، با دشمنان روبه‌رو شدیم، چون نیروهای دو طرف به هم رسیدند یکی از لشکر دشمن آمد و مبارز خواست، یک نفر از مسلمانان به مبارزه‌ی او رفت، چند لحظه‌یی با او جنگید تا اینکه با نیزه او را زد و کشت، شخص دیگری آمد و مبارز خواست، رفت او را نیز از پای در آورد، نفر سوم آمد، دنبالش کرد و با ضربه‌یی هلاکش کرد، مردم بر سرش گرد آمدند تا ببینند این چه کسی است...! اما او رویش را پوشاند. عبده گفت: در آن میان من هم رفتم، لای آستینش را گرفتم و کشیدم، دیدم عبدالله بن مبارک است! با طعن و سرزنش به من که او را آشکار کرده بودم، گفت: تو نیز ای اباعمر ما را رسوا می‌کنی؟!^۱

حسن بصری و پنهان داشتن کار نیک

حسن می‌گوید: [آن به که] انسان قرآن را حفظ کند و مردم ندانند، از فقه زیاد بداند و مردم به آن اطلاع وافر و واقف نگردند، نماز طولانی در خانه‌ی خود بخواند در حالی که میهمان دارد و مردم به او و کارش پی نبرند، من مردمانی را دیده‌ام که هر کاری که بر روی زمین بوده و می‌توانسته‌اند پنهانی انجام دهند و هرگز آشکار نگردد، را انجام می‌دادند.

مسلمانان در دعا کردن بسیار همت به خرج می‌دادند در حالی که هیچ صدایی از آن‌ها شنیده نمی‌شد، بلکه تنها زمزمه‌ی نامحسوسی بین خود و پروردگارشان بود، چون خداوند فرموده: ﴿ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً﴾ [الاعراف: ۵۵] «پروردگار خود را با زاری و پنهانی بخوانید».

علی بن بکار و ترس از خودنمایی

علی بن بکار بصری پارسا گفت: «من حقیقتاً اگر با شیطان روبه‌رو شوم برایم بهتر و دوست داشتنی‌تر است از اینکه با فلانی برخورد کنم که می‌ترسم به خاطر او خود را به شکلی در بیاورم و از چشم خدا بیفتم».^۱ به حقیقت پیشینیان از مسأله‌ی تعارفات بسی پروا داشتند.

به عبارت دیگر اگر کسی به دوستش برسد و زیباترین اخلاق و رفتار را از خود نشان دهد، اما چون به پیش همسر و فرزندان خویش برود، چنان بد رفتاری و دیوسرشتی از او ببینند، که از کس ندیده باشند. به همین خاطر آن‌ها از این تعارف و تکلف می‌پرهیزند، بدین شکل که انسان خود را در برابر برادرنش با تعارف برخورد کند، و هنگامی که در جمع دوستانش است، سخنان خوب و نیک و رفتارهای عالی داشته باشد... و غیره، اما در این جا او خود آن شخص و حقیقت ذاتیش نیست!

ابوالحسن قطان و پروای اظهار علم

ابن فارس از ابوالحسن قطان آورده است که: «با چشم کار درست را انجام دادم، اما گمان می‌کنم در طول سفر با پرحرفی مجازات شدم». ذهبی در شرح این گفته‌اش می‌گوید: به حقیقت راست گفت، چرا که آن‌ها با وجود حسن اراده و درستی نیت غالباً از سخن گفتن و اظهار دانایی می‌ترسیدند.^۲ او خود می‌گوید: مجازاتش به خاطر آن بوده که معلوماتش را آشکار می‌کرده است و به نظرش به سبب آن مجازات شده است.

هشام دستوایی و طلب حدیث

هشام دستوایی گوید: «به خدا هرگز نمی‌توانم بگویم روزی به خاطر خشنودی خدا برای فهمیدن حدیث به جایی رفته‌ام».^۳ اینان پیشوایانی بودند که به آن‌ها اقتدا می‌شود، اما با این حال همیشه بیشتر از هرکس مواظب خود بودند!!
عمر بن خطاب س گوید: هرکس نیت خود را پاک گرداند خداوند آن چه را بین او و مردم هست، خود حل می‌کند».^۱

۱- ابونعیم در حلیة الأولیاء، ۲۶۰/۸ نقل کرده است.

۲- سیر اعلام النبلاء ۴۶۴/۱۵.

۳- سیر اعلام النبلاء، ۱۵۲/۷.

صاحب تونل

از شگفتی‌های مخلصان داستانی است که برای شخصی که مشهور به صاحب تونل است روی داد: بدین قرار که مسلمانان قلعه‌یی را محاصره کردند، تیراندازی دشمنان بر آن‌ها شدت گرفت، یکی از مسلمانان برخاست و تونلی کند، این چنین مسلمانان را یاری رساند، در را باز کرد و جنگیدند، کسی نمی‌داند چه کسی این کار را کرد، مسلمة خواست بداند کیست تا پاداشش دهد، چون او را پیدا نکرد، به خدا سوگندش داد که خودش پیشش بیاید، شب شخصی آمد و با او شرطی گرفت که وقتی دانست کیست پس از آن هرگز سراغش را نگیرد او نیز شرط را پذیرفت و با او عهد بست. آن شخص خیر داد که چه کسی بوده و مسلمة پس از آن می‌گفت: «اللهم احشرنی مع صاحب النفق»: «خداوندا مرا با صاحب تونل محشور کن»، زیرا اخلاص بس عجیبی از او دیده بود، این چنین کارهای پنهانی به نزد پیشینیان دوست داشتنی‌تر از آشکار بوده است.

پنهان سازی گریه

حماد بن زید می‌گوید: ایوب بسیاری وقت‌ها حدیث می‌گفت و در مجلس دلش نازک بود و اشک در چشمانش حلقه می‌زد، لذا شروع می‌کرد به بینی پاک کردن و می‌گفت چه زکامی!! چه قدر سخت است!! برای پنهان کردن گریه‌اش اظهار زکام می‌کرد!^۲

حسن بصری گفت: «[چنان بودند که] کسی که در مجلس می‌نشست و اشکی در چشمش می‌آمد، جلوی آن را می‌گرفت، اگر می‌ترسید نتواند کنترل کند و آشکار شود، بلند می‌شد و از مجلس بیرون می‌رفت».^۳

محمد بن واسع یکی از تابعین می‌گوید: «اگر کسی بیست سال گریه می‌کرد و زنش با او بود، نمی‌دانست».^۴

۱- هناد بن سری در زهد، ۴۳۶/۲ روایت کرده است.

۲- سیر أعلام النبلاء، ۲۰/۶.

۳- احمد در باب زهد، ۲۶۲ نقل کرده است.

۴- ابونعیم در حلیة الاولیاء، ۳۴۷/۲ آورده است.

امام ماوردی و نگارش کتاب

امام ماوردی (رحمته) داستان شگفت‌آوری در اخلاص در زمینه‌ی نگارش کتاب دارد او در تفسیر و فقه و غیره نوشته‌های فراوانی دارد، در طول زندگی خود چیزی از آن را نشان نداد، آن‌ها را تألیف می‌کرد و پنهان می‌کرد و در جایی می‌گذاشت که هیچکس نمی‌دانست. چون پایان عمرش فرا رسید به کسی که به او اعتماد داشت گفت: کتاب‌هایی که در فلان جا هست همه نوشته‌ی من است. من اکنون در شرف مرگ و در حال احتضارم، دستت را در دستم بگذار، اگر آن را گرفتم بدان هیچ چیزی از آن نوشته‌ها از من پذیرفته نیست، برو شبانه همه‌ی آن‌ها را در دجله انداز، اما اگر دستم را باز گذاشتم و دست تو را نفشردم بدان از من پذیرفته شده است و من به آن نیت خالصانه‌ی که در تألیف آن کتاب‌ها داشته‌ام دست یافته‌ام، او گفت: وقتی به حال نزع افتاد دستم را در دستش نهادم. آن را باز گذاشت و نفشرد، از آن پس کتاب‌هایش را آشکار کردم.^۱

او در دنیا یک کلمه ستایش و مدح... یا تقدیم و تمجید... و نه حقوق چیزی نگرفت، هیچ!

علی بن حسین و صدقه دادن شبانه

علی بن حسین شبانگهان ظرف‌های پر از نان و غذا را روی دوش خود می‌گذاشت و در آن تاریکی دنبال بینوایان می‌گشت تا به آن‌ها بدهد، وی معتقد بود: صدقه در تاریکی شب خشم پروردگار را فرو می‌نشاند.^۲ در مدینه مردمانی بودند که نمی‌دانستند چگونه زندگی‌شان می‌چرخد، اما وقتی علی بن حسین مرد معلوم شد که او بوده نان و غذا را برای آن مردم می‌آورده است، و بدین گونه کسی را که شبانه پیش آن‌ها می‌آمد از دست دادند. وقتی مرد نشانه‌های زخم ناشی از باری را که به دوش بر می‌داشت روی بدنش دیدند. او خانه‌ی بیوه‌زنان را از لحاظ مواد غذایی تأمین کرد و صدخانه را زیر سرپرستی داشت!!^۳

۱- سیر أعلام النبلاء، ۶۶/۱۸.

۲- ابونعیم در حلیة الأولیاء، (۱۳۵/۳-۱۳۶) آورده است.

۳- به نقل از حلیة الأولیاء ۱۳۶/۳ از ابونعیم. نیز ن. ک سیر أعلام النبلاء ۴/۴-۳۹۳.

این وضعیت‌ها و داستان‌ها را خداوند آشکار ساخت تا آن افراد الگوی مردم شوند.^۱ خداوند خود فرمود: ﴿وَأَجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾ [الفرقان: ۷۴] «ما را الگوی پرهیزگاران قرار بده». و ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا﴾ [الانبیاء: ۷۳] «آن‌ها را پیشوا قرار دادیم تا به اذن ما سبب هدایت شوند».

پنهان داشتن کارها حتی از خانواده و همسر

از میان چنین افرادی بودند کسانی که با همسرش به بستر می‌رفت، اما او را که به خواب می‌رفت رها می‌کرد، چونان زنی که بچه‌اش را بفریبد، و برای شب‌زنده‌داری بر می‌خواست. داود بن ابی هند چهل سال روزه داشت و زنش و خانواده‌اش متوجه نشدند، او نهارش را بر می‌داشت و به بینوایان صدقه می‌داد و شامگاهان بر می‌گشت و با آن‌ها (خانواده‌اش) افطار می‌کرد.^۲

اعرابی و غنایم

یک نفر اعرابی پیش پیامبر ﷺ آمد و ایمان آورد و پیرو او شد، سپس گفت: با تو هجرت می‌کنم. پیامبر ﷺ به یکی از یارانش در مورد او سفارش کرد. وقتی غزوه‌ی خیبر روی داد و پیامبر ﷺ غنایمی به دست آورد آن را تقسیم کرد و سهمی هم برای آن اعرابی در نظر گرفت. و آن را به یارانش سپرد تا به او بدهند. وقتی پیش او آمدند و سهمش را دادند، گفت: این چیست؟ گفتند سهمی است که پیامبر ﷺ برای تو جدا کرده است. آن را برداشت و پیش پیامبر ﷺ آمد و گفت: این چیست؟ فرمود: سهم تو است. گفت من به خاطر این پیرو تو نشده‌ام، بلکه من به این منظور از تو پیروی کرده‌ام تا تیری به اینجایم - به گلوی‌اش اشاره کرد - بخورد و بمیرم و به بهشت بروم. پیامبر ﷺ فرمود: «إِنْ تَصَدَّقَ اللَّهُ يُصَدِّقَكَ»: «اگر در راه خدا راست و درست باشی با تو راست و درست رفتار می‌کند». مدت کمی ماندند سپس به جنگ دشمن رفتند. تا اینکه او را در حالی که از همان جایی که اشاره کرده بود، تیر خورده بود، نزد پیامبر ﷺ

۱- یعنی مانند آنها رفتار کنند. در مصباح المنیر آمده است: مردم به پیشوا اقتدا می‌کنند.

۲- ابونعیم در حلیة الأولیاء، ۹۴/۳ آورده است.

آوردند! فرمود: «این همان شخص است؟» گفتند: آری. فرمود: «با خدا پیمانی درست بسته است خداوند هم راستی آن را محقق کرد».

سپس پیامبر ﷺ او را کفن کرد، آن گاه آمد و بر او نماز خواند، از جمله آن چه که از نمازش فهمیده شد این جمله بود: «خدایا این بنده‌ی تو در راه تو هجرت کرد و شهید شد، من شاهد این قضیه هستم».^۱

برخی از گفته‌های علما درباره‌ی اخلاص

ابراهیم بن ادهم: کسی که دوستدار نامداری است، با خدا صادق نیست.^۲
دانشمندی گفته است: دانشمند بایستی با نیت و اراده‌ی خیر صحبت کند، اگر سخن گفتنش را دوست داشت، لازم است سکوت کند، اگر سکوت را زیبا و پسندیده دانست باید حرف نزند، اگر از ستایش بهراسد باید از گفتن باز ایستد، نباید هرگز در محاسبه‌ی خود سستی بورزد، چرا که نفس خواستار و دوستدار نیایش و ستایش است.
از سهل بن عبدالله تستری پرسیدند: چه چیزی برای نفس سخت‌تر است؟ گفت: اخلاص، چرا که بهره‌ی در آن ندارد،^۳ به خاطر اینکه با اخلاص بهره‌های نفس نادیده گرفته می‌شود.

سفیان: با هیچ چیزی روبه‌رو نشدم که برایم سخت‌تر از نیت باشد، نیت بر من دگرگون می‌شود.^۴

آدمی وقتی می‌خواهد همتی کند و تلاشی بنماید دگرگونیها و تحرک‌هایی در خود می‌بیند، نمی‌داند از روی اخلاص است یا ریا. البته طبیعی است که احساس کند در یک درگیری به سر می‌برد که نفسش به آن تن در نمی‌دهد، لذا در معرض حمله‌هایی از سوی شیطان و نفس اماره قرار می‌گیرد، که در این خیر هست، اما آنکه نفسش به حال و وضعش اطمینان یابد مشکل این جاست.

یحیی بن کثیر: نیت را یاد بگیرد که کاملتر و رساتر از خود عمل است.^۱

۱- نسائی ۱۹۵۳ بخش الجنائز، باب الصلاة علی الشهداء از حدیث شداد بن الهادی نقل کرده است.

شیخ البانی در صحیح الجامع الصغیر ۱۴۱۵ آن را صحیح دانسته است.

۲- ابونعیم در الحلیة ۳۱/۸ آورده است.

۳- صفة الصفوة، ۴/۶۵.

۴- خطیب بغدادی در الجامع لأخلاق الراوی و آداب السامع (۳۱۷/۱) آورده است.

زبید یامی: من دوست دارم هر چیز و هر کاری را با نیت انجام دهم حتی خوردن و نوشیدن.^۲

از داود طایبی نقل است: براین باورم که خیر کل را تنها حسن نیت می‌تواند فراهم کند. همان خیری که از آن به آدمی می‌رسد، او را بس است هر چند اقدامی نکرده باشد.^۳ یعنی حتی اگر کاری نکرده و خسته نشده باشد همین که نفس بر راه خدا گام نهاده و بهره‌ی برای آن در قلب نمانده، یک پیروزی بزرگ است.

ابوبکر صدیق س تنها در اینکه بیشتر از مردم دیگر نماز و روزه داشت، از آن‌ها جلو نبود، بلکه در چیزی که بر دلش نشست و در آن جای گرفته بود، از آن‌ها پیش افتاده بود.^۴

داود طایبی: نیکوکاری همت شخص پرهیزگار است، اگر همه‌ی اعضایش به عشق دنیا دل بسته شود، عاقبت نیتش روزی او را به اصلش باز می‌گرداند.^۵

یوسف بن اسباط: پاک داشتن نیت برای اهل عمل سخت‌تر از تلاش و کوشش طولانی مدت است.^۶

به نافع بن جبیر گفتند: در تشییع جنازه شرکت می‌کنی؟ گفت: باش، تا نیت کنم، یعنی منتظر باش تا نفسم را بر آن وا دارم.^۷

فضیل: خداوند تنها نیت و خواست را از شما می‌خواهد.^۸

۱- ابونعیم در حلیة الاولیاء، (۷۰/۳) آورده است.

۲- جامع العلوم و الحکم، ۷۰.

۳- همان، ۷۰.

۴- حکیم ترمذی در نوادر الأصول آن را به بکر بن عبدالله مزنی نسبت داده است، ابن قیم نیز در المنار المنیف (۱۱۵) آن را به ابوبکر بن عیاش نسبت داده است. به صورت مرفوع نیز روایت شده ولی درست نیست. نیز ن. ک کشف الخفاء (۲۴۸/۲).

۵- جامع العلوم و الحکم، ۷۰.

۶- جامع العلوم و الحکم، (۷۰) همچنین به مانند آن از عبدالله بن مطرف و سری سقطی در حلیة الاولیاء بنگرید (۱۲۱/۱۰).

۷- جامع العلوم و الحکم، ۷۰.

۸- همان، ۷۱.

هر کس درونش را اصلاح کند خداوند بیرونش را اصلاح می‌کند، هرکس مابین خود با خدایش را اصلاح کند، خداوند میانه‌ی او با مردم را اصلاح می‌کند. هرکس نیت بدی را نهفته بدارد خداوند آن را در حالت چهره و لغزشهای زبانش آشکار می‌سازد. مخلص کسی است که نیکوکاریهایش را پنهان کند همان طور که بدی‌هایش را پنهان می‌دارد. هرکس در اخلاص خود اخلاص ببیند، همان اخلاصش نیاز به پاکسازی دارد.

گفته‌هایی دیگر درباره‌ی اخلاص

- به فراموشی سپردن دیدار آفریدگان با مداومت تفکر در آفریدگار.
- اینکه مقصود تنها خداوند باشد و اطاعت کردن تنها او را سزَد.
- یکسانی عمل در ظاهر و باطن.
- هرکس خود را به آن چه ندارد برای مردم بیاراید، از چشم خداوند می‌افتد.
- رازی است بین خداوند و بنده، هیچ فرشته‌یی به آن پی نمی‌برد، تا بنویسد یا شیطانی تا آن را تباه سازد، خداوند گاهی چیزهایی از احوال بنده که خود بخواهد به فرشتگان نشان می‌دهد.
- اخلاص آن است که جز الله هیچکس را شاهد کارهایتان نکنید، و چون انسان بر این حالت پایدار بماند خداوند به او حکمت عطا می‌کند.
- چنان که مکحول گفت: هر بنده‌یی چهل روز اخلاص پیشه کند سرچشمه‌های حکمت بر دل و زبانش پدیدار می‌گردد.^۱
- ابوسلیمان دارانی گوید: چون بنده اخلاص را پیشه‌ی خویش سازد زیادی وسوسه‌ها و ریا از او منقطع می‌گردد.^۲
- نیز گفته‌اند: آن‌ها - یعنی پیشینیان - مستحب می‌دانستند که انسان کارهای نیک پنهانی داشته باشد که نه همسر و نه کس دیگری از آن آگاه نباشد.
- گرانبهاترین چیز در دنیا اخلاص است، یوسف پسر حسین گوید: چه قدر تلاش می‌کنم که آثار ریا را از دلم بزدایم، اما به شکل و رنگ دیگری برایم پیش می‌آید.^۳
- از جمله دعا‌های مطرف بن عبدالله این بود: خداوندا به خاطر آن چه که از آن توبه

۱- مدارج السالکین، ۹۲/۲.

۲- مدارج السالکین، ۹۲/۲.

۳- همان، ۹۲/۲.

کرده و دوباره به آن بازگشته‌ام از تو پوزش می‌خواهم، و به خاطر آن چه به قصد تو بر خود واجب کردم اما به انجام نرساندم، از تو پوزش می‌خواهم، و به خاطر کارهایی که گمان می‌کردم به خاطر تو بوده، اما دلم چیزهایی با آن بیامیخت که خودت بر آن شاهدهی، از تو پوزش می‌خواهم.^۱

یادآوری چند مسأله درباره‌ی اخلاص

- بروز دادن کار چه وقتی جایز است؟

ابن قدامه رحمته در «سخنی درباره‌ی اجازه‌ی قصد ابراز طاعات» گفته است: «در بروز دادن فوایدی هست مانند پیروی کردن مردم و تشویق آن‌ها به کار نیک. ضمن اینکه برخی کارها هست که نمی‌توان پوشیده نگه داشت مانند حج و جهاد. آن کس که کارش را ابراز می‌دارد باید مواظب باشد، مبدا ناخواسته زنگار ریا بر آن بنشیند، بلکه کارش به منظور پیروی شدن باشد».

پس شایسته است در کارهای آشکارا نیت را خوب استوار کنیم تا هر گونه انگیزه‌ی ریایی را از آن دور سازیم و قصد ابراز کاری را داشته باشیم که چاره‌ی از آن نیست و البته به منظور اقتدای دیگران به آن، باشد که پاداشی بگیریم، و می‌گوید: «شخص ضعیف نباید به این بهانه خویشتن را فریب دهد، چرا که چنین کسی به انسانی می‌ماند که اندکی شنا می‌داند و گروهی را که در حال غرق شدن‌اند، می‌بیند، دلش به حال‌شان می‌سوزد، لذا به سوی آن‌ها می‌رود تا به او چنگ بزنند و نجات یابند اما هلاک می‌شوند و او نیز خود با آن‌ها غرق می‌گردد».^۲

شرح مسأله:

- کارهایی را که پنهانی انجام دادنش سنت است، مخفی بدارد.
- کارهایی که سنت است آشکارا انجام دهد، ابراز بدارد.
- کارهایی که می‌تواند پوشیده بدارد یا آشکارش کند، باید به خویشتن بنگرد اگر توانست و تاب تحمل ستایش یا نکوهش مردم را دارد، آشکارش کند، در غیر این صورت پنهان دارد، اگر نفسش قوی باشد آشکار کردنش ایرادی ندارد، زیرا تشویق به کار نیک، خود، کاری نیک است.

۱- ابونعیم در حلیة الأولیاء، ۲/۲۰۷ آورده است.

۲- مختصر منهج القاصدین، ۲۲۳.

از برخی پیشینیان آمده است که برخی کارهای‌شان را برای پیروی شدن از آنها، اظهار می‌کردند، چنانکه یکی از آنها هنگام مرگ به همسرش گفت: بر من نگریید، چون از زمانی که اسلام آورده‌ام کار بدی نکرده‌ام.

ابوبکر بن عیاش به پسرش گفت: فرزندم مبادا در این اتاق نافرمانی خدای کنی، چون در این اتاق من دوازده هزار بار قرآن را ختم کرده‌ام.^۱

این را به امید پند گرفتن پسر گفت. پس انسان می‌تواند چیزهایی را برای کسان مشخصی آشکار کند و همچنان اخلاص در کارش بماند و آن به قصد خوبی بوده است، چنانکه برخی پیشینیان کرده‌اند.

یادآوری دوم: وانهادن کار از ترس ریا

این جایگاه لغزش بس پرخطری است، می‌بینید برخی مردم بر این عادت افتاده‌اند که کار خیر را انجام می‌دهند، اما یک باره موجبی برای ریا پیش می‌آید، و از ترس آن، آن طاعت را فرو می‌گذارند، بی‌گمان این درست نیست و از راه به در شدن است که فضیل به عیاض علیه السلام آن را دریافته است آن گاه که گفت: انجام ندادن کار نیک به خاطر مردم ریا است و انجام آن به خاطر مردم شرک. اخلاص آن است که خداوند انسان را از این دو موقعیت برهاند.^۲

نووی رحمته الله علیه گوید: هرکس قصد عبادتی بکند و از ترس دیدن مردم آن را انجام ندهد، ریاکار است، زیرا به خاطر مردم آن را وانهاده است. اما اگر به خاطر این باشد تا نهانی آن را انجام دهد، فرق می‌کند. هرکس به تمامی آنرا فرو گذارد، به وادی ریا در افتاده است. همچنین کسی که مستحب است در حق او کاری آشکار گردد، پس این کار را بکند، مانند اینکه عالمی باشد که از او پیروی کنند، یا کاری که در پی آن است، شیوه‌ی قانونی و شرعی آشکارا انجام شدن، باشد.

فرا خواندن به پنهان کردن کارهای نیک

کسی که به پنهان کردن همه‌ی کارهای نیک از همه‌ی مردم فرا می‌خواند، آدمی پلیدکار است و قصد ضربه زدن به اسلام را دارد. به همین سبب منافقین وقتی بینند

۱- همان: ۲۲۴.

۲- سیر أعلام النبلاء، ۴۲۷/۸.

کسی صدقه‌ی بزرگی می‌دهد، می‌گویند ریاکار است، و چون ببینند کسی صدقه‌ی ناچیزی می‌دهد، گویند خداوند از این بی‌نیاز است. اینان هدفشان تباه کردن نیت و نهانخانه‌ی دل مسلمانان است و اینکه هیچ کار نیکی در جامعه آشکار نشود!! آن‌ها کار نیکوکاران و نیک دینان را بر آن‌ها نادرست می‌دانند. به ویژه وقتی امر شرعی آشکاری ببینند، چون کار نیکی آشکارا صورت پذیرد، کننده‌ی آن را آزار می‌رسانند، او که به امید نیک آن را آشکار ساخته است، منافقان او را مورد یورش قرار می‌دهند، اما او مادام که برای خدا باشد باید آن را بروز دهد و کار نیک و امور خیر را برای خداوند در جامعه نمایان سازد، خداوند می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ﴾ [التوبة: ۷۹] «آن‌هایی که عیب می‌گیرند از مؤمنانی که داوطلبانه صدقه می‌دهند و مؤمنانی که جز تلاش خویش چیزی ندارند که بدهند. اینان را مورد تمسخر قرار می‌دهند».

تفاوت ریا و مطلق شرکت دادن در کار

شایسته است بین ریا و مشارکت در کار تفاوت‌هایی قایل شد.

س: کار چگونه باطل می‌شود؟ اگر با یک چیز دنیایی مشارکتی بین‌شان پیش بیاید، حکمش چیست؟ کسی که این کار را بکند در چه شرایطی گناه برایش به شمار می‌آید؟ و در چه شرایطی گناه نیست؟

این امر، درجه‌ها و مراتبی دارد:

۱- اینکه برای خدا کار کند و به چیز دیگری توجه نداشته باشد، این بالاترین مراتب است.

۲- اینکه برای خدا کار کند و نیز به چیزی که جایز است، توجه داشته باشد، یعنی به آن فکر کند، نیت کند و بخواهد. مانند: کسی که با وجود نیت روزه برای خدا روزه بگیرد و بخواهد سلامتی خود را حفظ کند. این کارش چه حکمی دارد؟ یا کسی که نیت حج و بازگانی کرده است؟ یا آنکه به جهاد پرداخته و به غنایم نیز گوشه‌ی چشمی داشته است؟ یا آنکه به مسجد رفته و قصد پیاده‌روی هم داشته است؟ و آن کس که به نماز جماعت رفته است برای اثبات عدالت خود و نیز برای اینکه انگشت اتهام به سویش دراز نشود؟ آیا این نیت‌ها و خواست‌ها کارها را باطل می‌گردانند؟ البته نه، ولی چه بسا از پاداش

آن می‌کاهد، بهتر آن است که نباشد، یا در عمل شرکت داده نشود و اصلاً داخل در آن نگردد.

۳- اینکه به چیزی توجه داشته باشد که جایز نیست به آن توجه داشت. به عبارت دیگر کار نیکی انجام دهد، اما قصدی را داخل در آن کند که جایز نیست، مانند ریا و شهرت‌طلبی و ستایش مردم و ... آیا این کار را باطل می‌کند یا خیر؟
 ا. اگر در اساس کار باشد، آن را باطل می‌کند، مانند اینکه برای مردم نماز بخواند.
 ب. اگر وسوسه‌های ریا در هنگام انجام دادن کار برایش پیش بیاید، آن را دفع کند و به آن به مبارزه پردازد، کارش درست است و پاداش خواهد داشت، پاداش به خاطر مبارزه‌اش.

ج. اگر هنگام کار وسوسه‌ی ریا بر او چیره شود، با آن مبارزه نکند، بلکه آن را لذت بخش بداند، و به آن ادامه دهد، کارش باطل می‌شود.

۴- اینکه کار نیکش صرفاً دنیایی باشد، مانند اینکه به منظور رژیم غذایی و پرهیز از پرخوری و نه به امید پاداش روزه بگیرد، یا آنکه تنها برای تجارت به حج می‌رود، و آن کس که زکات می‌دهد تا ثروتش بیشتر گردد، یا آنکه به خاطر دستاوردها به جهاد می‌رود، یا کسی که برای ورزش و سلامتی پیاده به مسجد می‌رود... اینان کارهای‌شان باطل است. خداوند فرمود: ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصَلُّهَا مَذْمُومًا مَّدْحُورًا ﴿۱۸﴾ [الاسراء: ۱۸] «هرکس دنیای زودگذر را بخواهد همان اندازه که اراده کنیم به او خواهیم داد، آن گاه دوزخ را بر او مقرر خواهیم کرد که نکوهیده و مردود در آتش سوزان آن در آید»، ﴿أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبِطُلَّ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۶﴾ [هود: ۱۶] «آنها در آخرت جز آتش نصیبی نخواهند داشت و دستاوردهایشان بر باد می‌رود و اعمال‌شان باطل است».

۵- اینکه تنها برای ریاکاری را انجام دهد.

پرسشی دیگر: آیا ریا عمل را باطل می‌کند یا انسان به خاطر آن دچار گناه می‌شود؟

پاسخ: هر دو، ریا، کار را باطل می‌کند و انسان با آن گناهکار می‌شود، چون چیزهایی هستند که عمل را باطل می‌کنند اما شخص گناهکار نمی‌شود، مانند خارج شدن ناخواسته‌ی بادی از انسان در هنگام نماز.

برخی در فتوا ریا می‌کنند، برای آدم ثروتمند و صاحب جاه فتوایی غیر از آن چه به شخص بینوا می‌دهند صادر می‌کنند، به او می‌گویند: ما برای مردم چنین فتوی می‌دهیم که فلان کار جایز نیست اما برای شما اشکالی ندارد، گاهی به خاطر ضعفی که در برابر آن‌ها دارند این کار را می‌کند. به همین سبب برخی از پیشینیان گفته‌اند: «اگر دیدید شخص عالم به در سلطان پناه می‌برد، بدان دزد است، اگر دیدید به توانمندان پناه می‌برد، بدان ریاکار است».^۱ اما آنکه به قصد انکار و خیر می‌رود هر چه نیت کرده نصیبش خواهد شد.

چیزهایی که گمان می‌رود ریا است اما نیست

- آن گاه که مردم بدون قصد شما را به خاطر کار نیکی ستایش کنند، این مژده‌ی پیشاپیش مؤمنان است، از ریا به دور است.

- کسی عبادت کنندگانی می‌بیند، چون کسانی می‌بیند که در عبادت فعالترند او نیز به خود می‌آید، این نیز ریا نیست، اگر با عبادتش خشنودی خدا را بخواهد، پاداش داده می‌شود.

- نیک داشتن و آراستن پوشش، کفش و زیبایی ظاهری و بوی خوش و ... ریا نیست.
- پنهان داشتن گناهان و نگفتن آن. برخی بر این گمانند که برای مخلص بودن باید پرده از گناهان برداشت. آدمیان شرعاً مأمور به پوشاندن آن هستند، بنابراین پنهان گذاشتن گناه ریا نیست، بلکه از آن شمار است که خداوند می‌پسندد، انسان اگر غیر از این بیندارد، به اشتباه انداختن از سوی شیطان و ترویج زشتی و رسوایی نفس است.

- بدست آوردن نام و آوازه بدون خواستن آن، مانند عالمی که نیتش سودرسانی به مردم و اظهار حق، ستیزیدن با ناحق، پاسخ به شبهه‌ها و تبلیغ دین خداوند است، آوازه‌ی به دست آورده است. اگر این کارها را انجام دهد و به دنبال آن نامدار شود و نامداری هدف اصلی او نبوده باشد، کارش ریا نیست.

- اینکه انسان مشهور شود ریا نیست، اما شهرت چه بسا آدمی را به ریا می‌کشاند!!

۱- ابونعیم، حلیة الأولیاء، (۳۸۷/۶) به نقل از سفیان ثوری.

از نشانه‌های اخلاص

- با یاد کردن شماری از نشانه‌های اخلاص سخن را به پایان می‌رسانیم:
- ۱- احساس مسؤولیت نسبت به کار، همانند آن است که برای دین صورت بگیرد.
 - ۲- کارهای نهانی بزرگتر و بیشتر از کارهایی باشد که آشکارا انجام شود.
 - ۳- اقدام به کار و امید به پاداش.
 - ۴- شکیبایی و تحمل و گله‌مند نبودن.
 - ۵- تلاش برای پنهان داشتن کار.
 - ۶- کار را به خوبی و مخفیانه انجام دادن.
 - ۷- زیاد پنهانی کار نیک کردن.
- این‌ها همه از نشانه‌های اخلاص است. آن چه گذشت گزیده‌یی از چیزهایی بود که توانستیم درباره‌ی اخلاص یاد کنیم. به این بسنده می‌کنیم. سخن از اخلاص تا همین جا برای ما میسر است. امیدواریم خداوند ما و شما را از مخلصان قرار دهد، دل‌های ما را پاکی ببخشد و کارهایمان را از ریا و نفاق و باورهای ناشایست پاک نگه دارد.

خوف

سپاس خدای را پروردگار جهانیان، پایان نیک از آن پرهیزگاران است، من بر آنم که خداوند سرپرست و همراه نزدیک نیکوکاران است و محمد بنده و فرستاده‌ی امین اوست - درود بر او و بر یارانش - او پیشوای پرستندگان و سرور همه‌ی آدمیان است، پرستش و بندگی در بالاترین درجه و والاترین شکل آن در او تجلی یافت، یکی از مظاهر بندگی (خوف) است.

در این دوره از این زنجیره پژوهش، زنجیره کارهای دل، موضوع پژوهش ترس است از خداوند می‌خواهیم ما را از امیدواران به او و از ترسندگان از او قرار بدهد.

تعریف ترس (خوف)

این واژه از ریشه‌ی «خاف، يخاف، خوف» گرفته شده که در زبان عربی بر هراس و ترس دلالت می‌کند، می‌گویند: خِفْتُ الشَّيْءَ خَوْفًا وَ خَيْفَةً وَ خَوْفُ الرَّجُلِ يَعْنِي كَارِي كَرْدَ كِه مَرْدَمِ از او می‌ترسند. خداوند در کتاب خود می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَآءَهُ﴾ [آل عمران: ۱۷۵] «همانا آن شیطان است که پیروان خود را می‌ترساند».

یعنی کاری می‌کند که از پیروانش بترسید، یا به عبارت دیگر با پیروانش شما را می‌ترساند.

ترس عبارت است از انتظار رویدادی بد از روی نشانی مشخص یا موهوم. این مفهوم ضد واژه‌ی «آمن» است هم در امور دنیایی و هم در امور اخروی به کار می‌رود. انتظار پیش آمدن واقعه‌ی بد یا از دست رفتن رویدادی خوب، پریشانی و تکان قلب، یا هراس قلب از رخدادی ناگوار است که بر آن وارد می‌شود یا رویدادی خوب که از دست می‌رود. ابن قدامه گفت: بدان ترس یعنی دردمندی و نگرانی دل به سبب انتظار اتفاقی بد در آینده.

مانند: هرکس بر ضد پادشاهی جنایتی کند و سپس به دستش بیفتد و دستگیر شود، هم از کشته شدن می‌ترسد، هم احتمال می‌دهد بخشیده شود، اما نگرانی و

دردمندی قلبی او به اندازه‌ی شناختش از عواملی است که منجر به قتلش می‌شود یا زشتی و ناپسندی جنایتش و تأثیری که بر پادشاه دارد.

به میزان ضعف عوامل ترس نیز کمتر و ضعیف‌تر است، گاهی ترس ناشی از سبب جنایت نیست، بلکه ناشی از ویژگی کسی است که از بزرگی و شکوهمندی او ترس در همه‌ی دل‌ها نشسته است. و چون دریابد که خداوند سبحان اگر تمام جهانیان را نابود سازد، برایش سخت نیست و هیچکس یا هیچ چیزی مانعش نمی‌شود، پس ترس انسان بر اساس شناخت او نسبت به نارسایی‌ها و عیب‌های خویش و شکوهمندی الله و بی‌نیازی او و اینکه خداوند هر کاری بکند از او بازخواست نمی‌شود، است. ترس مشاهده‌ی خشم و غضب خداوند است از سوی قلب که در نتیجه‌ی آن ترسی در دل ایجاد می‌شود. این نوع ترس را وعید گویند.

ترس (خشیت)

این نوع ترس (خشية) نسبت به خوف خصوصی‌تر است، چرا که خشیت از سوی دانشمندان به خداوند است. در قرآن آمده است: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ [فاطر: ۲۸] «از میان بندگان خداوند تنها دانشمندان از او ترس (خشیت) دارند». این ترسی است که با شناخت همراه است.

پیامبر ﷺ فرمود: «إِنِّي أَتَقَاكُمْ لِلَّهِ وَأَشَدَّكُمْ لَهُ خَشِيَةً»: «من پرهیزگارترین شما نسبت به خداوندم و بیشتر از همه‌ی شما از او می‌ترسم». پس خوف برای همه‌ی ایمانداران است، اما خشیت مخصوص دانشمندان آگاه است. خوف و خشیت به میزان دانش و شناخت خواهد بود. کسی که خوف دارد پا به فرار می‌گذارد، اما آنکه خشیت دارد به تمسک به دانش پناه می‌برد.

شیخ بن عثیمین (رحمته) گفت: «خشیت خود خوفی است بر پایه‌ی شناخت بزرگی و کمال قدرت کسی که از او می‌ترسند. اگر از کسی می‌ترسید و نمی‌دانید که آیا او بر شما قدرت دارد یا خیر، این گونه ترس خوف است و ترس از کسی که می‌دانید او بر شما قدرت دارد، خشیت است».

۱- حدیث صحیحی است، بخاری (۵۰۶۳) بخش نکاح، باب الترغیب فی النکاح و مسلم (۱۴۰۱) بخش نکاح، باب استحباب النکاح لمن تاقت نفسه الیه، روایت کرده‌اند.

ابن قیم (رحمته) درباره‌ی نزدیکی تفاوت میان معنای خوف و خشیت گوید: «مانند کسی که هیچ دانشی از پزشکی ندارد در مقایسه با کسی که خود یک پزشک ماهر است. اولی به خاطر عدم شناخت به پرهیز و فرار روی می‌آورد، اما دومی به دارو پناه می‌برد».^۱ بنابراین خشیت ترسی است آگاهانه و بر اساس علم.

خوف در قرآن

در قرآن خوف به چند صورت آمده است، از آن شمار:

۱- قتل و شکست: ﴿وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ﴾ [النساء: ۸۳] «هنگامی که خبر امیدبخش یا بیم‌آور به آن‌ها برسد». و مانند فرموده‌ی خداوند: ﴿وَلَتَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ﴾ [البقرة: ۱۵۵] «مسلماً شما را با میزانی از خوف آزمایش می‌کنیم».

۲- کارزار و نبرد: ﴿فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِاللَّسِنَةِ جِدَارٍ﴾ [الاحزاب: ۱۹] «وقتی موجبات ترس و جنگ برطرف شد با زبان تند شما را می‌رنجانند». یعنی آن گاه که آتش کارزار فروکش کرد. نیز مانند: ﴿فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُعْتَبَىٰ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ﴾ [الاحزاب: ۱۹] «زمانی که ترس آن‌ها را فرا گیرد می‌بینی که به تو نگاه می‌کنند در حالی که دیدگان‌شان می‌گردد مثل اینکه از سكرات مرگ بیهوش شده‌اند».

۳- دانش و شناخت: مانند فرموده‌ی خداوند: ﴿فَمَنْ خَافَ مِن مَّوْصٍ جَنَفًا﴾ [البقرة: ۱۸۲] «هر کس بترسد که از وصیت کننده‌ی خطایی سر بزند». یعنی بداند، و مانند ﴿إِلَّا أَنْ يَخَافَ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ﴾ [البقرة: ۲۲۹] «مگر اینکه نگران این باشند که حدود الهی را اجرا نکنند». یعنی بداند و ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَمِينِ﴾ [النساء: ۳] «اگر بترسید که درباره‌ی یتیمان عدالت را زیر پا بگذارید...» یعنی اگر دانستید، اگر پی بردید.

۴- نقص: ﴿أَوْ يَأْخُذْهُمْ عَلَىٰ خَوْفٍ﴾ [النحل: ۴۷] «یا به صورت کاهشی آن‌ها را بگیرد».

۵- به معنای وحشت و هراس از شکنجه و مجازات: ﴿يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا﴾ [السجدة: ۱۶] «با بیم و هراس پروردگارشان را می‌خوانند».

جایگاه شناخت خوف و اهمیت آن

ابن قدامه (رحمته) می‌گوید: «بدان که خوف تازیان‌های خداوند است که به آن بندگانش را بر مواظبت دانش و عمل هوشیار می‌سازد، تا بدین وسیله به مقام نزدیکی به خداوند برسند. خوف چراغ روشنی بخش دل‌هاست، با آن می‌توان خیر و شر نهفته در آن را دید.»

آدمی از هرکس بترسد یعنی خوف داشته باشد از او می‌گریزد جز خداوند، وقتی از او خوف دارد به سوی او می‌گریزد. بنابراین صاحب خوف از پروردگارش به سوی خود پروردگار می‌گریزد، و البته مگر گریزگاه دیگری هست؟! خوف از هر دلی رخت بر بندد، تباه می‌شود، و چون در دلی جای بگیرد جایگاه‌های شهوت در آن را می‌سوزاند و انگیزه‌های دنیوی را از آن می‌زداید.

چه بسا خوف کسانی را که اسیر لذت بودند و در بند سرمستی آن، آزاد کرد! چه بسا کسانی که گرفتار هوای نفس بودند و توان و نیروی خود را در آن تباه گرداندند، از قید و بند رها کنید... و چه قدر کسانی را بیدار کرد که در پوششی از شهوت به خواب غفلت فرو رفته بودند... و چه قدر کسانی را که با پدر و مادر خود قطع رابطه کرده بودند، خوف آن‌ها را از آن کار بازداشت و به شیوه‌ی درست باز گرداند... چه بسا کسی که در فساد غرق بود، خوف او را از خوابش بیدار کرد... چه بسیار عابدی که از خشیت خداوند گریه کرد... و چه بسیار کسانی که به سوی خدا بازگشتند خوف خواب را از چشمان آن‌ها ربود... چه بسا کسی که در راه خدا سفر کرد و خوف همراهی‌اش کرد... چه بسا کسی که عشق خدایی در دلش جای گرفته و از اشک چشمانش زمین سیراب شد... پس چه بزرگ است جایگاه خوف برای کسی که آن را بداند و بشناسد!

خوف خود مقصود اصلی نیست، منظور از ترسیدن و خوف داشتن این نیست که بترسیم، بلکه بترسیم تا خوف اجرایی باشد برای اصلاح حالمان.

اگر خوف خود مقصود به ذات بود از دل بهشتیان برداشته نمی‌شد، اما چون رفتن آن‌ها به بهشت پایان دهنده به مسأله است، در حالی که این از آن‌ها خواسته نشده، و در آنجا نه عملی هست و نه تلاشی در انجام عبادات و مقابله با هوی و هوس و شهوت‌ها، به خاطر این خوف از آن‌ها برداشته شده است، و در همین راستا خداوند فرموده: ﴿وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [البقرة: ۱۱۲] «نه ترسی بر آن‌ها هست و نه اندوهی دارند».

هرکس امروز خوف در دل داشته باشد، فردا در امان خواهد بود... و آن کس که امروز خود را در امان بداند، فردا ترس او را بی‌قرار می‌کند. خوف به کارها و رفتارها مربوط می‌شود، اما دوست داشتن به ذات و صفات، از این روی ایمانداران چون وارد سرای جاوید می‌شوند، بیشتر و بیشتر پروردگارش را دوست دارند و هیچ خوفی دامنگیر آن‌ها نمی‌شود.

ابن رجب رحمته می‌گوید: «خداوند مردم را آفرید تا او را بشناسند و بپرستند و خشیت او را در دل داشته باشند، نشانه‌هایی دال بر بزرگی و عظمت خویش قرار داد تا از او بترسند و جایگاه جلال و بلندی مقامش را دریابند، شدت عقاب خویش را برای‌شان توصیف کرده و همچنین سرای شکنجه‌ای را که آن را برای کسانی که از او نافرمانی کنند، آماده کرده، توصیف کرده است، تا از او بهراسند و ضمن انجام کارهای نیک پروای او را داشته باشند».^۱

به همین سبب خداوند در کتابش سخن از آتش و آزار و شکنجه‌ی آماده شده برای دشمنانش را بسیار تکرار کرده است.. و آتش سخت، خار خشک، آب داغ، زنجیر و ...؟؟ و دیگر ترس‌ها و هراس‌های بزرگ را که در آن هست در چند جا آورده است.... بدین گونه بندگانش را به ترس و پروای خود و سرعت عمل در اجرای فرمان‌هایش آن چه دوست دارد و از آن خشنود است... و پرهیز از آن چه از آن نهی می‌کند و زشت می‌داند، فرا می‌خواند. هرکس در این کتاب کریم بنگرد و در آن اندیشه کند شگفتی‌ها در آن می‌بیند. همچنین است سنت درست که خود مفسر و بیان‌گر معانی کتاب (قرآن) است، نیز اخلاق و رفتار پیشینیان نیکوکار، اهل دانش و ایمان از یاران پیامبر و تابعین آنها. هرکس در سنت تأمل کند احوال اینان را در می‌یابد و پی می‌برد که به چه

خوف و خشیت و فروتنی آراسته بوده‌اند و این بوده که آن‌ها را به چنان حالت‌های پاک و مقام‌های والا بالا می‌برد، در نتیجه‌ی تلاش زیاد در طاعت و پرهیز از کارهای مکروه هر چند کوچک.

جایگاه و درجه‌های خوف

خوف اندازه‌هایی دارد، مناسب و نامناسب. اندازه‌ای واجب خوف همان قدر است که شخص را به انجام فریضه‌ها و پرهیز از کارهای حرام وا دارد، بیشتر از آن اگر چنان باشد که انگیزه‌ی بشود برای انجام عبادت‌های نافله و خودداری از کارهای بسیار جزئی مکروه، این اندازه خوفی است ستودنی، اما اگر افزایش یابد به طوری که منجر به بیماری، مرگ یا اندوهی همیشگی یا بازماندن از عملی شود چنانکه تلاش برای کسب نیکی‌هایی که خداوند دوست دارد، منقطع گردد، خوفی ستودنی نخواهد بود، بنابراین هر خوفی پسندیده و قابل ستایش نیست.

برخی از مردم از شدت انتظار وعید و خوف از شکنجه و آتش دچار ناامیدی و دلسردی می‌شوند و از هر گونه کاری باز می‌مانند، می‌گویند: بیهوده است...!! این البته خوف پسندیده نیست، چنین زیادتی ناپسند است.

اما خوف پسندیده و مطلوب آن است که اول شخص را بر انجام واجبات و آن‌گاه آن مستحبات، و قبل از وانهادن اعمال حرام وا دارد، سپس به پرهیز از شبهه‌ها و مکروهات، این است خوف مطلوب.

نوعی دیگر خوف وجود دارد ضعیف‌تر از این. نه به ترک کامل همه‌ی کارهای حرام می‌انجامد و نه به انجام همه‌ی واجبات، بر این اساس خوفی ناقص است، پس روشن شد که خوف یا ناقص است یا زاید و یا مطلوب که به آن اشاره شد.

بخاری (رضی الله عنه) در صحیحش باب «خوف از خداوند» آورده است: ابن حجر گوید: «خوف از مقام‌های والا و از اسباب ایمان است». ^۱ خداوند می‌فرماید: وَخَافُونَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿آل عمران: ۱۷۵﴾ «اگر ایمان دارید از من بترسید». چنانکه فرمود: ﴿فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي﴾ [البقرة: ۱۵۰] «از آن‌ها نهراسید بلکه از من بترسید». و ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ [فاطر: ۲۸] «از میان بندگان خدا تنها دانشمندان از او

۱- ن.ک. فتح الباری شرح صحیح بخاری (۳۱۳/۱۱) از ابن حجر عسقلانی.

می ترسند». همچنین پیشتر از این حدیث هم یاد شد: «أنا أعلمكم بالله و أشدكم له خشيةً»: «من از شما بهتر خدا را می شناسم و بیشتر از همه پروای او را دارم»^۱ هر چه بنده به خدا نزدیکتر باشد، خشیت از او بیشتر و بیشتر می شود. خداوند این چنین فرشتگانش را وصف می کند:

﴿يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِّنْ فَوْقِهِمْ﴾ [النحل: ۵۰] «از خدای مسلط بر خود می هراسند» و پیامبرانش را چنین: ﴿الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ﴾ [الاحزاب: ۳۹].

«آنان که سفارش های خدا را به جهانیان می رسانند و از او می ترسند، و جز از الله از هیچکس دیگری نمی هراسند».

خوف مقربین بدین خاطر استوارتر و شدیدتر است که از آن ها چیزهایی خواسته می شود که از کسان دیگری خواسته نمی شود، لذا آداب آن جایگاه را رعایت می کنند، و به خاطر اینکه از جمله واجبات خداوند سپاسگزاری به خاطر آن جایگاه است، لذا به نسبت والایی آن افزایش می یابد.

پس بنده اگر راست رو باشد، از چه چیزی هراس دارد؟

چنین بنده‌یی از پذیرفته نشدن کارهایش می هراسد، کما اینکه از بدفرجامی می ترسد، ترسش از بدفرجامی به دلیل فرموده‌ی خداست:

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ﴾ [الانفال: ۲۴].

«بدانید که خداوند بین انسان و قلبش حایل می شود». همین طور از نقصان درجه می ترسد، چرا که او خواستار مراتب والا در بهشت است و می ترسد از آن مراتب پایین بیاید.

اگر او از راه به در و نافرمان باشد، خوفش از بدکرداری خویش است، که آن با وجود پشیمانی و دست برداشتن از نافرمانی به او سود می رساند نه با ادامه و اصرار بر گناه.

۱- حدیثی درست است اسنادش پیشتر ذکر شد.

خوف چه زمانی سودمند است؟

خوف همراه با پشیمانی و کوتاه آمدن سود می‌رساند، زیرا خوف یا ناشی از شناخت زشتی جنایت، باورداشت وعید و ترس از محروم ماندن از توبه است، یا ناشی از این است که از آن‌هایی نباشد که مورد بخشش خداوند واقع می‌شوند... یعنی مشمول اراده‌ی بخشش خداوند نگردد... و شکنجه شود!

نافرمانان در روز رستاخیز چند دسته‌اند: گروهی مشمول خواست بخشش خدا می‌شوند، و گروهی نمی‌شوند و به سوی عذاب رانده می‌شوند.

خوف از خدا چه حکمی دارد؟

خوف از خدا واجب است و از والامقامترین درجات مسیر و سودمندترین آن برای قلب است چنانکه ابن قیم گفته بر هر انسانی فرض است. پس باید از خداوند ترسید و هرکس از او نترسد دچار گناه شده است.

ابن وزیر گفت: «هیچ راهی به ساحل امنیت وجود ندارد، و این شعار نیکوکاران است.»

دلایل وجوب خوف

۱- خداوندأ فرموده:

﴿إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا اللَّهَ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ [آل عمران: ۱۷۵].

«بی‌گمان تنها شیطان است که پیروانش را می‌ترساند، پس شما از آن‌ها نترسید و اگر ایمان دارید از من بترسید». سعدی رحمته در تفسیر این آیه گفت: «در این آیه وجوب خوف تنها از خداوند و اینکه آن از لوازم ایمان است بیان گردیده است، پس ایمان بنده به اندازه‌ی ترس او از خداوند است.»

۲- خداوند می‌فرماید: ﴿فَأَيُّيَ فَاَرْهَبُونَ﴾ [البقرة: ۴۰] «فقط از من بترسید» این دستور است و لازم الاجرا.

۳- ﴿فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَآخِشُون﴾ [المائدة: ۴۴] «از مردم نترسید بلکه از من بترسید».

سعدی در تفسیرش آورده است: «خداوند دستور داده است که از او خشیت داشته باشیم و این اصل هر گونه خیری است، چرا که هرکس از او ترسد از نافرمانی اش ابایی ندارد و دستورش را اجرا نمی‌کند».

۴- خداوند اهل خوف را ستوده و فرموده است: ﴿الَّذِينَ هُمْ مِّنْ حَشِيَّةٍ رَبِّهِمْ مُّشْفِقُونَ﴾ [المؤمنون: ۵۷]. «آنهایی که نگران خوف پروردگارشان هستند» تا آنجا که می‌گوید: ﴿أُولَئِكَ يُسْرِعُونَ فِي الْحَيَّرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَبِقُونَ﴾ [المؤمنون: ۶۱]. «آنان در کارهای نیک شتاب می‌کنند و بر دیگران پیشی می‌گیرند».

از عایشه رضی الله عنها همسر پیامبر صلی الله علیه و آله نقل است که فرمود: درباره‌ی این آیه: ﴿وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ﴾ [المؤمنون: ۶۰] «آنان که از آن چه به آن‌ها داده شده می‌بخشند و دل‌هایشان نگران و بی‌مناک است، به راستی به سوی پروردگارشان باز می‌گردند». از پیامبر سؤال کردم: آیا اینان همان‌هاییند که شراب می‌نوشند و دزدی می‌کنند؟ فرمود: نه ای دختر صدیق، بلکه آن‌هاییند که روزه می‌گیرند، نماز می‌خوانند، صدقه می‌دهند و باز نگرانند که از آن‌ها پذیرفته نشود.^۱

خداوند همچنین فرمود: ﴿أُولَئِكَ يُسْرِعُونَ فِي الْحَيَّرَاتِ﴾ [المؤمنون: ۶۱] «آن‌ها در کارهای نیک شتاب می‌کنند». حسن در این باره گفته است: «طاعات را برای خدا انجام داده و در آن نهایت تلاش کرده‌اند و با این وجود می‌ترسند پذیرفته نشود... انسان ایماندار نیکی و ترس را با هم دارد و انسان دورو کار زشت و امنیت را».^۲ یعنی زشتی در کردار و امنیت از عذاب!

۵- ترساندن از عذاب الهی یکی از مأموریت‌های فرستادگان خدا بود: ﴿وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ﴾ [الانعام: ۴۸] «ما پیامبران را جز برای مژده دادن و هشدار دادن نفرستادیم».

۱- ترمذی (۳۱۷۵) بخش تفسیر، باب و من سورة المؤمنون، و ابن ماجه (۴۱۹۸) بخش زهد، باب التوقی علی العمل آورده‌اند.

۲- ابن مبارک در زهد (۳۵۰/۱) به شماره‌ی ۹۸۵، و طبری در تفسیرش (۳۲/۱۸) آورده‌اند.

هشدار دادن نشان دادن چیزهایی است که باعث ترس می‌شود. انذار در زبان عربی -چنان که راغب اصفهانی در مفرداتش می‌گوید- خبردانی است که در آن ترساندن وجود دارد، همان طور که تبشیر خبردانی است که در آن خوشحالی هست. خداوند پیامبرش محمد را در جاهای زیادی از کتابش به عنوان نذیر(هشدار دهنده) یاد می‌کند.

- پیامبر قومش را در کوه صفا گرد آورد و به آن‌ها گفت: «إِنِّي نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيِ عَذَابٍ شَدِيدٍ»: «من در برابر یک عذاب سخت به شما هشدار می‌دهم».^۱
 نیز فرمود: «أَنَا النَّذِيرُ الْعَرِيَانُ»: «من هشدار دهنده‌ی عریان هستم».^۲
 تفسیر این سخن چنین است که عرب در دوران جاهلیت اگر یکی از آن‌ها لشکری را می‌دید که به قبیله‌اش هجوم می‌آورد و نزدیک شده است و قبيله خبر ندارد، دوان - دوان می‌آمد و لباسش را از تن در می‌آورد و فریاد می‌زد تا خطرناکی مصیبتی که به زودی بر آن‌ها فرو می‌آید و ناگوار بودن آن را برای‌شان بیان کند، این سخت‌ترین و شدیدترین هشدارها در میان مردم عرب بود. پیامبر ﷺ در سخن با آن‌ها این قضیه را به استعاره گرفته و آن را به حالتی که خود درک می‌کنند برای آن‌ها گفته است تا سختی و پرخطری چیزی که آورده برای‌شان بیان کند.

- ﴿وَقُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ﴾ [الحجر: ۸۹] «بگو من تنها هشدار دهنده‌ی روشنگر هستم».

- ﴿فَفَرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِّنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ﴾ [الذاریات: ۵۰] «پس به سوی خدا بگریزید که من هشدار دهنده‌ی روشنگر برای شما هستم».

- از نخستین دستورهای خدا به پیامبرش هشدار دادن بود... فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ﴿۱﴾ قُمْ فَأَنْذِرْ ﴿۲﴾ [المدثر: ۱-۲] «ای دستار بر سر کشیده، برخیز و هشدار بده».
 مردم را از عذاب الهی، از جهنم، از خشم خدا و انتقامش در دنیا و آخرت بترسان.

۱- حدیث درستی است. بخاری (۴۷۷۰) بخش تفسیر، باب قوله تعالی «وأنذر عشیرتک الاقربین» و

مسلم (۲۰۸) بخش ایمان، باب فی قوله تعالی: «وأنذر عشیرتک الاقربین» روایت کرده‌اند.

۲- درست است، بخاری (۶۴۸۲) بخش الرقائق، باب الانتها عن المعاصی، و مسلم (۲۲۸۳) بخش

الفضائل، باب شفقتہ ﷺ علی أمتہ، نقل کرده‌اند.

قرطبی گوید: مردمان مکه را اگر اسلام نپذیرفتند بترسان و آنها را از عذاب برحذر دارد.^۱

خداوند در چندین جایگاه از کتابش به منظور تحقق بخشیدن ترس در جان‌های بندگانش عذاب را وصف کرده است تا از آن بپرهیزند، چنانکه می‌فرماید: ﴿لَهُمْ مِّنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِّنَ النَّارِ وَمِن تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ ذَلِكَ يُخَوِّفُ اللَّهَ بِهِ عِبَادَهُ يَعْبَادِ فَاَتَّقُونَ﴾ [الزمر: ۱۶] «از بالای سرشان توده‌هایی از آتش هست و از پایین هم توده‌هایی، این چیزی است که خداوند بندگانش را از آن می‌ترساند، پس ای بندگان من از من بترسید و تقوا پیشه کنید».

ابن کثیر گوید: ﴿ذَلِكَ يُخَوِّفُ اللَّهَ بِهِ عِبَادَهُ﴾ [الزمر: ۱۶] «خداوند با آن بندگاش را می‌ترساند». خبر این موجود را تنها بیان می‌کند تا با آن‌ها را بترساند، برای اینکه از حرام و گناه دوری گزینند، و بیزار شوند. ﴿يَعْبَادِ فَاَتَّقُونَ﴾ [الزمر: ۱۶] «ای بندگان من از من بترسید» یعنی از قدرت و قهر من و عذاب و انتقام پروا داشته باشید.^۲

خداوند این مطلب را روشن کرده است که نشانه‌ها و معجزه‌هایی که برای تصدیق پیامبرانش‌لا- مانند شتر صالح- می‌فرستد، به خاطر ترساندن است. فرمود: ﴿وَأَتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا﴾ [الاسراء: ۵۹] «به ثمود شعر را به عنوان نشانه‌یی روشن‌گر دادیم، اما در حق آن ستم روا داشتند ما جز به خاطر ترساندن نشانه‌ها را نمی‌فرستیم».

همین طور نشانه‌های مربوط به جهان هستی، مانند خورشید گرفتگی و ماه گرفتگی و ... گرفتن خورشید و ماه در این دنیا تنها یادآور سرای آخرت است چرا که خورشید و ماه در آن دنیا نور و روشنایی خود را از دست می‌دهند و تاریک می‌شوند. از ابوهیریه از پیامبر ﷺ نقل است: «الشمس والقمر مکوران يوم القيامة»: «روز رستاخیز خورشید و ماه تاریک می‌شوند».^۳

۱- ن. ک. قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، (۶۱/۱۹).

۲- ن. ک. تفسیر ابن کثیر، (۴۹/۴).

۳- حدیثی درست است. بخاری (۳۲۰۰) بخش بدء الخلق، باب صفة الشمس والقمر، از حدیث ابوهیریه آورده است.

خداوند نیز درباره‌ی رعد و برق فرموده است: ﴿هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ﴾ [الرعد: ۱۲] «اوست که برق را که هم از آن می‌ترسید و هم به آن طمع دارید، به شما نشان داد و هم اوست که ابرهای سنگین بار را می‌آفریند» بدین گونه خداوند با برخی از نشانه‌های مربوط به جهان هستی بندگانش را می‌ترساند.

از جمله فایده‌های خوف

۱- خداوند آن را از جمله شرط‌های ایمان شمرده است: ﴿فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونَ إِيَّاهُ إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ [آل عمران: ۱۷۵] «از آن‌ها نترسید بلکه اگر ایمان دارید از من بترسید». ابن جریر در تفسیر آن گوید: «ای ایمانداران از مشرکان نهراسید، مسأله‌ی آن‌ها نباید بر شما سنگین آید، با وجود طاعت شما به من از جمع و هم دستگی آن‌ها نترسید، تا زمانی که از من اطاعت کنید و از سفارش‌های من پیروی کنید. من یاری و پیروزی شما را به عهده می‌گیرم. اما از من بترسید و اگر ایمان دارید بپرهیزید از اینکه از من سرپیچی کنید یا با دستورهای من مخالفت بورزید، که هلاک می‌شوید».^۱ پس خداوند بلند مرتبه شایسته‌تر است که از او بترسید تا مشرکان و کافران.

۲- خداوند یاران پیامبر را سخت آزمایش کرده است، تا مشخص کند چه کسانی از او می‌ترسند و چه کسانی نمی‌ترسند. برای نمونه آن‌ها را در امر آشکار آزموده است، فرموده:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيُبْلُوَنَكُمْ اللَّهُ بَشِيئَةٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالَهُوْا أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ فَمَن أَعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [المائدة: ۹۴] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید خداوند شما را به اندکی شکار که با دست و نیزه‌ی خویش فرا چنگ می‌آورد، می‌آزماید تا بداند چه کسی در باطن از خدا می‌ترسد، هرکس از آن پس تجاوز کند، عذاب دردناک در انتظار اوست». صید در حالت احرام چه حکمی دارد؟ بدانید که جایز نیست.

خداوند این چنین ایمانداران را می‌آزماید. آنان که از او می‌ترسند شکار نمی‌کنند، زیرا از او خوف و خشیت در دل دارند، اما آنان که از او نمی‌ترسند، به شکار می‌پردازند. ای گروه ایمانداران خدا شما را به مقداری شکار در حال احرام می‌آزماید تا معلوم کند چه کسانی اهل طاعت الهی و ایمان به او هستند و به قوانین و دستورهای او عمل می‌کنند، و مشخص کند چه کسی از او می‌ترسد و چه کسی نمی‌ترسد: ﴿لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ وَالْغَيْبِ﴾ [المائدة: ۹۴]. «تا خدا معلوم کند چه کسی از باطن از او می‌ترسد» یعنی تا به وسیله‌ی شکار آن‌ها را بیازماید، آن‌ها چه پنهانی چه آشکارا می‌توانند با دست و نیزه از آن برگیرند، در حالی که در حال احرام بر آن‌ها حلال نیست، این چنین خدا می‌خوهد روشن کند چه کسی در نهان و آشکارا از او اطاعت می‌کند یا از او نافرمانی.

یاران پیامبر ﷺ در این امر سربلند بودند، اما یهود هنگامی که خدا شکار در روز شنبه را برای آن‌ها حرام گردانید، شکست خوردند، محارم الهی را حلال کردند، روز جمعه تور و لوازم شکار گذاشتند و روز یک شنبه آن را پر از ماهی و صید برداشتند و گفتند: روز شنبه ما شکاری و صیدی نکرده‌ایم، از خدا نهراسیدند و عاقبت نابود شدند، در حالی که یاران پیامبر ﷺ از خدا ترسیدند و رستگار شدند. از این لحاظ آدمی چه بسا در معرض گناه یا شهوتی قرار می‌گیرد که ممکن است به آسانی در آن بیفتد و چه بسا از رسوایی در امان باشد. ﴿لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ وَالْغَيْبِ﴾ [المائدة: ۹۴] «تا خدا معلوم بدارد چه کسی در باطن از او می‌ترسد». گاهی بدون خواست، بدون هیچ تلاش یا ترفند و توجهی به منظور آزمایش گناه و سرپیچی به او روی می‌آورد، چنانکه در داستان یوسف و زن عزیز پیش آمد. آن زن آماده، با رضایت و علاقه به پیش او آمد، دستور داد، درهای رسوایی را بر او بست، اما یوسف از خدای یکتا ترسید، چنانکه بندگان خالص و نزدیک به خداوند می‌ترسند، اینجاست آزمایش و ابتلا...!

اگر بنده‌ی در معرض چنین آزمایشی قرار گیرد، باید همیشه با دل و زبان بگوید و به یاد آورد این آیه را: ﴿لِيَلْوَنَكُمْ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالَهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ وَالْغَيْبِ فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [المائدة: ۹۴] «خداوند شمارا به مقداری صید که با دست و نیزه‌های خود فراچنگ می‌آورد می‌آزماید، تا خدا معلوم کند چه کسی از درون از او می‌ترسد، هرکس زآن پس تجاوز کند عذابی دردناک در پیش دارد».

چه بسا انسان گناهی در پیشاپیش خود می‌بیند فراهم و آسان، هیچ تلاش و خستگی در آن نیست، بایستی این آیه را به یاد آورد.

۳- خوف از خدا عبادتی است که در دل پیامبر ﷺ برپا داشته شد، لذا نفسش را از محرمات و چیزهای نهی شده باز داشت، چون از آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین می‌ترسد. خداوند می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾ [۱۵] «بگو من اگر از پروردگارم سرپیچی کنم از عذاب روزی سخت می‌هراسم آن روز هرکس که عذاب از او برداشته شود خداوند به راستی به او رحم کرده است، البته آن است پیروزی واقعی» او از شکنجه‌ی الهی می‌ترسد لذا از حدودش در نمی‌گذرد.

۴- خوف از خدای بزرگ از ویژگی‌های صاحب خردان است، خدا می‌فرماید: ﴿أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ [۱۶] «الَّذِينَ يُؤْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْعَيْثَ» [۱۷] وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ» [۱۸] [الرعد: ۱۹-۲۱].

«آیا آنکه می‌داند آن چه از سوی پروردگارت آمده، حقیقت است، مانند کسی است که نابینا است، تنها صاحب خردان این را در می‌یابند، کسانی که به پیمان خدا وفا می‌کنند و نقض پیمان نمی‌کنند، و آنان که پیوندهایی که خداوند امر کرده، برقرار می‌دارند، و از پروردگارشان می‌ترسند و خوف سختی بازخواست را در دل دارند» حقیقت این است که خوف از خدا نشان می‌دهد که صاحب آن دارای عقل و اندیشه و از خردمندان است، یعنی عقل برتر دارد، چیزی را که به راستی می‌ترساند می‌داند، و انگیزه‌های خوف را به خوبی می‌فهمد، پس از شمار خردمندان است.

ثمره‌های خوف از خدا

نخست در دنیا

۱- خوف از خدا از جمله اسباب توانایی و استحکام‌یابی در زمین است. انسان وقتی فواید و ثمره‌های چیزی را بداند به سوی آن کشیده می‌شود، دلبسته‌ی آن می‌شود و نسبت به آن حرص پیدا می‌کند. خداوند بلندمرتبه از روی

مهربانی خود فایده‌هایی برایمان در آن چه ما را در دنیا و آخرت به آن امر کرده، قرار داده است. اگر ما به آن دستورها پایبند باشیم بهره‌هایی، فایده‌هایی و چیزهایی زودبازده در دنیا و آخرت برای ما می‌گذرد تا به مقادیر بیشتری علاقه‌مند گردیم، و آن را از اسباب افزایش ایمان و اطمینان می‌سازد، چون آدمی وقتی به آن چه وعده داده شده، دست یابد، مطمئن‌تر و پایبندتر می‌شود.

خداوند فرمود: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِّنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ ﴿۱۳﴾ وَلَنُسَكِّنَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ ﴿۱۴﴾﴾ [ابراهیم: ۱۳ - ۱۴] «آنان که کفر ورزیدند به پیامبران گفتند شما را از سرزمین خود بیرون می‌کنیم مگر اینکه به دین ما برگردید، پروردگارشان به آن‌ها وحی فرستاد که بی‌گمان ستمکاران را نابود می‌کنیم و بعد از آن‌ها شما را در زمین اسکان می‌دهیم، این برای کسی است که از من و هشدارم بترسد».

پس خوف از خدا به توانایی در زمین و پیروزی بر دشمنان منجر می‌شود، خداوند دشمنان آن‌ها را نابود و دلیل می‌کند و زمین و وطنشان را به ایمانداران به ارث می‌گذارد.

۲- خوف انسان را به کار نیک و اخلاص در آن بدون چشمداشت در دنیا و می‌دارد تا پاداش آخرت را ناقص نکند ﴿إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لُجْهَ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا ﴿۹﴾ إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا ﴿۱۰﴾﴾ [انسان: ۹ - ۱۰] «ما شما را تنها به خاطر خدا غذا می‌دهیم هیچ سپاسگزاری و پاداشی از شما نمی‌خواهیم، ما از روزی بسیار سخت از پروردگاران می‌ترسیم». پس از خوف خدا و فقط به خاطر او بینوایان را غذا می‌دهند. «از روزی سخت و دشوار می‌ترسند» یعنی روزی است دراز، آشفته، پرخطر و هولناک، چهره‌ها از سختی مصیبت‌هایی که می‌بینند، می‌گیرد، درهم می‌رود، بلای مردم طولانی و شدید می‌شود، روزی بس ناگوار و متلاطم است...!

از دیگر آیه‌ها در این باره: ﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تَرْفَعَ وَيَذْكَرَ فِيهَا أَسْمُهُ وَيَسْبِحَ لَهُ فِيهَا بِالْعُدْوِ وَالْأَصَالِ ﴿۱۱﴾ رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ

وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ ﴿۳۷﴾ [النور: ۳۶ - ۳۷] «در خانه‌هایی که خداوند اجازه داده برپا داشته شود و در آن نام خدا یاد شود شبانگاهان و صبحگاهان در آن خانه‌ها خدای را تسبیح می‌گویند، مردانی که نه بازرگانی، نه خرید و فروشی آن‌ها را از یاد خدا و برپاداشتن نماز و دادن زکات باز نمی‌دارد، از روزی می‌ترسند که دل‌ها و چشم‌ها در آن دگرگون می‌گردد». پس خوف است که آن‌ها را به سوی کار سوق می‌دهد، نه کسب و کار، نه مال و دارایی، نه کالا نه تشویق‌های دنیوی آن‌ها را از رفتن به مسجد و آباد کردن آن با یاد خدا مشغول نمی‌کند، زیرا از روزی می‌ترسند که دل و دیده در آن دگرگون می‌گردد، یعنی به لرزه در می‌آید، واز سختی و ناگواری آن فرو می‌ریزد، آن‌ها خواستار رستگاری‌اند، از نابودی می‌پرهیزند، می‌ترسند که جانب چپ آن‌ها گرفته شود و نامه‌هایشان از چپ به آن‌ها داده شود، بدین خاطر کار نیک می‌کنند.

دوم در آخرت

۱- خوف از خداوند انسان را در روز قیامت زیر سایه‌ی خدا قرار می‌دهد، دلیل این مدعا حدیث آن هفت نفری است که روزی که هیچ سایه‌ی جز سایه‌ی خدا نیست، آن‌ها را زیر سایه خویش می‌گیرد: «... ورجلٌ دعته امرأةٌ ذاتُ منصبٍ و جمالٍ فقال إني أخاف الله»: «و مردی که زنی زیبا و صاحب جاه او را به خود بخواند، و او بگوید من از خدا می‌ترسم».^۱ ترسش از خدا که او را از ارتکاب کار زشت بازداشت سببی شد تا روزی که خورشید به سر آدمیان نزدیک می‌شود چنانکه همه غرق در عرق می‌گردند او زیر سایه‌ی عرش خدا باشد! اینکه به آن زن گفت: «من از خدا می‌ترسم».

ظاهر حدیث این است که آن را با زبانش می‌گوید تا زن را نیز از آن کار دور براند و به خودش تذکر بدهد و بر موضع خویش پافشاری کند و پس از اعلام اصول پس نکشد. همچنین «... ورجلٌ ذكر الله خالياً ففاضت عيناه»: «مردی که در خلوت یاد خدا کند و چشمانش پر از اشک گردد» یعنی عذاب خدا و سختی انتقامش را به یاد بیاورد و از

۱- حدیث درستی است. بخاری (۱۴۲۳) بخش زکات- باب الصدقة باليمين، و مسلم (۱۰۳۱) بخش زکات باب فضل إخفاء الصدقة».

این بترسد که از شمار عذاب شونده‌گان باشد، لذا اشک از چشمانش فرو ریزد، آن ترس مثبت باعث می‌شود که آتش روز قیامت آن چشم را که از ترس خدا اشک ریخته، گزند نرساند و به آن نرسد»^۱.

۲- همچنین ترس از خدا باعث بخشش است. برای نمونه یک نفر با وجود اینکه بسیار نادان بود، اما ایمانش مستحکم و جای گرفته در دلش بود که خوفی در او ایجاد کرده بود و خواستار انجام کاری عجیب بود... با این شرح: «شخصی بود که خداوند دارایی زیادی به او داده بود. چون زمان مرگش نزدیک شد به پسرانش گفت: من برای شما چگونه پدری بودم؟ گفتند: پدر خوبی بودی. گفت: من هیچ وقت کار خیری نکردم. وقتی مُردم مرا بسوزانید و پودر کنید و آن گاه در روزی طوفانی مرا در هوا پخش کنید... و آنها این کار را کردند... خداوند او را گرد آورد و به او گفت: چه چیزی تو را به این کار وا داشت؟ پاسخ داد: ترس از تو. در ازای این خداوند با مهربانی مخصوص خود او را تحویل گرفت!»^۲. این انسان با وجود نادانی، خداوند عذر او را پذیرفت. وگرنه کسی که در برانگیختن پس از مرگ شک دارد کافر است. اما این مرد خوفی زیاد از خدا در دل داشت، هر چند کوتاهی کرده بود، اما ترسش به او سود رساند، و باعث رهایی او شد.

۳- از دیگر فایده‌های خوف این است که صاحبش را به بهشت می‌رساند، زیرا پیامبر ﷺ فرموده: «مَنْ خَافَ أَوْلَجَ، وَ مَنْ أَوْلَجَ بَلَغَ الْمَنْزِلَ، أَلَا إِنَّ سَلْعَةَ اللَّهِ غَالِيَةٌ، أَلَا إِنَّ سَلْعَةَ اللَّهِ الْجَنَّةُ»: «هر کس بترسد شب‌روی می‌کند و هر کس

۱- اشاره به روایت ترمذی دارد، (۱۶۳۹) بخش جهاد، باب ما جاء في فضل الحرس في سبيل الله، ألبانی در صحیح الجامع به شماره‌ی (۴۱۱۳) آن را صحیح معرفی کرده است.

۲- حدیثی درست است. بخاری (۳۴۸۱) بخش احادیث الأنبياء، باب حدیث الغار، و مسلم (۲۷۵۶) بخش توبه، باب في سعة رحمة الله تعالى و أنها سبقت غضبه، روایت کرده‌اند این لفظ از بخاری است.

شبروی کند به سر منزل مقصود می‌رسد، هان که کالای خدا گران قیمت است، بدانید که آن، بهشت است».^۱

آن کس که از هجوم آغاز شب دشمن می‌هراسد، حرکت می‌کند، و هرکس شبانه حرکت کند به جایگاه امن و خواسته‌ی خود می‌رسد. این مثالی است که پیامبر آن را برای سالک مسیر آخرت آورده است. شیطان سر راه او است. نفس امر کننده به بدی و آرزوهای دروغین یاریگران شیطانند. اگر او در راه خود هوشیار باشد و در عملش نیت خالص داشته باشد. از شیطان و نیرنگش و سد راه شدنش در امان می‌ماند. این کالای خداوند است که هرکس به دست بیاورد از شمار امنیت یافته‌گان است.

۴- ترس در دنیا صاحبش را در روز رستخیر آرامش می‌بخشد، خداوند (ﷻ) در حدیث قدسی می‌فرماید: «وَعَزَّتِي وَ جَلَالِي، لَا أَجْمَعُ عَلٰى عَبْدِي خَوْفِيْنَ وَ اَمْنِيْنَ، إِذَا خَافَنِيْ فِي الدُّنْيَا، اَمْنَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَ إِذَا اَمْنَتَنِيْ فِي الدُّنْيَا اُخْفَتَهُ فِي الْاٰخِرَةِ»: «قسم به عزت و جلالم، دو ترس و دو امنیت را با هم به بنده‌ام عطا نمی‌کنم، اگر در دنیا از من بترسد در آخرت او را آرامش و امنیت می‌بخشم، اگر در دنیا از من در امان باشد، در آخرت او را می‌ترسانم».^۲

۵- ترس از خدا سبب رهایی ازهر گونه بدی است. پیامبر ﷺ فرموده است: «ثَلَاثٌ مَنْجِيَّاتٌ: خَشْيَةُ اللّٰهِ تَعَالٰى فِي السِّرِّ وَ الْعَلَانِيَةِ»: «سه چیز رهایی بخش‌اند: یکی ترس از خدا در نهان و آشکارا...».^۳

۱- درست است. ترمذی (۲۴۵۰) بخش صفة القيامة و الرقائق و الورع، باب ما جاء في صفة أواني الحوض، آورده است. وی گفته است: حدیث خوبی است. ألبانی نیز در صحیح الجامع (۶۲۲۲) آن را صحیح دانسته است.

۲- ابن مبارک در الزهد (۵۱/۱) از حدیث حسن به صورت مرسل روایت کرده است. ابن حبان (۴۰۶/۲) و بیهقی در شعب الإیمان (۴۸۳/۱) نیز از حدیث ابوهیریه نقل کرده‌اند. دارقطنی در العلل (۳۸/۸) گفته است: این حدیث تنها از روایت حسن به صورت منقطع معروف است. طبرانی در مسند الشامیین (۲۶۶/۱)، ابونعیم در حلیة الأولیاء (۲۷۰/۱) از حدیث شداد بن اوس روایت کرده‌اند. شیخ ألبانی آن را در صحیح الجامع به شماره‌ی (۴۳۳۲) نیک دانسته است.

۳- کامل آن را بیهقی در شعب الإیمان (۴۵۲/۵) شماره‌ی (۷۲۵۲)، و أبو‌الشیخ در طبقات اصبهان (۶۰/۲) از حدیث انس رضی الله عنه نقل کرده‌اند. شیخ ألبانی در صحیح الجامع (۳۰۳۹) آن را پسندیده است.

این ترس است که بنده را حفظ می‌کند و او را از هر حادثه‌ی ناگواری می‌رهاند. چون او که صادق است فرموده- در حالی که وعده‌ی خدا خلاف ندارد- «رهایی بخش‌اند» تعمیم داده است. رهایی هم دنیا و آخرت را در بر می‌گیرد.

۶- از بهره‌های خوف این است که صاحبش مورد ستایش قرار می‌گیرد و او را همین بس که داخل در دارندگان این اسما و القاب شریف می‌شود، مانند:

﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكُوتٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبْرَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَلَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ [نور: ۳۵]

«مردان و زنان مسلمان، ایمان‌دار، زاهد، راستگو، شکيبا، فروتن، صدقه‌دهنده، روزه دار، حافظ حیاى خود و آنان که زیاد یاد خدا می‌کنند، خداوند برای همه‌ی این‌ها بخشش و پاداشی بس بزرگ آماده کرده است».

این صفتهایی بزرگوارانه است، آن‌ها تلاش می‌کنند که به دستش بیاورند. به

عنوان افتخار و مایه‌ی شرافت همین انسان را بس که وارد این گروه شود. ﴿تَتَجَافَى

جُنُوبَهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾ [۱۶ - ۱۷] «از

نَفْسٍ مَّا أَحْفَى لَهُمْ مِّنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [السجدة: ۱۶ - ۱۷] «از بسترخواب دوری می‌جویند، با بیم و امید پروردگارشان را می‌خوانند و از آن چه به آن‌ها داده‌ایم می‌بخشند، هیچکس نمی‌داند چه پاداش‌هایی که روشنی‌بخش چشم است برای‌شان در نظر گرفته شده، پاداش کارهایی است که کرده‌اند».

در پیشاپیش همه‌ی این‌ها پیامبر ما محمد ﷺ است، چنانکه عبدالله بن رواحه

سروده است:

و فینا رسول الله يتلو كتابه إذا انشق معروف من الصبح ساطع

أرانا الهدى بعد العمى فقلوبنا به موقنات أنه ما قال واقع

بيت يُجافى جنبه عن فراشه إذا استثقلت بالمشركين المضاجع

رسول خدا در میان ماست، کتابش را برایمان می‌خواند وقتی روز به روشنی می‌گراید. او پس از اینکه مانند نابینا بودیم راه هدایت را به ما نشان داد، دل‌های ما

ایمان دارد به او و اینکه هر چه می‌گوید درست و حقیقت است و روی می‌دهد. شب را در حالی به سر می‌برد که از بستر خوابش دوری می‌گزیند آن گاه که بسترهای مشرکین از وجود آن‌ها سنگینی می‌کند.

خداوند فرمود:

﴿أَمَّنْ هُوَ قَلْبٌ أَعَانَ الْإِيلَ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ﴾ [الزمر: ۱۹].

«آیا کسی که در طول شب عبادت می‌کند، به سجده می‌رود، به رکوع می‌رود، از آخرت می‌ترسد و به لطف و مهربانی پروردگارش امید دارد...» و ﴿وَالَّذِينَ هُمْ مِّنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُّشْفِقُونَ﴾ [۲۷] إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ ﴿۲۸﴾ [المعارج: ۲۷-۲۸] «آنان که از عذاب پروردگارشان می‌ترسند، از عذاب پروردگار واقعاً کسی در امان نیست».

خداوند نزدیکترین بندگانش را به خود که پیامبرانند، ستوده است چون از او می‌ترسند. ﴿إِنَّهُمْ كَانُوا يُسْرِعُونَ فِي الْحَيَرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا﴾ [الانبیاء: ۹۰] «آنان در کارهای خیر شتاب می‌ورزیدند و با اشتیاق و ترس ما را می‌خواندند» بلکه او درباره‌ی ملائکه نیز گفته: ﴿يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِّنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾ [النحل: ۵۰] «از پروردگارشان که مسلط بر آن‌ها است، می‌ترسند، و هر چه دستور یابند انجام می‌دهند».

ابن قیم (رحمته) گوید: «از بهره‌های خوف این است که شهوت‌ها را درهم می‌کوبد و لذت‌ها را ناگوار می‌کند، چنانکه گناهان که به ظاهر دوست داشتنی می‌نماید به نظر او ناپسند و زشت می‌آید». البته مقصود زشت کردن لذت‌های مباح نیست، چون پیامبر ﷺ خود به اندازه از مباح‌های دنیوی بهره گرفته است. در حالی که او سرور گروه ترسندگان از خداست «و بوی خوش و زن به نزد او دوست داشتنی بوده است».^۱

پس منظور از برهم زدن لذت‌ها، ناگوارکردن لذت‌های حرام است. اما این دسته از لذت‌ها چگونه مکرر می‌شود؟

لذت‌های حرام با یادآوری عذاب و هشدار خداوند به کسانی که در آن لذت‌ها افتاده‌اند، مکدر می‌شود. با یادآوری شکنجه و آزاری که در آن هست صفای لذتش از

۱- درست است، نسائی (۳۹۳۹) بخش عشرة النساء، باب حب لنساء، و احمد در مسندش (۱۱۸۸۴) نقل کرده‌اند. آلبانی در صحیح الجامع به شماره‌ی (۲۳۱۲۴) آن را صحیح دانسته است.

بین می‌رود. برای نمونه زن و مرد زناکار اگر هشدار خدا به آن‌ها را در عذاب آخرت و چرک زخم و خونابه‌یی که جاری می‌شود، به یاد بیاورند و اینکه نوشیدنی آن‌ها از این چرک و خونابه است، یا تنها اگر به یاد داشته باشند چه عذابی بلافاصله پس از مرگ در انتظار آن‌هاست، بی‌گمان آن لذت ناروا بر آن‌ها ناگوار می‌شود و آن کار زشت و پست برای‌شان تیره و تار می‌گردد. شراب نوش تنها اگر بداند که از باده‌ی ناب بهشتی محروم می‌شود، لذت و مزه‌ی شراب دنیایی برایش منغص می‌شود.

ابن قیم گوید: از بهره‌های خوف این است که شهوت‌ها را درهم می‌کوبد و لذت‌ها را مکدر می‌سازد، چنانکه نافرمانی‌های دوست داشتنی نزد شخص زشت و ناگوار می‌نماید. آن گونه که عسل برای کسی که اشتهايش کند ولی بداند که در آن زهر ریخته شده، ناگوارا می‌شود. پس با خوف شهوت‌ها پاره می‌شود، اندام‌های بدن درستکار می‌گردد، دل رام می‌شود، غرور و کینه و حسادت از آن رخت بر می‌بندد، از ترس خدا جایگاه امید و طمع و اندیشه در عاقبت خود می‌شود. جایی برای غیر خدا در آن نمی‌ماند. آدمی هیچ سرگرمی، هیچ کاری نخواهد داشت جز مراقبت و حساب و کتاب نفس و تحمل رنج تزکیه، و استفاده از لحظه‌ها و حتی نفس‌ها، بازخواست از خود به خاطر اعمال و اندیشه‌ها و گفته‌هایش. در آن صورت حالت او - یعنی صاحب خوف - مانند حالت کسی است که در معرض حیوانی درنده افتاده است، نمی‌داند آیا او را نمی‌بیند و در نتیجه به سلامتی می‌گذرد یا بر او حمله می‌کند و او را طعمه‌ی خود می‌سازد، هیچ اندیشه‌ی دیگری ندارد جز آن دامی که در آن گیر افتاده است. میزان مراقبت و حساب و کتاب به اندازه‌ی خوف و سطح شناخت جلال الله و صفات او، و عیب‌های مردم و خطرها و نگرانی‌هایی که در پیش دارد، است.

ابن قدامه می‌گوید: «فضیلت هر چیزی به میزان استفاده و کاربرد آن چیز در راستای خوشبختی است، یعنی دیدار خانه و نزدیکی به او. هر چه به این کمک می‌رساند فضیلت است. خداوند خود فرموده است: ﴿وَلَمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ

﴿٤٦﴾ [الرحمن: ٤٦] «هرکس از جایگاه پروردگارش بترسد، دو باغ نصیبش خواهد شد».

٧- از عواقب و بهره‌های خوف خشنودی خدا از بنده و بنده از اوست: ﴿رَضِيَ اللَّهُ

عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ حَئِنَ رَبُّهُ﴾ [البینة: ٨] «خداوند از آن‌ها خشنود

است و آنها نیز از خدا راضیند، این نصیب کسانی است که از پروردگارشان ترسیده‌اند».

عوامل پدیدآورنده‌ی خوف

نخست باید بدانیم عواملی هست که خوف را پدید آورد، چنانکه از اوضاع و احوال دنیا پیدا و آشکار است که انسان اگر صحنه‌ی ناگواری ببیند یا سخن هراسناکی را بشنود، چه بسا ترس وجودش را فرا می‌گیرد، اما اسباب و عوامل ایجاد خوف از خدا چیست؟ علت‌های زیادی هست که این گونه خوف را باعث می‌شود، پیش از سخن از عوامل و اسباب، یادآوری می‌کنیم که خوف در ذات خود مقصود نیست، بلکه به خاطر انجام واجبات و عدم ترک آن، پرهیز از کارهای حرام و نپرداختن به آن مقصود است. از اینکه بگذرد می‌تواند انجام مستحبات و ترک کارهای مکروه را به دنبال داشته باشد، بیشتر از این ناپسند و مورد نکوهش است. اگر از این سطح کمتر باشد نیز ناقص است و به آن نتیجه‌ی مطلوب نمی‌رسد، با این وصف از جمله اسباب پدیدآورنده‌ی خوف می‌توان این‌ها را نام برد:

- ۱- یادآوری گناهایی که بیشتر انسان دچار آن شده است.
- ۲- پرهیز از کوتاهی در انجام واجبات، مانند نماز، روزه، حج و...
- ۳- ترس از اینکه سرنوشت چنان نباشد که انتظار می‌رود.
- ۴- تعظیم خداوند منجر به ترس از او می‌شود. ﴿يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِّنْ فَوْقِهِمْ﴾ [النحل: ۵۰] «از پروردگار که حاکم بر آن‌هاست، می‌ترسند» ترس ملائکه از خدا بسیار شدید است. ﴿حَتَّىٰ إِذَا فُزِّعَ عَن قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقَّ﴾ [سبأ: ۲۳] «تا اینکه از ترس دل‌شان به لرزه می‌افتد می‌گویند پروردگارتان چه گفت؟ گفتند: حقیقت». «خداوند وقتی در آسمان‌ها از اوامر خود سخن می‌گوید، ملائکه در اظهار خضوع نسبت به فرموده‌ی او بال‌هایشان را بر هم می‌زنند، و صدایی مهیب مانند صدای کشیده شدن زنجیری عظیم بر تخته سنگی بزرگ شنیده می‌شود، در نتیجه موجی از ترس و نگرانی آن‌ها را در بر می‌گیرد، چون نگرانی آن‌ها برطرف گردد و به حالی باز گردند که بتوانند

سخن بگویند، می‌پرسند: پروردگارتان چه گفت؟ می‌گویند: او که بلند مرتبه و بزرگ است حق گفت».^۱

پس تعظیم خداوند خوف و ترس از او را باعث می‌شود. این فایده و بهره‌ی ارزش شناخت نام‌ها و صفتهای خداوند است، زیرا هرکس بداند که پروردگارش انتقام گیرنده، دارای مجازات سخت، متکبر، چیره و بر همه چیز توانا است... بی‌گمان از او که جبار منتقم و سخت‌گیر و قوی است می‌ترسد.

ترس از خدا و ترس از عذابش

ترس از خدا به دو مسأله‌ی مهم مربوط می‌شود:

نخست ترس از عذابش و دوم ترس از خودش (یعنی از الله).

در حالی که مردم عامی بیشتر به ترس از آتش گرایش دارند، اما اهل علم و دانایی پیش از اینکه از آتش بترسند از خدا می‌ترسند. زیرا عامه‌ی مردم چه بسا درک و داناییشان اندک و ساده است. لذا گاهی از کل مسأله جز عذاب آتش را به یاد نمی‌آورند، سوخته شدن، زنجیر و بندها را به یاد می‌آورند، گاهی حتی به این هم نمی‌رسد، نمی‌دانند که ترس از خدا مقدم بر ترس از آتش اوست، که خوفی بزرگتر و مهمتر است.

از همین روی ابن قدامه درباره‌ی دو جایگاه خوف گفته است:

«جایگاه نخست: ترس از عذاب الهی که ترس عامه‌ی مردم است، این گونه ترس با ایمان به بهشت و جهنم و پاداش طاعت و گناه بودنشان حاصل می‌آید». این سخن کاستن از اهمیت جهنم نیست، بلکه ترس از آن واجب است.

اما جایگاه دوم: ترس از خودالله است. این ترس دانشمندان و عرفا است، زیرا آنها را سه کلمه بس است ﴿وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ﴾ [آل عمران: ۲۸] «خداوند شما را از خودش برحذر می‌دارد» این کفایت می‌کند. به همین سبب پیامبر ﷺ فرموده است:

۱- به روایت بخاری اشاره دارد: بخاری (۴۷۰۱) بخش تفسیر، باب قوله «إِلا من استرق السمع فأتبعه شهابٌ مبین» و ابوداود (۴۷۳۸) بخش سنة، باب فی القرآن.

«أَنَا أَعْرِفُهُم بِاللَّهِ وَ أَشَدُّهُمْ لَهُ خَشِيَّةً»: «من بهتر از همه‌ی آن‌ها خدا را می‌شناسم و بیشتر از همه از خدا می‌ترسم».^۱

خداوند نیز فرموده است: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ [فاطر: ۲۸] «در میان بندگان خدا تنها دانشمندان از او می‌ترسند». زیرا وقتی شناختشان نسبت به پروردگار، نامه و صفت‌هایش کامل شود، خوف در درون‌شان پدید می‌آید، و بر دل تاثیر می‌کند، و آنگاه با این کارها در اندام‌های بدنشان نمایان می‌شود.^۲

۵- از چیزهای که ایجاد خوف می‌کند این است که بنگرید چه کسانی رستگار شده‌اند و آن‌گاه ویژگی‌های رستگاران را با خود بسنجید، آیا با آن مطابقت دارید یا خیر؟ مانند: خداوند فرمود: ﴿وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى﴾ [طه: ۸۲] «من نسبت به کسانی که توبه کنند، ایمان داشته باشند، کار نیک انجام دهند و هدایت گردند، بخشنده‌ام».

خداوند در این آیه یادآوری می‌کند که بخشش چهار شرط دارد، اما چند نفر از ما این شرط‌ها را داریم؟ پیداست که هر یک به ناچار در هرکدام از این شرط‌ها نقصی دارد. از این چهار شرط نخستین آن توبه است. بعد ایمان، کار نیک و بالاخره هدایت. چنانکه در سوره‌ی عصر هست آنجا که خداوند سوگند یاد کرده که مردم به روشنی در زیان به سر می‌برند. اما گروهی را از آن‌ها جدا کرده، بدین شکل ﴿إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ﴾ [العصر: ۳] «جز آن‌ها که ایمان آوردند، کار نیک کرده‌اند یکدیگر را به راستی و شکیبایی سفارش کرده‌اند».

خداوند در این سوره برای رهایی از زیانمندی چهار شرط گذاشته است. اکنون جا دارد بپرسیم چند نفر از ما این شرایط را احراز کرده‌ایم؟

در این آیه نیز: ﴿وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدًىهَا وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ﴾ [السجدة: ۱۳] «اگر اراده می‌کردیم همه کس را

۱- صحیح است. بخاری (۵۰۶۳) بخش نکاح، باب الترغیب فی النکاح، مسلم (۱۴۰۱) بخش النکاح، باب استحباب النکاح، لمن تاقت نفسه الیه.

۲- ن. ک. مختصر منهج القاصدين، از ابن قدامه مقدسی (۳۰۷).

هدایت می‌نمودیم، اما این وعده‌ی من حق است که جهنم را از جن و انس پر خواهیم کرد». این آیه ایجاد خوف می‌کند چرا که خداوند سوگند یاد کرده که جهنم را پر می‌کند.

با این آیه دل ایمان دار به حقیقت فرو می‌ریزد که می‌فرماید: ﴿وَإِنْ مِّنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا ۖ﴾ [مریم: ۷۱] «همه‌ی شما بی‌گمان به آن وارد می‌شوید، این وعده از جانب پروردگارت اجرا خواهد شد».

به شخص گفتند: چرا گریه می‌کنی؟ گفت: چون به یقین می‌دانم که وارد جهنم می‌شوم، اما یقین ندارم که از آن رهایی یابم.

همچنین در مسأله‌ی قبول خداوند می‌گوید: ﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾ [المائدة: ۲۷] «خداوند تنها از پرهیزکاران می‌پذیرد». اما چند نفر از ما از شمار پرهیزکاران هستیم تا کارهایمان مقبول افتد؟!!

وقتی خوف برای بنده حاصل شود، مرحله‌ی بعدی تلاش برای به دست آوردن اسباب رهایی است یعنی توبه، ایمان، عمل صالح، هدایت و سفارش به درستی و شکیبایی با تقوا، این است حد مطلوب.

۶- از دیگر موارد، اندیشه در سخن خدای و پیامبر و تفکر در سیره‌ی اوست، چون او پیشوای پرهیزکاران و صاحبان خوف است و بیشتر از همه‌ی مردم از پروردگار جهانیان می‌ترسید. وقتی مسلمان در سخن خدا و سیره‌ی پیامبر ﷺ و روش او اندیشه کند، دلش مواردی از صفات جلال و عظمت و بزرگی خدا، و خشم و انتقام و خشنودی او را مشاهده می‌کند و می‌بیند چه مجازات‌هایی برای ملت‌های پیشین اجرا کرده و آن‌ها را به عذاب خود گرفتار ساخته است - و عذاب پروردگار سخت و بس دردناک است - و ببیند پیامبران و ملایکه و نیکوکاران چگونه خوف خدا را در دل داشته‌اند.

برای آدمی در زندگی دنیا و آخرتش هیچ چیز نزدیک‌تر به نجاتش و سودمندتر از تفکر در قرآن و اندیشه‌ی دراز مدت در آن، و معنای آیه‌های آن کتاب گرانمایه نیست. معانی آن پیوسته بندگان را با وعده‌ی نیک به سوی پروردگارشان بر می‌انگیزاند، و با هشدار او از عذاب ناگوار آن‌ها را برحذر می‌دارد و می‌ترساند و آن‌ها را به آمادگی و سبکباری برای روزی بس سخت تشویق می‌کند. این سخن از ابن قیم است.^۱

ابن جوزی می‌گوید: «به خدا اگر مؤمن خردمندی سوره‌ی حدید، آخر سوره‌ی حشر و آیه‌ی الکرسی و سوره‌ی اخلاص را با تفکر و اندیشه بخواند، از ترس خدا دلش پاره می‌شود و عقلش از عظمتش حیران».

۷- علاوه بر این از جمله مورادی که خوف از خدا را ایجاد می‌کند تفکر در عظمت خداست. هرکس به درستی در این مورد بیندیشد، ناگزیر از او می‌ترسد، چرا که تفکر او را بر صفات و کبریایی خدا می‌آگاهاند. هرکس از اعماق دل شاهد عظمت و کبریای خدا باشد میزان این هشدار او را در می‌یابد که می‌فرماید: ﴿وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ﴾ [آل عمران: ۲۸] «خداوند شما را از خودش برحذر می‌دارد». یعنی از او بترسید و به آن چه از صفات و نام‌ها و عدالت خود که بر شما آشکار ساخته است، پروای او را داشته باشید.

خداوند خود درباره‌ی عظمتش می‌فرماید: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٍ بِيَمِينِهِ﴾ [الزمر: ۶۷] «آن‌ها چنانکه شایسته است خداوند را نشناخته‌اند، روز قیامت زمین در دست اوست و آسمان‌های به هم پیچیده در اختیار قدرت اوست». در حدیث نیز آمده است: «يُمَجِّدُ الرَّبُّ نَفْسَهُ: أَنَا الْجَبَّارُ أَنَا الْمَلِكُ أَنَا الْمُتَكَبِّرُ أَنَا الْعَزِيزُ أَنَا الْكَرِيمُ»: «پروردگار خودش را ستایش می‌کند: منم جبار، منم فرمانروا، منم صاحب بزرگی و منم توانای باعزت، منم بخشنده‌ی بی‌منت...» پیامبر ﷺ این سخن را بر منبر در شرح سخن خداوند فرمود. راوی می‌گوید: منبر رسول خدا را تکان داد، به گونه‌یی که ما فکر کردیم می‌افتد.^۱

پیامبر ﷺ بر منبر در آن حال چنین گفت: «جبار آسمان‌ها و زمینش را با دستش می‌گیرد- در این حال دستش را گرفت، مشت می‌کرد و باز می‌کرد- منم جبار، کجایند ستمکاران و جباران و کجایند خودپسندان؟» پیامبر به راست و چپ مایل

۱- حدیث صحیحی است به روایت احمد در مسندش (۵۳۹۱)، ابن حبان در صحیحش (۳۲۲/۱۶)، شماره‌ی (۷۳۲۷) بیهقی در السنن الکبری (۴۰۲/۴) شماره‌ی (۷۶۹۵) حاکم در المستدرک (۲۷۷/۲) شماره‌ی (۲۹۹۹) و گفته است: حدیث درستی است اما [بخاری و مسلم] نیاورده‌اند.

می‌شد، راوی می‌گوید: دیدم منبر از پایینِ پایینِ تکان می‌خورد، تا جایی که گفتم: پیامبر خدا را می‌اندازد!!^۱

همچنین در حدیث آمده است: «ما السَّمَوَاتُ السَّيْعُ فِي الْكُرْسِيِّ إِلَّا كحَلْقَةٍ مَلْقَاةٍ بِأَرْضِ فَلَاةٍ وَ فَضْلُ الْعَرْشِ عَلَى الْكُرْسِيِّ كَفَضْلِ الْفَلَاةِ عَلَى تَلِكِ الْحَلْقَةِ»: «آسمان‌های هفتگانه در میان کرسی مانند حلقه‌یی است که در بیابانی افتاده باشد، بزرگی و برتری عرش بر کرسی همانند برتری و بزرگی آن بیابان در مقایسه با آن حلقه است».^۲ چون انسان بزرگی خدا را بشناسد آن ترس برای او پدید می‌آید.

سوم: اندیشه در مرگ و سختی آن و اینکه هیچ راه گریزی از آن نیست، و اینکه وعده‌ی مرگ بدون هیچ گونه شک و گمانی می‌آید، در روز یا شب، زمستان یا تابستان، این مرگ ناچار باید فرا رسد چون خدا می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلْقِيكُمْ﴾ [الجمعة: ۸].

«بگو این مرگی که از آن می‌گریزید، حتماً شما را در می‌یابد» معروف است که آدمی چون از چیزی بگریزد آن چیز پشت سرش قرار می‌گیرد، اما در مورد مرگ قضیه به این آسانی نیست، فرق می‌کند، او از مرگ فرار می‌کند و حال آنکه مرگ در پیشاپیش اوست، چنانکه از آن می‌گریزد و نمی‌داند از همان سمت به سویش می‌آید!

با این شرح یاد مرگ خوف از خدا را به بار می‌آورد. پیامبر ﷺ هم فرموده:

«أَكْثَرُوْا مِنْ ذِكْرِ هَازِمِ اللَّذَاتِ: الْمَوْتِ، فَإِنَّهُ لَمْ يَذْكُرْهُ أَحَدٌ فِي ضَيْقٍ مِنَ الْعَيْشِ إِلَّا وَسَّعَهُ عَلَيْهِ، وَلَا ذَكَرْهُ فِي سَعَةٍ إِلَّا ضَيَّقَهَا عَلَيْهِ».

«زیاد به یاد چیزی باشید که زود لذت‌ها را قطع می‌کند. یعنی مرگ. چرا که هرکس در تنگنایی از زندگی آن را یاد کند برایش گشایش ایجاد می‌کند و هرکس در فراخی به

۱- صحیح است بخاری (۶۵۱۹) بخش الرقائق، باب یقیض الله الأرض يوم القيامة، و مسلم (۲۷۸۸) بخش صفة القيامة و الجنة و النار».

۲- صحیح است ابن حبان در صحیح خود (۷۷/۲)، عبدالله بن احمد در السنة (۲۴۷/۱)، ابونعیم در حلیة الاولیاء (۱۶۷/۱) و ابوشیخ اصبهانی در کتاب العظمة (۵۷۰/۲) از حدیث ابودر ﷺ آورده‌اند. شیخ آلبانی در السلسلة الصحيحة (۲۳۳/۱) آن را صحیح دانسته است.

یاد آن باشد. آن فراخی را بر او تنگ می‌گرداند»^۱.

ابوالعتاهیه گوید:

أَلَا رَبُّ ذِي أَجَلٍ قَدْ حَضَرَ _____
كثير التمني قليل الحذر
إِذَا هَزَّ فِي الْمَشْيِ أَعْطَافُهُ _____
تَعَرَّفَتَ مَنْ مَنَكِبِيهِ الْبَطْرُ
يَوْمًا لَأَكْثَرَ مِنْ عَمْرِهِ _____
وَيَزِدَادُ يَوْمًا بَيَومٍ أَشْرُ

هان! چه بسا آدمی که مرگش فر رسیده، و حال آنکه او آرزوهای زیادی دارد و ترسی اندک. چون در راه رفتن خود شانه‌هایش را تکان می‌دهد و بالا می‌اندازد، غرور و تکبر را از رفتارش تشخیص می‌دهید. امید دارد بیشتر زندگی کند و هر روزی را با روزی بدتر بر عمر خود می‌افزاید.

چهارم: اندیشه در پس از مرگ، در قبر و خطرهای آن. پیامبر ﷺ فرمود:

«كَانَتْ قَدْ نَهَيْتُكُمْ عَنِ زِيَارَةِ الْقُبُورِ، إِلَّا فَرُورَهَا، فَإِنَّهُ يُرِقُّ الْقَلْبَ وَ تَدْمَعُ الْعَيْنَ وَ تَذَكُرُ الْآخِرَةَ وَ لَا تَقُولُوا هُجْرًا».

«بیشتر شما را از رفتن به قبرستان بازداشتیم، اما اکنون می‌گویم: به آنجا بروید، چرا که با این کار دل نازل می‌گردد و چشم اشک می‌ریزد، و انسان را به یاد آخرت می‌اندازد و سخن‌های بیهوده بر زبان نرانید»^۲.

از براء نقل شده که ما در تشییع جنازه‌ی با پیامبر بودیم، بر کناره‌ی قبر نشست، آن قدر گریه کرد که زمین خیس شد، سپس گفت: «یا إخوانی! لِمِثْلِ هَذَا فَأَعِدُّوا»: «ای برادران! برای چنین چیزی آماده باشید»^۳.

آدمی آن گاه که به رستاخیز و وحشت‌های آن می‌رسد و برانگیخته شدن و برخاستن تحقق می‌یابد، باید در سختی‌های پس از برانگیخته شدن تا ذبح شدن مرگ، بیندیشد. یادآوری می‌نماید که روز قیامت مرگ سربریده می‌شود ﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ أَنْقَوًا

۱- حدیث حسن است به روایت ابن حبان (۲۶۰/۷) از حدیث ابوهریره، البانی در صحیح الجامع (۱۲۱۱) آن را پسندیده است.

۲- صحیح است. به روایت حاکم در المستدرک (۵۳۲/۱) شماره‌ی (۱۳۹۳) از حدیث انس. البانی در صحیح الجامع (۴۵۸۴) آن را صحیح معرفی کرده است.

۳- حدیثی حسن است. ابن ماجه (۴۱۹۵) بخش زهد، باب الحزن و البكاء، و احمد در مسندش (۱۸۱۲۷) نقل کرده‌اند. البانی در صحیحش (۷۸۴۴) آن را نیک دانسته است.

رَبِّكُمْ وَأَخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَن وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَن وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ ﴿٣٣﴾ [لقمان: ۳۳].

«ای مردم تقوای پروردگار خود را پیشه کنید و از روزی بترسید که هیچ پدری به جای پسر مجازات نمی‌شود و هیچ فرزندی کیفر پدر را به عهده نمی‌گیرد. [و بدانید] که وعده‌ی خدا حق است. زندگی دنیا شما را فریفته نکند و شیطان فریبکار شما را نسبت به خدا مغرور نکند.»

خداوند مردم را به تقوای خود به انجام دستورهایش و پرهیز از نواهی امر می‌کند و به آن‌ها یادآوری می‌کند که از روز رستاخیز بترسند، روز سختی که هرکس به فکر خویش است. بنابراین توجه به این روز ترسانگیز و اهمیت دادن بنده به آن باعث رشد مراقبت او نسبت به پروردگار و خشیت داشتن از او می‌شود.

ششم: چون جهنمیان وارد آتش شوند، چه خطرهای و ترس‌هایی در آن می‌بینند؟ سختی عذاب آتش و اهمیت آن و آن چه خدا برای مشرکان و نافرمانان آماده کرده است. پس انسان باید در ترس‌ها و خطرهای آتش اندیشه کند، آن را در ذهن خود تکرار و در دلش حاضر گرداند. این، خوف از خدا و از آتش که عذاب اوست، برای بنده فراهم می‌کند. ﴿إِنَّهَا لِإِحْدَى الْكُبَرِ ﴿٣٥﴾ [المدثر: ۳۵] «این یکی از بزرگترین نشانه‌هاست» بزرگترین هشدار است، نشانه‌ی ترساننده، پرخطر و بس بزرگ است، بزرگترین مصیبت است. حسن گوید: «آفریدگان هرگز به چیزی زشت‌تر و سخت‌تر از این هشدار داده نشده‌اند.»

و كَيْفَ قَرَّتْ لِأَهْلِ الْعِلْمِ أَعْيُنُهُمْ
وَالْمَوْتُ يُنذِرُهُمْ جَهْرًا عَلَانِيَةً
وَالنَّارُ ضَاحِيَةٌ لَا بَدَّ مَوْرِدُهُمْ
أَفَى الْجَنَانِ وَفَوْزًا لَأَنْقِطَاعِ لَهُ
لِيَنْفَعِ الْعِلْمُ قَبْلَ الْمَوْتِ عَالِمَهُ
أَوْ اسْتَلَذُّوا الذِّيدَ النَّوْمِ أَوْ هَجَعُوا
لَوْ كَانَ لِلْقَوْمِ أَسْمَاعٌ لَقَدْ سَمِعُوا
وَلَيْسَ يَدْرُونَ مَنْ يَنْجُو وَمَنْ يَقَعُ
أَمْ الْجَحِيمُ فَلَاتَبْقَى وَلَا تَدْعُ
قَدْ سَأَلَ قَوْمٌ بِهَا الرَّجْعِي فَمَا رَجَعُوا

چگونه چشمان اهل علم روشن می‌گردد، یا خوابی را خوش می‌دانند یا شبی را آرام می‌گیرند. در حالی که مرگ آشکارا آن‌ها را هشدار می‌دهد. اگر مردم گوش شنوا داشتند حتماً می‌شنیدند. و آتش هم آشکار است و بی‌گمان وارد آن می‌شوند. و نمی‌دانند چه

کسی رهایی می‌یابد یا چه کسی در آن می‌افتد. آیا در بهشت هستند که یک پیروزی بی‌پایان است، یا در جهنم که نه باقی می‌گذارد و نه رها می‌کند. دانش باید پیش از مرگ به دانشمند سود برساند. گروهی خواستار بازگشت شدند. اما هرگز برنگشتند.

هفتم: از دیگر عوامل ایجاد خوف اندیشیدن بنده در گناهان خود است. اینکه او آن را فراموش کرده، ولی خداوند آن‌ها را برشمرده و ثبت کرده و به او نشان می‌دهد و از او بازخواست می‌کند، نه گناه کوچک وانهاده است و نه گناه بزرگ را، بلکه همه را آورده است اینکه خداوند ممکن است در سرای فانی نعمت‌هایی به او بدهد به صورت تدریجی - هر چند نافرمان باشد - تا بیشتر در نافرمانی بیفتد، او گمان می‌کند خداوند از او راضی است، می‌گوید: اگر خشنود نبود به من نعمت ارزانی نمی‌داشت. ﴿وَلَئِنْ رُجِعْتُ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنَىٰ﴾ [فصلت: ۵۰] «اگر به پیش پروردگارم باز گردم حتماً به او گمان نیک دارم». ﴿وَلَئِنْ رُدِدْتُ إِلَىٰ رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِّنْهَا مُنْقَلَبًا﴾ [الکهف: ۳۶] «اگر به سوی پروردگارم باز گردانده شوم جایگاهی بهتر از این جا خواهم یافت» چنانکه صاحب آن دو باغ معروف که در این سوره آمده می‌گوید: ﴿وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً﴾ [الکهف: ۳۶] «گمان نمی‌کنم قیامتی برپا گردد» تا اینکه به ناگاه عذاب فرا می‌رسد و آنها سرگردانند.

هشتم: همچنین تفکر در عاقبت گناهان کوچک و ناچیز که مردم آن را بی‌مقدار می‌دانند، می‌تواند باعث ایجاد خوف باشد. پیامبر ﷺ آن را نمایان ساخته است: «[مثلها] بِقَوْمٍ نَزَلُوا بِطَنٍ وَاِدٍ، فِجَاءَ ذَا بَعُوْدٍ وَّ جَاءَ ذَا يَبْعُوْدٍ، حَتَّىٰ جَمَعُوْا مَا اَنْضَجُوْا بِهِ خَيْرَهُمْ»: «مردمی که در دره‌یی فرود آمدند، هر یک چوبی آوردند تا مقداری جمع کردند و با آن نانشان را پختند»^۱.

پس پیوندی بین چوب‌ها و برافروختن آتش وجود دارد، همچنان که میان گناهان و آن چه باعث سرخ شدن پوست نافرمانان می‌شود پیوندی هست. ﴿كُلَّمَا نَضِجَتْ

۱- صحیح است. به روایت امام احمد در مسندش (۴۰۲/۱) حدیث (۳۸۱۸)، طبرانی در المعجم الأوسط (۲۱۹/۷) حدیث شماره‌ی (۷۳۲۳) و بیهقی در شعب الإیمان (۴۵۶/۵) به شماره‌ی (۷۲۹۷) آلبنانی در صحیح الجامع به شماره‌ی (۲۶۸۶) آن را صحیح دانسته است.

جُلُودُهُمْ بَدَلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ ﴿۵۶﴾ [الانساء: ۵۶] «هر وقت پوست‌هایشان پخته گردد، پوست‌های دیگری به آن‌ها می‌دهیم تا به طور کامل عذاب را بچشند».

نهم: اینکه بنده بداند ممکن است با مرگ ناگهانی از توبه باز ماند، می‌تواند خوف را در او پدید آورد، یا به آشوبی گمراه کننده یا به تأخیر افتادن یا شبهه‌ها و اصرار بر گناه از توبه باز بماند، شبهه و شهوت و در آن زمان حسرت دردی را دوا نمی‌کند. «تا اینکه مرگ یکی از آن‌ها فرا رسد گوید پروردگارا مرا برگردان تا شاید به جای آن چه وانهادهام کار نیکی انجام دهم». ﴿وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ﴾ [مریم: ۳۹] «آنها را از روز حسرت بترسان».

دهم: اندیشه در بدفرجامی، اگر شخص پایان ناخوشایندی داشته باشد چه خواهد شد؟...

﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَنْدَبَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ﴿۵۰﴾﴾ [الانفال: ۵۰].

«اگر ببینی هنگامی که ملائکه جان کافران را می‌ستانند، روی و پشت آن‌ها را می‌زنند و می‌گویند، عذاب آتش را بچشید». و اگر در خود فرشته‌ی مرگ بیندیشد که چگونه روح انسان تبه‌کار را می‌ستاند و هر رگ و عصبی را قطع می‌کند، و چگونه در کفنی از آتش و موی جهنمی گذاشته می‌شوند... اگر انسان به این‌ها بیندیشد تسلیم می‌شود و از بدفرجامی می‌ترسد و به خود می‌آید.

از این موارد زیاد شنیده و زیاد دیده‌ایم که چون سپیده‌ی روز یکی از آن‌ها بدمد بر می‌خیزد، و چون خورشید روزه‌اش رو به غروب بنهد افطار می‌کند... به همین خاطر پیشینیان که سخت در خوف به سر می‌بردند، همیشه تا آخرین لحظه‌ی زندگی‌شان در نگرانی و اضطراب بودند... می‌گفتند: تا دم واپسین از آزمایش خدا در امان نیستیم. آن‌ها می‌دانستند خدا بین انسان و دلش حایل می‌شود و هر روز مشغول به کاری است. بالا می‌برد، پایین می‌آورد، راه می‌نماید و از راه به در می‌کند. می‌دیدند که پیشوای راستین آن‌ها ﷺ با وجود جایگاه و مرتبه‌ی مخصوص که داشت بیشتر از همه دعا می‌کرد، می‌گفت: «اللَّهُمَّ يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَىٰ دِينِكَ»: «خدایا ای دگرگون کننده‌ی دل‌ها دلم را بر دینت استوار بدار».

از دیگر امور ارزشمند و یاریگر همنشینی با آدمهایی است که خوف و خشیت از خدا را در انسان بیدار می‌کنند، اما اینان چه کسانی‌اند؟ آن‌ها نیکوکاران و دانشمندان

پرهیزگارند.... ﴿وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدْوَةِ وَالْعَشيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ﴾ [الكهف: ۲۸].

«با آنان که شبانگاهان و صبحگاهان پروردگارشان را می‌خوانند و خشنودی او را می‌خواهند خود را شکیبا مدار». با اهل خشیت هم‌نشین و همراه باش آنان که دل‌های نرم و لطیفی دارند چنانکه چون یاد خدا بشنوند، دل‌شان به لرز در آید و بگریند. ﴿ثُمَّ تَلِيْنُ جُلُودَهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ﴾ [الزمر: ۲۳] «آن گاه با یادآوری نام خدا پوست و دل‌شان آرام گیرد».

پس دنبال این‌ها بگردید، زندگی و احوال‌شان را بخوانید و همه‌ی آن‌ها را بجوید. اهلُ الحدیث هُم اهلُ الرَّسولِ و إن لم یصحبوا نفسَه أنفاسَه صحبوا اهل حدیث همان یاران پیامبرند، هرچند با خودش همراه و دوست نبودند، اما نفس‌های او را همراهی کردند.

اگر در اطراف خود گروه نیکوکاران را نیافتند، شیوه‌ی ترسندگان از خدا را دنبال کنید... امام احمد و ترس او از خدا... پیش از او نیز امثال ابن عباس که در زیر چشمش دو خط بود مانند دو دام پوسیده، جای ریش اشک بود... نیز عمر بن خطاب چند آیاتی از قرآن خواند، بیمار شد، چنانکه مردم به عیادتش رفتند.

- عایشه رضی الله عنها چون در نمازش این آیه را می‌خواند: ﴿فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْنَا وَوَقَلْنَا عَذَابَ السَّمُومِ﴾ [الطور: ۲۷] «خداوند بر ما منت نهاد و ما را از عذاب ویرانگر حفظ کرد» گریه می‌کرد و ... گریه می‌کرد... پیش از او نیز پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی این آیه را می‌خواند: ﴿إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ [المائدة: ۱۱۸] «اگر آن‌ها را عذاب دهی بندگان تو هستند اگر هم ببخشایی تویی توانای حکیم». و آیات زیاد دیگری را وقتی می‌خواند چنان حالتی به او دست می‌داد.

- ابوبکر رضی الله عنه زبانش را می‌گرفت و می‌گفت: «این است که مرا به جایگاه‌های خطرناک کشانده است». ^۱ و «ای کاش من گیاهی بودم که خورده می‌شود».

۱- امام مالک در مؤطأ (۱۸۵۵) بخش جامع، باب ما جاء فیما یخاف من اللسان، این سخن را از ابوبکر رضی الله عنه نقل کرده است.

- عمر بن خطاب رضی الله عنه می گوید: «ای کاش من به جای این پر کاه بودم، کاش اصلاً چیزی نبودم، کاش مادرم مرا به دنیا نمی آورد». ^۲ «اگر شتری بر کناره‌ی رودخانه فرات بمیرد، من می ترسم پروردگار روز رستاخیز از من به خاطر آن باز خواست کند». ^۳

نیز می گوید: «اگر سروشی از آسمان ندا سر دهد، ای مردم، شما همه به بهشت می روید جز یک نفر، می ترسم آن یک نفر من باشم»!!

- عثمان بن عفانس می گوید: «دوست دارم اگر بمیرم برانگیخته نشوم». ^۴ در حالی که او شب را با یاد خدا و قرآن می گذراند، نسخه‌ی قرآنش از زیادی خواندن پاره می شد، حتی وقتی شهید شد خورش بر قرآن ریخته شد.

- ابو عبیده رضی الله عنه گوید: «دوست داشتم قوچی می بودم که خانواده‌ام مرا ذبح می کردند و گوشتم را می خوردند و مثل سوپ سر می کشیدند». ^۵

- عمران بن حصین گوید: «کاش خاکستری بودم و باد مرا به هوا پخش می کرد». ^۶

- حذیفه رضی الله عنه گوید: «دوست داشتم کسی در کنارم باشد، در را به رویم می بست، تا کسی بر من وارد نشود تا به خدا پیوندم». ^۷

۱- با سند به صورت «ای کاش من گیاهی بودم که بریده می شد» روایت شده است. از ابوذر رضی الله عنه به صورت موقوف نقل شده است. ترمذی به هردو شیوه (۲۳۱۲) بخش زهد، باب فی قول النبی صلی الله علیه و آله لو تعلمون ما أعلم آورده است. ابن ماجه تنها به صورت مرفوع در (۴۱۹۰) بخش زهد، باب الحزن و البكاء، روایت کرده است. حاکم در مستدرک (۵۵۴/۲) حدیث (۳۸۸۳) نیز به صورت مرفوع آورده، همچنین بیهقی در السنن الکبری (۵۲/۷) حدیث (۱۳۱۱۵)، و ابن ابی شیبه از قول ابوذر (۱۲۳/۷) به شماره‌ی (۲۴۶۸۲) آورده‌اند.

۲- ابن ابی شیبه در مصنفش (۹۸/۷) حدیث (۳۴۴۸۰) بیهقی در شعب الایمان (۴۸۶/۱) به شماره‌ی (۷۸۹) و ابن المبارک در زهد (۷۹/۱) شماره‌ی (۲۳۴) آورده است.

۳- خلال در کتاب السنة (۳۱۷/۲) به شماره‌ی (۲۹۶) روایت کرده است.

۴- ابن ابی شیبه در مصنفش (۱۰۵/۷) شماره‌ی (۳۴۵۳۹) آورده، ابن جوزی نیز در صفة الصفوة (۴۰۶/۱) از سخن عبدالله بن مسعود رضی الله عنه ذکر کرده است.

۵- ابن مبارک در زهد (۸۱/۱) به شماره‌ی (۲۴۱) و ابن سعد در طبقات (۴۱۳/۳).

۶- به روایت ابن مبارک در زهد (۸۱/۱) شماره‌ی (۲۴۱) از عمران بن حصین رضی الله عنه.

۷- ابن ابی شیبه در مصنفش (۱۳۹/۷) به شماره‌ی (۳۴۸۰۲) و ابن مبارک در زهد (۵/۱).

- عایشه رضی الله عنها این آیه را می خواند: «یا لیتنی کنتُ نسیاً منسیاً»: «ای کاش فراموش می شدم».^۱

- ابوهریره رضی الله عنه وقتی این حدیث را باز می گفت: «أولُ ثلاثة تُسعرُ بهم النار»: «اولین نفر از سه نفری که آتش جهنم با آن ها روشن می شود» تا سه بار بیهوش می شد.^۲

- علی رضی الله عنه نیز می گوید: «من یاران محمد صلی الله علیه و آله را دیده ام، امروز مانند آن ها را نمی بینم، آن ها صبحگاهان ژولیده و خاک آلود بودند، در پیشانی آن ها آثاری مانند اثر زانوی شتر دیده می شد، چون شب را به سجود و قیام برای خدا گذرانده بودند- لذا در پوست شان نشانه هایی پیدا می شد که خشن و زبر شده بود- کتاب پروردگارش را می خواندند، گاهی پیشانی بر زمین می نهادند و گاه پهلوی صبح که می شد، همچنان خداوند را یاد می کردند، مانند درختی که در روزی طوفانی خم شود با نشاط و پرتحرک بودند، چشمان شان اشک می ریخت چنانکه لباس هایشان خیس می شد، به خدا گویی مردم اکنون در غفلت فرو رفته اند».^۳

- عمر بن عبدالعزیز: گریه می کرد، گریه می کرد تا اینکه چشمانش فرو می ماند و به خواب می رفت، سپس بیدار می شد، باز می گریست و می گریست. همسرش از او می خواست به خاطر اینکه خلیفه ی مسلمانان شده است بیشتر از پیش بر او ببخشد، او می گفت: ﴿إِنِّي أَخَافُ أَنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾ [الانعام: ۱۵] «من اگر از فرمان خدا سرپیچی کنم از عذاب روزی سخت می ترسم». با این آیه همسرش فاطمه نیز به گریه می افتاد و می گفت: «خدایا او را از آتش دور بدار».

انسان مسلمان نباید از شنیدن سخنان و خواندن کتابها درباره ی این نیکوکاران نخستین و یا معاصرین که اهل خوفاند، باز بماند.

- دوستان خدا آنان هستند که چون مردم آن ها را ببینند خداوند را یاد می کنند.
 إِنَّ الْقَرِيبَةَ عَيْنُهُ عَسْبُدُ خَشِيَ الْإِلَهَ وَ عَيْشُهُ قَصْدُ

۱- ابونعیم در حلیة (۴۵/۲)، بیهقی در شعب الإیمان (۴۸۶/۱) به شماره ی (۷۹۱).

۲- این داستان ابوهریره را ترمذی (۲۳۸۲) بخش زهد، باب ما جاء فی الریاء و السمعة نقل کرده است.

۳- این سخن از علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت شده است. ابن جوزی در صفة الصفة (۳۳۱/۱) و ابونعیم در حلیة (۷۶/۱) آورده اند.

عَبْدٌ قَلِيلٌ اَلْأَنْوَمِ مَجْتَهِدًا اللَّهُ كَلٌّ فَعَالِهِ رَشْدٌ
 نَزَهَةٌ عَنِ الدُّنْيَا وَبَاطِلِهَا لَا عَرَضَ يَشْغَلُهُ وَلا نَقْدٌ
 مَتَذَلُّ لِلَّهِ مَرْتَقِبٌ مَا لَيْسَ مِنْ إِيْتَانِهِ بَدٌ
 رَفَضَ الْحَيَاةَ عَلَى حِلَاوَتِهَا وَاخْتَارَ مَا فِيهِ الْخُلْدُ
 فَاشْدُدْ يَدَيْكَ وَإِنْ ظَفَرْتَ بِهِ مَا الْعَيْشُ إِلَّا الْقَصْدُ وَالزَّهْدُ

انسان شادمان دارای چشمانی مطیع است، از خدا می‌ترسد و در زندگی در مسیر خشنودی او تلاش می‌کند. بنده‌یی که خواب اندک دارد، برای خدا کار می‌کند، تمام کارهایش در راستای هدایت اوست. از دنیا و امور ناپایدار آن دوری گزیده، هیچ چیزی نیست که او را به خود مشغول بدارد. در برابر خدا فروتن و از او بیمناک است و منتظر چیزی است که بی‌گمان می‌آید. از زندگی با آن شیرینی روی گردان است، و چیزی را برگزیده که مایه‌ی جاودانی است. پس اگر به چنین کسی دست یافتی ملازم او باش، زندگی همان تلاش و زهد است.

از جمله چیزهای مهم پدیدآورنده‌ی خوف گوش دادن به موعظه‌ها و برخی خطبه‌ها است. انسان باید به پیش کسانی برود که موعظه‌های مفید را به خوبی و زیبایی بیان کند، و مایه‌ی تذکر و خوف گردد.

همچنین شناخت خدا، نام‌ها و صفت‌ها و سخن او و نیز سخن پیامبر ﷺ همه از آن جمله است که خوف از خدا را باعث می‌شود.

از مهمترین اسباب پدیدآورنده‌ی این مقصود دعا است اینکه انسان از خدا بخواهد خوف را روزی او گرداند، این خواسته مقصود دعای پیامبر ﷺ بود. وقتی از خدا خواست که خشیت را روزی او کند: «رَبِّي أَعْنِي وَلا تَعْنِ عَلِيَّ، وَانصُرْنِي وَلا تَنْصُرْ عَلِيَّ، وَامْكُرْ لِي وَلا تَمْكُرْ عَلِيَّ، وَاجْعَلْنِي لَكَ شَكَارًا، لَكَ ذَكَارًا، لَكَ رَهَابًا، لَكَ مِطْوَاعًا، لَكَ مَخْبِتًا إِلَيْكَ أَوْأَهًا مُنِيبًا، رَبِّي تَقَبَّلْ تَوْبَتِي، وَاعْسَلْ حَوْبَتِي، وَاجِبْ دَعْوَتِي، وَثَبِّتْ حُجَّتِي، وَسَدِّدْ لِسَانِي، وَاهْدِ قَلْبِي، وَاسْلُلْ سَخِيمَةَ صَدْرِي»: «پروردگارا مرا یاری کن نه علیه من، مرا پیروز گردان نه بر من، چاره‌یی برایم بیندیش رهایی یابم نه گرفتار شوم، مرا چنان کن که بسیار تو را سپاس گویم، یاد کنم، از تو بترسم، اطاعت کنم، در برابر تو فروتن باشم،

با آه و ناله به سوی تو بازگردم، پروردگارا توبه‌ی مرا بپذیر، گناهم را پاک کن، دعایم را قبول کن، برهانم را استوار گردان و زبانم را پایدار، دلم را راه بنمای، کینه و ناپاکی سینه‌ام را بزدای».^۱

پیامبر ﷺ همچنین دعا می‌کرد: «اللَّهُمَّ اقْسِمْ لَنَا مِنْ خَشْيَتِكَ مَا تَحُولُ بِهِ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ مَعْصِيَتِكَ»: «الهی از ترس و خشیت خود بهره‌یی به ما ببخش که بین ما و نافرمانی از تو مانع شود».^۲

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَشْيَتِكَ فِي الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ»: «خدایا از تو می‌خواهم چه در نهان و چه در آشکار خشیت خود را بر من ببخشی».^۳

موانع خوف

برخی چیزها مانع خوف می‌شوند، از آن شمار: گناه و نافرمانی، دنیا، رفیق ناباب، غفلت و ...

خوف ناقص نوعی خوف خطرناک است. چنان است که انسان به مجلس وعظی برود، بشنود، متأثر شود و سپس برگردد... هیچ اتفاقی نیفتد، همه چیز تمام شد و واژه‌ها به هوا رفت...!

این گونه خوف بسنده نیست، برخی از مردم گریه می‌کنند و چون از آن حال بیرون آیند، پایان همه چیز است. در حالی که آن چه که در دل جای گرفته، نفوذ کرده و سود رسانده است، مدنظر است. خوف مطلوب آن است که ادامه داشته باشد... اما خوف آنی و زودگذر ارزشی ندارد.

۱- حدیث درستی است. به روایت ابوداود (۱۵۱۰) بخش الصلوة، باب ما يقول الرجل إذا سلم، ترمذی (۳۵۵۱) بخش الدعوات، باب فی دعاء النبی ﷺ و گفته است: حدیث خوب و درستی است. ابن ماجه (۳۸۳۰) بخش الدعاء، باب دعاء رسول الله، و احمد در مسندش (۱۹۹۸). آلبانی در صحیح الجامع (۳۴۸۵) آن را صحیح دانسته است.

۲- حدیث خوبی است. به روایت ترمذی (۳۵۰۲) بخش الدعوات، باب ما جاء فی عقداالتسبیح بالید، و گفته است: حدیث خوبی (حسن) است. آلبانی نیز در صحیح الجامع (۱۲۶۸) آن را پسندیده است.

۳- درست است. نسائی (۱۳۰۶) بخش السهو، و احمد در مسندش (۱۷۸۶۱) روایت کرده‌اند. آلبانی در صحیح الجامع به شماره‌ی (۱۳۰۱) آن را صحیح دانسته است.

یکی از یاران پیامبر ﷺ (عرباض بن ساریهس) گفت: «روزی پیامبر ﷺ پس از نماز صبح موعظه‌یی رسا برای ما ایراد کرد، در اثر آن اشک از چشمانش ریزان شد و دل‌ها لرزان، یکی از حاضران پرسید: موعظه‌ی شخصی است که خداحافظی می‌کند، چه مسئولیتی به ما می‌دهید؟ پیامبر وصیت را به آن‌ها عطا کرد». ^۱ پس یاران پیامبر ﷺ قصد اجرای موعظه‌ها و سفارش‌های پیامبران را داشتند.

پیامبر ﷺ خود می‌فرمود: «لو تعلمون ما أعلم لضحكتم قليلاً و لبكيتم كثيراً و لخرجتم إلى الصعدات تجأرون الله»: «اگر آن چه من می‌دانم شما می‌دانستید اندکی می‌خندیدید و بسیار می‌گریستید و بی‌گمان به سر راه‌ها می‌رفتید و به پیشگاه خدا گریه و زاری می‌کردید». او خود به بالای منبر رفت و به یارانش گفت: «از من بپرسید... از من بپرسید...» یاران چهره‌های گریان خود را پوشاندند و زار-زار گریستند...!! حذافه که به غیر پدر خود منسوب بود، آمد و گفت: پدر من کیست؟ گفت: «پدرت حذافه است». این چنین با وحی نسب او ثابت شد، تا اینکه عمر آمد و گفت: «رضينا بالله رباً و بالإسلام ديناً، و بمحمد رسولاً» و از آشوب‌های بد به خدا پناه برد. پیامبر ﷺ فرمود: «لم أرَ كالْيَوْمِ قُطِّ في الخَيْرِ و الشرِّ، إني صوّرت لي الجنة و النار فرأيتهما دونَ هذا الحائط»: «هرگز مانند امروز خیر و شر را ندیده‌ام، بهشت و جهنم برایم مصور گشت، و آن‌ها را که انگار پشت این دیوار بود دیدم». ^۲ و فرمود ﷺ: «أطت السماء و حق لها أن تتطَّ، ما فيها موضعٌ إلا و فيها ملك قائم أو قاعد أو ساجد»: «آسمان بگرید زار، و شایسته است که چنین کند در هر گوشه و کناری از آن فرشته‌یی ایستاده یکی نشسته

۱- صحیح است به روایت ابوداود (۴۶۰۷)، بخش السنة، باب فی لزوم السنة، ترمذی (۲۶۷۶) بخش العلم، باب ما جاء فی الأخذ بالسنة و اجتناب البدع، و ابن ماجه (۴۲) در مقدمه، باب اتباع سنة الخلفاء الراشدين المهديين، آلبانی در صحیح الجامع (۲۵۴۹) آن را صحیح دانسته است.

۲- درست است به روایت بخاری (۷۰۹۱) بخش الفتن، باب التعود من الفتن و مسلم (۲۳۵۹) بخش الفضائل، باب توقيره ﷺ و ترک إكثار سؤاله عما لا ضرورة إليه أو لا يتعلق به تكليف و ما لا يقع.

و یکی در سجده است».^۱ با وجود اینکه آن‌ها ملایکه هستند اما حال‌شان چنین است...!!

خوف اگر در دل بندگان پدید آید آثارش بر اندام‌ها و اعضا نیز پدیدار می‌گردد، چنان نیست که زودگذر باشد و برود.

أراك لستَ بوقافٍ ولا حذرٍ كاد حاطب الحنابِطِ الأعوادِ في الغلسِ
تَرْجُو النجاةَ ولم تسلكِ مسالكها إِنَّ السَّفِينَةَ لا تَجْرِي عَلَى الْيَبْسِ

می‌بینم آگاه و هوشیار نیستی مانند کسی که شب در تاریکی هیزم جمع می‌کند. امید رهایی داری و حال آنکه راه آن را نیم‌وده‌ای، بدان که کشتی در خشکی جریان نمی‌یابد. یکی از پیشینیان گفته است: «از انسان‌ها در شگفتم چگونه از ترس بیماری از غذا پرهیز می‌کنند، اما از ترس آتش از گناه پرهیز نمی‌کنند».

پیامبر ﷺ فرمود: «ما رأيتُ مثلَ النارِ نامَ هارُبُها»: «هیچکس را ندیده‌ام که با وجود چیزی که از آن می‌ترسد به خواب برود، إلا کسی که از آتش می‌ترسد ولی به خواب می‌رود».^۲

ابن تیمیه گوید: «هر کس از خدا نافرمانی کند، نادان است، هرکس از او خوف دارد دانا و فرمانبردار است».^۳

آنکه از خدا می‌ترسد پیش از فرا رسیدن مرگ به انجام کارهای نیک پیشدستی می‌کند، از روزها و ساعت‌ها استفاده می‌کند. مواظب وقتش است، لحظه به لحظه عمرش را با حرص از اینکه در چیزهای بی‌فایده یا ناچیز و یا دنیای فانی و لذت‌های ناگوارای آن بگذراند، نگه می‌دارد.

۱- حدیث خوبی است. ترمذی (۲۳۱۲) بخش الزهد، باب قول النبی ﷺ: «لو تعلمون ما أعلم» و احمد در مسند (۲۱۰۵) روایت کرده‌اند. آلبانی در صحیح الجامع (۲۴۴۹) آن را نیک دانسته است.

۲- درجه‌ی حدیث حسن است، به روایت ترمذی (۲۶۰۱) بخش صفة جهنم، آلبانی در صحیح الجامع (۵۹۲۲) آن را نیک دانسته است.

۳- ن. ک. مجموع الفتاوی، از شیخ الاسلام ابن تیمیه، (۲۲/۷).

انسان با خوف عمرش را با حساب و کتاب می گذارند، زیاد با خدا راز و نیاز می کند، از او کمک می خواهد، امید دارد به هر شکلی از خشم و انتقامش وارهد، حالش مانند حال کسانی است که ابن مبارک (رحمته) درباره ی آنها گفته است:

إِذَا مَا اللَّيْلُ أَظْلَمَ كَأَبْدُوهُ فَيَسْفُرُ عَنْهُمْ وَهُمْ رَكُوعٌ
 أَطَارَ الْخَوْفُ نَوْمَهُمْ فَقَامُوا وَأَهْلُ الْأَمْنِ فِي الدُّنْيَا هَجُوعٌ
 لَهُمْ تَحْتَ الظَّلَامِ وَهُمْ سَجُودٌ أَنْيْنُ مِنْهُ تَنْفَرُجُ الضُّلُوعُ
 وَخَرَسٌ بِالنَّهَارِ لَطُولِ صَمْتٍ عَلَيْهِمْ مِنْ سَكِينَتِهِمْ خَشُوعٌ

چون شب در تاریکی فرو رود، به رنج و سختی می افتند، و روز فرا می رسد در حالی که آنها در حالت رکوع هستند، خوف، خواب آنها را پرانده است، لذا بلند شده اند، در حالی که آنهایی که در امنیت به سر می برند، در خوابند. در زیر پرده ی تاریکی وقتی به سجده می روند ناله هایی سر می دهند که استخوان هایشان نزدیک است از هم باز شود. به خاطر سکوت طولانی در روز انگار گنگ اند، زبان ندارند، و از آرامش و آسایشی که دارند بسیار فروتن و خاشع هستند.

از خداوند می خواهیم که ما را از شمار بندگان قرار دهد که در نماند و آشکارا از او خشیت دارند و از نفس خود و بدحسابی می ترسند، از او می خواهیم که بهشت خود را از منت و کرم خود روزی ما بگرداند، اوست شنونده ی پاسخ دهنده ی دعاها.

امیدواری

سپاس خدای را پروردگار جهانیان و درود بر پیامبرش محمد ﷺ و یارانش، اما بعد:

فرق مقام و حال

جایگاه سوم از مقامات کارهای مربوط به دل امیدواری است. این مقام بر پایداری و دوام دلالت می‌کند، زیرا اگر چیزی زودگذر بود حال نامیده می‌شد، نه مقام. برای تبیین بیشتر فرق میان مقام و حال یک نمونه می‌آوریم، کارهای دل شایسته است مقام باشد نه حالاتی گذرا.

بنابراین نه خوف مطلوب، نه امیدواری مطلوب، نه حیای مطلوب، نه اخلاص و نه توکل مطلوب هیچکدام گذرا نیست.

لاجرم بایستی مقامات باشد، و این می‌تواند یادآوری ارزشمندی باشد برای کسی که خواستار کارهای دل است و در آن می‌اندیشد.

مثال: یک نوع رنگ زردی هست مانند زردی طلا، و نوعی که زود کنار می‌رود مانند زردی ناشی از خوف و نگرانی، دیگر نوع آن است که میانه‌ی این دو است، مانند زردی ناشی از بیماری. با توضیح بیشتر می‌توان گفت زردی همیشگی مانند رنگ طلا، زردی دیگری که زود کنار می‌رود و در لحظه‌هایی پیش می‌آید، با رفتن نگرانی و ترس می‌رود، آن دیگری چند روزی ممکن است بماند مانند زردی بیماری.

اکنون وقتی از امور دل سخن می‌گوییم منظور چیزهایی است که همیشه در دل هست، مقامات همیشگی و پایداری که در دل وجود دارد، امیدواری، خوف و حیا و اخلاص در دل هست. و مردم حالت‌هایی پیدا می‌کنند که با وجود ضعف گاهی به درازا می‌کشد، گاهی زودگذر است، که البته مقامات نیست. آن چه از انسان مسلمان انتظار می‌رود، آن است که وقتی خود را بر چنین کارهای ایمانی بار می‌آورد، در آن پایدار و بر آن استوار باشد، و این اعمال در او همیشگی باشد نه حالی زودگذر و دگرگون شونده.

تعریف امیدواری

خرسندی درونی در انتظار چیزی دوست داشتنی برای انسان، اما این برای چیزی است که انسان انتظار آن را دارد و سببی دارد. اگر سبب نداشته باشد آرزومندی است. زیرا وقتی انسان بدون سبب در انتظار چیزی باشد او را امیدوار نمی‌خوانند بلکه آرزومند نامیده می‌شود. اما آن چه سببی برایش فراهم است و انسان منتظر مطلب دوست داشتنی است به خاطر عملش، امیدواری خوانده می‌شود.

پس امیدواری یعنی مزدهی بخشش و فضل خدا را دادن و خرسندی در چشم به راهی کرم و منتش، در حالی که انسان باید به بخشش پروردگار مطمئن باشد، دل را به دیار محبوب - بهشت - فرا می‌خواند.

فرق میان امیدواری و آرزومندی

ناگزیر باید بین این دو تفاوت قایل شد؛ زیرا بسیاری از مردم به گمان خویش به رحمت پروردگار امیدوارند، اما در حقیقت جز آرزوهایی چیز دیگری ندارد و آن امیدواری شرعی نیست.

آرزومندی با سستی و تنبلی همراه است، صاحبش راه تلاش و کوشش را نمی‌پیماید، مایه‌یی از توکل و زحمت فراهم نمی‌سازد، این حال کسی است که آرزو می‌کند بدون اینکه بذری بپاشد مزرعه‌یی برویاند.

در حالی که صاحب صفت امیدواری مانند کسی است که زمین را شخم زده، هموار کرده، آماده ساخته و بذر در آن پاشیده، دوره‌ی آبیاری آن را انجام داده، آفت زدایی کرده و آن‌گاه نشسته است و چشم به راه رسیدن ثمره و رشد کشتش است. او است انسان امیدوار. فرق چنین شخصی با آن دیگری روشن و آشکار است.

از همین روی مشخص می‌شود چه کسی دارای آرزوهای دروغین است. می‌گوید به رحمت خدا امیدوار است در حالی که از آن دور است. میان او با صاحب رجاء (امیدواری) که کار می‌کند و از خدا امید پاداش دارد، فاصله‌ی فراهم کردن سبب‌ها وجود دارد. این امیدواری نام دارد و امیدواری حقیقتی است و انسان به رحمت پروردگارش امیدوار است.

اما اولی شخصی است آرزومند و نیازمند که به امید بهشت است اما سلسله اسباب آنرا فراهم نکرده، این کار را تمنی گویند: ﴿لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ ۗ﴾

مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ» [النساء: ۱۲۳] «به آرزوهای شما و آرزوهای اهل کتاب نیست، بلکه هرکس کار بدی بکند سزای آن را می‌بیند».

«ایمان با آرزومندی سازگاری ندارد، ایمان آن است که در دل جای بگیرد - چنانکه حسن (رضی الله عنه) گفت - و عمل نیز آن را به اثبات برساند». رزو

امیدواری از عوامل پایداری و استواری

برای کسی که می‌خواهد به خدا برسد و کسی که خدا را می‌پرستد، امیدواری ضروری است، به گونه‌یی که اگر لحظه‌یی از او جدا شود، تلف می‌شود یا به خطر می‌افتد، زیرا انسان مسلمان در میدانی می‌چرخد بین گناه که امید پوزش دارد و عیب که امید اصلاح آن را دارد، و کاری نیک که امیدوار است پذیرفته شود، و پایداری و هدایتی که امید رسیدن به آن و ثبات یافتنش را دارد، و بالاخره نزدیکی به حق که امید دارد به آن مقام دست یابد.

به همین سبب امیدواری یکی از بزرگترین وسیله‌هایی است که انسان را در راه رسیدن به پروردگار و استواری بر دین یاری می‌دهد، به ویژه در چنین دورانی، یعنی دوره‌ی آشوب‌ها و مصیبت‌ها و شبهه‌ها. پس ناگزیر باید از عوامل ثبات برخوردار بود و از مهمترین عوامل امیدواری است. البته باید فهم درستی از امیدواری داشته باشیم تا بتوانیم از شمار دارندگان آن باشیم، چرا که اگر به درستی آن را درک نکنیم از شمار صاحبان آرزوها خواهیم بود نه امیدواری.

امیدواری در مقابل یأس است. یأس یعنی ناامیدی، یادآوری از دست دادن رحمت خدا و منصرف شدن قلب از طلب بخشش، که این البته گناه است. حضرت یعقوب علیه السلام به پسرانش گفت: «وَلَا تَأْيِسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَأْيِسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ» [یوسف: ۸۷] «از رحمت خدا ناامید نشوید، زیرا جز کافران کسی از رحمت خدا ناامید نمی‌شود».

۱- ابن ابی شیبہ در کتابش (۱۶۳/۶) و بیهقی در شعب الإیمان (۸۰/۱) روایت کرده‌اند. ابن قیم به روایت از حسن در حاشیه‌اش بر سنن ابوداود (۲۹۴/۱۲) آن را صحیح دانسته است. مناوی در فیض القدير (۳۵۵/۵) آورده و گفته است: «با سند خوب از حسن روایت شده است و از قول اوست، و درست است».

عوامل تحقق امیدواری

برای تحقق یافتن امیدواری و دست یافتن به آن باید چهار عامل یا درجه فراهم گردد:

۱- یاد فضل خداوند بر بنده در مرا حل پیشین زندگی

به یاد می‌آوریم و دردل، یاد می‌کنیم که خدا فضل و بخشش‌های زیادی بر ما داشته است؛ در آفرینش ما و درست کردن اعضای مانند گوش و چشم‌هایمان، فراهم کردن زمین برای زندگی، فرستادن کتاب‌های آسمانی و پیامبران، بنابراین فضل خدا بر بنده در گذشته می‌تواند یکی از اسباب دست یافتن به این جایگاه بزرگ باشد.

۱- یاد وعده‌ی خدا

به ثواب فراوان و بخشش بی‌شمار بدون درخواست و شایستگی بنده. خداوند می‌بخشد و می‌دهد بدون اینکه بنده شایستگی بخشش و دهش او را داشته باشد.

۲- یاد نعمت‌های خدا بر انسان

در دین و دنیا و سلامتی بدن در زمان حاضر و اینکه او همچنان لطف و نعمت‌های خودش را بدون شایستگی یا درخواست شامل حال بنده می‌کند.

۳- یاد بی‌پایانی رحمت خدا

و اینکه رحمت خدا بر خشمش پیشی گرفته است و اوست رحمان رحیم، بی‌نیاز کریم، مهربان در حق بندگان مؤمنش، با توجه به این نکات لازمه‌ی دست یافتن به مقام امیدواری شناخت نام‌ها و صفات خداست.

اهل دل دریافته‌اند که دنیا کشتزار آخرت است و دل مانند زمین است، باید در آن بذر کاشت، باید طاعت‌ها داشته باشد، زمین آبیاری و مراقبت می‌خواهد، کندن جوی و بردن آب می‌خواهد، دل نیز مراقبت لازم دارد، باید با آب پرستش و عبادت آبیاری شود، زمین تا کشت برویاند به حفاظت آن از آفت‌ها نیاز دارد، می‌بینید کشاورز علف‌های هرز را می‌چیند، آفت‌ها را می‌کشد تا غذای خاک را مصرف نکند. مؤمن نیز دلش را از هر گونه شبهه یا شهوتی پاک می‌سازد تا تخم‌های طاعتی را که کاشته و با آب عبودیت سیراب گردانده، تباه نکند.

به ندرت ایمان با ناپاکی دل سود می‌رساند، چنانکه دانه در زمیم شوره‌زار نمی‌روید، رشد نمی‌کند، لاجرم امیدواری بنده باید با امید صاحب کشت قیاس شود، هرکس دنبال زمین خوب بگردد و بذر مناسب و نپوسیده و نگندیده در آن بکارد و آن گاه به وقت نیاز آب دهد، به قدر نیاز زمین را از خار و گیاه هرز و هر آن چه کشت را تباہ سازد، پاک کند، آن گاه می‌نشیند و چشم به راه برکت خداست تا بلاهای آسمانی و آفت‌ها را از آن دور بدارد، تا دوره‌ی کشت به پایان برسد و فصل برداشت برسد، این را امیدواری می‌نامند، اما چنان چه در زمین شوره‌زار، ناهموار و سفت بکارد، که آب به آن نرسد، و خود نیز از آن مراقبت نکند، چنین شخصی بی‌خرد و نادان است، و اگر در زمین خوب بذر بکارد اما آب به آن نرسد و بگوید منتظر باران هستم... این را آرزومندی (تمنی) گوید، این امیدواری نیست.

با این توضیحات روشن شد که نام امیدواری برای انتظاری محبوب است که وسایل و امکاناتی که در حوزه‌ی اختیار بنده است فراهم شده باشد، و تنها چیزی بماند که به اختیار او نیست، و آن برکت و فضل خدا در راندن عوامل تباہی و موانع رشد است. مانند کشاورزی که تلاش کرده و بذر کاشته، مراقبت کرده و آبیاری کرده است تا اینکه کشت سبز شده و رشد کرده است، اکنون او به خدا امید دارد که اسباب نابودی و آفت‌های بیرونی مانند گردباد و طوفان و دزد و زیانهای دیگر را از آن دور بدارد. این چنین انسان ایماندار دانه‌های طاعت و عبادت را در زمین پاک درون خویش می‌کارد و آن گاه چشم انتظار فضل و برکت خداوند می‌ماند تا آن را ثابت بدارد و آن را نزاید و تا زمان مرگ که با خشنودی خود به او می‌رسد، از او چشم بر ندارد.

امیدوار کسی است که بر طاعت‌های خود مواظبت می‌کند آن چه را ایمان اقتضا کند انجام می‌دهد، از خدا می‌خواهد به بیراهه نیفتد، کارهایش را بپذیرد و این را رد نکند، پاداش را چند برابر گرداند، به او ثواب ببخشد، او خود هر چه در توان داشته مایه گذاشته و به امید رحمت پروردگار نشسته است. لذا آن کس که از بذر می‌بُرد، با آب طاعت آن را سیراب نمی‌گرداند یا دل را سرشار از کردار و رفتار پست رها می‌کند، همچنان غرق در لذت‌های دنیا می‌ماند و آنکه‌ی خواستار بخشش می‌باشد، چنین چیزی و چنین انتظاری نادانی و بی‌خردی است ﴿فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَىٰ وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا﴾ [الاعراف: ۱۶۹] «پس از آن‌ها گروهی جانشین شدند که کتاب را به ارث بردند و خواستار متاع این دنیا بودند،

می‌گفتند گناهانان بخشیده خواهد شد». آن کافر دیگر صاحب باغ مشهور گفت: ﴿وَلَيْنَ رُدَّتْ إِلَىٰ رَبِّي لِأَجْدَنَّ خَيْرًا مِّنْهَا مُنْقَلَبًا﴾ [الکھف: ۳۶] «اگر به سوی پروردگارم باز گردم جایگاهی بهتر از این خواهم یافت» او صاحب آرزوهای بود ولی هیچ کار نیکی ذخیره نداشت، به علاوه معتقد بود «گمان نمی‌کنم قیامتی در کار باشد».

درمان به وسیله امید

امید دارویی است که دو کس به آن نیاز دارند:

کسی که ناامیدی بر او سلطه یافته چنانکه عبادت را به کناری نهاده و به قطع می‌داند که سودی نمی‌بخشد.

دوم. کسی که ترس بر او چیره شده به گونه‌یی که به خود و خانواده‌اش زیان رسانده است. ترسش از حد شرعی آن گذشته، نیاز به تعدیل دارد و چیزی که موازنه‌یی در آن ایجاد کند، و آن همانا امیدواری است که در شخص ایماندار حالتی طبیعی است.

سخن گفتن با برخی از مردم درباره‌ی امیدواری باعث درمان است اما انسان نافرمان مغرور آرزومند که از عبادت روی گردان است هرگز داروی امید در او اثر نمی‌بخشد. اگر با چنین شخصی از طریق امیدواری وارد شوید او را به انحراف بیشتر می‌کشانید، برای او تنها داروی خوف اثربخش است. به همین سبب باید وعظ داده شود و با تازیان‌هی خوف زده شود، آن آرزومند سهل‌انگار افراطی صحبت کردن با او درباره‌ی امید اصلاحی به بار نمی‌آورد. این نکته‌یی مهم است که واعظان باید به آن توجه داشته باشند.

یکی از دانشمندان می‌گوید: «واعظ باید مهربان و زیرک باشد، به سرچشمه‌ی علت‌ها بنگرد و هر دردی را با درمان مناسب آن معالجه کند، این روزگار شایسته‌ی آن نیست که با اسباب امیدواری با مردم کار کرد، بلکه زیاده‌روی در ایجاد خوف به کار می‌آید، واعظ تنها زمانی فضیلت و اسباب امیدواری را یاد می‌کند که قصدش متمایل کردن دل‌ها به سوی خود به منظور اصلاح اشخاص با ترساندن است، اما تا اندازه‌یی که به ناامید کردن‌شان از رحمت خدا نینجامد».

حضرت علی علیه السلام گوید: «عالم کسی است که مردم را از رحمت خدا ناامید نمی‌کند و آن‌ها را نسبت به آزمایش خدا در امان نمی‌دارد».^۱

باید بنا به احوال مردم توازی وجود داشته باشد، اگر مردم بیشتر به سوی کوتاهی و گناه و سهل‌انگاری گرایش داشتند، ایجاد خوف بیشتر گردد، و اگر خود خوف زیادی داشتند و از رحمت خدا ناامید شده بودند، امیدواری را بر آن‌ها چیره گرداند.

نتایج امیدواری

امیدواری نتایج زیادی دارد از جمله:

- ۱- راه تلاش عملی را هموار می‌سازد.
 - ۲- امیدواری مواظبت بر طاعت را سبب می‌شود، با توجه به دگرگونی اوضاع و احوال.
 - ۳- بنده را به لذت بردن و مداومت در روی آوردن به خدا و بهره‌مندی از راز و نیاز با او و مهربانی در درخواست از او و اصرار بر آن می‌آگاهاند.
 - ۴- اظهار بندگی از سوی انسان و نیاز به پروردگار، و اینکه هیچ وقت از فضل و احسانش بی‌نیاز نتوان بود.
 - ۵- خداوند دوست دارد بندگان از او بخواهند، به او امیدوار باشند و بر خواهش و امیدواری اصرار بورزند، زیرا او بخشنده‌ی بخشنده است. بخشنده‌ترین کسی که از او درخواست شده و دارای گسترده‌ترین دهش است، دوست داشتنی‌ترین چیز برای بخشنده‌ی بزرگوار این است که مردم از او درخواست کنند تا او ببخشد.
- هرکس از خدا چیزی نخواهد خداوند بر او خشم می‌گیرد.^۲ انسان خواستار معمولاً امیدوار است که چیزی به او داده شود، پس هرکس به خدا امیدوار نباشد بر او خشم می‌گیرد، و از این لحاظ از جمله بهره‌های امیدواری رهایی از خشم پروردگار است.

۱- به روایت دارمی (۲۹۸) در مقدمه، باب من قال العلم الخشية و تقوی الله، و ابونعیم در الحلیة (۷۷/۱۰).

۲- به روایتی اشاره دارد که ترمذی (۳۳۷۳) بخش دعوات، ابن ماجه (۳۸۲۷) بخش دعا، و احمد در مسند (۹۴۰۸) آورده‌اند. شیخ آلبنانی در صحیح الجامع (۲۴۱۸) آن را صحیح دانسته است.

۶- امیدواری ندایی است که بنده را در راه رسیدن به خدا فرا می‌خواند، مسیر را خوشایند می‌سازد و به رفتن او انگیزه می‌دهد. او را به هوشیاری و امیدواری می‌دارد، دو چندان پاداش و ثواب چند برابر، رحمت خدا و بهشت و ... انگیزه‌های آن است. به همین خاطر اگر امیدواری نبود کسی پای در این مسیر نمی‌نهاد. دل را عشق می‌شوراند، خوف می‌ترساند، و امیدواری آن را فرا می‌خواند.

۷- امیدواری انسان را به درگاه محبت الله می‌اندازد و او را به کانال آن وارد می‌کند، هر چند امیدش افزون یابد و خواسته‌هایش فراهم شود، عشقش به پروردگار و سپاسگزاری و خرسندی‌اش از او افزونتر می‌شود. این خود از لوازم و پایه‌های بندگی است.

۸- امیدواری بنده را به جایگاه سپاسگزاری می‌رساند، زیرا او را برای رسیدن به جایگاه شکرگزاری از نعمت‌ها سوق می‌دهد و شکرگزاری جانمایه عبودیت است.

۹- امیدواری باعث شناخت بیشتر به نام‌ها و صفتهای خدا است. انسان هر چه در توحید نام‌ها و صفتهای او بیشتر تعمق می‌کند، بیشتر با پروردگار صاحب عزت و شکوه آشنا می‌شود، زیرا شخص امیدوار به نام کریم تعلق خاطر دارد، به نام رحیم، ثواب، غفور و ...

انسان چه بسا گناهدانی دارد که از خدا می‌خواهد قلم بخشش بر آن بکشد، کارهای نیکویی دارد می‌خواهد قبول بیفتد، خواستار زیادتی در کارهای نیک و افزونی پاداش است.

انسان امیدوار دل‌بسته‌ی نام‌ها و صفتهای الهی است. پیوند استواری میان امید به عنوان کاری قلبی و میان نام‌ها و صفتهای خدا وجود دارد، او آشنایی گسترده‌یی با نشانه‌ها و معانی نام‌های پروردگار دارد.

این نکاتی است که باید چشم‌ها و دل‌هایمان آن را دریابند، اموری است از اعماق عبودیت، اموری است که دل‌ها را نرم می‌کند، از سخنان خدا و سنت پیامبر ﷺ گرفته شده است.

ملازمت خوف و رجا

خوف همراه جدانشدنی رجا است و برعکس، زیرا هر صاحب خوفی امیدوار است

وهر امیدواری صاحب خوف. بر همین اساس آمدن امیدواری در جایگاهی که ترس در آن زیبا می‌نماید، نکوست، چنانکه پروردگار می‌فرماید:

﴿مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا﴾ [نوح: ۱۳].

«چرا شما از بزرگی خدا ترسی به دل راه نمی‌دهید». بسیاری از مفسران گفته‌اند «چرا از بزرگی خدا نمی‌ترسید؟» هر امیدواری از این می‌ترسد مورد امیدش از دست برود، این قضیه برای ما روشن می‌کند که امیدواری چه پیوندی با خوف دارد و انسان امیدوار ترس این را دارد که مقصودش و رحمت خدا و بهشتش را از دست بدهد.

پس بنگرید به تداخلی که میان مقام‌های ایمان در دل مؤمن وجود دارد. ترس بدون امیدواری در حقیقت ناامیدی است. خداوند می‌فرماید: ﴿قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ [الباقیة: ۱۴] «به مؤمنان بگوی کسانی را که به روزهای خدا امید ندارند، ببخشایند، تا خدا هر گروهی را به سزای اعمالی که مرتکب شده‌اند برساند».

«به روزهای خدا امید ندارند» یعنی از رویدادهای الهی مانند نابودی و تباهی که بر آن‌ها وارد می‌شود همان گونه که بر ملت‌های پیش از آن‌ها گذشت، نمی‌ترسند.

۱۰- آنگاه انسان اگر امید به پروردگار در دلش جای گرفت و خدا خواست‌هاش را به او داد، او به مطلب خویش دست یافت، تشویق و خواهش بیشتر و روی آوردن افزونتری از سوی بنده به خدا پدید می‌آید، این چنین آدمی همیشه از لحاظ ایمان و نزدیکی به رحمان در یشرفت است.

۱۱- روز رستاخیز خوشحالی و شادمانی بندگان در رسیدن به بزرگترین مورد امیدشان یعنی خشنودی پروردگار و بهشت و دیدار خدا، به اندازه‌ی امیدواری‌شان خواهد بود.

۱۲- به همین منوال خداوند از بنده می‌خواهد خویشتن را با درجات عبودیت به سرحد کمال برساند، از جمله خاکساری و فروتنی در برابر خدا، توکل بر او و کمک خواستن از او، ترس از او، شکیبایی در قضا و قدر او، سپاسگزاری از او به خاطر نعمت‌های بی‌کرانش. شاید به همین خاطر است که گناه برای بنده مقدر می‌شود، تا مراتب عبودیت به کمال برسد، بنده طلب مغفرت کند. چرا که اگر گناه نباشد فروتنی و خاکساری محقق نمی‌شود، توبه هم نبود. خداوند

آن‌ها را به گناه می‌آزماید تا با خاکساری و درخواست توبه دل‌شان را بسنجد و در برابر خدا به خضوع گرایند و این چنین یکی از معانی بسیار مهم عبودیت تحقق یابد...!!

پس اگر خاکساری و فروتنی و خضوع نباشد بندگی چگونه محقق شود؟ چه بسا که خاکساری و ذلت ظهور نمی‌یابد تا گناهی صورت نگیرد، که بنده از آن توبه کند، کوتاهی خود و مصیبتی را که در آن افتاده، و حجم نافرمانی‌اش را دریابد.

۱۳- در امیدواری همچنین چشم به راهی و انتظار فضلی از خداوند هست. دل بیشتر با آفریدگار خویش ارتباط می‌یابد، انسان منتظر شغل، همسر یا هدایت فرزند، علم و فهم بیشتر در دین و یا منتظر فضل افزونتر خداوند است.

انواع امیدواری

امید سه نوع است. دو نوع از آن پسندیده و نوعی نکوهیده و ناشی از غرور. ۱- امید کسی که در پرتو نوری خدایی در راستای طاعت خدا کاری را انجام داده است، و به ثواب خداوند امیدوار است.

۲- کسی که گناهی مرتکب شده است و آن‌گاه توبه کرده، او به چه چیزی امیدوار است؟ به بخشش و پاک‌سازی گناهان و پوشاندن و درگذشتن از آن از جانب امیدوار است.

۳- کسی که در کوتاهی، سربیزی لغزشی و گناه لجاجت می‌ورزد و بدون عمل شایسته به رحمت و بخشش پروردگار امیدوار است! این غرور، آرزومندی و امید دروغین است، هرگز امید پسندیده به شمار نمی‌آید.

انسان با ایمان هنگام سیر به سوی خدا دو نگرش دارد: نگرشی در خویشتن و عیب خود و آفت‌های عمل مانند خودشیفتگی، دورویی و فریفتگی که این گونه نگرش دروازه‌ی ترس از خدا را به روی او می‌گشاید، سپس او را به کرم بی‌شمار، فضل و نیکی و بخشش خداوند می‌رساند و در امید را به روی او باز می‌کند و این نگرش دوم است. لذا در تعریف امیدواری گفته‌اند: چشمداشت به گستردگی رحمت خداوندی. ناگزیر باید میان ترس و امید هم سنگی ایجاد کرد، چنانکه علمای دینی گفته‌اند: «بنده در سیر به سوی خدا مانند پرنده در هنگام پرواز است، مثل دو بال پرنده وقتی کامل باز و برابر می‌شوند و در نتیجه پرنده تعادل می‌یابد و پرواز می‌کند. چون یکی از

دو بال عیبی پیدا کند به گونه‌ی خلی در پرواز به وجود می‌آید و چون دو بال آسیب ببینند پرنده تا سرحد مرگ می‌رود»^۱.

اما دو بال بنده در هنگام سیر به سوی پروردگار چیست؟ همانا آن بال‌ها ترس و امیداند. از احمد ابن عاصم پرسیدند: «نشان امیدواری در انسان چیست؟ گفت: آن است که چون احسان شامل حالش بشود سپاسگزاری به او الهام شود، در عین اینکه به کامل شدن نعمت خداوند در دنیا و آخرت و کمال بخشش و گذشت او در آخرت امیدوار باشد».

دانشمندان صاحب‌نظر و اندیشه در امور مربوط به ایمان در این که «کدام امیدواری بزرگتر است: امید انسان نیکوکار به ثواب و پاداش، یا امید انسان خطاکار توبه کرده به بخشش پروردگار؟» اختلاف دارند.

گروهی امید نیکوکار را به خاطر اهمیت و جایگاه اسباب امید در او برتر می‌دانند. با این توضیح که او طاعت و عمل دارد، دلایلش محکم است. لذا امیدواری اش بر حق است.

گروهی دیگر امید گناهکار را ترجیح می‌دهند، زیرا امیدش ناشی از شکست و نیاز شدید همراه با خواری در اثر دیدن گناه و در دل داشتن معصیت است. لذا امیدش از هرگونه خودشیفتگی و فریفتگی به عمل برکنار است.

نتیجه اینکه هر دو نظر جای تأمل دارد، هر دو امیدواری پسندیده هستند و باید هر دو با هم فراهم شوند، یکی از آن‌ها به تنهایی نیازی را برطرف نمی‌سازد، زیرا انسان یا دارای طاعتی است که امید قبول آن را دارد و یا گناهی که امید بخشش و پاک شدن آن را.

دلایل قوت امید

دلایل قوت امید بر اساس قوت شناخت خدا و نام‌ها و صفتهای او است و اینکه رحمتش بر خشمش پیشی گرفته است. اگر روحیه‌ی امیدواری نمی‌بود، بی‌گمان بندگی دل و اعضا بیهوده می‌شد و صومعه‌ها و کنیسه‌ها و مساجدی که بسیار خدا در آن عبادت می‌شود، از بین می‌رفت.

همچنین اگر روحیه‌ی امیدواری نبود اندام‌های بدن برای انجام طاعت به جنبش نمی‌افتاد، اگر بادهای مناسب و مبارک آن نبود کشتی‌های اعمال در دریای خواست‌های بنده روان نمی‌گشت. امید به نسبت محبت و شدت آن است. «پیوند

۱- به روایت بیهقی در شعب الإیمان (۱۲/۲) به شماره‌ی (۱۰۲۷) از ابوعلی رودباری.

میان محبت و امیدواری از همین جاست». هر انسان دوستدار امیدواری ضرورتاً دارای خوف است، بدین گونه که او از کسی که دوستش دارد امید آن دارد چیزهایی به او ببخشد که او را سود رساند، می‌ترسد از اینکه از چشمش بیفتد یا او را از خود براند و دور کند و خود را از او بیوشاند.

به همین سبب ترس دوست‌دار شدید و امیدش بزرگ است، اما آیا وقتی که به محبوبش می‌رسد امیدش پایان می‌یابد یا شدت می‌گیرد؟ با مرگ چه پدیده‌ی برای او پیش می‌آید؟ این‌ها نزد دانشمندان طریقت و اهل ایمان از امور جزئی و مهم است. انسان پیش از مرگ امید و ترسی بس بزرگ دارد، اما آن گاه که بمیرد، گفته‌اند: ترس و امیدش به خاطر محبت ذاتی است، پیش از دیدار پروردگار و رسیدن به او، به او امیدوار است، و هنگامی که با پدید آمدن مرگ به او برسد و با او دیدار کند به واسطه‌ی زندگی روح و شادی و لطافت قلبش که برایش فراهم شده، امیدش به او افزونتر می‌شود. ضمن اینکه کارهای نیکی دارد که به خاطر آن خواستار ثواب است. ترس نیز بیشتر می‌شود زیرا مرگ او را به آتش نزدیک می‌کند و قبر نخستین خانه‌ی آخرت است با ورود به آن گام به مرحله‌ی بسیار مهمی نهاده است.

لذا نمی‌توان گفت: انسان مرده احساس‌هایش منقطع می‌گردد، بلکه ممکن است احساس‌هایش بزرگتر و تیزتر شود. مردگان دارای شدت احساس چند برابری هستند، زیرا به سرای جاوید نزدیک شده‌اند... یا به آسایش و خوشبختی ... و یا به شکنجه و عذاب و شما ای رهگذران از اکنون خویشتن را با توشه‌ی طاعات مجهز سازید، گناهان را به کناری بگذراند، تا اسباب امیدواری برایتان بیشتر گردد و پس از مرگ در امان باشید؛ ترس در قبر مسأله‌ی مهمی است، زیرا ترس ناشی از پیشینه‌ی بد است، در چه سرنوشتی می‌توان به سر برد وقتی رستاخیز برپا شود...؟ پس از همین الان تلاش کنید تا وقتی با خدای بزرگ دیدار کردید درخواستان برای بهشت امید باشد و از ترس در امان باشید.

به کافران بنگرید که در قبر چه حالی دارند؟ یاران فرعون، فرعون و سربازانش اکنون بامدادان و شامگاهان بر آتش عرضه می‌شوند و روزی که رستاخیز برپا شود: ﴿أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ﴾ [غافر: ۴۶] «آل فرعون را به سخت‌ترین عذاب وارد کنید». آن‌ها اکنون در تنگنایند و ترس‌شان هر روز بیشتر می‌شود، هرروز برآتس عرضه می‌شوند، می‌دانند در چه گودالی از آن می‌افتند! به سوی چه سرنوشتی رانده

می‌شوند، راستی! ترس و وحشت آن‌ها اکنون باید چگونه باشد؟ سلامتی و عافیت از خدا می‌خواهیم.

انسان چون به پروردگارش برسد و او را دیدار کند، اگر نیکوکار باشد امیدش بیشتر می‌شود، زیرا کارگر وقتی زمان گرفتن دستمزد و پاداش فرا می‌رسد امیدش به آن چه به زودی می‌گیرد افزایش می‌یابد.

وقتی بندگان نیکوکار به پیشگاه خدا می‌روند، هر چه زمان می‌گذرد امیدشان به آن چه به آن می‌رسند و انتظار می‌کشند، بیشتر می‌شود، می‌گویند: «رَبِّی أَقْمِ السَّاعَةَ»: «پروردگارا رستاخیز را برپای دار!» تا به سوی خانواده و اموالش باز گردد، زیرا در قبر دری به روی او به بهشت باز می‌شود، آسایش و فراخی از آن به او می‌رسد، به او می‌گویند: «اسکن و نِمِ کَنُومَةِ العَرُوسِ، لَا یُوقِظُهُ إِلَّا أَحَبُّ النَّاسِ إِلَیْهِ»: «همانجا باش و آرام و در آسایش بخواب، هیچکس او را بیدار نمی‌کند مگر دوست داشتنی‌ترین کس برای او».^۱

درجه‌های امید

امیدواری درجاتی دارد، یکی بالاتر از دیگری و سلسله مراتبی دارد.

درجه‌ی اول

امیدواری در درجه‌ی اول آن است که انسان را به تلاش در عبادت و می‌درد، و حتی لذت‌بخشی عبادت را برای او بیشتر می‌کند. هر چند سخت و دشوار باشد، از آن لذت می‌برد و از کارهای ناروا دست بر می‌دارد. هرکس به اندازه‌ی کافی ارزش امیدواری را بشناسد برایش آسان است در راه آن هر چه بیخشد و مایه بگذراد. هرکس به سود کلانی در سفرش امیدوار باشد سختی راه برایش هموار می‌شود نمی‌بینید بازرگانان به زحمت می‌افتند، شب زنده‌داری می‌کشند، سفر می‌کنند به دیار غربت می‌روند به امید به دست آوردن سرمایه و منفعت؟!

۱- احمد در مسند (۲۴۵۶۶) روایت کرده است. این لفظ از اوست. در صحیحین به اختصار آمده است: بخاری (۷۲۸۷) بخش الاعتصام، باب الاقتداء بسنن رسول الله، و مسلم (۹۰۵) بخش الکسوف، باب ما عرض علی النبی فی صلاة الکسوف.

همین طور انسان‌های عاشق راستین که در راستای خشنودی خداوند فعالیت می‌کنند سختی نماز صبح، دشواری وضو گرفتن در سرما، سختی جهاد، دشواری‌های حج و عمره، پستی و بلندی‌های راه دانش‌اندوزی و تکرار و حفظ درس، سختی سرپا نگه داشتن بدن در شب، درد گرسنگی روزه را به جان می‌خرند و برای‌شان هموار می‌شود، حتی تمام این‌ها برای چنین اشخاصی تبدیل به لذت می‌شود.

با این وصف درجه‌های عملی در عبادت خدا نخست سختی است، سپس لذت. یکی از پیشینیان گوید: «بیست سال رنج شب‌بیداری را بر خود هموار کردم، پس از آن بیست سال در ناز و نعمت بودم». ^۱ انسان گاهی تا سختی‌ها و دشواری‌های عبادت را نچشد و تحمل نکند به لذت آن نمی‌رسد.

وقتی تعلق یافتن امید به پاداش شدت بگیرد، سرشت انسان در ترک عادت‌ها و ترک آسایش و راحتی تمایل می‌یابد، پس انسان چگونه باید نفسش را به طاعت و عبادت عادت دهد؟ باید پاداش را به آن بشناساند. نفس آن‌گاه چون ثواب و پاداش را بداند، به راحتی تن‌آسایی و تبلی و سستی را کنار می‌گذارد.

نفس وقتی ثواب و ارزش صدقه را دریابد، کنار گذاشتن و بخشش دارایی برایش آسان می‌شود؛ زیرا در حقیقت نفس وابستگی و تعلق خاصی به اموال دارد، چگونه اجازه می‌دهد از حرص و آز دست بر دارد، تنها با شناخت ثواب و پاداش صدقه و بخشش امکان دارد. سرشت انسان اقتضا می‌کند چیزی دوست داشتنی را رها نکند مگر به خاطر چیزی دوست داشتنی‌تر و آن خشنودی پروردگار، بهشت و احسان و پاداش است.

انسان را چه چیزی بر تحمل درد، خرسندی در برابر قضا و قدر شکیبایی می‌بخشد؟ چه چیزی باعث می‌شود انسان به خاطر شکیبایی امید پاداش داشته باشد؟ به گونه‌ی تلخی‌ها برایش شیرین و حنظل برایش مانند عسل می‌شود؟

درجه‌ی دوم

آن‌هایی که نفس خویش را تحریک می‌کنند که عادت‌هایش را رها کند و به چیزها و خوی و خصلت‌های بهتری برسد. امیدشان این است که با همت و تلاش به مقصود

۱- این سخن از ثابت بنابی (رحمته) روایت شده است. ابونعیم در حلیة الاولیاء (۳۲۱/۲) ذهبی در سیر أعلام النبلاء (۲۲۴/۵) روایت کرده‌اند.

خود برسند. البته لازمه‌ی این، دانش است. یعنی آگاهی یافتن از احکام دینی. زیرا امیدواری‌شان به این بستگی دارد. برای این منظور انسان لاجرم باید علم داشته باشد و در راه شناخت و طلب علم و کنترل نفس در حوزه و محدوده‌ی خود تلاش کند.

درجه‌ی سوم

امید اهل دل به دیدار آفریدگار و شور و شوق به او. این نوع ممکن است انسان را به تمامی از دنیا برهاند و نسبت به آن بی‌علاقه گرداند. این بالا ترین امیدواری است.

خداوند می‌فرماید: ﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾ [الکھف: ۱۱۰] «هرکس به دیدار پروردگارش امیدوار است باید کار نیک انجام دهد و هیچکس را در پرستش او شریک نگرداند». ﴿مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنْ أَجَلَ اللَّهُ لَاتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ [العنکبوت: ۵] «هرکس به دیدار خداوند امید دارد [بداند] که وعده‌ی خدا حتماً فرا می‌رسد، [چون] اوست شنوای دانا».

این همان امید دیدار است که چکیده و گزیده‌ی ایمان است. چشمان عابدان و تلاشگران راه حق به آن خیره است، آن است که اینان را آرامش می‌بخشد. به همین سبب خداوند برای آن‌ها موعدی تعیین کرد، وعده‌ی به آن‌ها داد که جان‌شان به آن آرام گیرد.

صاحبان این درجه تا به خدا می‌رسند آشوبی در درون دارند، زیرا برای دیدار او شور و شوق در دل دارند، آن‌ها توشه‌ی راه را آماده کرده و به اندازه‌ی نیاز کوشیده‌اند، خواهان و آرزومند دیدارند، زبان حال‌شان می‌گوید: دنیا کی به پایان می‌رسد تا به خدا برسند؟! نزد آن‌ها دیدار پروردگار بزرگ‌ترین نعمت بهشتی است.

عمیر بن حُمام انصاری هنگامی که پیامبر ﷺ گفت: «فُومُوا إِلَى جَنَّةِ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ»: «برخیزید برای بهشتی که پهنای آن آسمان‌ها و زمین را فرا می‌گیرد» از درون، از اعماق دل مشتاق دیدار خدا شد. و این مفهوم را بر زبان راند: اگر زنده باشم تا این چند تا خرما را می‌خورم، الحق که زندگی طولانی خواهم داشت.^۱ او جنگید تا شهید شد و به دیدار حق شتافت.

۱- به روایت مسلم (۱۹۰۱) بخش الإمارة، باب ثبوت الجنة للشهيد.

خداوند وقتی شور و شوق این گروه از بندگانش - که اندک و نادرند - را دید و اینکه دلنگرانند تا به حضورش برسند، وعده‌ی برای آن‌ها در نظر می‌گیرد تا به آن آرام گیرند و به کار بپردازند تا زمانش فرا می‌رسد. خداوند درباره‌ی این گروه می‌فرماید: ﴿مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ [العنکبوت: ۵] «هرکس به دیدار خدا امیدوار است [بداند] وعده‌ی خدا فرا می‌رسد، و اوست شنوای دانا».

بی‌گمان خیلی فرق هست میان بسیاری از مردم امروزی با پیشینیان...!! این معانی در میدان پرتلاطم زندگی و فعالیت است، اما می‌بینید که مردم به صرافت آن نمی‌افتند، فکرشان اصلاً به این چنین معانی نمی‌رسد. حال آنکه در درون یاران پیامبر فوران کرده و در کتاب و سنت هم یاد شده است.

امیدواری و گناهان

از شیخ الاسلام ابوعباس احمد بن تیمیه (رحمته) درباره‌ی این فرموده‌ی حضرت علیس که: انسان تنها به پروردگار امیدوار باشد و تنها از گناه خویش بترسد،^۱ پرسیدند. وی گفت الحمدلله. این سخن که از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب نقل شده، از بهترین، رساترین و کاملترین سخنان است.

امیدواری برای امور نیک است و خوف از چیزهای بد. انسان به خاطر گناهانش بدی دامن او را می‌گیرد.

﴿وَمَا أَصْبَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ﴾ [الشوری: ۳۰] «هر بلایی که بر سرتان می‌آید به خاطر کارهایی است که با دست خویش مرتکب شده‌اید، او از بسیاری از آن می‌گذرد».

به همین سبب علی گفت: انسان باید تنها از گناه خویش ترس داشته باشد، اگر آفریده‌ی بر او چیره گردد به خاطر گناهش بوده است: ﴿وَكَذَلِكَ نُؤَلِّهِ بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ [الانعام: ۱۲۹] «اینچنین ستمکاران را به خاطر کارهایی که مرتکب می‌شوند بر هم چیره می‌گردانیم». پس باید از خدا بترسد و از گناهانش توبه کند، گناهایی که به سبب آن دامنگیر رفتاری‌هایی شده آن گونه که در این

۱- ابن جوزی در صفة الصفة (۳۲۶/۱) از سخن علی آورده است.

سخن آمده: «يَقُولُ اللَّهُ: أَنَا اللَّهُ مَالِكُ الْمَلُوكِ، قُلُوبُ الْمَلُوكِ وَنَوَاصِيهِمْ بِيَدِي، مَنْ أَطَاعَنِي جَعَلْتُهُمْ عَلَيْهِ رَحْمَةً وَمَنْ عَصَانِي جَعَلْتُهُمْ عَلَيْهِ نَقْمَةً فَلَا تَشْتَغَلُوا بِسَبِّ الْمَلُوكِ وَأَطِيعُونِي أَعْطَفَ قُلُوبَهُمْ عَلَيْكُمْ»: «خداوند می‌گوید: من خدایم، مالک و پادشاه پادشاهان، دل و همه‌ی اعضای آن‌ها در دست من است. هرکس از من اطاعت کند پادشاهان را بر او مهربان می‌گردانم، هرکس از من نافرمانی کند آن‌ها را بر او سخت دل و انتقامجو می‌گردانم، پس شما خود را به دشنام دادن پادشاهان مشغول نسازید، از من اطاعت کنید تا دل‌های آن‌ها را برایتان نرم و مهربان سازم».^۱

انسان امیدوار خواهان رسیدن به خیر و پرهیز از شر است، تنها خدا حسنات را می‌آورد و هم تنها او سیئات را دفع می‌کند. ﴿وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ﴾ [یونس: ۱۰۷] «اگر خداوند زبانی به تو رساند، جز خودش هیچکس نمی‌تواند آن را دفع کند و اگر خیر برایت بخواهد هیچکس نمی‌تواند مانع فضلش شود». ﴿مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ [فاطر: ۲] «خداوند هر دری از رحمت به روی مردم باز کند هیچکس نمی‌تواند جلو آن را بگیرد، و هر چه خدا بگیرد جز خودش هیچکس آن را رها نمی‌کند و اوست صاحب عزت و حکمت».

امیدواری و توکل

امید قرین توکل است. کسی که بر خدا توکل کرده خواستار حصول منفعت و دفع زیانی است که امید آن را داشته است. توکل جز بر خدا روا نمی‌باشد. ﴿وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ﴾ [ابراهیم: ۱۲] «متوکلان بایستی تنها بر خدا توکل کنند». هرکس بر غیر خدا توکل کند و به امید او باشد، از جانب او خوار، بی‌یار و یاور می‌ماند و اگر در دنیا نباشد محروم می‌شود. در آخرت چنانکه در حدیث هست می‌گویند: «إِذْهَبُوا إِلَى

۱- طبرانی در المعجم الأوسط (۹/۹) حدیث (۸۲۱۲) و ابونعیم در حلیة الاولیاء (۳۳۸/۲) روایت کرده‌اند. هیشمی در مجمع الزوائد (۲۴۹/۵) آورده و گفته است: طبرانی در الأوسط نقل کرده، و در میان راویان آن ابراهیم بن راشد هست که متروک است.

الَّذِينَ كُنْتُمْ تُرَاءُونَ فِي الدُّنْيَا فَاَنْظُرُوا هَلْ تَجِدُونَ عِنْدَهُمْ جَزَاءً: «بروید به سوی آن‌هایی که در دنیا برای‌شان دورویی می‌کردید، ببینید آیا نزد آن‌ها پاداشی خواهید یافت؟»^۱

﴿مَثَلُ الَّذِينَ أَخْتَدُوا مِنَ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾ [العنكبوت: ۴۱] «مَثَلِ آن‌هایی که جز خدا دوستانی گرفته‌اند، مثل عنکبوت است که خانه‌ی گرفت، و حال آنکه سست‌ترین خانه - اگر دریابند- همان خانه‌ی عنکبوت است»، ﴿وَأَخْتَدُوا مِنَ دُونِ اللَّهِ ءَالِهَةً لَّيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا﴾ [کاف: ۲۱] «لَا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا﴾ [مریم: ۸۱-۸۲] «به غیر از خدا معبودهایی برگرفتند تا مایه‌ی سربلندی آن‌ها باشند، اما نه هرگز، آن خدایان خود ضد آن‌ها خواهند بود و پرستش‌شان را انکار می‌کنند».

پس هرکس برای غیرخدا کاری انجام دهد به امید اینکه از آن سودمند شود، زیان کرده است. خداوند فرمود: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَلُوهُمْ كَسْرَابٍ بِقَيْعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْثَانُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾ [النور: ۳۹] «آنان که کفر ورزیدند اعمال‌شان چونان سرابی است در بیابان، انسان تشنه آن را آب پندارد، و چون به آن برسد چیزی نمی‌یابد و خدا را نزد خویش یابد که پاداشش را کامل بدهد و خدا زود شمار است».

﴿مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَلُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَىٰ شَيْءٍ﴾ [ابراهیم: ۱۸] «آن‌هایی که به پرودگار خویش کفر ورزیدند اعمال‌شان مانند خاکستری است که باد در روزی طوفانی آن را به تندی در هوا بپراکند، از آن چه انجام داده‌اند، چیزی را نمی‌تواند بدست آورند»، ﴿وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا﴾ [الفرقان: ۲۳] «و چون به اعمال آن‌ها پردازیم آن را چون غباری پراکنده گردانیم». با این وصف هر کاری و هر اقدامی بیهوده است مگر آن چه که برای خدا باشد، و هرکس در راه غیر خدا تلاش کند، زحمتش بر باد رفته است.

۱- احمد در مسندش (۲۳۱۱۹) روایت کرده و شیخ آل‌بانی در صحیح الجامع (۱۵۵۵) آن را صحیح معرفی کرده است.

انسان گاهی به کاری که برای کسی انجام می‌دهد امیدوار می‌شود، و گاهی با اعتماد قلبی به او و پناه بردن به او و درخواست از او، که آن اولی نوعی عبادت است و این دومی گونه‌یی کمک خواهی، پس ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ [الفاتحة: ۵] «تنها ترا می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌خواهیم».

امید در کتاب و سنت

امید در چندین جا در کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ آمده است که اکنون برخی از آن را از نظر می‌گذرانیم:

- خداوند در تشریح امیدواری ایمانداران که امید همراه با عمل است، می‌گوید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ [البقرة: ۲۱۸] «آنانی که ایمان آوردند و نیز آنان که هجرت کردند و در راه خدا جنگیدند، به رحمت خدا امیدوارند و خداوند بسیار بخشنده و مهربان است». آن‌هایی که خداوند را و پیامبر و آن چه را که آورد تصدیق کرده و از سرزمین، وطن و دوستان خود دل کردند و به دیار غربت رفتند، به خاطر هجرت در راه خدا خانه‌های خویش را رها کردند و با جان و مال خویش جنگیدند، جانفشانی کردند، بخشیدند، و مبارزه کردند، زخم‌ها و دردهای راه جهاد را، گرسنگی و تشنگی و خستگی را به جان خریدند و تحمل کردند، این چنین کسانی به رحمت خداوند امیدوارند، و به این امیدند که خداوند از آن‌ها خشنود باشد و آن‌ها را وارد بهشت گرداند.

- خدا درگاه امید را برای بندگان حتی در آمرزیدن هر گونه گناهی باز گذاشته است، چنانکه می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ أَفْترَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا﴾ [النساء: ۴۸] «خداوند شرک و ورزیدن را نمی‌بخشد اما غیر از آن را برای هرکس که بخواهد می‌آمرزد، هرکس به خدا شرک بورزد، به تحقیق گناه بزرگی مرتکب شده است». گویند این آیه بعد از این آیه نازل شده که می‌فرماید: ﴿قُلْ يَاعِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾ [الزمر: ۵۳] «بگو ای بندگان من که به زیان خویش اسراف کرده‌اید از رحمت خدا ناامید نشوید... خداوند همه‌ی گناهان را می‌بخشاید اوست بسیار آمرزنده‌ی مهربان». به پیامبر ﷺ گفتند: شرک نیز؟

پیامبر ﷺ از این سخن خرسند نبود، لذا این آیه نازل شد: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ﴾ [النساء: ۴۸] «خدا شرک ورزیدن به خود را نمی‌آمرزد». منظور این است که خداوند هرکس را که بر عقیده‌ی شرک بمیرد نمی‌بخشد و مشرک را شامل مشیت آمرزش خود نمی‌سازد، اما اگر توبه کند گناهِش را هر چند که شرک باشد، می‌آمرزد. این آیه در حقیقت سخن از مشیت خدا می‌گوید و آمرزیده شدن توبه‌کننده از شرک را نفی نمی‌کند.

- از دیگر آیات که درباره‌ی شرک است، این آیه است: ﴿قُلْ لِمَنْ مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ [الانعام: ۱۲] «بگو آن چه در آسمان‌ها و زمین است از آن کیست؟ بگو مال خداست، او رحمت را بر خود مقرر داشته است و شما را در روز رستاخیز که هیچ شک و گمانی در آن نیست گرد می‌آورد، و کسانی که در زیان خود می‌کوشند ایمان نمی‌آورند».

ابن جریر گوید: بر خود مقرر داشته که نسبت به بندگانش مهربان باشد اما رحمت او چگونه و در چه چیزی نمود پیدا می‌کند؟ گفت: او سزای عمل‌شان را با وجود اینکه مستحق آن هستند، به زودی بر سر آن‌ها نمی‌آورد، بلکه صبر و بردباری می‌کند. چرا که او شکیباً و بردبار است و توبه و پشیمانی آن‌ها را می‌پذیرد، این نکته آن‌ها را به امیدواری وابسته و دل‌بسته می‌کند.

همچنین این آیه‌ی شریفه: ﴿وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهْلَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [الانعام: ۵۴] «هرگاه آنان که به نشانه‌ها و آیات ما ایمان آوردند، نزد تو آمدند، به آن‌ها بگو: درود بر شما، پروردگارتان رحمت و مهربانی را بر خود فرض کرده، هرکس از روی نادانی کار زشتی انجام دهد و سپس توبه کند و نیکوکاری پیشه کند، بی‌گمان خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است».

ابن جریر گوید: تأویل این آیه چنین است، اگر چنان باشد که گفتیم، ای محمد هر وقت آنان که به قرآن و دلیلهای ما باور دارند و در گفتار و کردار به آن معترفند پیش تو آمدند، و از تو درباره‌ی گناهِانی که بیشتر مرتکب شده‌اند راهنمایی خواستند که آیا

فرصت توبه دارند؟ تو آن‌ها را ناامید نکن، بلکه بگو: «درود بر شما» توبه شما را از پروردگار در امان می‌دارد، از اینکه به خاطر گناهانتان شما را سزا دهد، یعنی شما در امنیت خواهید بود. توبه باعث می‌شود خدا به خاطر گناهان گذشته‌اتان شما را کیفر ندهد «پروردگارتان رحمت را بر خود فرض کرده» یعنی رحمت را در حق همه‌ی آفریدگانش بر خود لازم کرده است.^۱

- این آیه نیز: ﴿وَعَاخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَعَاخِرَ سَيِّئًا عَسَىٰ اللَّهُ أَن يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٢٢﴾ خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١٢٣﴾﴾ [التوبة: ۱۰۲-۱۰۳] «گروهی دیگر به گناهان خود اعتراف کردند، کارهای شایسته و ناشایست را به هم درآمیختند، امید است که خداوند توبه‌ی آن‌ها را بپذیرد چرا که او بس آمرزنده و مهربان است، از اموال‌شان صدقه‌ی برگیر تا بدین گونه آن‌ها را پاک کنی و تزکیه دهی و برای‌شان دعا کن، دعای تو بر آن‌ها مایه‌ی آرامش است و خداوند شنوای داناست».

ابن جریر گوید: منظور خداوند از اینکه کار شایسته را با کار زشت در آمیخته‌اند این است که به گناهان خود معترفند و از آن توبه کرده‌اند، و کار زشت دیگری که آن‌ها را هنگامی که پیامبر به جنگ رفت، از رفتن با او بازداشت، که امید است خداوند توبه‌ی آن‌ها را بپذیرد و (امید) از سوی پروردگار واجب است یعنی به حقیقت و بالفعل آن‌ها را می‌بخشد و توبه‌اشان را می‌پذیرد.^۲

- امید حتی در امو دنیوی نیز روا است و مسیرش باز؛ انسان ممکن است ثروتی بخواهد، یا فرزند، همسر، شغل، امید دارد بیماریش برطرف گردد، گمشده‌اش پیدا شود. مثلاً یعقوب ÷ حتی در چیزهایی دنیایی کم گم شده، امید را به پسرانش یاد داده، آنجا که فرمود:

﴿يَبْنَئِي أَذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَأْيَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَأْيَسُ مِنَ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ ﴿٨٧﴾﴾ [یوسف: ۸۷] «ای پسرانم بروید و دنبال یوسف و برادرش بگردید واز رحمت خدا ناامید نباشید، جز مردمان کسی از رحمت خدا ناامید نمی‌شود».

۱- ن. ک. تفسیر ابن جریر طبری (۲۰۸/۷).

۲- ن. ک. تفسیر ابن جریر طبری، (۱۲/۱۱).

ابن جریر می گوید: وقتی یعقوب به طمع پیدا شدن یوسف افتاد، به پسرانش گفت: «ای پسرانم بروید دنبال یوسف و برادرش بگردید» ای فرزندانم به همانجایی بروید که از آن برگشتید و دو برادرتان را در آنجا رها کردید، و از رحمت خدا ناامید نشوید، از اینکه خدا آن اندوه و غصه‌یی را که ما را به کام خود فرو برده، از سر ما باز کند و ما را به دیدار آن دو شاد گرداند، ناامید و دلسرد نباشید، زیرا «کسی از رحمت خدا ناامید نمی‌شود مگر کافران» هیچکس از رحمت خدا ناامید نمی‌شود، کسی از گشایش و مهربانی او دلسرد نمی‌گردد، قطع امید نمی‌کند، مگر آنان که ایمان ندارند.

- همین طور خدا درباره‌ی توبه کنندگان می‌فرماید: ﴿قُلْ يٰعِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾ [الزمر: ۵۳] «بگو ای بندگانی که بر خود اسراف روا داشته‌اید، از رحمت خدا ناامید نباشید، خداوند همه‌ی گناهان را می‌بخشد، او بسیار آمرزنده و مهربان است». از رحمت خدا ناامید نشوید، او همه‌ی گناهانتان را می‌بخشاید، چیزی از آن را بدون بخشش رها نمی‌کند.

روی سخن تنها به کسانی نیست که گناهان اندک دارند، بلکه آنان که زیاده‌روی کرده‌اند گناهان‌شان از کبیره و صغیره فزونی یافته، به آن‌ها می‌گوید که از رحمت خدا ناامید نشوند، این از سوی خداوند امر به امیدواری است. کریم وقتی دستور به امیدواری می‌دهد، صفت کرم و بخشش شایسته‌ی اوست. پس سبب پیدا کنید، پوزش بخواهید، به درستی توبه کنید، از گناهان بپرهیزید، به صلاح روی بیاورید، و زندگی اسلامی نوین و پاکی را آغاز کنید، بر آن چه از شما سرزده است، پشیمان گردید و قصد کنید که دیگر بار به آن باز نگردید.

امید در سنت پیامبر ﷺ

خدا (سبحانه و تعالی) در حدیث قدسی می‌فرماید: «یا ابن آدم ءَأَنَّكَ مَا دَعَوْتَنِي وَ رَجَوْتَنِي غَفْرَتُ لَكَ عَلٰی مَا كَانَ مِنْكَ وَ لَا أُبَالِي، یا ابن آدم لَوْ بَلَغْتَ ذَنْبُكَ عَنَانَ السَّمَاءِ ثُمَّ اسْتَغْفَرْتَنِي غَفْرَتُ لَكَ وَ لَا أُبَالِي، یا ابن آدم لَوْ أَتَيْتَنِي بِقَرَابِ الْأَرْضِ خَطَايَا ثُمَّ لَقِيتَنِي لَا تُشْرِكُ بِي شَيْئاً لَأَتِيْتُكَ بِقَرَابِهَا مَغْفِرَةً»: «ای بنی آدم شما تا زمانی که مرا بخوانید و به من امیدوار باشید، آن چه از شما سرزده، می‌بخشم و قلم عفو بر آن می‌کشم و به

چیزی اهمیت نمی‌دهم، ای بنی آدم اگر حجم گناهانتان به اندازه‌ی آسمان هم برسد اما از من طلب مغفرت کنید، بدون توجه به چیزی می‌بخشم، ای بنی آدم اگر با اشتباه و گناهی به اندازه‌ی زمین و پر آن پیش من بیایید، ولی آن گاه که به حضور من می‌رسید مشرک نباشید، من نیز به همان اندازه مغفرت برای شما می‌آورم.^۱

این است آن امید بزرگی که خداوند آن را برای بندگانش فراهم کرده و در آن را برای همگان باز گذاشته است.

- انسان در هنگام مرگ حالت خاصی از ترس و امید دارد که بر اساس حسن ظنش به خدا است.

«أنا عند ظنِّ عبدی بی و أنا معه إذا ذُکرتی فلیظنَّ بی عبدی ما شاء:» «من همان گونه هستم که بندهام گمان می‌کند، و چون مرا یاد کند من با او هستم، پس بنده هر گونه که می‌خواهد مرا تصور کند.»^۲ می‌توانم هر کاری که او (بنده) گمان می‌کرده با او می‌کنم انجام دهم، به همین سبب آن سه نفر که باز ماندند، وقتی دانستند که هیچ پناهگاهی جز خود خدا ندارند، خداوند توبه‌ی آن‌ها را پذیرفت، پس در خصوص مرگ باید خویشتن را برای آن لحظه‌ها آماده کنیم، زیرا بی‌گمان فرا می‌رسد.

باید خود را مجهز به توشه‌ی لازم کنیم، در آن لحظه‌ها که روح از بدن جدا می‌شود، ما گمان نیک به پروردگار داریم، پیامبر ما سه روز پیش از وفاتش چنین سفارش ارزشمندی به امتش کرد، امام مسلم روایت می‌کند: «لا یموتنَّ أحدکم إلا و هو یُحسِنُ الظنَّ باللَّهِ»: «همه‌ی شما در حالی بمیرید که گمان نیک به خدا دارید».^۳

این هشدار است برای ناامیدان و تشویق است برای امیدواری در پایان.

۱- به روایت ترمذی (۳۵۴۰) بخش الدعوات، باب فی فضل التوبة و الاستغفار و ما ذکر من رحمة الله، و گفته است: حدیث خوبی است. از حدیث انس رضی الله عنه نقل کرده است. دارمی (۲۷۸۱) نیز در بخش الرقاق، باب إذا تقرب العبد الی الله، احمد در مسندش (۲۰۹۹۴) از حدیث ابوذر، روایت کرده‌اند. شیخ آلبنانی در صحیح الجامع الصغیر (۴۳۳۸) آنرا پسندیده است.

۲- به روایت بخاری (۷۴۰۵) بخش التوحید، باب قول الله تعالی: «و یُحذِرکم الله نفسه»، و مسلم (۲۶۷۵) بخش الذکر و الدعاء، باب الحثّ علی ذکر الله تعالی.

۳- مسلم (۲۸۷۷) بخش صفة الجنة و نعیمةا و أهلها، باب الأمر بحسن الظن بالله تعالی عند الموت.

یکی از پیشینیان با توجه به همین نکته به پسرانش سفارش کرد که هنگام مرگ آیه‌های رحمت بر او بخوانند.^۱ تا جانش تسلیم می‌شود و در آن صورت او به خداوند گمان نیک خواهد داشت که او را می‌بخشد، او را می‌پذیرد، با فراخی و نعمت از او استقبال می‌شود.

- انسان وقتی در توبه صداقت داشته باشد- هر چند گناه تکرار گردد- خداوند او را می‌بخشد، حق بندگان بر خدا این است که خدا هرکس را که به او شرک نورزیده، عذاب نمی‌دهد.

معاذ به پیامبر ﷺ گفت: آیا این مژده را به مردم بدهم؟ فرمود: «لا تُبشروهم فیتکلوا»: «این مژده را به آن‌ها نده، زیرا در این صورت بر همان تکیه می‌کنند و سهل انگار می‌شوند».^۲

ابن رجب گوید: دانشمندان گفته‌اند: «از اینکه معاذ منع شده به مردم مژده بدهد تا مبدا سهل‌انگار شوند، فهمیده می‌شود که حدیث‌هایی که اجازه‌هایی در آن هست در میان عامه‌ی مردم پخش نمی‌شده است چون خردشان از درک منظور آن ناتوان بود». ابن رجب می‌گوید: «معاذ وقتی این حدیث را شنید تلاش و جدیتش در عمل و ترسش از خدا بیشتر شد، اما کسی که به پایه‌ی او نرسیده باشد، تضمینی نیست که به ظاهر خبر اکتفا نکند و سستی بورزد».

درباره‌ی عثمان نیز پیامبر ﷺ فرمود: «ما ضرَّ عثمانَ ما عملَ بعدَ اليوم»: «عثمان از این پس هر کاری بکند، زبانی به او نمی‌رساند»^۳

او چه کار کرد؟!... بیشتر در راه نیکی و احسان و طاعات عمل کرد، این‌ها یعنی عشره‌ی مبشر و دیگران، خداوند می‌داند که اگر مژده‌ی بخشش خود را به آن‌ها بدهد، نیکی را کنار نمی‌گذراند و نقض پیمان نمی‌کنند. به همین سبب است که حدیث‌هایی

۱- از سلیمان تیمی این سخن نقل شده است. بیهقی در شعب الأیمان (۷/۲) به شماره‌ی (۱۰۰۸) و ابونعیم در حلیة (۳۱/۳) روایت کرده‌اند. ذهبی در سیر أعلام النبلاء (۱۹۹/۶) و مزی در تهذیب الکمال (۱۲/۱۲) آورده‌اند.

۲- بخاری (۲۸۵۶) بخش الجهاد، باب اسم الفرس و الحمار، و مسلم (۳۰) بخش الأیمان، باب الرسل علی أنه من مات علی التوحید دخل الجنة، هر دو از حدیث معاذ بن جبل روایت کرده‌اند.

۳- به روایت احمد در مسند (۲۰۱۰۷) و ترمذی (۳۷۰۱) بخش المناقب، باب فی مناقب عثمان بن عفان رضی الله عنه، ترمذی گفته: حدیث خوبی است.

که اجازه در آن هست، در میان عامه‌ی مردم پخش نمی‌شده است، زیرا آن‌ها چه بسا از دین امور اندکی را دریافته‌اند و اگر کوتاهی کنند لازم است از ابزار ترساندن استفاده شود.

آن گاه بدانید که شرک سه گونه است، بزرگ، کوچک و نهان. اما کیست که از آن رهایی یابد؟ این حدیث نزد عالمان دینی همراه با آیه‌ها و حدیث‌های دیگری است که عذاب دادن به خاطر گناه در آن ذکر شده است. برخی دانشمندان آن را بر این حمل کرده‌اند که وارد آتش شرک نمی‌شود، زیرا جهنم درکاتی دارد: (آتش شرک، آتش کبائر، آتش گناهان کوچک) و این چنین حدیث معاذ را به این معنی گرفته‌اند که وارد آتش شرک نمی‌شود.

به هر حال قاعده‌ی عمومی آن است: ﴿لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ ۗ مَنْ يَعْمَلْ سُوْءًا يُجْزَ بِهِ ۖ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿١٢٣﴾ [النساء: ۱۲۳] «به آرزوهای شما یا آرزوهای اهل کتاب نیست، هرکس کار زشتی انجام دهد سزایش را می‌بیند». این آیه پیشینیان را بسیار ترسانده است، لذا آن‌ها عمل و ترس را با هم داشتند.

از جمله حدیث‌های مفید برای کسی که گناه کرده و توبه کرده، و با وجود توبه باز گونه‌ی ناامیدی و سرخوردگی دامنگیرش شده، گناهانش را زیاد می‌داند و گمان می‌کند اعمال نیک دیگر سودی نمی‌بخشد، و او به گمان خود-محکوم به آتش است، به این قرار: «إِنَّ اللَّهَ يُدْنِي الْمُؤْمِنَ فَيَضَعُ عَلَيْهِ كَنَفَهُ وَيَسْتَرُهُ فَيَقُولُ أَتَعْرِفُ ذَنْبَ كَذَا؟ أَتَعْرِفُ ذَنْبَ كَذَا؟ فَيَقُولُ: نَعَمْ. أَيُّ رَبِّ. حَتَّى إِذَا قَرَّرَهُ بِذُنُوبِهِ وَرَأَى نَفْسَهُ هَلِكًا؛ قَالَ سَتَرْتُهَا عَلَيْكَ فِي الدُّنْيَا وَ أَنَا أَغْفِرُهَا لَكَ الْيَوْمَ! فَيُعْطَى كِتَابَ حَسَنَاتِهِ وَ أَمَّا الْكَافِرُ وَ الْمُنَافِقُ فَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَوْلَاءُ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ»: «خداوند بنده را به خود نزدیک می‌گرداند، سایه‌ی خویش را بر او می‌گستراند، و می‌گوید: فلان گناه را به یاد داری؟ بهمان گناه در خاطر هست؟ می‌گوید: بله، ای پروردگار. تا از او اعتراف به گناهانش می‌گیرد و بنده می‌بیند که در شرف نابودی است، خداوند می‌گوید در دنیا آن را بر تو پوشاندم، امروز آن را بر تو می‌بخشایم! و نامه‌ی نیکی‌هایش

را به او می‌دهد. اما کافران و منافقان، شاهدان می‌گویند این‌ها کسانی هستند که بر پروردگار خود دروغ بستند، لعنت خدا بر ستمکاران».^۱

پس با این توضیحات هرکس در دایره‌ی نوعی ناامیدی به دام افتاده، می‌تواند این حدیث و مانند آن را در نظر داشته باشد، وگویی به او می‌گویند. فرصت داری، کارهای نیک انجام بده، چه بسا خداوند گناهانت را پاک کند؛ این درمانی است که برای اشخاص معینی سفارش می‌شود.

مثالی از ابن مسعود بیاوریم: مردی زنی را بوسید، پیش پیامبر ﷺ آمد و او را خبردار کرد، خداوند این آیه را نازل کرد: ﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي الْتَهَارِ وَرُزُقًا مِّنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ أَلْسِيَّاتٍ ذَلِكَ ذِكْرِي لِلذَّاكِرِينَ﴾ [هود: ۱۱۴] «نماز را در اول و آخر روز و در ساعاتی از شب به یادار، نیکی‌ها بدی‌ها را از بین می‌برد». آن مرد پرسید: این در مورد من است؟ فرمود: «برای همه‌ی امت».^۲

در این جا به صراحت آمده است که نیکی‌ها بدی‌ها را پاک می‌کند، اما آیا منظور کارهای معینی است مانند نمازهای پنجگانه؟ یا نه، هر گونه کار نیکی به طور کلی؟ در این باره میان دانشمندان اختلاف هست.

به شافعی در هنگام بیماری منجر به مرگش گفتند: حالت چطور است ای ابوعبدالله؟ فرمود: دارم از دنیا کوچ می‌کنم، از برادرانم جدا می‌شوم، جام مرگ را می‌نوشم و نمی‌دانم که روحم به سوی بهشت می‌رود تا به آن تبریک بگویم، یا به سوی جهنم تا آن را تسلیت بگویم.

سپس این چنین سرود:

وَمَا قَسَا قَلْبِي وَصَاقَتْ مَذَاهِبِي جَعَلْتُ الرَّجَاءَ مِنِّي لِعَفْوِكَ سُلْمًا
تُعَاطِنِي ذَنْبِي فَلَمَّا قَرْنَتْهُ بِعَفْوِكَ رَبِّي كَانِ عَفْوُكَ أَعْظَمًا

۱- صحیح است. بخاری (۴۶۸۵) بخش التفسیر، باب قوله: «و يقول الأشهاد هؤلاء الذين كذبوا على

ربهم»، و مسلم (۲۷۶۸) بخش التوبة، باب قبول توبة القاتل و إن كثُر قتله روایات کرده‌اند.

۲- بخاری (۵۲۶) بخش مواقیت الصلاة، باب الصلاة كفارة، و مسلم بخش التوبة، باب قوله تعالى: «إن

الحسنات يذهبن السيئات» نقل کرده‌اند.

وقتی دلم پاکی و نرمی خود را از دست داد و راه‌ها بر من تنگ آمدند، امید به بخشش تو را راهی برای رسیدن به تو قرار دادم، گناهم را بزرگ پنداشتم، اما وقتی آن را با بخشش تو سنجیدم ای پروردگارم دیدم بخشش تو بسیار بزرگتر است.^۱

در حدیث است که: «مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ أَحَبَّ اللَّهُ لِقَاءَهُ»: «هرکس به امید دیدار خدا مشتاق گردد، خداوند نیز به دیدار او مشتاق می‌شود».^۲ هنگام مرگ به نصیب خود مژده داده می‌شود، خداوند فرمود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ﴿۳۰﴾ [فصلت: ۳۰] «آنان که گفتند پروردگار ما الله است و سپس پایداری ورزیدند، ملائکه بر آن‌ها فرود می‌آیند، می‌گویند نترسید، اندوهناک نباشید، مژده باد شما را به بهشتی که وعده داده شده‌اید». پس ملائکه به آن‌ها مژده می‌دهند، بر آن‌ها فرود می‌آیند، و روح با آن‌ها بالا می‌رود، محافظ روح هستند تا به بهشت می‌رسد. ﴿نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ﴾: «ما سرپرست شما در زندگی دنیا و نیز در آخرت هستیم». پس ناگزیر باید برای اینکه تصویر تکامل یابد ترس و خوف همراه هم گردند.

۱- ذهبی در سیر اعلام النبلاء (۶۷/۱۰) و ابن جوزی در صفة الصفة (۲/۲۵۸) از امام شافعی نقل کرده‌اند.

۲- بخاری (۶۵۰۷) بخش الرقاق، باب من أحب لقاء الله أحب لقاءه، و مسلم (۲۶۸۳) بخش الذكر و الدعاء و التوبة و الاستغفار، باب من أحب لقاء الله أحب لقاءه.

خرسندی (رضا)

پس از سپاس خدای بزرگ و سلام و صلوات بر پیامبرش، درباره‌ی یکی از اعمال بزرگ دل سخن می‌گوییم، عملی که در رأس آن‌هاست و آن همانا خرسندی (رضا) است.

درباره‌ی تعریف، جایگاه آن در قرآن و سنت، جایگاه آن در دین سخن می‌گوییم و اینکه اکتسابی است یا سرشتی، همان طور که از وسایل به دست آوردنش، از انواع، درجات و نتایجش، پیوندش با شکیبایی و گلچینی از فوایدش سخن می‌رود.

تعریف خرسندی

درباره‌ی تعریف خرسندی باید گفت که: خرسندی نقطه‌ی مقابل سخط (نارضایتی) است و در حدیث چنین آمده: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِرِضَاكَ مِنْ سُخْطِكَ و بِمُعَافَتِكَ مِنْ عِقُوبَتِكَ و أُعُوذُ بِكَ لَا أُحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَيَّ نَفْسِكَ»: «خدایا از خشم و نارضاییات به خرسندیات، از کیفیت به بخششت پناه می‌برم، به تو پناه می‌جویم هیچ ستایشی از تو نتوانم، تو خود چنانی که خودت ستوده‌ای».^۱

می‌گویند: ﴿فِي عَيْشَةٍ رَاضِيَةٍ﴾ [الحاقة: ۲۱] «در زندگی رضایت بخش». یعنی خشنود از آن. و رضوان یعنی خرسندی بسیار.

خرسندی در شرع: خرسندی بنده از خدا آن است که از قضای الهی هر چه باشد، متنفر نباشد، و خشنودی خدا از بنده آن است که بنده به دستورهایش عمل کند و از آن چه نهی کرده پرهیزد.

«أَرْضَاهُ»: یعنی چیزی به او داد که خرسند شد، «ترضاه»: یعنی خشنودی او را خواست.

شاعر گوید:

إذا العجوزُ غَضِبَتْ فَطَلَّقِ و لا تَرْضَاهَا و لا تَمَلِّقِ

۱- حدیث صحیحی است. مسلم (۴۸۶) بخش الصلاة، باب ما یقال فی الركوع و السجود آورده است.

به نظر می‌رسد که چنین چیزی را نمی‌خواهد، شاهد در بیت شعر این سخن است: «ترضاها» یعنی خشنودی او را خواست.

حال که بزرگترین خشنودی، خشنودی خداوند است، واژه‌ی رضوان به خرسندی خدا اختصاص یافته است که خود فرموده: ﴿يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّن رَّبِّهِمْ وَرِضْوَانًا﴾ [المائدة: ۲] «فضل و خشنودی خدا را می‌خواهند» و نیز ﴿يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُم بِرَحْمَةٍ مِّنْهُ وَرِضْوَانٍ﴾ [التوبة: ۲۱] «به آن‌ها مژده‌ی رحمت و خشنودی خود می‌دهد».

خرسندی در قرآن

وقتی به این موضوع و ذکر آن در قرآن می‌نگریم، می‌بینیم در چندین جایگاه آمده است: از آن جمله آنجا که خداوند درباره‌ی عمل در راستای خشنودی او می‌گوید: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ أُبْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَعُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾ [البقرة: ۲۰۷] «برخی از مردم در راستای خشنودی خداوند جان خویش را می‌فروشند و خدا در حق بندگان مهربان است». یعنی جان خود را در برابر وعده‌ی که خداوند به جهادگران راه او داده، می‌بخشند، همچنین می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُم بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ﴾ [التوبة: ۱۱۱] «خداوند جان‌ها و اموال مؤمنان را به اینکه بهشت نصیب آن‌ها گردد، خریده است». و (برای جلب خشنودی خدا) نشان می‌دهد که فروشنده وقتی خواستار خشنودی خدا است، می‌فروشد.

- همچنین در بحث صدقه می‌فرماید:

﴿وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ﴾ [البقرة: ۲۶۵]

«مثل آنان که اموال خویش را در راه خشنودی خداوند می‌بخشند» یعنی صدقه می‌دهد، در راه خدا می‌بخشند و در طاعت خدا و طلب خشنودی او نیازمندان، جنگجویان و جهادگران راه خدا را با آن تأمین می‌کنند.

- خدا درباره‌ی آن‌هایی که به خاطر خشنودی او کارهای نیک انجام می‌دهد:

﴿لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّن نَّجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ [النساء: ۱۱۴].

«در بسیاری از نجوهای شان هیچ خیری نیست، مگر کسی که به صدقه یا کار نیک یا آشتی میان مردم سفارش می‌کند، هرکس در راه خشنودی خداوند چنین کند به زودی پاداشی بزرگ به او می‌دهیم» با این سخن «به زودی پاداشی بزرگ به او می‌دهیم» از فرجام این کار خبر داد. وقتی برای خرسندی خدا انجام می‌دهد، صدقه دهد، به کار نیک فرمان دهد، از زشتی باز بدارد، میان افراد درگیر آشتی ایجاد کند، پاداش می‌گیرد.

خداوند از اسلام به عنوان دین این ملت خرسند است، چنانکه خود فرمود:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [المائدة: ۳].

«امروز دین را برایتان کامل کردم و نعمت خود را به تمامی بر شما بخشیدم و اسلام را به عنوان دین برای شما برگزیدم». یعنی راضی شدم که به دستور و شرع من اطمینان داشته باشید، مطیع فرمان من باشید بنابراین چه که برایتان روشن کردم، به شریعت من بگروید، و در راستای پیروی از من به آن گردن بنهید. همچنین این فرموده‌ی الهی:

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ ﴿١٥﴾ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿١٦﴾﴾ [المائدة: ۱۵ - ۱۶] «ای اهل کتاب فرستاده‌ی ما نزد شما آمد تا حقایق بسیاری از کتاب را که شما پنهان می‌کردید روشن کند، و از بسیاری در گذرد، به حقیقت نور و کتابی روشنگر از سوی خدا برای شما آمد، خداوند با آن هرکس را که دنبال خشنودی او باشد، به راه آرامش و سلامت هدایت می‌کند، و با خواست خود آن‌ها را از تاریکی‌ها به سوی نور می‌برد و به راه راست می‌کشاند» با این کتاب روشنگر هدایت می‌کند، راه می‌نماید، رشد می‌دهد، با قرآ هدایت می‌کند. ضمیر در (به) به قرآن بر می‌گردد. ﴿مَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ﴾ منظور خشنودی خدا است.

- خرسندی از سوی خدا این است که بنده را بپذیردز همچنین بنده با ستودن او و تمجیدش خشنودی خود را از او نشان می‌دهد.

- خداوند درباره‌ی منافقین وقتی برای مسلمانان قسم می‌خورند، می‌فرماید:

﴿يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيُرْضَوْكُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ﴾

﴿التوبة: ۶۲﴾.

«برای شما به خداوند سوگند یاد می‌کنند تا رضایت و خشنودی شما را به دست آورند، در حالی که اگر ایمان داشتند، سزاوارتر این بود که خدا و رسولش را خشنود کنند».

منافقان با سوگندهای دروغین قصد فریبکاری داشتند، می‌خواستند به مسلمانان نیرنگ بزنند، سوگندهای ناروا یاد می‌کردند که خواهان بدی مسلمانان نیستند و نمی‌خواهند به آن‌ها نیرنگ بزنند، قسم می‌خوردند تا مسلمانان را خشنود کنند، اما خدا نخواست مسلمانان از آن‌ها بپذیرند، زیرا آن‌ها اگر راست گفتار و درست کردار بودند، پروردگارشان را خشنود می‌کردند، نه اینکه در خشنود کردن مردمان بکوشند.

- خداوند در کتاب خود از کسی یاد می‌کند که در طلب خشنودی خدا مسجد می‌سازد: ﴿أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ شِقَا جُرْفٍ هَارٍ فَأَنْهَارَ بِهِ فِي نَارٍ جَهَنَّمَ ۗ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ ﴿التوبة: ۱۰۹﴾.

«آیا کسی که آن را بر تقوای خدا و خشنودی او پایه‌گذاری کرده بهتر است یا آنکه بر کناره‌ی پرتگاه سستی بنا نهاده، که ناگاه در آتش دوزخ فرو ریزد»؟ پس ای مردم به نظر شما کدام یک بهترند، آنان که بنا را بر پرهیزگاری خداوند به وسیله‌ی پیروی از او و انجام فریضش و خشنودی خدا از بنای آن‌ها می‌گذارند، هر کاری می‌کنند برای آن‌ها خیر است اما کسانی که ساخت مسجد را بر لبه‌ی پرتگاه ریزان آغاز کنند، عاقبتش سقوط در آتش است، پس کدام گروه بهترند؟!

- و همین‌طور خدا بینوایان مهاجر را که از مکه به مدینه هجرت کردند، سرزمین و اموال خویش را رها کردند و خواستار فضل و خشنودی خدا بودند، می‌ستاید.

- همان‌طور که اراده کرد پیامبرش را به سوی قبله‌ی بگرداند که آن را می‌پسندد و از آن خشنود است، چنان بود که پیامبر می‌گردید، به این طرف و آن طرف آسمان، نگران نگاه می‌کرد آرزو داشت قبله از بیت المقدس به کعبه تغییر کند تا اینکه خدا آیه‌ی آن را فرو فرستاد: ﴿فَلَنُؤَيِّتَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا﴾ [البقرة: ۱۴۴] «قبله‌ی به تو عطا می‌کنیم که آن را می‌پسندی» یعنی ترا از بیت المقدس منصرف می‌کنیم به سوی قبله‌ی که می‌خواهی و آن را دوست داری.

انجام کارهای واجب راهی است به سوی خشنودی خداوند، چنانکه خود فرمود:

﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمَ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ﴾ [التوبة: ۲۰] «آن‌هایی که ایمان آوردند، مهاجرت کردند و با جان و مال خود در راه خدا جهاد کردند نزد خدا درجه‌ی بزرگتر و بالاتری دارند، و همان‌ها پیروزمندان».

اما نتیجه آن چه شد؟ ﴿يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِّنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّتْ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ﴾ [خلیدین فیها أبداً إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ] [التوبة: ۲۱ - ۲۲] «پروردگار آن‌ها را به رحمت و خرسندی و بهشتی از جانب خود مژده می‌دهد و آسایش و نعمت ماندگاری در آن دارند، برای همیشه در آن جاودانند، پاداش بزرگ همانا پیش خداست».

و همین‌طور شکیبایی در اطاعت و عبادت منجر به خشنودی پروردگار از بنده و متقابلاً بنده از پروردگار می‌گردد: ﴿فَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَايِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ﴾ [طه: ۱۳۰] «بر آن چه می‌گویند شکیبا باش، پیش از برآمدن آفتاب و غروب آن و نیز در ساعات شب و در نیمروز پروردگارت را ستایش کن و تسبیح گوی، باشد که خشنود شوی».

- خداوند ایمانداران و دینداران را چون در راه او جان فشانی کنند، خشنود می‌کند، روز واپسین هم رضایت آن‌ها را جلب می‌کند و چندان بر آن‌ها بخشش می‌کند که همه‌ی آن چه امید داشتند و حتی بیشتر از آن را دریافت کنند. ﴿وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ﴾ [۵۸] لَيُدْخِلَنَّهُمْ مُّدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ [الحج: ۵۸ - ۵۹] «آنان که در راه خدا خانه و کاشانه‌ی خویش را ترک کردند و شهید شدند یا مردند، بی‌گمان خداوند روزی نیکویی به آن‌ها می‌بخشد و خدا بهترین روزی دهندگان است: آن‌ها را به جایگاهی می‌برد که می‌پسندد، خداوند دانا و بس شکیباست».

خداوند از یاران پیامبر که در راه او جهاد کردند و از پیامبر پیروی کردند و از شریعت او دفاع کردند، دینش را گسترش دادند و شریعتش را به همگان رساندند خشنود شد ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا﴾ [الفتح: ۱۸] «خداوند از مؤمنان

که در زیر درخت با تو بیعت کردند خشنود شد و می دانست در دل شان چه می گذرد لذا آرامش بر آن ها فرو فرستاد و آنها را به پیروزی نزدیکی پاداش داد.

همچنین آن هایی که در راه خدا مهاجرت کردند، به کسانی که در برابر خدا و پیامبر ایستادند هر چند پدر، پسر یا برادر و یا خویشاوندان شان باشند، دوستی نمی کنند ﴿أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾ [المجادلة: ۲۲] «خداوند در دل آن ها ایمان کاشته و آن ها را با رحمتی از خود نیرو بخشید، آن ها را به بهشت هایی می برد که رودهایی که در آن روان است، در آن جاویدانند، هم خدا از آن ها خشنود است و هم آن ها از خدا».

پس خشنودی تنها از سوی یک کس نیست، بلکه خشنودی دو طرفه است در میان پروردگار و بنده.

در روز رستاخیز زندگی رضایت بخش و عاقبت آن ها و گروه راستی هاست که خداوند درباره ی آن ها می فرماید: ﴿فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِۦ فَيَقُولُ هَآؤُمْ أَقْرَبُوا كِتَابِيَّةً ﴿١٩﴾ إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلْقٍ حِسَابِيَّةٍ ﴿٢٠﴾ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَّاضِيَةٍ ﴿٢١﴾﴾ [الحاقة: ۱۹ - ۲۱] «اما آنکه نام هاش به دست راستش داده شود، می گوید: بیایید نام هام را بخوانید، من یقین داشتم که حساب خویش را خواهم دید او زندگی رضایت بخشی خواهد داشت»، ﴿وَجُوهٌ يُّومِئِدٍ تَأْتِمِرُ ﴿٨﴾ لَسَعِيهَا رَاضِيَةٌ ﴿٩﴾﴾ [الغاشية: ۸ - ۹] «در آن روز چهره هایی شاداب و باطراوت باشند و از کردار خود خرسند»، ﴿يَنآئِيَّتْهَا التَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ﴿٢٧﴾﴾ [الفجر: ۲۷ - ۲۸] «ای روح با اطمینان خشنود و پسندیده به سوی پروردگارت باز گرد»، ﴿وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى ﴿٧﴾ الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى ﴿٨﴾ وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِّعْمَةٍ تُجْزَى ﴿٩﴾ إِلَّا أَتْبَعَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى ﴿١٠﴾﴾ [الليل: ۱۷ - ۲۱] «به زودی پرهیزگارترین کس از آن دور می ماند، آن کس که مال خود را می بخشد، هیچکس را بر او نعمتی نیست، هر چه کند در راستای خشنودی پروردگار بلندمرتبه ی خود است»، ﴿فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ ﴿٦﴾ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَّاضِيَةٍ ﴿٧﴾﴾ [القارعة: ۶ - ۷] «اما آن کس که کفه ی عملش سنگین باشد زندگی پسندیده ی خواهد داشت».

جایگاه خرسندی

- خشنودی خدا نهایت خواسته‌ی پیامبران و صدیقان بوده است. آن‌ها چه می‌خواستند؟... آن‌ها خواستار خشنودی خداوند بودند.

﴿ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكِرِيَّا ﴿٦٠﴾ إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا ﴿٦١﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا ﴿٦٢﴾ وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِن وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِن لَّدُنكَ وَلِيًّا ﴿٦٣﴾ يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ عَالِ يَعْقُوبَ وَأَجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا ﴿٦٤﴾﴾ [مریم: ۲-۶] «بیان مهربانی پروردگارت در حق بنده‌اش زکریا، آن‌گاه که در خفا پروردگارش را خواند، گفت: «پروردگارا بدنم ضعیف شده و غبار پیری بر سرم افشانده شده، و از دعای تو ای پروردگارم محروم نبوده‌ام، من پس از مرگ از وارثانم می‌ترسم و همسرم نازا است، تو از لطف خود فرزندی به من عطا کن، که وارث من و آل یعقوب باشد، پروردگارا او را شایسته بگردان.»

﴿وَأذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ ﴿١٢٥﴾ إِنَّهُ كَانَ نَصَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا ﴿١٢٦﴾ وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا ﴿١٢٧﴾﴾ [مریم: ۵۴-۵۵] «در این کتاب از اسماعیل یاد کن، او فردی راستگو و فرستاده‌ی پیامبر بود، او همواره خانواده‌ی خود را به نماز و زکات سفارش می‌کرد و نزد پروردگارش پسندیده بود.»

- موسی علیه السلام وقتی شتابزده خواستار دیدار خدا شد چه کار کرد؟ چرا شتاب کرد؟! ﴿وَمَا أَعْجَلَكَ عَن قَوْمِكَ يَمُوسَى ﴿١٢٣﴾ قَالَ هُمْ أَوْلَاءٌ عَلَيَّ أَثَرِي وَعَاجَلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى ﴿١٢٤﴾﴾ [طه: ۸۳-۸۴] «ای موسی چرا از قومت پیشی گرفتی؟ گفت: آن‌ها به دنبال من هستند، من به سوی تو شتافتم تا از من خشنود شوی» پس شتاب موسی به منظور دست یافتن به خشنودی خدا بود. به پیشباز نیکی رفت... در دیدار شتاب داشت... از پای ننشست تا به این جایگاه رسید.

سلیمان نیز آن‌گاه که سخن مورچه را شنید، از سخن آن‌ها به خنده افتاد، و گفت: ﴿رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ﴾ [النمل: ۱۹] «پروردگارا مرا توان آن‌ده که سپاسگزار نعمت‌هایی باشم که بر من و پدر و مادرم بخشیده‌ای و مرا توان ده تا کار نیکی که پسند تو باشد انجام دهم.»

سلیمان از خدا می‌خواست و دعا می‌کرد خداوند او را به عمل در راستای
خشنودی‌اش موفق گرداند، اینکه کارهایی انجام دهد که خداوند را خرسند گرداند.

چنین انسانی وقتی به سن رشد می‌رسد و نزدیک چهل سالگی می‌شود این چنین
دعا می‌کند- و این دعای این سن است- ﴿رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ
عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ﴾ [الاحقاف: ۱۵] «پروردگارا مرا توفیق ده تا
سپاسگزار نعمت باشم که بر من و پدر و مادرم ارزانی داشته‌ی، و کارهای شایسته
انجام دهم».

فرمود: ﴿رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ
صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾ [الاحقاف: ۱۵]
«پروردگارا مرا توفیق ده تا سپاسگزار نعمتی باشم که بر من و پدر و مادرم ارزانی
داشته‌ی و کار نیک انجام دهم که تو از آن خشنود باشی و فرزندانم را صالح کن، من
به سوی تو باز می‌گردم و از مسلمانان هستم» این همچنین خواسته‌ی یاران پیامبر
بود، آن گاه که خداوند را می‌پرستیدند فضل و خشنودی او را می‌خواستند.

روز قیامت این گروه که مورد پسند و خشنودی اند همان هاینده که شفاعت
می‌کنند، کسانی که خداوند از آن‌ها خرسند نیست از شمار اهل شفاعت نیستند. زیرا
خداوند فرمود: ﴿يَوْمَئِذٍ لَا تَنفَعُ الشَّفَعَةُ إِلَّا مَنْ أِذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا﴾ [طه: ۱۰۹]
[طه: ۱۰۹] «آن روز شفاعت سودی نمی‌بخشد مگر آن کس که رحمان به او اجازه دهد
واز سخنش خشنود باشد».

پس اهل خشنودی شفاعت می‌کنند و خداوند می‌گوید: ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ
أَرْتَضَىٰ﴾ [الانبیاء: ۲۸] «شفاعت نمی‌کنند مگر برای کسی که او رضایت دهد».

- خداوند دینی را برای ما تشریح کرد که خود از آن خشنود است، فرمود:
﴿وَأَلِمَكِنَّا لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي أَرْتَضَىٰ لَهُمْ﴾ [النور: ۵۵] «دینی را که برای آن‌ها پسندید
استوار می‌سازد».

- از جمله اموری که برای بنده لازم و شایسته است این است که از آن چه خداوند
قسمت او کرده خشنود باشد.

- شوهر در راستای خشنودی همسر یا همسرانش در زندگی با اجرای عدالت در میان آن‌ها عمل می‌کند، خداوند فرمود: ﴿تُرْجَىٰ مَن تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَتُؤَيَّ إِلَيْكَ مَن تَشَاءُ وَمِنْ أَبْتَعَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ تَقَرَّ أَعْيُنُهُنَّ وَلَا يَحْزَنَ وَيَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْتَهُنَّ كُلَّهُنَّ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا ﴿٥١﴾﴾ [الاحزاب: ۵۱] «نوبت هر یک از همسرانت را که بخواهی به تاخیر انداز و هرکدام را خواستی نزد خود بیاور و اگر برخی از آن‌ها را که بر کنار کرده‌ای بخواهی نزد خود بازآوری گناهی بر تو نیست، این گزینش برای خوشدلی آن‌هاست که غمگین نشوند و از آن چه در اختیار آن‌ها گذاشتی خشنود گرداند و خداوند آن چه را که در قلوب شماست می‌داند و او دانای بردبار است».

خرسندی در سنت پیامبر ﷺ

اگر به سنت پیامبر ﷺ هم نگاهی بیندازیم گلدستையی حدیث درباره‌ی خرسندی می‌بینیم.

- از آن جمله پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يَرْضَىٰ عَنِ الْعَبْدِ يَأْكُلُ الْأَكْلَةَ فِيحْمَدُهُ عَلَيْهَا أَوْ يَشْرِبُ الشَّرْبَةَ فِيحْمَدُهُ عَلَيْهَا»: «خداوند از بنده خرسند می‌گردد وقتی بنده هر چه بخورد و هر چه بنوشد خدا را به خاطر آن سپاس گوید».^۱

- پیامبر ﷺ همچنین در حدیثی درست ما را چنین آگاه می‌کند: «إِنَّ اللَّهَ رَضِيَ لَنَا أَنْ نَعْبُدَهُ لَا نُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا وَأَنْ نَعْتَصِمَ بِحَبْلِهِ وَأَلَّا نَتَفَرَّقَ، وَكَرِهَ لَنَا قِيلَ وَقَالَ وَكَثْرَةَ السُّؤَالِ وَإِضَاعَةَ الْمَالِ»: «خداوند این‌ها را برای ما پسندیده: که او را بپرستیم، هیچ چیزی را شریک او قرار ندهیم، به ریسمان پیوند با او چنگ بزنیم، پراکنده نشویم، از این‌ها برای ما خرسند است، و این‌ها را برای ما نمی‌پسندد: سخن‌های بیهوده گفتن، زیاده‌روی در درخواست و هدر دادن اموال».^۲

۱- صحیح است. مسلم (۲۷۳۴) بخش الذکر و الدعاء، و باب استجباب حمدالله تعالی بعد الأكل و الشرب روایت کرده است.

۲- صحیح است. به روایت مسلم (۱۷۱۵) بخش الأفضیة، باب النهی عن كثرة المسائل فی غیر حاجة.

- او ﷺ خبر داد: «رِضَا الرَّبِّ فِي رِضَا الْوَالِدِ»: «خرسندی پروردگار بسته به خرسندی پدر است».^۱
- همچنین فرمود: «السَّوَاكُ مَطَهْرَةٌ لِلْفَمِ مَرْضَاءٌ لِلرَّبِّ»: «مسواک دهان را پاک می‌سازد و باعث خشنودی پروردگار است».^۲
- نیز ما را چنین آگاهانید: «مَنْ التَّمَسَّ رِضَا اللَّهِ بِسُخْطِ النَّاسِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ أَرْضَى عَنْهُ النَّاسُ»: «هرکس با ناخرسندی مردم خواستار خشنودی خدا باشد، خداوند از او خرسند می‌گردد و مردم را نیز نسبت به او خشنود می‌کند».^۳
- پیامبر ﷺ ما را مطلع کرده که فرشتگان لعنت می‌فرستند به زنی که نسبت به شوهرش نافرمانی می‌کند و از بسترش دوری می‌کند تا شوهرش [به آن چه می‌خواهد] تن دهد.^۴
- پیامبر رحمت ﷺ همچنین ما را آگاهانیده است که انسان وقتی فرزندش را از دست می‌دهد، چیزی نگوید که پروردگار از آن خشنود نیست. و او خود وقتی پسرش ابراهیم فوت کرد اشک از چشمانش سرازیر شد، قطره، قطره اشک می‌ریخت، و پیاپی می‌گریست و می‌فرمود: «إِنَّ الْعَيْنَ لَتَدْمَعُ، وَإِنَّ الْقَلْبَ لَيَحْزَنُ، وَ لَانْقَوْلُ إِلَّا مَا يَرْضَى رَبُّنَا، وَإِنَّا بِفِرَاقِكَ يَا اِبْرَاهِيمَ لَمَحْزُونُونَ»: «چشم اشک می‌ریزد، دل غمیگن است و جز
-
- ۱- به روایت بخاری در الأدب المفرد (۱۴/۱) حدیث ۲ و بیهقی در شعب الإیمان (۱۷۷/۶) حدیث (۷۸۳۱). هیشمی در مجمع الزوائد (۱۳۶/۸) آورده و گفته: بزاز روایت کرده است: در شمار راویان آن عصمه بن محمد است که روایتش متروک است.
- ۲- صحیح است. نسائی (۵) بخش الطهارة، باب الترغیب فی السواک ابن ماجه (۲۸۹) بخش الطهارة و سننها، باب السواک، و احمد در مسند (۷) روایت کرده‌اند، شیخ آلبنانی در صحیح الجامع به شماره‌ی (۳۵۰۶) صحیح دانسته است.
- ۳- صحیح است، به روایت ترمذی (۲۴۱۴)، بخش الزهد، آلبنانی در صحیح الجامع به شماره‌ی (۶۰۹۷) صحیح دانسته است.
- ۴- بخاری (۵۱۹۳) بخش النکاح، باب إذا باتت المرأة مهاجرة فراش زوجها، و مسلم (۱۴۳۶) بخش النکاح، باب تحريم امتناعها من فراش زوجها روایت کرده‌اند.

آن چه پروردگاران از آن خشنود باشد چیزی نمی‌گوییم، ما به راستی از جدایی تو ای ابراهیم اندوهناکیم».^۱

پیامبر ﷺ - درود و رحمت خداوند بر او - در دعای سجده‌اش ما را یاد داده که از خشم خدا به خشنودی‌اش پناه بجوییم.^۲

درجه‌ها، مرتبه‌ها و حکم خرسندی

ای دوستان! خرسندی جایگاهی بس والا و اهمیتی بزرگ دارد. چرخه‌ی بسیاری از کارهای نیک گرد آن می‌گردد، خرسندی در شمار جایگاه‌های رهروان راه حق است، از مراحل جایگاه ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ است. اما چه حکمی دارد؟ آیا واجب است؟ یا مستحب؟

شیخ الاسلام ابن تیمیه (رحمته) در این باره می‌گوید: «علما و مشایخ از میان یاران امام احمد و دیگران در مسأله‌ی خشنودی از قضا و سرنوشت اختلاف نظر دارند، که واجب است یا مستحب؟ بر دو نظرند: بنابر دیدگاه اول خشنودی از اعمال میانه‌روان است، و بنابر دیدگاه دوم از شمار اعمال مقربان است. نتیجه این‌که اصل خرسندی خود واجب و جایگاه‌های والایش مستحب است».^۳

خرسندی دارای یک اصل و جایگاه‌های والاتر از اصل است. با توجه به اصل آن واجب است: «زیرا کسی که از خدا، پیامبر ﷺ، دین و شرع و احکام خشنود نیست، اسلام را خوب در نیافته است».

بنابراین هر انسان مسلمان یکتاپرستی که به خدا و روز واپسین ایمان دارد، باید دارای درجه‌ی از خرسندی باشد، این بایسته است، اصل خشنودی باید فراهم باشد، زیرا واجب است، با استناد به فرموده‌ی پیامبر ﷺ: «ذَاقَ طَعْمَ الْإِيمَانِ مَنْ رَضِيَ بِاللَّهِ رَبًّا

۱- صحیح است. بخاری (۱۳۰۳) بخش الجنائز، باب قول النبی، إنا بک یا ابراهیم لمحزون، ومسلم

(۲۳۱۵) بخش الفضائل، باب رحمته ﷺ الصبیان و العیال روایت کرده‌اند.

۲- صحیح است. به روایت مسلم (۴۸۶) بخش الصلاة، باب ما یقال فی الركوع و السجود.

۳- ن. ک. مجموع الفتاوی، (۴۰/۱۰) از شیخ الاسلام ابن تیمیه.

و بالإسلام ديناً و بمحمدٍ نبياً: «هرکس از خداوند به عنوان پروردگار، از اسلام به عنوان دین و از محمد به عنوان پیامبر خرسند باشد، مزه‌ی ایمان را چشیده است.»^۱

خداوند فرمود: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِيْٓ أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [النساء: ۶۵] «نه چنین نیست، به پروردگارت سوگند ایمان نمی‌آوردند، تا اینکه تو را در درگیری‌های میان خود داور کنند سپس از تو دلگیر نباشند و کاملاً تسلیم شوند». این است خرسندی. همچنین فرمود:

﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ﴾ [التوبة: ۵۹].

«[چه می‌شد] اگر از آن چه خدا و پیامبرش به آن‌ها داده‌اند، خرسند باشند و بگویند: به زودی خدا و رسولش از فضل خود به ما عطا می‌کنند، ما فقط مشتاق خدا هستیم». و فرمود: ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا آسَخَطَ اللَّهُ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ﴾ [محمد: ۲۸] «این بدان سبب است که آن‌ها از چیزی پیروی کردند که خدا را به خشم می‌آورد و از خشنودی او کراهت داشتند، او نیز اعمال‌شان را نابود ساخت».

پس اولین درجه‌ی خرسندی و پایه‌ی آن واجب است. خرسندی به سرنوشت، خرسندی به شریعت، این‌ها را خدا واجب گردانیده و لذا باید به آن تن داد. گذشته از این ما باید بدانیم چه حکمتی در خشنودی از منهیات نهفته است. طبعاً خرسندی از منهیات در شریعت وضع نشده، همچنان که دوست داشتن منهیات نیز شرعی نیست، زیرا خداوند آن را نمی‌پسندد و دوست ندارد. خدا فساد را دوست ندارد. و کفر را برای بندگانش نمی‌پسندد. منافقان گفته‌هایی را در دل جای می‌دادند که خداوند از آن خشنود نبود. حتی دنبال چیزهایی افتادند که خدا را به خشم می‌آورد و از خشنودی او ناخرسند بودند لذا خدا نیز اعمال‌شان را به نابودی کشاند و تباه ساخت.

۱- صحیح است به روایت مسلم (۳۴) بخش الایمان، باب الدلیل علی أن من رضی بالله رباً و بالإسلام

دیناً و بمحمد رسولاً فهو مؤمن.

خشنودیی که صراحتاً ثابت شده این است که انسان به خدا به عنوان پروردگار، به محمد به عنوان پیامبر و به اسلام به عنوان دین خرسند باشد و از آن چه خدا برای بندگانش وضع کرده، مانند حرام کردن چیزهایی، الزام واجبات یا مباح کردن چیزهایی خشنود باشد، از خدا و سرنوشت و قضا و قدر راضی باشد، در هر حال و وضعی خدا را ستایش و سپاسگزاری کند و یقین بداند هر چه اتفاق می‌افتد حکمتی دارد، هر چند درد و آزاری همراه داشته باشد.

خرسندی در رفاه و سختی

اگر کسی بپرسد چرا انسان در هنگام سختی و تنگدستی پروردگارش را شکر می‌گوید؟ پاسخ از دو دیدگاه است:

نخست: باید بدانیم که خداوند همه چیز را به زیباترین و استوارترین شکل آفریده است، و در کارهای خدا هر چه پیش بیاید از آن خشنود هستیم، زیرا از خلقت اوست. بنابراین اگر زیان یا درد و آزاری بر ما مقدر کند، یا حادثه‌ی ناخوشایندی بر ایمان پیش بیاید، اظهار ناخشنودی نمی‌کنیم، چون خداوند حکیم است و هر کاری که می‌کند حکمتی دارد.

دوم: خداوند بهتر می‌داند چه چیزی انسان را اصلاح می‌کند و چه چیزهایی برایش مفید است. چیزی که او برای انسان انتخاب می‌کند و می‌خواهد بهتر از آن است که انسان خود برای خود بر می‌گزیند، پیامبر ﷺ فرمود: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يَقْضِي اللَّهُ لِمُؤْمِنٍ قَضَاءً إِلَّا كَانَ خَيْرًا لَهُ»: «قسم به آنکه جانم در دست اوست، خدا هر تقدیری برای انسان ایماندار در نظر بگیرد برای او بهتر است و خیر در آن است».^۱ همچنین در حدیث ارزشمند دیگری فرمود: «ذَاقَ طَعْمَ الْإِيمَانِ مَنْ رَضِيَ بِاللَّهِ رَبًّا»: «هرکس از خدا به عنوان پروردگار خرسند باشد مزه‌ی ایمان را چشیده است».^۲

۱- صحیح است. احمد در مسند (۲۴/۵) حدیث (۱۹۷۷۲)، ابن حبان در صحیحش (۷۰۵/۲) حدیث (۷۲۸) و ضیاء مقدسی در المختارة (۱۹۶/۵) حدیث (۱۸۱۷) روایت کرده‌اند. آلبانی در صحیح الجامع (۳۹۸۵) آن را صحیح دانسته است.

۲- صحیح است به روایت مسلم (۳۴) بخش الایمان، باب الدلیل علی أن من رضی بالله رباً و بالاسلام دیناً و بمحمد رسولاً فهو مؤمن.

شایسته است همگان در ذکر شبانه و صبحگاهان خود آن را یاد کنند و در ذکرهای نماز پس از «أشهد أن محمداً رسول الله» بگویند: «رضیتُ بالله رباً و بالإسلام دیناً و بمحمدٍ نبياً»: «خدا را به عنوان پروردگار، اسلام را به عنوان دین و محمد را به عنوان پیامبر می‌پسندم و از آن‌ها خرسندم».^۱

خشنودی از خدا

یعنی خشنودی از پروردگار و آفریدگار بودنش، خشنودی از پیامبرش و فرمانبرداری و تسلیم بودن در برابر دستورهایش. بر این اساس کسی که این گزینه‌ها را به دست آورد: خشنودی از پروردگار بودن خدا، خشنودی از پیامبرش و فرمانبرداری از او، خشنودی از دینش و گرویدن به آن، او صدیق راستین است. البته این‌ها به گفتن و ادعا بسیار آسان است اما در عمل و هنگام آزمایش کار ساده‌یی نیست!

اما خشنودی از خدا شامل خشنودی از دوست داشتن تنها او و رضایت‌مندی از عبادت او می‌شود. انسان باید تنها از او بترسد و به او امید داشته باشد، به او روی آورد و مطیع او باشد، به تدبیر او ایمان داشته باشد، این‌ها را به دل دوست داشته باشد، تنها به او توکل کند و از او یاری بخواهد، از هر چه برایش مقدر می‌کند خشنود باشد، این است خرسندی از خدا. به زبان می‌گوید از خدا به عنوان پروردگار خشنودم، از ربوبیت و الهیتش، از آن چه مقدر کرده و حکم کرده و پیش می‌آورد راضی هستم؛ مثلاً خدا فرموده و حکم کرده که زنا حرام است، ربا حرام است، نماز و روزه واجبند، نیکی به پدر و مادر واجب است، این‌ها را خداوند حکم داده است، پس باید به آن گردن نهاد و راضی بود، او تنگناهایی از قبیل بیماری‌ها و تنگدستی برای ما مقدر کرده است که شایسته آن است ما به آن خرسند باشیم.

خشنودی از محمد ﷺ در مقام نبوت

این خشنودی چنین است که به او ایمان بیاوریم، فرمانبردار او باشیم، به دستورش گردن بنهیم، او را از جان گرامی‌تر بداریم، و اینکه اگر پیامبر ﷺ زنده بود و تیری به

۱- ابوداود (۵۰۷۲) بخش الأدب، ما یقول إذا أصبح، ترمذی (۳۳۸۹) بخش الدعوات، باب ما جاء فی الدعاء، إذا أصبح و إذا أمسی، و ابن ماجه (۳۸۷۰) بخش الدعاء، باب ما یدعو به الرجل إذا أصبح و إذا أمسی و نیز امام احمد در مسند (۱۹۴۸۸) روایت کرده‌اند.

سوی او رها می‌شد، بایستی با آن روبه‌رو می‌شدیم و جان گرانمایه‌ی خویش را فدای او می‌کردیم و برای حفاظت از او می‌مردیم.

همچنین از سنت پاکش خرسند باشیم، در داوری به آن مراجعه کنیم و بس.

خرسندی از اسلام به عنوان دین

خشنودی از اسلام چنان است که هر گونه حکم و دستور به انجام دادن یا انجام ندادن کاری که در اسلام هست، به طور کامل آن را بپذیریم، و هیچ گونه نارضایتی در دل نداشته باشیم، و هر چند برخلاف خواهش ما باشد، هر چند بیشتر مردم مخالف آن باشند، به آن تن بدهیم. حتی اگر ما در دیار غربت باشیم و دشمنان در اطرافمان باشند. لازم است احکام دین را با خرسندی بپذیریم، و برای اجرای آن هر چند با مخالفت تمام دین روبه‌رو شویم، تلاش کنیم.

سرشتی یا اکتسابی بودن خرسندی

وقتی به این قضیه می‌پردازیم، سؤالی پیش می‌آید، آیا خرسندی فطری است یا اکتسابی؟ آیا در ذات انسان هست، خداوند به او می‌بخشد؟ یا انسان می‌تواند خود آن را به دست بیاورد؟ یا با تلاش و تربیت روح کسب می‌کند؟

در پاسخ باید گفت خشنودی با توجه به سبب آن اکتسابی و با توجه به حقیقت آن فطری است. هرگاه انسان اسباب آن را فراهم کرد و درخت خرسندی در دلش کاشت میوه‌ی آن را نیز می‌چیند. زیرا خشنودی نقطه‌ی پایان توکل است. به عبارت دیگر چون توکل حاصل آید، خشنودی به بار آید و هر کس در راه توکل گامش استوار گردد، به خشنودی می‌رسد، لذا اگر کسی بگوید: می‌خواهیم به خشنودی برسیم، باید چه کار کنیم؟ می‌گوییم: باید نخست توکل درست داشته باشید، تسلیم پروردگار باشید و کارها را به او واگذارید، و آن گاه خشنودی خود به وجود می‌آید.

به هیمن سبب منازلی والا و درجه‌های بالای خشنودی را خداوند بر بندگانش واجب نکرده است، زیرا بسیار دشوار است، و بیشتر مردم چه بسا به این مقام نرسند پس چون بنده به چیزی دست یابد، لاجرم همراه با دو نوع خرسندی بوده است: یک خرسندی پیش از آن و یکی پس از آن.

همچنین خرسندی خداوند از بنده نتیجه‌ی خشنودی بنده از پروردگار است، پس هرگاه از خدا راضی باشیم خدا نیز از ما راضی خواهد بود. خرسندی از خدا دری بزرگ

است که به بهشت باز می‌شود، جایگاه آسایش عارفان، زندگی دوستداران، جایگاه پر نعمت خداپرستان است، و در واقع یکی از بزرگترین کارهای دل است. وقتی از یحیی بن معاذ پرسیدند: انسان چه وقت به مقام خرسندی می‌رسد؟ پاسخ داد: «آن گاه که نفس خود را بر چهار اصل در معامله با پروردگار قانع سازد: بگوید: اگر به من بدهی، می‌پذیرم، اگر روزی‌ام را کاهش دهی، خشنودم، اگر رهایم کنی عبادت می‌کنم و اگر مرا فرا خوانی لبیک می‌گویم...»^۱.

فرق خشنودی با بیم و امید

خشنودی هرگاه در دل جای بگیرد، نشان از درستی دانش و اطلاع دارد. خشنودی و دوست داشتن مانند بیم و امید نیست، از جمله تفاوت‌های آن‌ها این است که بهشتیان در بهشت بیم ندارند و امیدهایی مانند امیدهای دنیا ندارند، اما خشنودی همچنان با آن‌ها هست. آن‌ها وقتی به بهشت می‌روند بیم و ترس از آن‌ها جدا می‌شود. ﴿فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾: «نه ترسی دارند و نه نگران و اندوهناک می‌شوند». آن‌ها در دنیا ترس دارند، اما به محض اینکه پای در بهشت نهادند، از بین می‌رود، در حالی که خرسندی چه در بیرون از بهشت و چه در درون آن از بین نمی‌رود، در هر وضعیتی با آن‌ها هست.

این یکی از تفاوت‌های خشنودی با بیم و امید است: بیم و امید دنیایی در میان بهشتیان نیست، حالت‌هایی از بنده جدا می‌شوند، اما خشنودی ادامه دارد، نه در دنیا و نه در برزخ و نه در آخرت و نه حتی در بهشت از بنده زایل نمی‌شود. انسان‌ها چون به بهشت می‌رسند ترس‌شان فرو می‌ریزد، به پایان می‌رسد، زیرا هر آن چه باعث ترس آن‌ها می‌شد با ورودشان به بهشت از آن در امان می‌مانند، و آن چه امیدش را داشتند به دست آورده‌اند. در حالی که خشنودی همچنان با آن‌ها خواهد بود، هر چند در بهشت باشند، با رضایت‌مندی زندگانی پسندیده‌ی دارند، از خدا خشنودند و به یاداشش و آن چه در دارالسلام به آن‌ها داده، نیز خرسندند.

۱- ابونعیم در حلیة الأولیاء (۶۶/۱۰) روایت کرده است.

شرایط خشنودی

اگر بپرسیم: آیا شرط خشنودی آن است که چون فراهم شد دیگر در هنگام مصیبت آزار و درد نخواهد بود؟ و آیا از جمله شرط‌های آن این است که کسی درد نکشد؟ مثلاً مصیبتی برایش پیش بیاید و خشنود باشد؟

پاسخ چنین است: شرط نیست که انسان احساس دردمندی نکند، بلکه از جمله شرط‌های خشنودی آن است که به حکم اعتراض نکند، لذا در وجود درد و ناخوشایندی هنگام پیش آمدن مصیبت تناقضی نیست. مثلاً بیمار با وجود اینکه تلخی دارو را احساس می‌کند برایش سخت است، از مصرف دارو خرسند است، با اطمینان و رضایت کامل می‌آید و آن را می‌گیرد، و در عین حال تلخی آن را می‌چشد.

انسان روزه‌دار از روزه‌گرفتن خوشحال و شادمان است. اما احساس گرسنگی می‌کند، آیا احساس درد گرسنگی او را از روزه ناخرسند می‌کند؟ هرگز، بلکه او از روزه خشنود است با وجود اینکه گرسنگی آزارش دهد.

کسی که خالصانه در راه خدا به جهاد می‌رود، با رضایت خود می‌رود و هنگامی که در میدان جنگ می‌ایستد، خرسند است، از احکام خدا و شریعتش راضی است و به آن روی می‌آورد، به آن عمل می‌کند، اما آیا احساس دردمندی نمی‌کند؟ خستگی او را از پای در نمی‌آورد؟ خواب، زخم و غبارهای میدان کارزار او را خسته نمی‌کنند؟ البته این‌ها را احساس می‌کند و در می‌یابد.

پس شرط نیست که وقتی خشنودی حاصل آید، درد و ناخوشایندی از بین برود، حتی برخی از صاحبان جایگاه‌های بسیار والا ممکن است هنگام جهاد یا روزه از دردی که می‌کشند لذت ببرند. در هر حال شرط نیست که اگر کسی در عبادتی درد کشید، خشنود نباشد.

راه‌های خشنودی

راه خشنودی راهی میان‌بر و بسیار نزدیک است، اما پرمشقت، با این وجود سختی و دشواری‌اش بیشتر از راه مجاهده نیست، اما دو یا سه گردنه‌ی صعب‌العبور در آن هست:

۱- همت والا

۲- جان پاک

۳- خشنود ساختن دل به هر آن چه از سوی خدا می‌آید.

این کار بر بنده آسان می‌شود وقتی ضعف خویش و نیرومندی پروردگار را دریابد، و از نادانی خود و دانایی پروردگار، ناتوانی خود و توانایی پروردگار مطلع باشد و بداند که خداوند نسبت به او بس مهربان و دلسوز است، و اوست بسیار مهربان و با احساس. انسان وقتی این‌ها را دریابد و احساس کند، خرسند می‌گردد، خداوند دانای حکیم و مهربان است، او بهتر می‌داند چه چیزی به صلاح بنده است چه چیزی به ضرر او، این انسان است که باید یقین داشته باشد هر چه خداوند برایش بخواهد بهتر و نیکوتر است. این عبارت‌ها گاهی به ذهن می‌رسد، اما وقتی انسان به حقیقت آن ایمان داشته باشد، به خواسته‌ی خویش راه می‌یابد.

گاهی مقام‌هایی از ایمان وجود دارد که انسان به دل به آن می‌رسد و پاداش بزرگی به خاطر آن دریافت می‌کند و نزد خدا درجه‌اش بالا می‌رود، این‌ها همان اندیشه‌ها هستند، انسان به آن می‌اندیشد، چیزهایی ملاحظه می‌کند و با آن هدایت می‌پذیرد، به آن عمل می‌کند و به مقصود می‌رسد در حالی که تلاش فیزیکی نکرده بلکه کار اندیشه و تأمل است، به همین خاطر است که اندیشیدن از بزرگترین عبادت‌هاست. انسان وقتی به اندیشه دریابد که هر چه خدا برایش برگزیند بهتر و نیکوتر است و به این ایمان داشته باشد، به خشنودی دست یافته است.

دست یافتن به خشنودی

چنان است که ایمان داشته باشید به اینکه هر چه خدا برایتان بخواهد و تقدیر کند بهترین است، اگر بگویید: پسر مرد، کارم را از دست دادم، بیماری خطرناکی گرفته‌ام، پیش‌آمدی برایم پیش آمده است، لازم است بدانید که این سرنوشتی است که برایتان رقم خورده و در حقیقت این برای شما بهتر و پسندیده‌تر بوده است.

اما چه بسا نمی‌دانید چرا این بهتر است، علت آن را در نمی‌یابید، اگر خداوند چیزی غیر از آن را برایتان مقدر می‌کرد به مصلحتتان نبود!!

انسان وقتی که در فقر به سر می‌برد نمی‌داند چرا ثروتمندی به صلاحش نیست، وقتی دوست نزدیکی را از دست می‌دهد، نمی‌داند اگر او را از دست نمی‌داد چه حادثی برایش پیش می‌آمد.

پس هرگاه انسان به جهل خویش و علم پروردگار ایمان بیاورد و بداند که انتخاب خدا برایش بهتر و نیکوتر از انتخاب خودش است، به خشنودی و رضایت می‌رسد، و

اطمینان می‌یابد.

بنابراین راه خرسندی و محبت انسان را حرکت می‌دهد، هر چند او در بستر خویش آرمیده باشد، چون بر می‌خیزد چند مرحله پیش رفته است. یعنی امکان دارد کسانی باشند کار کنند، بکوشند، در حالی که کسی بهره‌مند از مقام خشنودی است با اعمال دل از آن‌ها پیش می‌افتد و آنها به دنبالش. با وجود اینکه او در بسترش بوده و آن‌ها در حال کار و فعالیت؛ زیرا که او از خداوند خرسند بوده و به این می‌اندیشیده است، به او ایمان داشته و ایمانش در دلش استوار شده است، با این کار به خدا نزدیک می‌شود. کسان دیگر این اندیشه و این تصور و مفهوم را ندارند، آن‌ها نیز کار می‌کنند، عبادت می‌کنند، اما به این سطح نرسیده‌اند.

اعمال دل و اعمال دیگر اندام‌ها

اعمال دل بسیار مهم است، چرا که انسان با آن می‌تواند نزد خدا به درجه‌هایی نایل شود، در حالی که نشسته باشد و عملاً کاری انجام نداده باشد، البته این بدین معنا نیست که هرگز کار نیکی انجام ندهد و هرگز نمازی نخواند، نه، بلکه ممکن است کسان دیگری باشند که بیشتر از شما کار کنند، یعنی بیشتر نماز بخوانند، صدقه بدهند و حج کنند، مساجد را پاکیزه نگه دارند، و طاعت‌های دیگر انجام دهند، اما از لحاظ مرتبه و درجه پایینتر از شما باشند، چرا؟!!

زیرا شما با اعمال دل می‌توانید نزد خدا مراتب بالاتری را به دست بیاورید، و از آن جهت که کار دل خود در بسیاری مواقع بیشتر از کار اندامان دیگر انسان را بالا می‌برد. برای نمونه ابوبکر صدیق به خاطر اینکه بیشتر از همه نماز شب، روزه و شب زنده‌داری داشت از امت اسلامی پیش نیفتاده است، زیرا چه بسا در میان آن‌ها کسانی دیگری هم بوده‌اند که از ابوبکر عبادات و مراسم و فعالیت‌های مثبت بیشتر داشته‌اند، اما ابوبکر به خاطر چیزی که در دلش آرام گرفته بود، گوی سبقت از آن‌ها ربود.

پس اگر این اعمال در سینه‌ی انسان تحقق یابد، او را از کسانی که آن را ندارند، بالاتر می‌برد... این چیزهایی است که باید به آن توجه داشت. شما وقتی نماز می‌خوانید بر می‌خیزید و رکوع می‌کنید، روزه می‌گیرید، می‌آیید و می‌روید، رمی جمرات می‌کنید، دور کعبه می‌گردید، وضو می‌گیرید، این‌ها اعمال اندام‌های بدن

است، در قضیه‌ی دل کارهایی هست که از این‌ها کم اهمیت‌تر نیست، بلکه بالاتر و بالاتر از آن است، با وجود اینکه لازم است این دو با هم جمع گردند.

اما گاهی انسان با زیرکی تأمل، تفکر و ایمان خویش به مراتبی می‌رسد بالاتر از کسی که بیشتر از او اعمال اندامی دارد. ابن قیم می‌گوید: «راه خشنودی و محبت انسان را حرکت می‌دهد هر چند او در بستر خود آرمیده باشد، و چند مرحله او را پیش می‌برد»^۱.

اگر انسان با خویشتن خویش بیندیشد و در درون خود بگوید که هر اتفاقی بیفتد از پروردگار خشنود است، مطمئن است که این برای او بهتر است و بگوید خدایا بهتر می‌دانی، من نمی‌دانم تو دانای مطلق هستی، من ناتوانم تو توانایی، تو صاحب عزت هستی و من خوار و بی‌مقدار، و همچنان در دل خود این احساس را داشته باشد و با خود تکرار کند، در دلش این احساسات را بپروراند، یعنی تأمل و تفکر، همین او را نزد خدا به درجات والایی می‌رساند، او را به خدا نزدیک می‌گرداند، هر چند دیگران از لحاظ کارهای فیزیکی از او فعالتر باشند.

مقام‌های خشنودی

خشنودی مقامهایی دارد: از جمله خشنودی و رضایت به هر چه خدا برای انسان در نظر گرفته و مقدار روزی که به او داده است. این مقام را عامه‌ی مردم نیز می‌توانند به خوبی به دست آورند.

اما مرتبه‌ی بالاتر: خشنودی از قضا و قدر الهی است... و بالاتر از آن مرتبه‌ی بی است که انسان به خداوند بسنده کند به جای هر چه غیر از اوست، یعنی غیر خدا برایش بی‌اهمیت و غیرقابل توجه باشد، از خداوند در برابر هر چه غیر از اوست، خشنود باشد. پس خشنودی از آن چه خدا قسمت او کرده و به او داده، خشنودی از هر چه خدا برایش مقدر کرده و خشنودی از خدا به جای هر چه غیر اوست.

این‌ها جایگاه‌هایی است که برخی از مردم می‌توانند به یک درجه از آن برسند، و چه بسا نتوانند به درجه‌ی بعد نایل آیند، برخی حتی ممکن است به نیمه‌ی درجه‌ی بی برسند و نتوانند مابقی آن را طی کنند.

۱- ن. ک. مدارج السالکین، (۱۷۶/۲) از ابن قیم.

مثلاً ممکن است کسی از همسری که خداوند قسمت او کرده راضی باشد، اما از لحاظ حقوقی که برایش تعیین کرده خشنود نباشد، برخی نیز ممکن است از زندگی خرسند باشند. اما از قضا و قدر خرسند نباشند. همچنان که گروهی از حادثه‌یی که برای‌شان مقدر شده، خشنودند، ما از واقعه‌ی ناخوشایندی که در چیز دیگری پیش آمده، ناخرسند باشند، چه بسا بر دزدیده شدن اموالش شکبیا باشد، اما در از دست دادن فرزندش شکیبایی نتواند، در قضیه‌ی شکیبایی برخی مردم با توجه به آن چه برای‌شان مقدر شده، از یک جنبه موفقتند و از یک جنبه ناموفق.

درجه‌های خشنودی

از جمله درجه‌های خشنودی، قبول کردن خدا به عنوان پروردگار و نارضایی از پرستش غیرخدا است. این مرکزیت عقیده‌ی اسلامی است و هیچ راهی غیر از آن نیست، انسان باید از خدا خشنود و مطمئن باشد و هیچ خدای دیگری را نپسندد. ناگزیر باید احساس کند که او را به عنوان پروردگار بر می‌گزیند و بودا یا خدایان کافران یا چیزهایی را که مشرکان می‌پرستند، نمی‌پسندد. از پروردگاری الله خشنود باشد و غیر از او را نپذیرد و در هر چه می‌کند به او اطمینان یابد و نیازهایش را از او بخواهد.

قبر پرستان و قضیه‌ی خرسندی از خدا ﷻ

بنابراین می‌بینید که افراطیان صوفیه، بندگان قبر از خرسندی بی‌نصیبند، زیرا آن‌ها در حقیقت از خدا به عنوان پروردگار اطمینان نیافته‌اند، لذا در برآورده کردن نیازهایشان به اولیا و مشایخ روی آوردند، از آن‌ها می‌خواستند، کمک می‌گرفتند، بر آن‌ها توکل می‌کردند، چیزهایی از آن‌ها امید داشتند که جز خدا از عهده‌ی آن‌ها بر نمی‌آید، چیزهایی را از آن‌ها امید داشتند که جز خداوند کسی قادر به انجام آن نیست، این‌ها قبرها را می‌پرستند، از مرده‌ها امید دارند، از خدا به عنوان پروردگار خرسند نیستند، زیرا اگر او را پروردگار مطلق خود می‌دانستند تنها از او می‌خواستند و تنها بر او توکل می‌کردند، از او کمک می‌خواستند، اما آن‌ها دست به دامن آفریده شدگان می‌شوند، آن هم وقتی که در قبرند، می‌گویند: ای فلان! کمک، ای فلان! به دادمان برس! باید پرسید آیا شما خدا را به عنوان پروردگار خود قبول دارید؟ گذشته از این می‌گویند ما صاحب‌دلانیم، صوفیه معتقدند متخصص اعمال مربوط به دلند! اما کجاست تخصص، در حالی که آن‌ها کار را از اساس یعنی توحید، فاسد کرده‌اند!!

خشنودی از خدا و نقش قوانین وضعی در حکم

﴿قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغِي رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ﴾ [الانعام: ۱۶۴] «بگو آیا غیر از خدا پروردگار دیگری بخواهم، در حالی که او پروردگار همه چیز است؟» ابن عباس گوید: «منظور سرور و اله است، چگونه غیر از خدا پروردگار دیگری را بگیرم در حالی که همه چیز را او آفریده؟».

﴿قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ أَخَذُ وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [الانعام: ۱۴] «بگو آیا غیر از خدا که آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین است دوست دیگری بگیرم؟» یعنی آیا غیر از خدا معبود، یاور، یاریگر و پناه دیگری برای خود پیدا کنم؟» ولیاً از موالاته به معنای دوستی شامل دوست داشتن و پیروی کردن می‌شود.

﴿أَفَغَيْرَ اللَّهِ أَبْتَغِي حَكْمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا﴾ [الانعام: ۱۱۴] «آیا غیر از خدا داور دیگری بخواهم در حالی که او است که کتاب را به تفصیل بر شما نازل کرده؟» آیا داور دیگری بگیرم تا بین من و شما داوری کند، به جای خدا که با توجه به کتاب او و سنت پیامبرش قضاوت کند.

اگر کسی بگوید: من قانون وضع شده را می‌پسندم، قانون ایتالیا، سوئیس یا آلمان ... و غیره من رضایت می‌دهم این قانون میان ما حکم کند، آیا چنین کسی می‌تواند رضایت و خشنودی از خدا به عنوان پروردگار شاملش شود ..؟! آیا این آیه با او همخوانی دارد: «آیا به جای خدا داور دیگری را بخواهم در حالی که اوست که کتاب را به تفصیل برای شما فرو فرستاده است؟» پس در میان مردم هستند کسانی که از خدا اظهار خرسندی می‌کنند اما در رفتارهایشان یکی از بزرگترین قواعد دین و بهترین پایه‌های آن را نادیده می‌گیرند و با آن مخالفت می‌کنند. شما وقتی می‌گویید: از خداوند به عنوان رب خشنودم، باید به حاکم بودن او نیز رضایت بدهید. زیرا ﴿إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ﴾ [الانعام: ۵۷] «حکم تنها از آن خداست». یعنی حکم کردن و حاکمیت تنها برای خدا شایسته است.

اگر کسی بگوید قانون وضعی را حاکم می‌گیریم، به او می‌گوییم پس کجاست خشنودیتان از خدا به عنوان پروردگار؟ آن گاه چون در این امور دقت کنید، در می‌یابید، که بسیاری از مردم ادعا می‌کنند خشنودی از خدا به عنوان پروردگار، از اسلام به عنوان دین و از محمد به عنوان پیامبر را حاصل کرده‌اند، سپس با حکم خدا

مخالفت می‌کنند و حکم غیر او را می‌پذیرند، در این مقام کسانی هستند که مخالف سنت‌اند از سنت محمد بن عبدالله روی گردانند، کسانی نیز هستند که به اصل ادیان دیگر متمایلند و با آن‌ها هم‌رأی و هم‌گرایند، اما در این میان این سه عنصر مهم کجاست: خشنودی از خدا، از اسلام و از محمد به عنوان پروردگار و دین و پیامبر؟ قرآن سرشار از توصیف مشرکین است، اینکه آن‌ها به جای الله دوستان دیگر اتخاذ کردند! در حالی که از شمار تمامیت ایمان، درستی دوستی و دشمنی است، مدار اسلام گرد این می‌گردد که انسان با جان و دل پرستش خدا را بپذیرد و از پرستش غیر از او ناخرسند باشد.

قبول کردن خدا و خشنودی از او

اکنون درباره‌ی پذیرفتن خدا به عنوان رب و خرسندی از جانب او و فرق این دو سخن می‌گوییم: پیشتر درباره‌ی خشنودی از خدا و قبول کردن او به عنوان رب صحبت کردیم، اما خشنودی از خدا یعنی رضایت به هر چه که مقدر کرده. در آغاز گفتیم قبول کردن خداوند، یعنی بپذیریم که او اله است و تنها معبود، و حکم تنها حکم اوست و به هر چه وضع کرده تن بدهیم.

اما خشنودی از خدا چنان است که از قضا و قدرش رضایت‌مند باشیم، مثلاً شما از پروردگار در آن چه برایتان پیش آورده و مقدر کرده خشنود هستید. این گونه خرسندی ممکن است هم انسان ایماندار و هم کافر در آن وارد گردند. اما خشنودی از او به عنوان پروردگار تنها برای مؤمن است.

چه بسا مشرکی بیابید از قضا و قدر خشنود باشد، یا کافری ببینید که هنگام مصیبت نفس خود را کنترل کند، و حتی بگوید جای بحثی نیست که این قضا و قدر بوده است. کسانی هستند نماز نمی‌خوانند و هرگز به رکوع نرفته‌اند. چه بسا بیشتر از برخی نمازگزاران به قضا و قدر ایمان داشته باشند، آری از این قبیل یافت می‌شود...!!

پس ناگزیر دو چیز با همدن: خرسندی از خدا و قبول ربوبیت او، و خشنودی از او در مقام قضا و قدر، درجه‌ی نخست و الامقام‌تر و بالاتر است چون مخصوص ایمانداران است. درجه‌ی دوم بین کافر و مؤمن مشترک است. چون رضایت به قضا و قدر می‌تواند در انسان ایماندار و کافر به درستی وقوع یابد، بدین معنا که ممکن است ببینید رفتار انسانی کافر چنان است که می‌گوید این معتقد به قضا و قدر و از آن

خشنود است. این البته درست است. خود را به اشتباه نیندازیم ممکن است کافری باشد راضی از قضا و قدر... که بی‌تردید اعتراضی ندارد، اما خداوند را به عنوان پروردگار به دل نپذیرفته است.

پس خشنودی از خدا به عنوان رب با اتفاق امت مؤکدترین واجبات است، هرکس این موردش درست نباشد اسلام و عملش نیز درست نیست.

سرنوشت وجودی و سرنوشت شرعی

خرسندی از خدا که همان خرسندی از قضا و قدر باشد، چه حکمی دارد؟ ابتدا باید در قضیه‌ی سرنوشت و قضا اندکی بیشتر سخن بگوییم: دو نوع سرنوشت یا قضا وجود دارد، یکی شرعی و دیگری وجودی.

قضا یا سرنوشت شرعی آن است که خداوند برای بندگانش گذاشته است: ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾ [الاسراء: ۲۳] «پروردگارت چنان اقتضا کرده که جز او کسی را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید» حکم کرده و آن را برای ما وضع کرده است، چنان خواسته که به پدر و مادر نیکی کنیم، این قضای شرعی ممکن است بندگان پایبند آن باشند و یا نباشند. در حقیقت چه بسا از آن سرپیچی می‌شود.

سرنوشت وجودی همان «کن فیکون» است، چون خدا مرگ کسی را اقتضا کند یا بخواهد کسی زنده بماند، مریض شود، یا شفا یابد، یا کسی ثروتمند گردد یا نیازمند، یا این جا بارانی بیارد، یا خشکسالی برآرد، چون این‌ها را بخواهد، هیچکس مانع اراده‌اش نمی‌شود. این قضای وجودی است، خلاف آن نمی‌شود، حتماً اتفاق می‌افتد، و حتماً وقوع می‌یابد:

﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ [یس: ۸۲].

«اراده‌ی خدا چنان است که اگر چیزی بخواهد به آن می‌گوید باش و بی‌درنگ به وجود می‌آید» آن چه را که می‌خواهد، اجرا می‌کند.

قضای شرعی نیز باید برای ما مورد رضایت و قطعی باشد، زیرا پایه‌ی اسلام و رکن ایمان است، بدون هیچ گونه اعتراض، ستیز و ضدیتی باید به آن تن بدهیم:

﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ [النساء: ۶۵] «نه، به

پروردگارت سوگند، ایمان نمی‌آورند مگر اینکه تو را در آن چه بین‌شان رخ داده، داور کنند، و آن گاه به آن چه حکم کرده‌ای هیچ اعتراضی نداشته باشند و تسلیم گردند».

فرق میان خشنودی و شکیبایی

این دو با هم تفاوت‌هایی دارند: ابراز خشنودی از مقدرات و شکیبایی در برابر آن، با توجه به این نکته خشنودی درجه‌یی بالاتر از شکیبایی است و آن کار ساده‌یی نیست. لذا سخن دانشمندان که گفته خشنودی در مقدرات واجب نیست حمل بر همین قضیه‌ی ساده نبودن آن می‌شود.

خدا خشنودی از مقدرات و مصیبت‌ها را بر بندگان خود واجب نگردانده است، زیرا همه‌ی بندگان توانایی رسیدن به این مقام و درجه را ندارند، اما شکیبایی را بر آن‌ها واجب کرده است که هرکس دقیق بنگرد با هم فرق دارند.

گاهی انسان هر چند تلخی و درد مصیبت بکشد شکیبایی پیشه می‌کند و کاملاً مواظب است که سخن خطا یا ناشایستی نگوید، صدا به گریه بلند نکند، سینه‌ی خود را چاک نکند، موهای خود را نبرد، خود را از انجام هر یک از این کارها باز می‌دارد، چنین کسی است که باید گفت شکیبا است.

اما باز باید پرسید آیا او خرسند است؟ آیا به مرحله‌ی خشنودی رسیده است؟ یعنی آیا به مقامی از آرامش و اطمینان و خرسندی در برابر این مصیبت دست یافته است؟ مردمان همه به این مرحله نمی‌رسند، مثلاً هرگاه مصیبت مرگ شخصی نزدیک یا گرمی پیش می‌آید لازم است شکیبایی پیشه کنید، روا نیست نه به گفتار و نه به کردار اعتراضی بکنید، مانند اینکه بگویید: وای، نفرین باد! یا یقه‌ی خود را پاره کنید، موهای خود را بکشید، زدن روی خود، فریاد زاری روا نیست، زیرا این کارها با شکیبایی واجب ضدیت دارد. اگر پرسید در چنین مواقعی صبر چه حکمی دارد؟ در پاسخ باید گفت: واجب است.

اما چیزی که با شکیبایی منافات دارد، از قبیل زاری و مویه و غیره چه حکمی دارد؟ پاسخ: حرام است. کسی که خویشتن را کنترل می‌کند و از هر گونه کار و حرکت ناروایی پرهیز می‌کند می‌گوییم آن چه را واجب بوده، انجام داده است، اما آیا او در درون آرامش و اطمینان کامل دارد؟ یا آیا نسبت به سرنوشت خوشحال است؟ به عبارت دیگر آیا به خشنودی کامل رسیده است؟ پاسخ منفی است. بیشتر مردم به این درجه نمی‌رسند؛ به همین سبب است که خداوند این درجه را بر بندگان واجب نکرده، اما هرکس به آن برسد، جایگاه بزرگی دارد.

انواع خشنودی از سرنوشت

شیخ الاسلام ابن تیمیه (رحمته) می‌گوید: «خشنودی از قضا و سرنوشت سه نوع است:

- ۱- خشنودی از طاعت و عبادت: اظهار خرسندی از عبادت‌ها چه حکمی دارد؟ خرسندی از اظهار رضایت‌مندی از عمل دینی خود طاعت و عبادت است.
- ۲- خشنودی از مصیبت‌ها: این همان است که سفارش شده است، یا مستحب است و یا واجب، واجبش آن است که همپایه‌ی شکیبایی و همان درجه‌ی اول خشنودی است.

اما درجه‌ی بالاتر خشنودی در هنگام مصیبت - جنان که گفتیم - آن است که با آرامش و اطمینان کامل درونی همراه است: این درجه صعب الوصول است، جز شمار اندکی از انسان‌ها به آن نمی‌رسند. خداوند بنا به مهربانی و لطف خود آن را واجب نکرده، چون توانایی آن را ندارند»^۱.

- ۳- خشنودی از مصیبت: تن دادن و رضایت از کفر، هرزگی و نافرمانی چه حکمی دارد؟ وقتی کسی ناپاکی را در خانواده‌ی خود می‌بیند و حال آنکه خرسند است و آن را انکار نمی‌کند. مثلاً از اینکه دخترش بی‌بند و بار است... با پسرهای جوان صحبت می‌کند... با پسر جوان بیرون می‌رود... خرسند است... یا همسرش بدون حجاب بیرون می‌رود... واو شکایتی ندارد. در خانه پسرهای جوان را با کنیزان می‌بیند... باز اعتراض نمی‌کند، ناخرسندی نمی‌کند... این خود نافرمانی است... خرسندی از گناه و نافرمانی حرام است... این کار خود نوعی نافرمانی است... خرسندی از کفر، کفر است.

پس اظهار خرسندی از گناه و نافرمانی چه حکمی دارد؟ روا نیست، حتی انسان دستور یافته از نافرمانی و گناه بیزار و گریزان باشد. خداوند فساد را دوست ندارد، کفر را برای بندگانش نمی‌پسندد، تجاوزگران را دوست ندارد، با ستم و ستمکاران دشمن است...

این کوتاه توضیحی بود برای مبحث درجه‌های خرسندی و انواع آن. اکنون به نتیجه‌های آن پردازیم.

۱- ن. ک. مجموع الفتاوی از شیخ الاسلام ابن تیمیه (۴۸۲/۱۰).

نتایج خشنودی

خشنودی بهره‌ها و نتایج بسیار زیادی دارد. مهمترین آن چنین است:

۱- خشنودی از پروردگار، شادمانی و خوشحالی به او. پیامبر ﷺ بیشتر از همه‌ی مردمان از خداوند خشنود و به وجود او شادمان و خوشحال بود. خشنودی در مقام عبودیت کامل است. در حقیقت عبودیت بدون شکیبایی، توکل، خشنودی و فروتنی و نیاز به خدا کمال نمی‌یابد.

۲- خشنودی میوه‌ی شیرین رضایت پروردگار از انسان را به بار می‌آورد، این خود بار افزونی بر خوشبختی، شادمانی و خوشحالی انسان به اوست. لذت عبودیت است. خرسندی انسان از خدا خشنودی خدا از انسان را موجب می‌شود. خداوند از کسی که او را می‌پرستد خشنود است - وقتی انسان از او بخواهد، اصرار کند، درخواست کند، پیش او لابه کند، خداوند نیز به او روی می‌آورد.

۳- خشنودی انسان را از غم و اندوه، غصه و دل آشفته‌گی، افسردگی و پریشانی آسوده می‌کند. از این منظر در بهشت دنیوی به وسیله‌ی خشنودی و رضایتمندی پیش از بهشت اخروی به روی انسان باز می‌شود. خشنودی منجر به آرامش، اطمینان و آسایش قلبی و درونی انسان می‌شود. برخلاف ناخرسندی که سبب پریشانی، آشفته‌گی و تردید و ناآرامی دل می‌گردد.

پس خشنودی آرامشی را به دل انسان ارزانی می‌دارد که به هیچ وسیله‌ی دیگری امکانپذیر نیست، و هیچ چیزی سودمندتر از آن برای دل وجود ندارد؛ زیرا وقتی آرامش بر دل بنده سایه بگستراند، حال و احوالش درستی و صلاح می‌یابد، خاطرش آسوده می‌گردد، و در امنیت، راحتی و فراخی به زندگی ادامه می‌دهد.

۴- خشنودی انسان را از ستیزه و لجاجت با پروردگار در امور شرایع و احکام و مسایل دینی رهایی می‌بخشد. مثلاً ابلیس چرا وقتی به سجده دستور یافت، نافرمانی کرد؟ چرا نپذیرفت؟

او به خشنودی نرسیده بود، به زعم خود گفت چگونه برای بشری که از خاک آفریده‌ای سجده کنم؟ ناخرسندی ابلیس به اعتراض در برابر دستور خدا انجامید. اکنون نیز منافقان روزگار ما که در نوشته‌ها و گفته‌هایشان از احکام خدا درباره‌ی ربا، حجاب و چندهمسری اظهار ناخرسندی می‌کنند، در واقع به وادی ستیزه‌جویی و دشمنی با پروردگار گام نهاده‌اند.

می‌گویند چرا این را بر ما واجب گردانده‌ای؟ هر چند به روشنی آن را به زبان نیاروده‌اند... اما سخنانشان به گرد محور دشمنی با پروردگار بر سر احکام شریعتش می‌گردد. خشنودی انسان را از این جنگ و ستیز رها می‌سازد و او را به سبز دشت آرامش و آشتی با پروردگار می‌برد.

۵- خشنودی حس عدالت پروردگار را در بنده بر می‌انگیزد، و این از بهره‌های آن است. پیامبر ﷺ با توجه به این نکته فرمود: «عَدْلٌ فِي قِضَاؤِكَ»: «قضای تو الهی! درباره‌ی من عادلانه است».^۱

آن کس که از عدالت پروردگار خرسند نباشد، ستم روا داشته و از جاده‌ی انصاف بیرون رفته است. خداوند حتی در سزایش عادلترین عادلان است. بریده شدن درست دزد چه حکمتی دارد؟ مقتضای مکافات است خدا در قضاوتش و نیز در مکافات و عقوباتش به عدالت حکم کرده است، در هیچ کدام اعتراض روا نیست.

۶- ناخشنودی یا به خاطر از دست رفتن چیزی است که انسان خواستار و دوستدار آن است و یا به خاطر پیش آمدن چیزی است که آن را ناخوشایند می‌داند و از آن ناخشنود است. این چنین کسی که ناخرسند است نگرانی و نوعی آشفتگی او را فرا می‌گیرد که هرگاه امر ناخوشایندی برایش رخ دهد یا چیزی را که دوست دارد از دست بدهد گرفتار ناراحتی‌ها و آشوب‌های روانی می‌گردد. در حالی که اگر بهره‌مند از نعمت خشنودی و خرسندی باشد، هرگاه امر ناخوشایندی برایش پیش بیاید، یا چیزی که می‌خواهد از دستش برود، نه احساس سیه‌روزی و تیره‌بختی و نه آزار درد و ناراحتی او را رنج نمی‌دهد، زیرا همان خشنودی درد و آزار را از او دور می‌کند، چنانکه با از دست رفتن چیزی اندوهناک نگردد و با به دست آوردن چیزی بر اثر شادمانی خود را گم نکند: ﴿لِكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ﴾ [الحديد: ۲۳] «تا بر آن چه از دست داده‌اید اندوهناک نشوید و به سبب آن چه به شما داده است شادمان نگردید».

۱- احمد در مسند (۴۵۲/۱) حدیث (۴۳۰۶) و حاکم در مستدرک (۶۹۰/۱) حدیث (۱۸۷۷) روایت کرده‌اند. حاکم گفته است: حدیث درستی است که بخاری و مسلم نقل کرده‌اند. نیز طبرانی در معجم کبیر (۱۶۹/۱۰) حدیث (۱۰۳۵۲).

فرض کنید یک نفر می‌خواهد قرارداد پیمانکاری ببندد، مشغول شده، نرخ گذاری کرده، کار کرده، خسته شده، اسناد گذاشته است، سپس ناگاه از دستش می‌دهد، یعنی کس دیگری آن را می‌گیرد، نصیب او نمی‌شود... کس دیگری در مناقصه برنده شود، چنین شخصی وقتی بهره‌مند از ویژگی خرسندی باشد... چه عکس العملی خواهد داشت؟ می‌گوید: ایرادی ندارد، اینکه رفت یکی دیگر می‌آید... به هر حال باید خدا را شاکر بود... اگر خشنودی و رضایتمندی نباشد... چنی کسی تیره‌روز و زندگی‌اش دشوار می‌گردد، شب به خواب نمی‌رود... از غذا خوردن می‌افتد... حتی سخن گفتن با همسرش را بر نمی‌تابد... مانند دیگر کسان نمی‌تواند به درستی با او هم صحبت شود، روزگارش تیره و تار می‌گردد.

پس در حقیقت خشنودی و حقیقت وجودی آن فایده‌ی بسیار بزرگ دارد، چون وقتی چیزی از دست برود و پایان یابد، چه می‌ماند؟ اینجاست که قناعت و رضایتمندی خیلی مفید است. انسان نباید برای از دست رفته‌هایش تسلیم اندوه و غصه گردد، نباید غبار یأس و اندوه آسمان اندیشه‌اش را تاریک کند، زیرا همه چیز در تقدیر و نوشته شده است.

۷- خشنودی راهی به رهایی از تقلب، کینه و حسادت برای انسان باز می‌کند. چون آدمی اگر به رضایت درونی نرسد و از آن چه خدا نصیبش کرده خشنود نباشد، همچنان به این و آن نگاه می‌کند، چشم به دیگران دارد. و پیوسته چشم تنگ و حسدورز باقی می‌ماند و آرزوی زوال فراخی و نعمت‌های دیگران می‌کند. حال آنکه این ناخرسندی است که تمام این وسوسه‌ها را به دل و درون چنین شخصی فرو می‌برد.

۸- خشنودی انسان را به جایگاهی می‌رساند که در قضا و قدر الهی و حکمت و عملش گمان به خود راه ندهد. بلکه در برابر امر خدا تسلیم، و معتقد باشد که او حکیم است، هر چه بادا باد. اما انسان ناخرسند شک می‌کند، تردید دارد، شیطان او را وسوسه می‌کند.

به هیمن سبب خشنودی و یقین برادر و همراه هم هستند، ناخرسندی و شک نیز همزاد و پیوسته به هم‌اند.

آدمی اگر بتواند با یقین به خشنودی برسد و آن‌ها را قرین هم سازد، کار بسیار نیکی انجام داده است، اگر موفق نشد، بداند شکیبایی خیر و نفع بسیار زیادی دارد.

۹- از بهترین ثمره‌های خشنودی این است که سبب سپاسگزاری و شکرگزاری می‌گردد. شخص ناخرسند شکرگزاری نمی‌کند، زیرا او احساس می‌کند زیان دیده است، حش ادا نشده و سهم و نصیبش داده نشده است؛ از آن روی که وی معتقد است اصلاً نعمتی به او عطا نشده است. ناخشنودی نتیجه‌ی ناسپاسی شخص صاحب نعمت و خرسندی نتیجه شکرگزاری انسان است به خاطر نعمت‌هایش.

۱۰- خشنودی انسان را چنان می‌کند که چیزی بر زبان نیاورد جز آن چه خشنودی پروردگار را به دنبال دارد. اما ناخرسندی سبب می‌شود سخنانی بگوید که در آن مایه‌های اعتراض به پروردگار باشد، حتی ممکن است رنگ و بوی طعنه هم از آن فهمیده شود. انسان بهره‌مند از خشنودی از هوا و هوس به دور است و شخص ناخرسند پیرو هوا و هوس می‌شود.

خشنودی و پیروی از هوای نفس در یک شخص جمع نمی‌شود، به همین سبب خشنودی با انواع آن هوا و هوس را می‌رهاند، انسان خرسند می‌داند و احساس می‌کند که دارای گنجینه‌ی است بزرگتر از بهشت و آن خشنودی خداست. چون خداوند هنگامی که از سرای بهشت یاد می‌کند می‌فرماید: ﴿وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾ [التوبة: ۷۲] «خشنودی خداوند از آن‌ها نعمتی بزرگتر است» پس اگر خشنودی خدا حاصل شود به راستی بزرگتر و گرانبه‌تر است از بهشت و هر چه در آن است، خشنودی ویژگی و صفت خداوند است و بهشت آفریده‌ی او... و پیداست که صفت خدا بزرگتر از همه‌ی آفریده‌هایش است.

﴿وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسْكِنٍ طَيِّبَةٍ فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [التوبة: ۷۲] «خداوند زنان و مردان باایمان را به باغهایی وعده داده است که جویبارها از زیر آن روان است، جاودان در آن خواهند ماند، و نیز منزلگاه‌هایی پاکیزه در باغ‌های جاوید، ولی خشنودی خدا برتر است، این است پیروزی و کامیابی بزرگ».

۱۱- خشنودی انسان را از ناخرسندی مردمان می‌رهاند، چون وقتی خدا از انسان راضی باشد، مردم را نیز از او راضی می‌کند. انسان خود نیز اگر در راستای خشنودی خدا گام بردارد، به سخن مردم اهمیتی نمی‌دهد. اما در مسیر

خشنودی مردم تلاش کند زودا که خود را خسته و درمانده بباید، زیرا توانایی جلب رضایت آنان را ندارد و زندگی‌اش تباه گردد... در حالی که هرکس برای رضای خدا تلاش کند از سخنان مردم هیچ حسابی نمی‌برد و از لحاظ روحی و روانی خسته نمی‌شود... حتی اگر سخنان مردم به او برسد آزار روانی برایش نخواهد داشت و تا خدا از او خشنود باشد، به چیز دیگر توجه ندارد.

۱۲- خداوند به کسی که از او خشنود است چیزهایی عطا می‌کند که حتی آن‌ها را نخواست است، طلب نکرده، دهش‌های خداوند تنها نتیجه‌ی دعا نیست.

۱۳- خشنودی دل انسان را برای عبادت آماده می‌کند، در نماز دلش به دور از هر گونه وسوسه و در طاعت ذهنش آماده و مهیا است. از عبادت نهایت استفاده را می‌برد. خشنودی ذهن را پاک و متمرکز می‌کند و شخص بدین ترتیب از عبادتش بهره می‌برد.

۱۴- خشنودی با دیگر اعمال نیک دل، جایگاه شگفتی دارد. پاداشش بی‌پایان است و برخلاف اعمال دیگر اندام‌ها حد و مرزی ندارد، اعمال دیگر اندام‌ها محدود است و پاداش‌هایش در یک مدت معینی تمام می‌شود، در حالی که عمل دل نامحدود است و ادامه دارد.

از دیگر سو کارهای دیگر اندام‌ها تا حد معلوم و قابل شماری دو برابر می‌شود، اما کارهای دل چند برابر شدنش پایان ندارد، هر چند صاحبش آن را فراموش کند... شاید بگویید چگونه؟

می‌گوییم: مثلاً شخص خشنود در دل و ذهن خویش فکر می‌کند و می‌اندیشد که از خدا و قضای او راضی است، سپس یک مسأله‌ی ریاضی و شمارشی برایش پیش می‌آید که ذهنش را به خود مشغول می‌کند... دانشمندان می‌گویند پاداش رضایتمندی هر چند ذهن به چیز دیگری مشغول باشد، قطع نمی‌شود، زیرا اصل آن موجود است هر چند دل به چیز دیگری بپردازد.

مثال دیگر: کسی از خدا می‌ترسد، گاهی در نتیجه‌ی این ترس گریه و بی‌قراری به او دست می‌دهد، اگر فکرش مشغول پسرش گردد، که زخمی شده و او را پانسمنان و درمان کند، و در نتیجه قضیه‌ی تأمل درباره‌ی ترس و گریه و هراس ناشی از آن را به دست فراموشی بسپارد، پاداش او به خاطر همان ترسش همچنان ادامه خواهد داشت،

زیرا این کاری قلبی و متمرکز در درون است و نهایت ندارد و این بی‌گمان از شگفتی‌های اعمال قلبی است.

این مبحث می‌تواند روشن کند که چرا کارهای قلب پاداش بیشتری از کارهای اندام‌های دیگر بدن دارد، با وجود اینکه انسان ناگزیر از کار با آنهاست. چون اگر اعمال اندام‌ها نباشد، دل به تباهی می‌گراید.

* آیا خشنودی منافی دعا و مخالف آن است؟

پاسخ: نه، چون دعا موجب خشنودی خداوند است و او خود آن را سفارش کرده است.
* آیا انسان وقتی دعا می‌کند خدا گرفتاری و مشکلی را برایش رفع کند، خشنود نیست؟ در پاسخ این سؤال باید گفت قضیه به این شکل نیست، زیرا خداوند فرموده: ﴿أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ [غافر: ۶۰] «مرا بخوانید، دعا کنید، تا شما را جواب دهم». همچنین فرمود:

﴿يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا﴾ [السجدة: ۱۶] «از روی ترس و طمع پروردگارشان را می‌خوانند». در دعاهایشان خواستار نعمت‌های خداوند و دفع خشم و خشنودی او هستند، دعا برای طلب مغفرت و دفع زیان. زیرا خداوند فرمود: «مرا بخوانید» چون دعا موجب رضایت و خشنودی اوست. پس روشن شد که دعا با قضیه‌ی خشنودی تعارضی ندارد.

انسان اگر به گناه و نافرمانی خرسند باشد واز خدا بخواهد آثار آن را ناپود کند و به جای آن نیکی و احسان به او بدهد، این دعایش با امر خشنودی تعارضی ندارد؛ زیرا خداوند به ما دستور داده روزی را از او طلب کنیم، فرمود: ﴿فَأَبْتُغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرَّزْقَ﴾ [العنكبوت: ۱۷] «روزی را از پیشگاه خدا درخواست کنید».

* آیا خشنودی با گریه بر مرده منافات دارد؟

شیخ الاسلام گوید: «گریه بر مرده از روی ترحم و مهربانی پسندیده و مستحب است و با امر خشنودی منافات ندارد، برخلاف اینکه به خاطر از دست دادن منافعی که از جانب مرده نصیبش می‌شده، گریه کند».^۱

فرموده‌ی پیامبر در هنگامی که بر مرده‌ی می‌گریست، بهتر این موضوع را روشن می‌کند: «إِنَّ هَذِهِ رَحْمَةٌ جَعَلَهَا اللَّهُ فِي قُلُوبِ عِبَادِهِ وَإِنَّمَا يَرْحَمُ اللَّهُ مَنْ عْبَادَهُ الرَّحْمَاءُ»:

۱- ن. ک. مجموع الفتاوی (۴۷/۱۰) از شیخ الاسلام ابن تیمیه.

«این (گریه) مهری است که خداوند آن را در دل بندگان قرار داده و او از میان بندگان نسبت به مهربانان و رحم کنندگان مهربان است».^۱

البته باید در اصل قضیه تفاوت‌هایی قایل شویم، زیرا پیامبر ﷺ هنگام مرگ پسرش ابراهیم گریه کرد... چرا؟ چون مهرش در دلش بود، از روی دلسوزی نسبت به او می‌گریست.

اگر کسی بگوید فضیل بن عیاض وقتی یکی از پسرانش به نام علی درگذشت، خندید و گفت: «دیدم خدا این چنین خواسته و حکم کرده و دوست داشتم به آن چه رضای خداست، خشنود باشم».^۲

ما می‌گوییم: حالت او در مقایسه با کسانی که شیون و ناشکیبایی می‌کنند، مناسب و حالت خوبی است، اما دلسوزی نسبت به شخص درگذشته همراه با خشنودی از قضای الهی و شکرگزاری خدا در هر حال - چنانکه پیامبر ﷺ فرمود - کامل‌تر است.

اگر بگویند از این دو کدام کاملتر است: پیامبر ﷺ وقتی از روی رحمت به مرده گریست یا آنکه هنگام مرگ پسرش خندید؟ یادآوری می‌نماید که گریستن از روی مهر و رحمت بر مرده همراه با شکرگزاری خدا و خشنودی از حکمش صحیحتر و کاملتر است، چنانکه خداوند نیز فرمود: ﴿ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ﴾ [البلد: ۱۷] «آن گاه از شمار کسانی باشد که ایمان آوردند و یکدیگر را به شکیبایی و مهربانی سفارش کردند». در این آیه خدا از سفارش به شکیبایی و مهربانی یاد کرده است.

مردم چهار دسته‌اند:

- ۱- گروهی دارای شکیبایی استوارند. (مهربانی در آن نیست).
- ۲- گروهی دارای مهربانی‌اند. (که این قابل زوال است).
- ۳- دسته‌ی سنگدلی و ناشکیبایی در وجود خود دارند (از دو سو جامع بدی‌اند).
- ۴- ایمانداران ستوده‌یی که در برابر مصایب شکیبایند و در حق مردم مهربان.

۱- بخاری (۵۶۵۵) بخش الرضی، باب عبادة الصبيان، و مسلم (۹۲۳) بخش الجنائز، باب البكاء علی المیت، روایت کرده‌اند.

۲- شیخ الاسلام ابن تیمیه در مجموع الفتاوی (۴۷/۱۰) آورده و آن را به فضیل بن عیاض نسبت داده است.

باید دانست که نه عقلاً و نه شرعاً تلاش برای جلب خشنودی و رضایت مردم به طور مطلق روا نیست، به دو جهت: یکی اینکه غیرممکن است، چنانکه شافعی فرمود: «خشنودی مردم هدفی است دست نیافتنی، پس به دنبال چیزی باشید که به صلاح شماست، آن را حفظ کنید و هر چه غیر آن است رها کنید و مشغولش نگردید».^۱

دوم اینکه ما دستور یافته‌ایم خشنودی خدا و پیامبرش را به دست بیاوریم ﴿وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ﴾ [التوبة: ۶۲] «شایسته‌تر آن است که خشنودی خدا و پیامبرش را به دست آورند».

آیا ما مکلف هستیم خشنودی همه مردم را جلب کنیم؟ پاسخ منفی است ما به این مکلف نشده‌ایم، به دو دلیل: چون غیرممکن است، و اینکه ما مکلف به جلب رضایت خدا هستیم نه مردم.

سخنانی کوتاه درباره‌ی خشنودی

پیشینیان درباره‌ی خشنودی سخنانی دارند، مانند:

۱- ابودرداء :: «خداوند وقتی کاری می‌کند دوست دارد از سوی بندگانش مورد رضایت قرار گیرد».^۲

۲- عمر بن عبدالعزیز :: «چنان شده‌ام که خوشحال و شادمانی‌ام تنها به قضا و قدر است» و این گشایش و آرامشی بر جانم می‌بخشاید. هرکس به این درجه برسد تمام زندگانی‌اش در رفاه و شادکامی خواهد بود. ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً﴾ [النحل: ۹۷] «هرکس کار شایسته‌یی انجام دهد، چه زن چه مرد و ایمان داشته باشد زندگی پاکیزه‌یی به او عطا می‌کنیم».

۳- ابن مسعود س: «خدا با عدل و داد خود آرامش و شادمانی را در یقین و خشنودی جای داده و اندوه و غصه را در شک و گمان».^۳

۱- ابونعیم در حلیه (۱۲۳/۹) روایت کرده و ذهبی در سیر أعلام النبلاء (۸۹/۱۰) آورده است.

۲- ابن مبارک در زهد (۳۲/۱) حدیث (۱۲۴) نقل کرده و ابن رجب حنبلی در جامع العلوم والحکم (۱۹۴/۱) از سخن ابودرداء آورده است.

۳- بیهقی در شعب الإیمان (۲۲۲/۱) به شماره‌ی (۲۰۹) روایت کرده، و ابن رجب حنبلی در جامع العلوم والحکم (۱۹۴/۱) تنها از ابن مسعود روایت کرده است.

- ۴- یکی از پیشینیان گفته است: «زندگی پاک همان خشنودی و قناعت است».^۱
- ۵- عبدالواحد بن زید: «خشنودی راه بزرگ خدا و بهشت دنیا و مایه‌ی آسایش ابدان است».^۲ چه بسا شخص مبتلا خشنود باشد حتی تا حدی که دیگر احساس درد نمی‌کند.
- ۶- عمر بن خطاب به ابوموسی گفت: «اما بعد نیکی و خیر به طور کامل در خشنودی است، اگر توانستی خشنود باش، در غیر این صورت شکیبا باش» پیشتر نیز یاد شد که خشنودی منزله‌یی بالاتر از شکیبایی است.
- ۷- عبدالله بن عمر ب: «وقتی انسانی فوت می‌کند خداوند دو فرشته و هدیه‌یی از بهشت برایش می‌فرستد، به او گفته می‌شود ای نفس مطمئنه با آسایش و کامیابی برو که پروردگار از تو خشنود است».
- ۸- میمون بن مهران: «هرکس از قضا و قدر خشنود نباشد حماقتش درمانی ندارد».
- ۹- عبدالله بن مبارک سخنی را نقل کرده: «ای فرزند سه چیز نشانه‌ی پرهیزگاری انسان است: توکل پسندیده‌ی او بر خدا در هر چه که بر سرش آمده، خشنودی و رضایتش به آن چه خدا به او عطا کرده و عدم نگرانی‌اش در آن چه از دستش رفته است».
- جایگاه خشنودی همان محبت خدا، رهایی از آتش و کامیابی در بهشت است و خشنودی خدا، خوش گمانی بنده به پروردگار و نفس مطمئنه و زندگانی پاک را به بار می‌آورد.

۱- ابن رجب حنبلی در جامع العلوم و الحکم (۱۹۵/۱) آورده است.

۲- ابونعیم در حلیة الأولیاء (۱۵۶/۶) روایت کرده و نیز ابن رجب حنبلی در جامع العلوم و الحکم (۱۹۵/۱) ذکر کرده است.

شکیبایی (صبر)

سپاس خدای را آفریدگار جهانیان و درود بر پیامبر ما حضرت محمد و آل و یارانش. بدانید که خداوند بخشاینده شکیبایی را به منزله‌ی مرکبی راهوار، شمشیری بڑا، لشکری شکست‌ناپذیر و دژی استوار و پابرجا در اختیار انسان قرار داده است، مرکبی است که سوارش به بیراهه نمی‌رود. شکیبایی و پیروزمندی دو برادر تنی‌اند، چون «النصر مع الصبر»؛ «پیروزمندی همراه با شکیبایی است».^۱ شکیبایی که بدون تبار و شمار است بیشتر از همه‌ی انسان‌ها به دارنده‌اش یاری می‌رساند. جایگاهش نسبت به پیروزی مانند جایگاه سر نسبت به بدن است. راه‌رهایی و رستگاری از آن می‌گذرد. فضیلتی است که انسان در دین و هم‌دنیايش به آن نیاز دارد. انسان در یکی از این حالت‌ها به سر می‌برد: در شکیبایی بر دستوری که باید به آن عمل کند، یا نهی از چیزی که باید از آن بپرهیزد و یا سرنوشتی که لاجرم بر او بگذرد، یا نعمتی که لازم است به خاطر آن از نعمت دهنده سپاسگزاری کند.

وقتی موقعیت انسان چنان است که از این حالت‌ها خارج نیست، پس شکیبایی تا سرحد مرگ بر او لازم آید. زندگی بدون شکیبایی هرگز دوام نیابد. درمان گرفتاری‌های سرای آزمایش است. مجاهدان آن گاه که دیر به فیروزی می‌رسند شکیبایی توشه‌ی آن‌هاست و همین‌طور دعوتگری که مردم دیر به ندایش پاسخ می‌دهند، توشه‌ی دانشمند، در زمان به حاشیه رانده شدن دانش، توشه‌ی کوچک و بزرگ، زن و مرد همان شکیبایی است. به آن چنگ می‌زنند، پناه می‌برند و با آن به پیش می‌روند. در کتاب زهد از عمر بن خطاب نقل شده که: «بهترین زندگانیمن را باشکیبایی تجربه کردیم».^۲

۱- صحیح است به روایتی اشاره دارد که احمد در مسند (۳۰۷/۱) حدیث (۲۸۰۴) حاکم در مستدرک (۶۲۴/۳) حدیث (۶۳۰۴)، طبرانی در معجم کبیر (۱۲۳/۱۱) شماره‌ی (۱۱۲۴۳) و بیهقی در شعب الایمان (۲۰۳/۷) آورده‌اند. آلبانی نیز در صحیح الجامع (۶۸۰۶) آن را صحیح دانسته است.

۲- ابن مبارک در زهد (۲۲۲/۱) احمد در بخش زهد (۱۱۷/۱) و ابونعیم در حلیة الأولیاء (۵۰/۱) روایت کرده‌اند. بخاری در حواشی صحیحش (۲۳۷۵/۵) آورده است.

خداوند شکیبایان را با صفت‌هایی یاد می‌کند و ویژگی‌هایی به آن‌ها اختصاص می‌دهد که دیگران ندارند. در حدود نود جا از کتاب گرانمایه از آن یاد کرده و بیشتر درجه‌ها و نیکی‌ها و خیرها را به آن نسبت داده و ثمره‌ی آن دانسته است.

شکیبایان از همراهی خداوند برخوردارند، از راه خیر دنیا و آخرت به آن دست یافته‌اند. با نعمت آشکار و نهان خدا به آن رسیده‌اند. خدا پیشوایی در دین را مشروط به حصول شکیبایی و یقین کرده است، می‌فرماید: ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ﴾ [السجدة: ۲۴] «از میان آن‌ها پیشوایانی برگزیدیم که چون شکیبایی پیشه کردند و به نشانه‌های ما یقین داشتند به فرمان ما هدایت کردند».^۱ شیخ الاسلام ابن تیمیه گفت: «پیشوایی دینی با شکیبایی و یقین حاصل شود».

تعریف شکیبایی (صبر)

شکیبایی (صبر) در لغت

«صبر» در لغت به معنای نگه داشتن و باز داشتن است، خداوند فرمود: ﴿وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدْوَةِ وَالْعَظِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ﴾ [الکهف: ۲۸] «با کسانی که صبح و شام پروردگارشان را می‌خوانند و خشنودی او را می‌خواهند، خویشتن نگه‌دار». یعنی خود را با آن‌ها کنترل کن. صبر (شکیبایی) همچنین به معنای خویشتنداری و خودداری از بی‌تابی، کنترل زبان از گله کردن، بازداشتن دست از زدن صورت خود و پاره کردن لباس و... است می‌گویند «صبر یصبر صبراً و صبر نفسه» یعنی شکیبایی پیشه کرد.

شکیبایی در اصطلاح شرعی

در اصطلاح شرع شکیبایی عبارت است از پایبندی به انجام کاری که خدا خواسته است یا بازداشتن خود از انجام کاری که خدا از آن نهی کرده است. پس شکیبایی در برابر انجام کاری که خدا دستور داده و شکیبایی در برابر انجام ندادن کاری که خدا نهی کرده، خدا برای هرکس که برای خشنودی او چنین کند پاداشی بزرگ در نظر گرفته و بهشتیان را اجر داده است، چون برای رضای او صبر پیشه کردند.

۱- ن. ک. مجموع الفتاوی از شیخ الاسلام ابن تیمیه (۳/۳۵۸).

در شکیبایی معنای بازداشتن، سختی و روا ندانستن هست. «تصبر الرجل» یعنی شکیبایی را بر خود هموار کرد و خود را به آن واداشت و خود را به این خوی الزام کرد، در شکیبایی نفس خویش را عادت داده است. پس شکیبایی استواری بر دین است آن گاه که شهوت‌ها برانگیخته می‌شوند و پایداری بر کتاب و سنت است، چون هرکس پایبند کتاب و سنت باشد در مصیبت‌ها صبر می‌کند، خود را بر انجام عبادت‌ها و پرهیز از کارهای حرام صبور می‌دارد. با این وصف شکیبایی سه گونه است: شکیبایی بر طاعت خدا، شکیبایی در پرهیز از گناه و شکیبایی در برابر قضا و قدرهای دردناک.

شکیبایی (صبر) در قرآن

- قرآن رستگاری را در پیوند با شکیبایی دانسته است، خداوند فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [آل عمران: ۲۰۰] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید شکیبا باشید همدیگر را به صبر و دارید، دل نگه دارید و تقوا پیشه کنید باشد که رستگار شوید». رستگاری را به مجموع این چیزها پیوند داده و از هرچه که ضد شکیبایی است نهی کرده است. ﴿فَأَصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ﴾ [الاحقاف: ۳۵] «شکیبا باش چنانکه پیامبران اولوالعزم شکیبایی پیشه کردند، و بر ایشان شتاب نکن». نیز فرمود: ﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا﴾ [آل عمران: ۱۳۹] «سستی نوزید و اندوهناک نباشید».

- خداوند از چند برابر شدن پاداش شکیبایان خبر داده است: ﴿أُولَٰئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا﴾ [القصص: ۵۴] «اینان چون شکیبایی پیشه کردند دو بار پاداش می‌گیرند». چون کار و کردارها پاداشی مشخص و محدود دارند، شکیبایی دارای پاداشی نامحدود است».

﴿إِنَّمَا يُوفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ [الزمر: ۱۰] «شکیبایان پاداش خویش را بی‌شمار می‌گیرند». سلیمان بن قاسم گفت: ثواب هر کاری معلوم است، جز شکیبایی، به خاطر این آیه: «شکیبایان پاداش خویش را بی‌شمار و حساب می‌گیرند». مانند آب ریزان.

- خداوند - چنانکه گذشت - پیشوایی در دین را بسته به شکیبایی و یقین می‌داند و ظفرمندی را در همراه داشتن صبر قرار داده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾ [البقرة: ۱۵۳].

«خدا با صبرپیشگان است». سه چیز را برای آن‌ها در نظر گرفته که برای کس دیگری قرار نداده است. درود، رحمت و هدایت خدا برای آن‌ها: ﴿وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ ﴿۱۵۵﴾ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ ﴿۱۵۶﴾ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ ﴿۱۵۷﴾﴾ [البقرة: ۱۵۵-۱۵۷] «به شکیبایان مژده بده، آنان که چون به مصیبتی دچار شوند گویند ما از آن خداییم و همانا به سوی او باز می‌گردیم، درود و رحمت پروردگار بر آن گروه باد، و همانا ره‌یافتگانند».

- خدا شکیبایی را پشتوانه و توشه‌ی راه قرار داده و دستور داده از آن کمک بگیریم:

﴿وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾ [البقرة: ۴۵] «از شکیبایی و نماز یاری بگیرید» پس هر کسی صبر نداشته باشد، یاریگری ندارد. پیروزی را نیز مشروط به شکیبایی و پرهیزگاری دانسته است ﴿بَلَىٰ إِن تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّن فَوْرِهِمْ هَذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ ﴿۱۲۵﴾﴾ [آل عمران: ۱۲۵] «آری اگر شکیبا باشید و پرهیزگار، آن گاه که به سراغتان بیایند پروردگارتان شما را با پنج هزار فرشته‌ی نشاندار یاری خواهد کرد».

پیامبر ﷺ فرمود: «و اعلم أن النصر مع الصبر»: «بدان که پیروزی باشکیبایی همراه است».^۱

- خداوند شکیبایی و پرهیزگاری را سپری محکم در برابر مکر و حيله‌ی دشمن قرار داده است: ﴿وَإِن تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا﴾ [آل عمران: ۱۲۰] «اگر شکیبایی و پرهیزگاری پیشه کنید نیرنگ آن‌ها هیچ زیانی به شما نمی‌رساند».

- خداوند خبر داده که فرشتگان در بهشت بر شکیبایان سلام می‌کنند: ﴿سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ ﴿۲۴﴾﴾ [الرعد: ۲۴] «سلام بر شما به خاطر اینکه

شکیبایی پیشه کردید، عاقبت چه خوب جایگاهی نصیبتان شد».

- خدا شکیبایی را منزلتی بالاتر از مجازات به مثل می‌داند، و آن بهتر و با اجرتر است: ﴿وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ ۗ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ ﴿۱۲۶﴾﴾ [النحل: ۱۲۶] «اگر خواستید مجازات کنید به مقداری که مجازات شده‌اید، کیفر دهید، و اگر شکیبایی پیشه کنید برایتان بهتر است» به این سخن «اگر شکیبایی پیشه کنید» دقت کنید که تأکید در آن هست.

- بخشش و پاداش بزرگ را مستلزم شکیبایی همراه با کار نیک می‌داند: ﴿إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ ﴿۱۱﴾﴾ [هود: ۱۱] «مگر آنان که شکیبایی ورزیدند و کار نیک انجام دادند که بخشش و پاداشی بزرگ خواهند داشت».

- شکیبایی در مصیبت‌ها نشانه‌ی پایداری و ثبات در کارهاست. این مرتبه را به ندرت کسی بتواند به دست آورد: ﴿وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَٰلِكَ لَمِنْ أَعْزَمِ الْأُمُورِ ﴿۴۳﴾﴾ [الشوری: ۴۳] «هرکس شکیبایی بورزد و ببخشد به راستی کار سترگی انجام داده است».

- لقمان آن مرد نیکوکار حکیم فرزندش را وصیت کرد که برآن چه در راه خدا برایش پیش می‌آید صبر پیشه کند: ﴿يَبْنِيْ اَقِيْمِ الصَّلٰوةَ وَاْمُرْ بِالْمَعْرُوْفِ وَاَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاَصْبِرْ عَلٰی مَا اَصَابَكَ اِنَّ ذٰلِكَ مِنْ اَعْزَمِ الْاُمُوْرِ ﴿۷﴾﴾ [لقمان: ۱۷] «ای فرزندم نماز را برپای دار، به کار نیک سفارش کن و از کار زشت بازدار و در برابر مصیبت‌ها شکیبایی پیشه کن که کاری بس سترگ است».

- خداوند ایمانداران را به کامیابی و پیروزمندی وعده داده و این را بیشتر برای آن‌ها مقدر کرده بود، با شکیبایی آن را به دست آوردند، فرمود: ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنٰى عَلٰى بَنِيْ اِسْرٰٓءِیْلَ بِمَا صَبَرُوْا وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوْا يَعْرِشُوْنَ﴾ [الاعراف: ۱۳۷] «وعده‌ی نیک پروردگارت بر بنی اسرائیل به سبب شکیبایی آن‌ها تحقق یافت و آنچه فرعونیان ساختند و آنچه را که برافراشتند درهم کوبیدیم».

- خدا دوستی خود را با شکیبایی پیوند داده است و آن را نصیب شکیبایان کرده: ﴿وَكَايْنٍ مِّنْ نَّبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا أَسْتَكْنَبُوا ۗ وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ ﴿۱۶۱﴾﴾ [آل عمران: ۱۶۱] «چه بسا پیامبرانی که

خدا دوستان بسیاری به همراه آنان جنگ کردند، آن‌ها در برابر آن چه در راه خدا به آن‌ها می‌رسید سست نشدند و زبونی نکردند، خداوند صابران را دوست دارد».

- خداوند خصوصیت‌هایی را بیان می‌کند که تنها شکیبایان به آن می‌رسند، او درباره‌ی اصل علم که مردم را که فریفته‌ی قارون بودند، آگاه می‌کردند، می‌فرماید: ﴿وَيَلْكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِّمَنْ ءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلْقَاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ﴾ [القصص: ۸۰] «وای بر شما! ثواب الهی بر ایمان آورندگان و نیکوکاران بهتر است اما جز صابران بدان نخواهند رسید».

- هنگام بیان مسأله‌ی پاسخ دادن به نیکوترین شکل فرمود: ﴿وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ﴾ [فصلت: ۳۵] «کسی از این برخوردار نمی‌شود مگر شکیبایان و آنان که از ایمان بهره‌ای بزرگ داشته باشند».

- خداوند یادآور شده که کسی از آیات و نشانه‌هایش بهره‌مند نمی‌گردد و به نیکی استفاده نمی‌کند، مگر آن که شکیبا باشد و پایدار بر شکیبایی در این مورد صیغه‌ی مبالغه آورده است: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِنَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ﴾ [ابراہیم: ۵] «(موسی را با معجزات خود فرستادیم که قومت را از تاریکی به روشنایی درآور و روزهای خدا را به یادشان آور که برای صابران شاکر نشانه‌هایی خواهد بود)». درسوره‌ی لقمان نیز فرمود:

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ﴾ [لقمان: ۳۱] «آیا ندیده‌ای که کشتی به لطف و احسان خدا در دریا حرکت می‌کند تا گوشه‌ای از آیات خود را به شما نشان بدهد که در آن نشانه‌هایی برای شکیبایان شاکر وجود دارد». و پس از بیان داستا سبأ فرمود: ﴿فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَمَزَقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَقٍ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ﴾ [سبأ: ۱۹] «و ما آن‌ها را افسانه‌ی روزگار قرار دادیم و سخت پراکنده‌شان کردیم، در این داستان عبرت‌هاست برای شکیبایان شکرگزار».

- در بحث یاد نعمت کشتی برای بندگان خدا و اینکه خود و کالاهایشان را با آن جابه جا می‌کنند، فرمود: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ﴾ [الشوری: ۳۲] «و از آیات او کشتی‌ها در دریا هستند همچون کوه‌ها».

۳۳- «از نشانه‌های قدرت او کشتیهایی است همچون کوه که بر دریا روانند اگر بخواهد باد را از حرکت باز می‌دارد تا در دریا از حرکت باز ماند به راستی در این نشانه‌هایی است برای شکیبایان شکرگزار».

این چهار جایگاه از قرآن بود که بیان می‌کند تنها اهل شکیبایی و سپاسگزاری از نشانه‌های خدا بهره‌مند می‌شوند شکیبایی و شکرگزاری دو بخش بزرگ از دین و ایمان مسلمان را تشکیل می‌دهد.

جز این دو نعمت در طاعت‌ها و عبادت‌ها و نزدیکی جستن به خداوند چه چیز دیگر می‌تواند وجود داشته باشد؟

- خداوند بنده‌ی خود ایوب را به بهترین شکل به خاطر شکیبایی‌اش ستایش کرده است: ﴿إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِّعَمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ﴾ [ص: ۴۴] «ما او را شکیبا یافتیم چه بنده‌ی خوبی! همواره روی به درگاه ما داشت». او را می‌ستاید، می‌گوید: «چه بنده‌ی خوبی!» چرا؟ چون شکیبایی پیشه کرد.

خداوند درباره‌ی کسانی که شکیبایی نورزیدند به طور عام اعلان ضرر و زیان داده است، فرمود: ﴿وَالْعَصْرِ ﴿۱﴾ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ﴿۲﴾ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ ﴿۳﴾﴾ [العصر: ۱ - ۳] «سوگند به عصر، که انسان در زیان است مگر کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند و یکدیگر را به راستی و شکیبایی توصیه کرده‌اند».

- خدا اهل میمنه (یاران راست) را به صفت شکیبا و مهربان بودن اختصاص داده است: ﴿ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ وَتَوَّصُوا بِالمَرْحَمَةِ ﴿۱۷﴾﴾ [البلد: ۱۷] «آنگاه از کسانی باشد که به خدا ایمان آوردند و یکدیگر را به صبر و مهربانی سفارش کرده باشند».

- همچنین شکیبایی را قرین پایه‌های اسلام و از مقام‌های ایمان قرار داده و آن را با نماز یاد کرده است.

﴿وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾ [البقرة: ۴۵] «از صبر و نماز کمک بخواهید».

آن را همراه کارهای نیک یاد کرده است: فرمود: ﴿إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ [هود: ۱۱] «مگر صابران صالح». همراه تقوا آورده، «هرکس پرهیزگاری و

شکیبایی پیشه کند» ﴿قَالُوا أَعَيْنَكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ﴿۹۰﴾ [یوسف: ۹۰] با سفارش یکدیگر به راستی و درستی، فرمود: ﴿وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ﴾ [عصر: ۳] «یکدیگر را به راستی و شکیبایی توصیه کردند»، با مهربانی و رحمت آن را یاد می‌کند ﴿وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ﴾ [البلد: ۱۷] «یکدیگر را به به صبر و مهربانی سفارش کرده باشند». آن را همزاد یقین کرده: ﴿لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ﴾ [السجدة: ۲۴] «چون صبور بودند و به آیات ما یقین داشتند»، با صداقت نیز شکیبایی را یاد می‌کند ﴿وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ﴾ [الاحزاب: ۳۵] «مردان و زنان راستگو، مردان و زنان شکیبا».

اهمیت و جایگاه شکیبایی

مرتبه‌ی شکیبایی چه خوب مرتبه و منش شکیبایانه چه زیبا منشی است و شکیبایان چه خوب انسانهایی هستند: آن‌ها اصل صبرند، صبر و شکیبایی راه بهشت است: ﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَاءُ وَزُلُّوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرَ اللَّهُ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ ﴿۲۱۴﴾ [البقرة: ۲۱۴] «آیا پنداشتید که به بهشت داخل می‌شوید، بی‌آنکه چون پیشینیان به سختی، تنگدستی و رنجوری گرفتار شوید؟ شاید و مشکلات آن چنان امت‌های پیشین را احاطه می‌کرد که پیامبر و مؤمنان ملتزمش گفتند: پس یاری خدا چه هنگام است؟ بدانید یاری خدا نزدیک است».

این که قرآن کریم توجه زیادی به شکیبایی دارد، نشان از ارزشمندی آن است و اینکه اخلاق بسیار و بزرگوارانه‌ی است.

لا تياسنَّ و إن طالت مطالبة
إذا استعنت بصبر أن تری الفرج
أخلق بذی الصبر أن یحظ بحاجته
و مُدمنِ القرع للأبواب أن یلج
و قل من جدَّ فی أمرٍ یحاوله
و استصحَب الصبرَ إلا فازَ بالظفر

یعنی: وقتی با وجود شکیبایی احساس بی‌نیازی کردی، از اینکه فرجی برایت فرا رسد، ناامید نباش هر چند تلاش و درخواستت به درازا کشیده باشد. چه شایسته است انسان شکیبیا که نیازش برآورده شود و نیز کسی که مدام تلاش می‌کند، هر دری را می‌کوبد، چه شایسته است که وارد شود. بگو هرکس در زمینه‌ی تلاش و کوشش می‌کند و شکیبایی ملازمش است حتماً به پیروزی می‌رسد و کامیاب می‌شود.

شکیبایی سبب رفتن به بهشت و رهایی از آتش است، چرا که «الجنة حفت بالمكاره و النار حفت بالشهوات»: «بهشت با سختی‌ها و مصیبت‌ها دوره داده شده و جهنم با شهوت‌ها». ^۱ پس انسان چگونه بدون شکیبایی در برابر سختی‌ها و مشکلات وارد بهشت می‌شود؟ و چگونه بدون شکیبایی در برابر شهوت‌ها خویشتن را از آتش دور می‌دارد؟

شیخ الاسلام ابن تیمیه (رحمته) به معنای لطیفی در این حدیث اشاره کرده است. ^۲ سختی‌ها و مشکلات اطراف بهشت حلقه زده‌اند؛ یقین یافتیم که جز گذشتن از آن راهی به بهشت وجود ندارد، زیرا فرمود: «حُفَّت: دوره داده شده» از هر سو. هرکس بر این سختی‌ها و ناخوشی‌ها چیره نگردد به بهشت نمی‌رسد. «مکاره» سختی‌ها و دشواری‌ها و هر چیزی است که بر نفس دشوار آید مانند تلاش مداوم برای انجام عبادت‌ها (از آن جمله: نماز صبح، وضو در هوای سرد، شکیبایی در مصیبت‌ها، جهاد...).

پس جز با هموار کردن سختی‌ها بر خود نمی‌توان به بهشت رفت، و آن نیز تنها با شکیبایی امکان‌پذیر است. اما آتش «حفت بالشهوات»: «شهوت‌ها آن را دور زده‌اند» نمی‌توان خود را از افتادن در آتش باز داشت جز با شکیبایی در برابر گناهان و خودداری از نافرمانی حق و کنترل خویشتن. این‌ها فضایل این اخلاق بزرگوارانه هستند.

حکم شکیبایی

اصل شکیبایی واجب است، به طور کلی شکیبایی واجب و خداوند به آن سفارش کرده است: ﴿وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾ [البقرة: ۴۵] «از نماز و شکیبایی کمک بگیرید». ﴿أَصْبِرُوا وَصَابِرُوا﴾ [آل عمران: ۲۰۰] «شکیبیا باشید و همدیگر را به شکیبایی

۱- صحیح است: مسلم (۲۸۲۳) بخش الجنة و صفة نعیمها و أهلها روایت کرده است.

۲- ن. ک. مجموع الفتاوی از شیخ الاسلام ابن تیمیه (۱۳۰/۱۸).

وا دارید». و از ضد آن نهی فرموده: ﴿وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ﴾ [الاحقاف: ۳۵] «برای آن‌ها شتاب نکن».

﴿فَلَا تُؤَلِّهُمُ الْأَدْبَارَ﴾ [الانفال: ۱۵] «به آن‌ها پشت نکنید»، ﴿وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ﴾ [محمد: ۳۳] «کارهای خود را باطل نکنید» و خیر و احسان هر دو دنیا را بر آن مترتب ساخته است.

اما وقتی به بحث برتری می‌پردازیم، می‌بینیم شکیبایی واجب دارد و مستحب، واجب آن است که اگر انسان شکیبایی نرزد گناه کرده است، در کارهای واجب و امور واجب و خودداری از نارواها است. و در قضیه‌ی سختی‌ها و دشواری‌ها مستحب است، اگر انسان در کارهای مستحب از پرداختن به آن اجتناب بورزد و آن را انجام ندهد، خود و شکیبایی‌اش مکروه است.

از جمله دلایل اینکه شکیبایی گاهی لازم است این فرموده‌ی خداوند است: ﴿وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ ۗ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِّلصَّابِرِينَ﴾ [النحل: ۱۲۶] «اگر مجازات کردید به اندازه‌ی که مجازات شده‌اید، کیفر دهید، و اگر شکیبایی پیشه کنید، برای صابران بهتر است».

اکنون اگر بپرسید شکیبایی چه حکمی دارد؟ در پاسخ می‌گوییم مخیرید در بین اینکه کسانی را که به شما ستم کرده‌اند، مجازات کنید یا مجازات نکنید.

مثلاً: درباره‌ی کسی به شما ظلم می‌کند، از دیدگاه شرع باید چه کار کرد؟ در این مواقع جایز است قصاص کنید و معادل ظلمی که به شما کرده از او دادخواهی کنید، اما شکیبایی و ندیدن و انتقام نگرفتن چه حکمی دارد؟ مستحب است.

اما اگر بپرسید شکیبایی ورزیدن در ادای نماز صبح چه حکمی دارد؟ باید گفت واجب است. شکیبایی هنگام مصیبت در خودداری از نوحه کردن و با صدای بلند گریستن نیز حکم واجب دارد. صبر در برابر کسی که به شما بدی کرده و اینکه از او انتقام نگیرید مستحب است.

پس صبر و شکیبایی بخشی از آن واجب است و بخشی مستحب. در قرآن کریم به صیغه‌ی «مفاعله» یعنی به صورت مشارکتی آمده است. ﴿وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [آل عمران: ۲۰۰] «و همدیگر را به شکیبایی وا دارید» و این حداقل با وجود دو طرف امکان پذیر است.

به عبارت دیگر غلبه‌یابی و چیرگی‌هایی میان انسان مسلمان با دشمن وجود دارد، و ما باید در برابر کارهای باطل آن‌ها، مبارزه با آن‌ها و پیوند با هم در مرزها و پایداری در ارتباطات همدیگر را به شکیبایی سفارش کنیم تا آن‌ها از این جهت‌ها به میان ما نفوذ نکنند. این نوع شکیبایی بسیار مهم است.

انواع و اقسام شکیبایی

شکیبایی دو نوع است: بدنی و روحی. و هرکدام دو قسم است: اختیاری و اضطراری. بدین سان چهار بخش پدید آمد: بدنی اختیاری، بدنی اضطراری، روحی اختیاری و روحی اضطراری.

برای نمونه دست و پنجه نرم کردن با کارهای سخت، بدنی اختیاری است. شکیبایی در برابر درد و آزار ناشی از ضرب و شتم بدنی اضطراری است، چون انسان ضربه می‌خورد، زده می‌شود و جز شکیبایی چاره‌یی ندارد. از نوع روحی اختیاری مانند کنترل نفس از انجام آن چه شرعاً پسندیده نیست. حرام نیست، اما از دیدگاه شرع ناپسند است، مانند کارهای مکروه. روحی اضطراری مانند شکیبایی در برابر از دست دادن دوست و جدا شدن از او، به گونه‌یی که اگر انسان این شکیبایی را بر خود هموار نکند به وادی بی‌تابی ناروا، نوحه و بلند گریستن، زدن گونه‌ها و صورت، پاره کردن گریبان، بریدن موها و گیسوان ... می‌افتد.

چهارپایان در دو نوع اضطراری با انسان مشترکند، اما شکیبایی اختیاری وجه تمایز انسان با چهارپایان است.

یکی از دانایان آگاه از گنجینه‌ی حکمت گفت: «هرگز کسی بر من ظفر نیافته آن گونه که جوانی از اهالی شهر مرو بر من پیروز شد. او روزی به من گفت شکیبایی چیست؟ گفتم: آن است که اگر چیزی برای خوردن پیدا کردیم، می‌خوریم، اگر نه، صبر می‌کنیم. گفت این را سگان مرو نیز انجام می‌دهند! پرسیدم پس شکیبایی به نظر شما چه تعریفی دارد؟ گفت: اگر چیزی برای خوردن نیابیم شکیبایی پیشه کنیم و اگر پیدا کنیم از خودگذشتگی می‌کنیم و آن را به نیازمندتر از خود می‌دهیم.^۱

۱- قرطبی در تفسیرش (۲۸/۱۸) این داستان را نقل کرده است.

گاهی می‌بینیم برخی کفار در برابر مصیبت‌ها شکیبیا هستند، تحمل می‌کنند و شکست نمی‌خورند، اما برای این کارهاشان از پروردگار امید پاداشی و یا جزایی برای روز قیامت ندارند.

شکیبایی با تکلیف در پیوند است. چون خداوند بندگان را به واجباتی آزموده که باید انجام دهند و محرمانی که باید از آن بپرهیزند و سرنوشت‌هایی که باید بر آن صبر کنند، به ناشکیبایی و بی‌تابی، ناخشنودی و گله‌مندی از آفریدگار نیفتند.

شکیبایی در سنت پیامبر ﷺ

شکیبایی در چند جایی در سنت پیامبر نیز آمده است:

۱- پیامبر ﷺ کسی را که بر از دست دادن چشمانش صبر می‌کند به بهشت مزده داده است: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ إِذَا ابْتَلَيْتُ عَبْدِي بِحَبِيبَتَيْهِ ثُمَّ صَبَرَ عَوَّضْتُ مِنْهُمَا الْجَنَّةَ»: «خداوند فرمود وقتی بنده‌ام را به گرفتن دو چشمش آزمودم و صبر پیشه کرد به جای آن بهشت را به او می‌دهم».^۱

۲- نیز فرمود: «مَا لِعَبْدِي الْمُؤْمِنِ عِنْدِي جَزَاءٌ إِذَا قَبَضْتُ صَفِيَّةً مِنْ أَهْلِ الدُّنْيَا ثُمَّ احْتَسَبَهُ إِلَّا الْجَنَّةَ»: «بنده‌ی باایمان من وقتی برگزیده‌اش از اهل دینا را از او بگیرم [و شکیبیا باشد] و به انتظار شمار بنشیند، پاداشی کمتر از بهشت نزد من ندارد».^۲

۳- آن گاه که زن سیه چرده‌یی به صرع مبتلا شد و به اظهار دردمندی نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: من دچار صرع می‌شوم و بدنم بیرون می‌افتد، پیش خدا برایم دعا کن، فرمود: «اگر بخواهی شکیبایی پیشه کنی، بهشت جایست، و اگر بخواهی دعا می‌کنم که خدا شفایت دهد». زن گفت: صبر می‌کنم، اما از خدا بخواه که بدنم پیدا نگردد. پیامبر برایش دعا کرد و چنان شد و زان پس دچار صرع می‌شد و پوشیده می‌ماند.^۳

۱- صحیح است. به روایت بخاری (۵۶۵۳) بخش الرضی، باب فضل من ذهب بصره.

۲- صحیح است. بخاری (۶۴۲۴) بخش الرقاق، باب العمل الذی یبغی به وجه الله.

۳- صحیح است. بخاری (۵۶۵۲) بخش الرضی، باب فضل من یصرع.

شکیبایی ذاتی است یا اکتسابی؟

در سنت پیامبر ﷺ اشاراتی یافت می‌شود که دلالت می‌کند بر این که شکیبایی اخلاقی است که می‌توان آن را به دست آورد. درست است که مردم در اصل سرشت خود از لحاظ شکیبایی چند دسته هستند. برخی‌ها را خداوند در اصل خلقت شکیبا آفریده، برخی‌ها شکیبایی در ذاتشان هست.^۱ و برخی خداوند اندکی از آن را در وجودشان نهاده است.

اما اگر انسان در این ویژگی نقصی داشته باشد آیا با تمرین و پاسداری خودو تلاش خستگی‌ناپذیر می‌توان آن را به دست آورد و کامل کند؟ آری. این چیزی است که می‌توان کسب کرد و تنها سرشتی نیست چنان که نتوان بر آن افزود. دلیل این که شکیبایی اخلاقی اکتسابی است نه منحصرأ فطری این است که پیامبر ﷺ فرمود: «و من يتصبر يصبره الله»: «هر کس خویشتن را به شکیبایی وا دارد، خداوند او را شکیبا می‌گرداند».^۲ ممکن است انسانی وجود داشته باشد که بنابر اصل سرشتش بی‌تاب باشد. اما وقتی ارزش و پاداش و جایگاه مهم شکیبایی در دین را دریابد، با خود تصمیم بگیرد که در هر رویداد یا موقعیتی در زندگی‌اش با شکیبایی و بردباری برخورد کند و خویشتن را بر این اخلاق وا دارد تا شکیبا و بردبار شود.

برتری شکیبایی و شکیبایان

۱- مانند حکایتی که از اشبح عبدالقیس نقل شده است که پیامبر ﷺ درباره‌ی او فرمود: «إن فیک خلتین یحبهما الله: الحلم و الأناة: دو خصوصیت در وجودت هست خداوند آنها را دوست دارد: بردباری و شکیبایی. گفت: ای فرستاده‌ی خدا آیا خود این دو خصوصیت را پیشه‌ی خود می‌کنم یا خداوند در ذاتم نهاده است؟ فرمود: «خداوند در ذاتت قرار داده است». گفت: سپاس خدایی را که در وجودم دو خصوصیت نهاده که خدا و پیامبرش آن را دوست دارند. این حکایت را مسلم (۱۷) به طور مفصل در بخش الایمان، باب الأمر بالایمان بالله تعالی و رسوله، و ابوداود به طور مختصر - با این لفظ که در این جا آوردیم - در بخش الأدب، باب فی قبلة الرجل، روایت کرده‌اند.

۲- صحیح است: به روایت بخاری (۶۴۷۰) بخش الرقاق، باب الصبر عن محارم الله، و مسلم (۱۰۵۳) بخش الزکاة، باب فضل التعفف و الصبر.

در سنت به روشنی آمده است که شکیبایی برای انسان ایماندار خیر بزرگی است. چون سختی و مضرتی به او برسد احسان و نیکی نصیبش خواهد شد.^۱

- پیامبر ﷺ یاد کرده که شکیبایی مانند روشنایی است. چنانکه در حدیث مسلم آمده که فرمود: «الصَّلَاةُ نُورٌ، وَ الصَّدَقَةُ بُرْهَانٌ، وَ الصَّبْرُ حُنْيَاءٌ وَ الْقُرْآنُ حَجَّةٌ لَكَ أَوْ عَلَيْكَ»: «نماز نور است، صدقه برهان، شکیبایی، روشنایی و قرآن دلیل واضحی است برای شما یا علیه شما».^۲

- پیامبر ﷺ از جایی می‌گذشت دید که زنی بر روی قبری گریه می‌کند، خواست او را نصیحتی کند، فرمود: «اتَّقَى اللَّهَ وَ اصْبِرِي»: «تقوای خدا پیشه کن و شکیبا باش!» گفت: دست از سرم بردار، تو مصیبتی مانند مصیبت مرا ندیده‌ای و نمی‌دانی.

پیامبر ﷺ رفت، نخواست در این وضعیت با زن مجادله کند و این است موضع‌گیری درست برای دعوتگر در چنین موقعیتهایی. پس از آن به زن گفتند: او پیامبر ﷺ بود! با شنیدن این سخن حالتی مثل حالت مرگ بر او چیره شد، به خاطر آن جوابی که به او که پیامبر خداست، داده بود. برای عذرخواهی به درگاه پیامبر شتافت، ملاحظه کرد از روی تواضع نه دربان دارد و نه نگهبان و محافظ. معذرت خواست و گفت: تو را نشناختم. فرمود: «إِنَّمَا الصَّبْرُ عِنْدَ الصَّدْمَةِ الْأُولَى»: «مهم آن است در رخداد نخست شکیبایی پیشه کرد».^۳

- وقتی ابوسلمه فوت کرد، ام سلمه که همسرش دارای جایگاه بزرگ در دل و درون او بود، به اندیشه افتاد که چه بایستی بگوید؟ بیشتر چیزهایی یاد گرفته بود،

۱- اشاره به روایتی دارد که مسلم (۲۹۹۹) بخش الزهد و الرقائق، باب المؤمن أمره كله خيرٌ، از صهیب نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمود: «عجبا لأمر المؤمن إن أمره كله خيرٌ، و ليس ذاك لأحد إلا للمؤمن، إن أصابته سراء شكر فكان خيراً لهُ، و إن أصابته ضراء صبر فكان خيراً له»: «شگفت از انسان ایماندار، تمام امورش بر راه احسان و خیر است و این امتیاز تنها برای مؤمن است، اگر رفاه و خوشحالی برایش پیش بیاید شکرگزاری می‌کند و این برایش مایه‌ی احسان و خیر است، اگر دشواری و زبانی برایش رخ دهد، صبر پیشه می‌کند و این نیز برایش خیر و نیک است».

۲- صحیح است: مسلم (۲۲۳) بخش الطهارة، باب فضل الوضوء روایت کرده است.

۳- صحیح است: بخاری (۱۲۸۳) بخش الجنائز، باب زیارة القبور، و مسلم (۹۲۶) بخش الجنائز، باب فی الصبر علی المصیبة عند الصدمة الأولى روایت کرده‌اند.

مانند: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»: «خدایا در این مصیبت پاداشم ده و بهتر از او را به جایش به من بده». وقتی آمد این عبارت را بگوید، با خود گفت: کدام یک از مسلمانان بهتر از ابوسلمه است، با آن خصلت‌های نیکو و خوش رفتاری و خوش مشربی که از او دیده بود؟ اما چون او زنی ایماندار و در برابر آموزش‌های دینی پیامبر مطیع بود، همان عبارت را بر زبان راند که یاد گرفته بود هنگام مصیبت بگوید، فرمود: «خدایا در این مصیبت پاداشم ده و بهتر از او را برایم مقدر کن». سپس گفت: خداوند رسول الله را به جای همسرم برایم در نظر گرفت. پیامبر ﷺ از او خواستگاری کرد و با او ازدواج کرد.^۱

- درباره‌ی شکیبایی بر مرگ فرزند می‌فرماید: «إِذَا مَاتَ وَلَدُ الْعَبْدِ قَالَ اللَّهُ لِمَلَائِكَتِهِ قَبَضْتُمْ وَلَدَ عَبْدِي؟ فَيَقُولُونَ: نَعَمْ. قَالَ: قَبَضْتُمْ ثَمْرَةَ فَوَادِهِ فَيَقُولُونَ: نَعَمْ. فَيَقُولُ: مَاذَا قَالَ عَبْدِي؟ فَيَقُولُونَ: حَمْدُكَ وَاسْتِرْجَع. فَقَالَ: ابْنُوا لِعَبْدِي بَيْتًا فِي الْحِجَّةِ وَ سَمُّوهُ بَيْتَ الْحَمْدِ»: «وقتی کسی فرزندش می‌میرد خداوند به ملائکه می‌گوید: جان فرزند بنده‌ی مرا گرفتید؟ می‌گویند: آری. می‌گوید: ثمره‌ی دلش را گرفتید؟ می‌گویند: آری. می‌گوید: بنده‌ی من چه گفت؟ می‌گویند: تو را سپاس گفت و گفت إنا لله و إنا إليه راجعون. می‌گوید: در بهشت برای این بنده‌ام خانه‌ی بسازید و آن را خانه‌ی سپاس بنامید».^۲ پس هرگاه ایماندار، محبوبی از اهل زمین را از دست بدهد، و شکیبایی پیشه کند و به امید شمار بنشیند، بر این کار ثوابی بزرگ در بهشت نصیبش خواهد شد.^۳

- این چنین مردم با توجه به دین و به میزان شکیبایی آن‌ها آزمایش می‌شوند «اشدُّ النَّاسِ بَلَاءً الْأَنْبِيَاءُ ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَالْأَمْثَلُ»: «پیامبران به سخت‌ترین آزمایش‌ها و بلاها دچار

۱- صحیح است: مسلم (۹۱۸) بخش الجنائز، باب ما يقال عند المصيبة روایت کرده است.

۲- حدیث نیکویی است. ترمذی (۱۰۲۱) در بخش الجنائز، باب فضل المصيبة إذا احتسب، روایت کرده و گفته است: حدیث خوب و غریبی است. احمد نیز در مسند (۱۹۲۲۶) آورده و آلبانی در صحیح الجامع (۷۹۵) آن را نیک دانسته است.

۳- صحیح است. بخاری (۶۴۲۴) بخش الرقائق، باب العمل الذی یتبغی به وجه الله، روایت کرده است.

می‌شوند، و سپس شخص بهترین و آنگاه بهتر، نخست‌ترین آزمایش را دارند.^۱ انسان با توجه به دینش آزمایش می‌شود، اگر دینش استوار و دارای شکیبایی زیادی باشد، امتحانش سخت‌تر خواهد شد تا پاداش بیشتر داشته باشد. روز قیامت هنگامی که اهل بلا و مصیبت دیده ثواب‌شان را می‌گیرند و نصیب‌شان داده می‌شود، آنان که در دنیا شکیبا بودند، مانند کسانی که بیماری‌های سخت داشته‌اند و در طول عمرشان درد کشیده‌اند، - بیماری‌های زیادی هستند که درد مداوم ایجاد می‌کنند - وقتی اهل سلامتی و عافیت در دنیا که آزمایش‌های دراز مدت و امتحان‌های سخت ندیده‌اند، روز قیامت چون آن‌ها را می‌بینند که پاداش شکیباییشان به آن‌ها داده می‌شود، آرزو می‌کنند کاش پوست‌شان در دنیا با قیچی تکه تکه می‌شد.^۲

- پیامبر ﷺ با توجه به آن چه در سنت آمده و زمینه‌سازی و آمادگی روحی - روانی را برای رویارویی با مشکلات به ما یاد داده است، می‌فرماید: «إِنَّ مِنْ وِرَائِكُمْ أَيَّامُ الصَّبْرِ لِلْمَتَمَسِّكِ فِيهِنَّ يَوْمٌ ذِي مَأْتَمٍ عَلَيْكُمْ عَلَيْهِ أَجْرٌ خَمِيسَن مِّنْكُمْ»: «شما روزهای شکیبایی در پیش دارید، کسی که در آن روزها خویشتن نگه دارد، پاداشی معادل پاداش پنجاه نفر خواهد داشت».^۳ روزهای شکیبایی همین روزهای آزمایش‌ها و امتحان‌هاست، آزمایش در دین، شهوت‌های آتشین و شبهه‌های سخت، یعنی با وجود این‌ها انسان بر دین خود پایدار و شکیبا باشد، سست نشود، در برابر آنها فرو نریزد، از محدوده‌ی دینش بیرون نرود هر چند عذاب بکشد، این در روزهای شکیبایی است، و پیامبر ﷺ آن را بدین نام نامیده است، زیرا تنها شکیبایی در آن به کار آید و هیچ چاره‌ی دیگری جز آن نیست.

۱- صحیح است. ترمذی (۲۳۹۱) بخش الزهد، باب ما جاء فی الصبر علی البلاء، و ابن ماجه (۴۰۲۳) بخش الفتن، باب الصبر علی البلاء، و احمد در مسند (۱۴۸۴) آورده‌اند، آلبانی در صحیح الجامع به شماره‌ی (۹۹۲) آن را صحیح دانسته است.

۲- حدیث نیکویی است. ترمذی (۲۴۰۲) بخش الزهد، باب ما جاء فی ذهاب البصر آورده و آلبانی در صحیح الجامع به شماره‌ی (۸۱۷۷) آن را نیک دانسته است.

۳- حدیث ضعیفی است. ابوداود (۴۳۴۱) بخش الملاحم، باب الأمر و النهی، ترمذی (۳۰۵۸) بخش تفسیر القرآن، باب «و من سورة المائدة»، و ابن ماجه (۴۰۱۴) بخش الفتن، باب قوله تعالی ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَيْكُمْ أَنفُسَكُمْ﴾ روایت کرده‌اند، آلبانی در صحیح الجامع به شماره‌ی (۲۳۴۴) آن را ضعیف دانسته است.

- مؤمنان در مکه گرفتار بلا و مصیبت‌هایی شدند، صحابی می‌آمد و به پیامبر ﷺ می‌گفت: نزد خدا برایمان دعا کن، آیا برای ما یاری نمی‌طلبی، او آن‌ها را به شکیبایی و داشت و فرمود که او خود در پیشاپیش مؤمنان است. در آن زمان از جمله آزار و شکنجه‌ها این بود بر سر راه مؤمنان چاله‌یی کنده می‌شد، یکی از آنها که می‌گذشت او را می‌گرفتند و با اره سرش را به دو نیم می‌کردند، با این وصف از دین خود بر نمی‌گشت، با شانه‌های آهنی گوشت و استخوان و عصبش را زخمی می‌کردند، هیچ کدام از این بلاها آن‌ها را از دینش رویگردان نمی‌کرد.^۱ این جایگاه‌هاست که شکیبایی تنها پیشوا و راهنما، پناهگاه و دژ استوار است، هرکس به آن داخل شود در امان خواهد بود.

مردم و شکیبایی

مردم از لحاظ شکیبایی چندگروه‌اند:

۱- گروهی اهل شکیبایی و پرهیزکاریند، اینان کسانی هستند که خدا در دنیا و آخرت آن‌ها را در نعمت و خوشبختی قرار داده است. بر طاعت او و ترک محرمات شکیبایی ورزیدند.

۲- گروهی پرهیزکارند اما شکیبا نیستند، چه بسا کسی باشد خداپرست، زاهد،... شب زنده‌دار، روزه‌دار، صدقه دهنده، یاریگر، عابد باشد و یاد خدا بکند... اما چون مصیبتی بر او فرود آید، درهم می‌ریزد، او تقوا دارد، مثلاً حرام نمی‌خورد اما در برابر مصیبت ایستادگی نتواند، ابن جوزی می‌گوید: شخص بزرگسالی در سن هشتاد سالگی را دیدم، نماز را به جماعت می‌خواند، اما وقتی یکی از نوه‌هایش فوت کرد، گفت: هیچکس نباید دعا کند، چون اجابت نمی‌شود..!

پس در میان مردم هستند کسانی که عبادت می‌کنند اما شکیبایی و استواری ندارند، هنگام مصیبت دوام ندارند شکست می‌خورند، یکی از اینان گفت: من چندین فرزند دارم هیچ ترسی بر آن‌ها ندارم مگر از جانب خدا! سبحان الله، ناسپاسی و انحراف در این زمینه به چه درجه‌هایی می‌سد! این بدگمانی به خداوند است، پس نماز و این عقیده‌یی که در دل دارد چه سودی به او رسانده است؟ ﴿قُلْ مَنْ يَكْفُرْكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَنِ بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُعْرِضُونَ﴾ [الانبیاء: ۴۲] «بگو چه

۱- بخاری (۳۶۱۲) بخش المناقب، باب علامات النبوة فی الإسلام روایت کرده و صحیح است.

کسی شب و روز شما را از عذاب خدای رحمان ننگه می‌دارد، بلکه آن‌ها خود از یاد پروردگارشان روی گردانند»، ﴿لَهُ مَعْقَبَتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ﴾ [الرعد: ۱۱] «فرشتگان مدام از پیش رو و پشت سر به امر خدا از آدمی محافظت می‌کنند». پس کسی که صبر ندارد عبادت سودی برایش ندارد.

۳- برخی از مردم نوعی شکیبایی دارند اما بدون تقوا. این نکته از تفصیلات شیخ الاسلام ابن تیمیه است که در نتیجه‌ی غور و تعمق در نفوس مردم به آن دست یافته است و آن‌ها را بر اساس شناختشان از دین دسته‌بندی کرده است. او می‌گوید: «گروهی از مردم گونه‌ی شکیبایی دارند اما بدون تقوا، مانند مجرمان که تحمل دارند، بر آن چه برای‌شان پیش می‌آید صبر می‌کنند مانند بسیاری از دزدها و راهزنان که دردها و سختی‌ها را برای رسیدن به مال حرام تحمل می‌کنند. همین طور ریاست طلبان و خواستاران مقام‌های عالی، انواع شکنجه و آزار و درد تحمل می‌کنند که بیشتر مردم در برابر آن شکیبایی ندارند».

پس بنگرید و تأمل کنید که برخی از صاحب‌مقامان جز با تلاش خستگی‌ناپذیر و مداومت به این مقام نرسیده‌اند، خیلی سرگرمی‌ها را گنار گذاشته، در هیأت‌ها حضور داشته و کتاب‌ها و پژوهش‌ها را مطالعه کرده‌اند تا بدین جایگاه رسیده و مدیران بزرگ صاحبان شرکت و ... شده‌اند. چه بسا ثروتمندانی که در آغاز بینوا بوده‌اند، حتی به اندازه‌ی پوشش کامل نداشته‌اند، اما با جدیت تلاش کرده و بالاخره به خواسته‌ی خود رسیده‌اند، اما برخی از این‌ها ممکن است شکیبیا باشند، ولی تقوا ندارند، چون برای رسیدن به آن اهداف نمازها را از دست می‌دهند، حرام می‌خورند، و برای‌شان مهم نیست، پس صبر بدون تقوا دارند، پرهیزکار نیستند، بیشتر این کسان برای صبر خود از خدا امید پاداشی ندارند چون به نظر آن‌ها صبر خلق و خوبی است که بر آن سرشته شده‌اند.

در میان کافران نیز هستند کسانی که هنگام مصیبت‌زدگی اظهار تحمل می‌کنند در حدیث عمرو بن عاص از رومی‌ها ستایش شده است: که آن‌ها «أَسْرَعَهُمْ إِفَاقَةَ بَعْدَ مَصِيبَةٍ»: «در هنگام مصیبت زودتر بیدار می‌شوند و از حالت مصیبت‌زدگی به زندگی

خود بر می‌گردند».^۱ مصیبت و رخدادهای ناگوار برای آن‌ها پیش می‌آید، و نمی‌گذارند اداره‌ی امور از دست‌شان بیرون برود.

هر کس به دقت در وضعیت مسیحیان اروپا پس از جنگ‌های جهانی اول و دوم و آن‌چه برای‌شان پیش آمد بنگرد و تأمل کند که چگونه کشورها و شهرهای‌شا ویران شد، اما طولی نکشید همه‌ی آن‌ها را بازسازی کردند و چرخه‌ی اقتصاد، تولید، کشاورزی و صنعت را در آن به راه انداختند، بیش از چهل میلیون نفر از آن‌ها کشته شد، شهرها نابود شدند، ولی دست به دست هم به پا خاستند و به سرعت ساختند، آن‌ها تحمل و شکیبایی قابل ستایشی دارند اما امید پاداش یا ثواب و اجر در روز قیامت ندارند...! نتیجه اینکه شکیبایی بدون پرهیزکاری می‌تواند در میان برخی مردمان وجود داشته باشد.

ابن تیمیه گوید: «همچنین است برخی عاشق‌صفتان دوستدار تصاویر ناهنجار، بر آزار و سختی‌هایی که در مسیر آن‌چه دوست دارند، متحمل می‌شوند، صبر می‌کنند». چه بسا معشوق کار می‌کند عاشق به خاطرش عذاب بکشد، به خاطرش سرگرم شود، از کارهای زندگی باز بماند، و به هر شیوه‌ی سعی کند رضایت او را جلب کند، پس بر همه‌ی این‌ها صبر می‌کند ولی از صفت پرهیزکاری برخوردار نیست، انسان گاهی در برابر گرفتاری‌هایی مانند بیماری، نیازمندی و بینوایی صبر پیشه می‌کند، اما چون در این روند تقوا ندارد می‌بینید که سیه روز و سنگدل می‌شود.

۴- گروه چهارم بدترین گروه‌اند، وقتی قدرت بیابند پروا ندارند، پرهیزکار نیستند، و چون مورد آزمایش قرار بگیرند مثلاً مصیبتی بر آن‌ها وارد شود، شکیبایی نمی‌ورزند ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا ﴿۱۹﴾ إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا ﴿۲۰﴾ وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا ﴿۲۱﴾ [المعارج: ۱۹-۲۱] «انسان بسی کم حوصله و کم تحمل آفریده شده، چون بدی به او برسد بی‌تابی کند و چون خیری به او برسد چشم تنگ و بازدارنده است».

۱- صحیح است: مسلم (۲۸۹۸) بخش الفتن و أشراف الساعة، باب تقوم الساعة و الروم أكثر الناس، روایت کرده است.

درجه‌های شکیبایی

شکیبایی نیز مانند دیگر کارها و کنش‌های دل پایه‌هایی دارد، مثلاً شکیبایی در انجام طاعت‌های الهی بالاتر از شکیبایی در خودداری از گناهان است و آن بالاتر و ارزشمندتر از شکیبایی در برابر مقدرات است.

بنابراین اظهار شکیبایی در انجام تکالیف بالاترین نوع آن است، زیرا نفس انجام واجبات نزد خداوند دارای درجه‌ی بالاتری از نفس پرهیز از کارهای حرام است، و از آن طرف پاداش پرهیز از کارهای حرام بیشتر از پاداش شکیبایی در مصیبت‌ها است. زیرا صبر در انجام کار واجب و شکیبایی در پرهیز از حرام روندی اختیاری است. اما پیش آمدن مصیبت بیرون از اختیار انسان است و هیچ چاره‌ی ندارد جز کنترل خود و تمسک به شکیبایی.

شیخ الاسلام ابن تیمیه درباره‌ی یوسف (علیه السلام) می‌گوید: شکیبایی و خودداری یوسف از گردن نهادن به خواهش همسر عزیز مصر که او را به کار ناروا فرا خواند کاملتر از شکیبایی او در برابر افتادنش به چاه توسط برادرانش بود. و شکیبایی‌اش در پرهیز از کار زشت کاملتر و بزرگتر و دارای پاداش بیشتری از تحمل زندان و افتادن به چاه بود، زیرا اولی چیزی اختیاری بود و اظهار شکیبایی در پرهیز از آن ناشی از رضایت و مبارزه با نفس و هوای نفسانی بود، به ویژه با وجود انگیزه‌های قوی و آراینده‌ی کار حرام، چرا که او خود جوانی مجرد، دور از شهر و دیار خویش بود از رسوایی نمی‌هراسید، وانگهی برده‌یی زبردست بود که در مقام سرزنش نبود، از آن طرف زن زیبا و فتان صاحب منصب و اشرافی بود، هم او بود که یوسف را به خویش خوانده بود، این چنین موانع روانی از بین رفته بود، و نیز آن زن در این راه از مکر زنان کمک خواست، سپس او را به زندان تهدید کرد. همسرش نیز آدم سخت‌گیری نبود، او هنگام رویارویی با قضیه گفت: ﴿يُوسُفُ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ﴾ [یوسف: ۲۹] «ای یوسف این قضیه را فراموش کن و تو نیز ای زن به خاطر گناهت طلب بخشش کن!» او از آغاز مسأله را فیصله نداد و از آن جلوگیری نکرد، در آن موقعیت که یوسف قرار داشت درها بسته بود و بیم چشم رقیبی یا نگهبانی نمی‌رفت، در چنین موقعیتی است که از وجود هیچکس ترسی نیست، انگیزه‌ی زنا بسیار - بسیار قوی و

ردناپذیر است، اما او پرهیز کرد، شکیبایی پیشه کرد، این شکیبایی او بزرگتر و بالاتر از دیگر کارهایش مانند افتادن به چاه و زندانی شدن بود!^۱

زمینه‌های شکیبایی

۱- شکیبایی در مصیبت‌ها و گرفتارهای دنیا: ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ ﴿۴﴾﴾ [البلد: ۴] «انسان را در سختی آفریدیم»، شکیبایی در رنج و آزمایش و آشوب‌های دنیا، خداوند فرمود: ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالْثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ ﴿۱۵۵﴾﴾ [البقرة: ۱۵۵] «شما را به ترس، گرسنگی و کاهش اموال و میوه‌ها و مرگ اطرافیان می‌آزماییم، مژده بده به شکیبایان».

۲- شکیبایی بر آرزوهای نفس: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ ﴿۹﴾﴾ [المنافقون: ۹] «ای ایمانداران اموالتان یا فرزندانان شما را از یاد خدا باز ندارد». به همین خاطر برخی از پیشینیان گفته‌اند: «به زیان و سختی آزموده و دچار شدیم، شکیبایی پیشه کردیم، اما چون به رفاه و فراوانی آزمایش شدیم، شکیبایی را از دست دادیم».^۲

برخی از مردم چون به زندان گرفتار شوند صبر پیشه می‌کنند و زان پس اگر با رفاه و فراوانی مورد آزمایش قرار گیرند، دنیا، دارایی و خانواده بر او گرد آیند و... شکیبایی را فراموش می‌کنند! پس همه‌ی مردم از این دیدگاه یکسان نیستند، و گویند: «مصیبت و گرفتاری هر چه باشد، انسان مؤمن می‌تواند بر آن شکیبا باشد، اما سلامتی و رفاه جز انسان صدیق نمی‌تواند با وجود آن شکیبایی پیشه کند.

شکیبایی در برابر آرزوهای نفس ناگزیر - چنانکه ابن قیم گفته است - به چهار گونه است:

۱- ن. ک. مجموع الفتاوی، از شیخ الاسلام ابن تیمیه (۱۲۳/۱۰).

۲- ترمذی (۲۴۶۴) بخش صفة القيامة و الرقائق و الورع، روایت کرده و گفته است: حدیث مورد پسندی است، ضیاء مقدسی در المختارة (۱۲۱/۳) به شماره‌ی (۹۲۱)، ابونعیم در حلیة الاولیاء (۱۰/۱) و ابن مبارک در الزهد (۱۸۲/۱) و هناد در الزهد (۳۸۹/۲) از سخن عبدالرحمن بن عوف آورده‌اند.

ا- انسان به آن آرزوها و شهوت‌ها متمایل نشود و فریفته‌ی آن نگردد.

ب- مشغول رسیدن به آن نشود و در دنبال کردن آن زیاده‌روی نکند.

ج- بر ادای آن چه خدا در مورد آن بیان کرده، شکیبایی بورزد.

د- حق نفس را از راه حرام ادا نکند.

اگر کسی بی‌رسد چگونه در برابر اموال و زیورهای دنیا که مایه‌ی فریفتگی است، صبور باشیم؟ در پاسخ او را به توجه به این چهار مورد که یاد شد، سفارش می‌کنیم. به آرزوها و هوس‌های نفس فریفته نشود و غرق در تلاش برای رسیدن به آن نباشد، چنانکه برخی ثروتمندان می‌کنند، به گونه‌ی که حتی وقتی برای نماز و یاد خدا در زندگی‌شان نمی‌ماند، تنها به گردهمایی‌ها، سفرها و رفت و آمدها می‌پردازند.

برخی کارمندان نیز از حرص انجام کارهای اداری عبادات و واجبات شرعی را رها می‌کنند و به خاطر آن مرتکب کار ناروا می‌گردند، آن‌ها سخت سرگرم کار هستند، کار برای‌شان یعنی همه چیز. شغل و کار همه‌ی زندگی آن‌ها را پر کرده و آن را می‌پرستند. چنانکه یکی از حکیمان انگلیس می‌گوید: (مردم در بریتانیا شش روز در هفته بانک مرکزی را می‌پرستند و آن گاه روز هفتم - یک شنبه - به کلیسا می‌روند).

نتیجه اینکه انسان نباید در به دست آوردن آرزوهای نفسانی زیاده‌روی کند، بلکه باید در راستای ادای حقی که خدا در این زمینه تعیین کرده عمل کند، زکات بدهد، حقوق خویشاوندان را بدهد، صدقه بپردازد و این است شکیبایی در برابر هوای نفس.

همچنین صبر و خودداری از چشم دوختن به آن چه دیگران دارند، و پرهیز از فریفته شدن به ناز و نعمتی که دیگران در آن غرق گشته‌اند، وارد در این بحث است.

مثلاً گروهی از قوم قارون شکیبایی پیشه نکردند و گفتند: ﴿يَلَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ

قَارُونُ﴾ [القصص: ۷۹] «ای کاش ما نیز مانند آن چه قارون دارد، داشتیم». خداوند

می‌فرماید: ﴿أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُم بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَيْنَ ۞ نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا

يَشْعُرُونَ ۞﴾ [المؤمنون: ۵۵ - ۵۶] «گمان می‌کنند که آن مال و فرزندان که به آن‌ها

می‌دهیم برای‌شان در خوبی‌ها می‌شتابیم ولی آن‌ها نمی‌فهمند»، ﴿وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ

إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ﴾ [طه: ۱۳۱] «به آن چه

آن‌ها را از آن برخوردار کرده‌ایم از همسر و اموال که زینت زندگی دنیایی است توجه نکن، آن برای آزمایش آن‌هاست»، تنها برای فریفته شدن و آزمودن‌شان چیزهایی به

آن‌ها داده‌ایم و ﴿وَرَزَقْنَاكَ حَيْرًا وَأَبْقَى﴾ [طه: ۱۳۱] «روزی پروردگارت بهتر و ماندگارتر است».

شکیبایی بر انجام طاعت خدا نیز نوعی دیگر از شکیبایی است که در واقع بزرگترین نوع آن و سخت‌ترین مورد برای نفس است ﴿فَاعْبُدْهُ وَأَصْطِرْ لِعِبَادَتِهِ﴾ [مریم: ۶۵] «او را بپرست و در راه عبادتش شکیبا باشد» «اصطبر» یعنی شکیبایی کامل داشته باش و آن از نظر معنی و مفهوم کاملتر و رساتر از «اصبر» است، اضافه بودن حرف در ساختار واژه نشان از داشتن معنای بیشتری است. ﴿وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَأَصْطِرْ عَلَيْهَا﴾ [طه: ۱۳۲] «خانواده‌ات را به نماز فرمان بده و بر انجام آن شکیبا باش». یعنی در ادای نماز شکیبا باش و خانواده‌ات را به آن سفارش کن.

شکیبایی در انجام طاعت سه حالت دارد

- ا. پیش از انجام طاعت با داشتن نیت درست و دور کردن شبهه‌ی ریا.
 - ب. در حین انجام طاعت بدین گونه که شخص از خدا غفلت نرزد و در ادای آن سستی نکند و واجبات و ارکان آن را رعایت کند.
 - ج. پس از پایان آن بدین گونه که کاری را که انجام داده، ابراز نکند، به آن مغرور نگردد، در مجلسی از آن نام نبرد ﴿لَا تُبْطَلُوا صِدْقَتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى﴾ [البقرة: ۲۶۴] «صدقه‌هایتان را با منت نهادن و آزار رساندن باطل نکنید»، ﴿وَلَا تُبْطَلُوا أَعْمَالَكُمْ﴾ [محمد: ۳۳] «کارهایتان را باطل نکنید». با این وصف شکیبایی در انجام طاعت سه حالت دارد: پیش از انجام آن با نیت درست، در اثنای آن با خوب انجام دادن و پس از انجام با مغرور نشدن و عدم اشاعه و هر چه که آن را باطل کند.
- یکی از زمینه‌های بزرگ شکیبایی، تحمل سختی‌ها و دشواری‌های دعوت به خدا است، اکنون این وضعیتی که مردم دارند و فاصله‌هایی که بین آن‌ها و دین ایجاد شده، بر دعوتگران راه حق پوشیده نیست. این دوری و فاصله به جنبش دعوت بزرگی نیاز دارد که طی آن همه‌ی منکرات رد شود و حق آشکار گردد.

عمر بن عبدالعزیز وقتی در امر دگرگونی انحراف‌های انبوهی که طی سالیان دراز در دروه‌های پیش از او انباشته شده بود، به سنگینی این مسؤولیت بزرگ پی برد، گفت: «من با کاری دست و پنجه نرم می‌کنم که جز خدا کسی یاریگرم نیست»...! دین

چنان بود که کودکان بر آن بزرگ شده بودند، جوانان پیر شده بودند و بادیه‌نشینان به خاطر آن هجرت کردند تا اینکه مردم آن را دین پنداشتند، بر آن پرورش یافتند و عمری را در آن گذراندند، پیر شدند و بادیه‌نشینان شتافتند و با آن انس گرفتند، و دین آن‌ها همین شد، با این وضع او خواست عادت‌های بد میان مردم را تغییر دهد.

نوح علیه السلام در امر دعوت نهصد و پنجاه سال در انواع آزمایش‌ها و مصیبت‌ها شکیبایی ورزید و این چنین صبر عظیمی حاصل کرد ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا ﴿٥٦﴾ فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا ﴿٥٧﴾﴾ [نوح: ۵ - ۶] «شب و روز ملتزم را دعوت کردم اما دعوتم جز بر فرارشان نیفزود». این چنین در نهان و آشکارا به دعوت پرداخت و هیچ فرصتی را از دست نداد، کار آسانی هم نبود، زیرا انسان از سوی دشمنان به او نیرنگ می‌شود و از جانب مردمی که با او هستند و به او نزدیکند، نسبت به آن چه خدا به او داده، مورد حسادت قرار می‌گیرد، آرزوی نابودی، زیان و برافتادن او را می‌کنند، به همین خاطر دعوتگر به سوی خدا باید هم از درون و هم از برون شکیبیا باشد. با آن‌هایی که آشکارا مخالفش هستند یا آن‌هایی که نسبت به او بدی و شر در درون پنهان می‌کنند. با دور و نزدیک از راه شکیبایی و صبوری رفتار کنند: ﴿لَشُبُّونَ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ ﴿١٨٦﴾﴾ [آل عمران: ۱۸۶] «بی‌تردید با اموال و جانتان آزمایش می‌شوند و از زبان اهل کتاب و مشرکان آزار فراوان خواهید شنید، و اگر صبر کنید، و پرهیزگاری ورزید کاری سترگ است»، ﴿وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَأَهْرُجْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا ﴿١٠٧﴾﴾ [المزمل: ۱۰] «در برابر آنچه می‌گویند شکیبیا باش و به شایستگی از آن‌ها دوری کن».

فرستادگان الهی همیشه از جمله مهمترین سرمایه‌هایشان شکیبایی در برابر آزار قوم‌شان بود و این را مورد تأکید قرار داده‌اند، آن‌ها به مردمان خود می‌گفتند: ﴿وَلَتَصْبِرَنَّ عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا وَعَلَىٰ اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ ﴿١٢٤﴾﴾ [ابراهیم: ۱۲] «و بر ماست که در برابر آزارتان شکیبیا باشیم، توکل کنندگان باید بر خدا توکل کنند»، ﴿وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا وَأَوْدُوا حَتَّىٰ أَنَّهُمْ نَصَرْنَا ﴿٣٤﴾﴾ [الانعام: ۳۴] «پیامبران پیش از تو تکذیب شدند و در برابر تکذیب صبوری پیشه کردند و آزار دیدند تا یاری ما

به آن‌ها رسید»، دعوتگر در طول این راه پرفراز و نشیب با وجود موانع سخت و گندی حرکت پیروزی، صبر پیشه می‌کند: ﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ وَزُلْزَلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرَ اللَّهُ أَلاَ إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ ﴿۱۱۴﴾ [البقرة: ۲۱۴] «آیا پنداشتید که به بهشت داخل می‌شوید بی‌آن که چون پیشینیان به سختی، تنگدستی و رنجوری گرفتار شوید، شداید و مشکلات آن چنان امت‌های پیشین را احاطه می‌کرد که پیامبر و مؤمنان ملتزمش گفتند: پس یاری خدا چه هنگام است؟ بدانید یاری خدا نزدیک است». ﴿حَتَّى إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّى مَنْ نَشَاءُ ۗ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ ﴿۱۱۵﴾ [یوسف: ۱۱۰] «هنگامی که رسولان مأیوس و از انکار مردمان مطمئن شدند یاری ما شامل حال آن‌ها شد و هرکس را خواستیم نجات دادیم و عذاب ما از قوم زیانکار باز نخواهد گشت».

۳- هنگام جنگ، ترس و بیم و در زمان رویارویی با دشمن و درگیری دو طرف شکیبایی پایه‌ی پیروزی و شرط اساسی در تحقق آن است و فرار و رها کردن میدان کارزار گناه کبیره به شمار می‌آید. به همین سبب خداوند پایداری در چنین مواقعی را واجب گردانده ﴿إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا﴾ [الانفال: ۴۵] «هنگامی که با گروهی (از دشمن) روبرو شدید پایدار باشید». و از فرار و پشت کردن به دشمن حذر داشته است. وقتی درگیری در میدان به هم می‌ریزد و رشته‌ی کار از دست می‌رود صبر و پایداری سخت‌تر و مهم‌تر است: ﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّادِرِينَ ﴿۱۱۶﴾ [آل عمران: ۱۴۲] «آیا تصورتان این بود که بی‌آن که خداوند مجاهدان و صابران شما را معلوم گرداند وارد بهشت خواهید شد».

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ ۗ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنِ يَصُرَ اللَّهُ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ﴿۱۱۷﴾ [آل عمران: ۱۴۴] «محمد فقط فرستاده‌ی خداست و پیش از او فرستادگان دیگری نیز بوده‌اند که درگذشتند، آیا اگر بمیرد و یا کشته شود شما به آیین گذشته بر می‌گردید؟

و هرکس به گذشته باز گردد زبانی به خدا نمی‌رسد و به زودی خدا شاگردان را پاداش خواهد داد».

خداوند در کتاب جاوید خود درباره‌ی آن گروه ایماندار و پایدار برگزیده پس از عملیات برگزیدن در داستان طالوت می‌گوید: ﴿إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ﴾ [البقرة: ۲۴۹] «خداوند شما را به رودخانه‌ای آزمایش می‌کند». در آنجا که گروهی از فرمان او سرپیچی کردند و جز شمار اندکی با او نماندند ﴿فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ﴾ [البقرة: ۲۴۹] «هنگامی که او و مؤمنانی که همراهش بودند از رود گذشتند»، حتی برخی از آن‌هایی که با او از رود گذشته در برابر مشکلات تسلیم شده بودند، گفتند: ﴿قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ﴾ [البقرة: ۲۴۹] «گفتند: امروز ما تاب رویاروی با جالوت و لشکریانش را نداریم»، «هنگامی که طالوت سپاهیان خود را بیرون برد گفت ﴿فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اعْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلتَقُوا اللَّهَ كَم مِّن فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَت فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّٰلِحِينَ﴾ [البقرة: ۲۴۹] «خداوند شما را به رودخانه‌ای آزمایش می‌کند، هرکس از آب آن بنوشد از من نیست و هرکس از آن ننوشد یا فقط کمی بنوشد از من است همگی جز معدودی از آن آب نوشیدند و هنگامی که او و مؤمنانی که همراهش بودند از رود گذشتند گفتند ما امروز تاب رویارویی با جالوت و لشکریانش را نداریم، آن‌هایی که یقین داشتند خدا را ملاقات خواهند کرد گفتند: بسا گروهی اندک که به خواست خدا بر گروهی بسیار چیره شدند، خداوند باشکیبیان است».

از این جا بود که مسلمانان در کارزار شکبیا بودند، صبر پیشه کردند و با خود این سخن را رد و بدل می‌کردند که «پیروزی در گرو یک ساعت شکیبایی است».^۱ دشمنی و دفاع اکنون بین دو گروه است، آنکه بیشتر پایداری و صبر کند او به پیروزی می‌رسد، چنین بود که خداوند بندگان را در برابر آزار و زبانی که از سوی مردم به

۱- خرائطی در مکارم الأخلاق (۶۰/۱) به شماره‌ی (۱۷۲) و طبری در تاریخش (۵۳۹/۳) این سخن را آورده‌اند.

آن‌ها می‌رسد به شکیبایی سفارش کرد و گفت که کردار زشت را به همانند آن پاسخ ندهند ﴿وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ [فصلت: ۳۴] «خوبی و بدی برابر نیست همیشه به نیکوترین وجه پاسخ ده». شکیبایی گاهی می‌تواند از معلم در برابر آزار و اذیت دانش آموز صادر شود، یا از سوی دعوتگر در برابر زیان و آزار دعوت شونده‌گان، از سوی مربی در برابر کسی که او را تربیت می‌کند و غیره...

به همین خاطر خضر به موسی گفت: ﴿إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا﴾ ﴿۳۷﴾ وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا ﴿۳۸﴾ [الکھف: ۶۷ - ۶۸] «تو هرگز نمی‌توانی با من همگامی کنی. چگونه می‌توانی در برابر چیزی صبر کنی که از رموز آن آگاه نیستی؟» موسی قول داد و گفت: ﴿سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا﴾ [الکھف: ۶۹] «به خواست خدا مرا شکیبا خواهی یافت». او اگر چه قول داد اما در آن موقعیت‌هایی که برایش پیش آمد نتوانست صبر داشته باشد، پس شکیبایی جایگاه، موقعیت، حالت‌ها و زمینه‌هایی دارد که ما آدمیان باید در آن از شکیبایان باشیم.

عوامل شکیبایی

اگر بپرسیم چه اسباب و عواملی در رسیدن به جایگاه شکیبایی، انسان را یاری می‌کند؟ باید گفت: موارد زیادی هست که در این راه یاریگر و کارا می‌باشد از جمله:

۱- شناخت سرشت زندگی دنیایی و سختی و رنجی که با آن آفریده و در ذاتش نهاده شده است، و اینکه خداوند انسان را در سختی آفریده و او با زحمت زیاد برای بازگشت به سوی پروردگارش در تلاش است و بالاخره روزی به او می‌رسد و اینکه درد و نامرادی و گرفتاری‌ها جزء طبیعت این دنیا است ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ﴾ (بقره: ۱۵۵) مسلماً شما را آزمایش می‌کنیم» وجود دنیای بدون آزمایش و مشکلات و نامرادی قابل تصور نیست.

جِبَلَتْ عَلٰی كَدْرٍ وَاَنْتَ تَرِيْدُهَا صَفْوًا مِّنْ لَّاٰمٍ وَّالْاَكْثَادِ
وَمُكَلِّفُ الْاَيَّامِ ضِدَّ طَبَاعِهَا مَتَطَلَّبٌ فِى الْمَاءِ جَذْوَةٌ نَّارٍ

دنیا با ناخوشی و رنج سرشته شده است و شما آن را پاک و به دور از درد و ناخوشی می‌خواهید. / کسی که از روزگار خصوصياتی خلاف سرشت آن بخواهد، مانند کسی است که می‌خواهد در آب آتش روشن کند.

هرکس از این حقیقت تلخ بی‌خبر است با رخدادهایی غافلگیر می‌شود، اما آنکه طبیعت زندگی دنیایی را فهمیده است وقتی هر گونه آزمایش یا رویداد ناخوشایندی برایش پیش بیاید، قضیه برایش بسی آسان می‌شود و درک می‌کند.

۲- ایمان به اینکه دنیا کامل ملک خداست، به هر که هر اندازه که بخواهد،

می‌دهد و یا می‌گیرد ﴿وَمَا بِكُمْ مِّن نِّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ﴾ [النحل: ۵۳] «هر نعمتی

دارید از جانب خداست». از این روی انسان وقتی از چیزی محروم می‌شود یا

مصیبتی برایش پیش می‌آید می‌گوید ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ

وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾ [البقرة: ۱۵۳] «ما از آن خداییم و به سوی او

باز می‌گردیم». در هنگام مصیبت و رخداد ناخوشایند برای درمان

مصیبت‌زدگی و کاستن از اندوه هیچ سخنی رساتر و سودمندتر از این دو اصل

و یادآوری آن برای انسان نیست. دنیا زودگذر، فانی و بی‌ثبات است، از آن

طرف هم انسان و خانواده، همسر، فرزند و اموالش همه ملک خداست، به

امانت پیش او هستند. کسی که آن‌ها را در اختیار او گذاشته هر وقت بخواهد

آن‌ها را باز پس می‌گیرد. راه سرنوشت مردم بدون استثنا به سوی او و بازگشت

به اصل خویش است. ام سلیم آن‌گاه که این حقیقت را دریافت با ابوظلحه در

موقعیت سختی قرار گرفتند که به عنوان موضع‌گیری زیبایی مشهور است:

وقتی پسرشان که ابوظلحه او را خیلی دوست داشت از دنیا رفت، ام سلیم

گفت: «ای ابوظلحه به نظر تو اگر کسی چیزی را به امانت به خانواده‌یی بدهد،

سپس آن را بخواهند آیا اهل آن خانه می‌توانند از باز پس دادنش خودداری

کنند؟ گفت: نه امانت باید پس داده شود. سپس گفت: «خداوند فلانی -

پسرمان - را به امانت به ما داده بود و اکنون او را از ما گرفت.» آنگاه ابوظلحه

آیه‌ی *إنالله را خواند*.^۱

۳- شناخت پاداش و ثواب شکیبایی. بیشتر گوشه‌هایی از آن یاد شد: ﴿نِعْمَ أَجْرُ

الْعَمَلِينَ﴾ [الذین صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾ [العنکبوت: ۵۸-۵۹] «آنان که

۱- صحیح است: بخاری (۵۴۷۰) بخش العقیقة، باب تسمية المولود غداة يولد لمن لم يعق عنه، و

مسلم (۲۱۴۴) بخش الأداب، باب استحباب تحنیک المولود عند ولادته، آورده‌اند.

شکیبایی ورزیدند و بر پروردگار خود توکل کردند» بدون حساب پاداش‌شان را می‌گیرند.

۴- اطمینان به فرا رسیدن گشایش از راه شکیبایی. خداوند با هر تنگنایی از سر رحمت خود دو فراخی و آسودگی قرار داده است: ﴿فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ۗ إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ۗ﴾ [الشرح: ۵-۶] «پس با هر دشواری آسانی قرین است، البته با هر دشواری آسانی قرین است». «العسر» (تنگدستی) معرفه به ال و «یُسْر» (آسودگی و توانگری) نکره است. پس تنگدستی (عسر) یکی است و توانگری (یُسْر) دوتا است، لذا یک «عسر» نمی‌تواند بر دو یُسْر چیره گردد. خدا فراخدستی و توانگری را با تنگدستی و سختی آورده است. لذا او یاری و کمکش را به میزان مشکل فرو می‌فرستد و به وعده‌بی که داده وفا می‌کند. ﴿فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفُّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ﴾ [الروم: ۶۰] «پس صبر پیشه کن که وعده‌ی خدا حق است و هرگز آنان که ایمان ندارند تو را سبکسار نگردانند».

سپیده‌دمان هر چند از پس یک شب طولانی باشد، عاقبت فرا می‌رسد.

اشْتَدَىٰ أَرْمَةٌ تَنْفَرُ جِي ۖ قَدْ آذَنَ لِيْلُوكِ بِالْبَلَجِ

در تنگناها استوار و قوی باش تا گشایشی فرا رسد، شب خبر از آمدن سپیده می‌دهد. حضرت یعقوب با از دست دادن یوسف و فرزند دیگرش شکیبایی پیشه کرد و گفت: ﴿فَصَبْرٌ جَمِيلٌ﴾ [یوسف: ۱۸] نه اظهار خرسندی کرد و نه بی‌تابی، او گفت: ﴿عَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا﴾ [یوسف: ۸۳] «شاید خدا همه را با هم به من باز گرداند» پس برخی از مردم صبر می‌کنند، اما نه صبر جمیل. صبر جمیل اظهار شکایت و گله‌مندی به غیر خدا در آن نیست ﴿إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ﴾ [یوسف: ۸۶] «شرح و اندوه و پریشانی خود را فقط به خدا می‌گوییم».

۵- کمک خواستن از خدا و پناه جستن به او. موسی عليه السلام به قومش گفت: ﴿إِنَّ

الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ ۗ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾ [الأعراف: ۱۲۸] «زمین از آن خداست، آن را به هرکس بخواهد وا می‌گذارد و آینده از آن پرهیزگاران است».

شکیبایان نیاز شدید به کمک خواهی از خدا دارند، لذا توکل نیز یاری خدا را به همراه می‌آورد ﴿الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾ [النحل: ۴۲] «و نیز آنان که صابرند و بر پروردگارشان توکل می‌کنند»

۶- ایمان به قضا و قدر از بزرگترین اسبابی است که انسان را در داشتن شکیبایی یاری می‌رساند. بنده باید بداند قضای الهی کارگر می‌افتد و او لازم است به هر چه او مقدر کند تسلیم شود ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا﴾ [الحديد: ۲۲] «هیچ مصیبتی در زمین و در وجود شما روی نخواهد داد مگر آنکه قبل از پیدایش در کتابی رقم خورده است».

باید بداند که ناشکیبایی و بی‌تابی، بی‌قراری و انزجار، اعتراض و گله‌مندی و... سودی ندارد، از آنچه که از دست داده، چیزی را برایش باز نمی‌آورد، پس هیچ چاره‌ی جز صبر نیست. انسان خردمند در همان نخستین روز مصیبت کاری را می‌کند که انسان بی‌خبر در روز هفتم می‌کند...! انسان بی‌خبر و نادان داد و ناله سر می‌دهد، فریاد و شیون می‌کند. سپس چند روز بعد فراموش می‌کند و در می‌ماند. در حالی که عاقل تسلیم قضای خداست از همان روز نخست: دیگر داد و فریاد و اعتراض به سرنوشت و اظهار ناخرسندی برای چه؟ چه نیازی به زدن سر و صورت و پاره کردن یقه و آستین است؟ وقتی پایان چنان است که او باید به امر خدا تن بدهد چرا از همان اول آن گونه نباشد؟! پس باید از این زیان و ضررها رهایی یابد.

زیان‌هایی در راه شکیبایی

۱- مسأله‌ی شتابزدگی ﴿خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ﴾ [الأنبياء: ۳۷] «انسان شتابکار آفریده شده است». انسان باید شکیبیا باشد و خویشتن را کنترل کند، نتیجه خود فرا می‌رسد، هر چند پس از مدتی باشد ﴿فَأَصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ﴾ [الأحقاف: ۳۵] «بنابراین صبر کن همچنان که پیامبران اولوالعزم صبر کردند». خیلی فراهوان‌ها و دعوت‌ها باشکست روبه‌رو شدند، چرا؟ دلیل دیگری نداشت جز اینکه صاحبانش شکیبیا نبودند.

۲- خشم با شکیبایی سازگار نیست، به همین خاطر یونس وقتی خشمناک و ناخرسند از قومش راه خود را پیش گرفت، خدا او را به ماهی گرفتار ساخت و آن را ماهی آزمایش او قرار داد و در دل آن ماهی شکیبایی را به درستی فرا گرفت ﴿فَأَصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْأُخْتِ﴾ [الْقلم: ۴۸] «پس در برابر فرمان پروردگارت شکیبای باش و چون صاحب ماهی مباش» و اگر پیش از اینکه ماهی او را فرو ببرد از شمار تسبیح گویان بود تا روز رستاخیز در شکم آن می ماند. پس عبادت در هنگام فراخدستی و آسایش موجب فراهم شدن گشایش در هنگام سختی می شود. «تَعْرِفْ إِلَى اللَّهِ فِي الرَّخَاءِ يَعْرِفُكَ فِي الشَّدَّةِ»: «در هنگام آسایش و توانگری خدا را بشناس تا در هنگام سختی و تنگدستی تو را بشناسد».^۱ لذا وقتی یونس در شکم ماهی ندا سر داد، ملائکه صدایش را شناختند، زیرا آن ها پیشتر وقتی در حالت رفاه و آسودگی خدا را یاد می کرد، صدایش را می شنیدند.

۳- ناامیدی بزرگترین مانع شکیبایی است. دردی بزرگتر از آن نیست، به همین سبب یعقوب فرزندان را از آن برحذر داشت: ﴿يٰبَنِيَّ أَذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَأْيَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَأْيَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾ [یوسف: ۸۷] ای پسران من به جستجوی یوسف و برادرش بروید و از رحمت خدا ناامید نشوید که جز کافران کسی از رحمت خدا ناامید نمی شود. ﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ﴾ [آل عمران: ۱۳۹] «سست و غمگین نشوید، چرا که اگر ایمان داشته باشید برترید». ﴿وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَتْرُكَكُمْ أَعْمَلَكُمْ﴾ [محمد: ۳۵] «خدا با شماست و جزای کردارتان را نخواهد کاست»، پس برافروختن شمع امید چاره ی ناامید است و یاری خواستن از خدا

۱- صحیح است: حاکم در مستدرک (۶۲۳/۳) شماره ی (۶۳۰۳) روایت کرده و گفته است: حدیث بزرگ و والایی است. طبرانی در معجم کبیر (۲۲۳/۱۱) حدیث (۱۱۵۶۰) و بیهقی در شعب الإیمان (۲۷/۲) حدیث (۱۰۷۴) آورده و شیخ آلبنی نیز در صحیح الجامع به شماره ی (۲۹۶۱) آن را صحیح دانسته است.

همان امید است، زیرا او هرکس را که به او امیدوار باشد ناامید نمی‌گرداند و امیدش را ضایع نمی‌کند، و گشایش برایش فرا می‌رسد هر چند طول بکشد.

گزیده‌یی از داستان‌های شکیبایان

از جمله نکات ارزشمند و مهم که انسان را در دست یافتن به نعمت شکیبایی یاری می‌کند خواندن و اندیشیدن در حکایت‌های شکیبایان است. مانند داستان‌های پیامبران که خود مدرسه‌یی است که در آن یاد می‌گیریم آن‌ها چگونه صبر را پیشه‌ی خود ساختند، در حالی که آن‌ها نیز پیش از اینکه پیامبر باشند، مانند ما بشرند و عضو جامعه‌ی آدمیان، اما با صبرشان برتری یافتند.

نوح علیه السلام

نوح علیه السلام در راه دعوت قومش شکیبایی بسیار بزرگی از خود نشان داد که نهصد و پنجاه سال به درازا انجامید و در این مدت طولانی هم جهاد می‌کرد و هم مردم را به دین خدا دعوت، در برابر اذیت و آزار و تمسخر آنان شکیبایی پیشه کرد. او را متهم به دیوانگی، سحر و گمراهی کردند و با همه‌ی این‌ها به شکیبایی و با خویشتنداری برخورد کرد. تا جایی که گفتند: ﴿لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَنْتُوحَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ﴾ [الشعراء: ۱۱۶] «ای نوح اگر دست برنداری سنگباران خواهی شد». و باز صبر پیشه کرد.

ابراهیم علیه السلام

ابراهیم علیه السلام در معرض مصیبت و گرفتاری ناگواری قرار گرفت مانند یک یکتاپرست مؤمن به وعده‌ی الهی شکیبایی ورزید. چنانکه وقتی به آتش در افتاد و گفت: «حسبی الله و نعم الوکیل»: «خدا مرا بس است و او خوب و کیلی است». ^۱ تا این که وقتی دستور یافت فرزند دل‌بندش را ذبح کند، اظهار ناخرسندی و بی‌زاری نکرد، شکیبایی ورزید و به آن اقدام کرد، چاقو را برداشت و با تسلیم شدن در برابر دستور خدا فرزندش را روی زمین خواباند، خداوند این چنین او را آزمود و او سربلند بود. ابراهیم خلیل با هزینه‌ی اندکی به این جایگاه دست نیافت.

۱- اشاره به روایتی دارد که بخاری (۴۵۶۳) در بخش تفسیر القرآن، باب إن الناس قد جمعوا لكم فاخشوهم، آورده است.

او پیش از آن هنگامی که دستور یافت فرزندش را که تازه به دنیا آمده بود، رها کند، پس از سالیان دراز اسماعیل به نزد او که دیگر پیرمرد بزرگسالی بود، رفت. باز از سوی خدا امر شد که او را در سرزمینی خشک و بی‌آب و علف با مادرش بگذارد! او رفت و پشت سرش را نگاه نکرد، دردمند نشد، شک نکرد، و اندوهناک نگشت، هاجر به او گفت: ما را نزد کی و می‌گذاری...؟ آیا خداوند چنین به تو دستور داده است؟ گفت: آری.^۱ ابراهیم به شام برگشت و خدا از ساره اسحاق و از اسحاق یعقوب را به او ارزانی داشت.

موسی عليه السلام

حضرت موسی از سوی قوم خود و پیشتر از سوی فرعون و قومش با آزار و اذیت و تهدیدهای زیادی روبرو شد. اما او بر کار جانفرسای دعوت آن دو گروه شکیبایی ورزید! هرکدام از پیغمبران الهی تنها با یک قوم و یک گروه از مردم سرو کار داشته‌اند، جز موسی که دعوت او، سختی‌های روبه‌رو شدن با دو قوم را برایش به ارمغان آورد. او دعوت فرعون، شکنجه‌ها و هشدارها و تهدیدهایش را به جان خرید و در برابرش شکیبایی نشان داد تا اینکه خداوند آن‌ها را به باد فنا داد. پس از آن در برابر شکنجه‌ها، آزارها و بهانه‌های بنی اسرائیل نیز شکیبایی ورزید.

پیامبر ما صلی الله علیه و آله هنگامی که از برادرش موسی یاد می‌کرد می‌گفت: «یرحُم الله موسی قد أوذی بأكثر من هذا فصبر»: «خدا رحمت کند موسی را، او بیشتر از این‌ها اذیت شد و شکیبایی ورزید».^۲

عیسی عليه السلام

حضرت عیسی عليه السلام از تهمت‌های ناروا و باطلی که بنی اسرائیل به او می‌زدند بسیار رنج برد و سختی کشید. نقشه‌ی قتلش را کشیدند و خواستند او را به صلیب بکشند، اما شکیبایی ورزید تا اینکه خداوند او را نزد خود جایگاهی والا بخشید.

۱- صحیح است: بخاری (۳۳۶۴) بخش احادیث الأنبياء، باب قول الله تعالى: «واتخذ الله ابراهيم خلیلاً» روایت کرده است.

۲- صحیح است: بخاری (۶۱۰۰) بخش الأدب، باب الصبر علی الأذى و مسلم (۱۰۶۲) بخش الزکاة، باب إعطاء المؤلفه قلوبهم علی الإسلام روایت کرده‌اند.

پیامبر ما محمد ﷺ

خاتم پیامبران ﷺ چه قدر مورد آزار و شکنجه قرار گرفت. تهمت‌هایی به او وارد کردند. گفتند: او دیوانه، جادوگر، دروغگو و خیانت‌کار است. باید دانست که سخت‌ترین چیز برای انسان راستگو این است که او را متهم به دروغ کنند. سخت‌ترین چیز برای انسان عاقل این است که تهمت دیوانگی به او بزنند، سخت‌ترین چیز برای انسان امانت‌دار این است که او را به خیانت متهم کنند و سخت‌ترین چیز برای انسان ایماندار این است که بگویند شاعر است، جادوگر است، جنون دارد، دیوانه است! در حالی که او باکمال‌ترین، راستگوترین و عاقلترین مردمان بود.

خار بر سر راهش انداختند، او را از شهرش، زادگاهش و محل آرزوهایش بیرون کردند. به طائف رفت تا خود را به قبایل آنجا معرفی کند، اما چون جز شکنجه و تمسخر چیزی از آن‌ها ندید و به خاطر اذیت و آزار و اندوه زیادی که از آن‌ها به او رسید، آنجا را رها کرد، واز شدت غصه و درد وقتی به خود آمد که به قرن الثعالب (جایی نزدیک مکه) رسیده بود.^۱ کار بد آنجا رسید که توطئه چیدند او را بکشند ﴿لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ﴾ [الأَنْفَال: ۳۰]. «یا تو را از کارت باز دارند، یا تو را بکشند و یا از شهر بیرون کنند». برخی از یارانش را کشتند و بسیاری را شکنجه کردند.

سخت‌ترین شکنجه‌ی روحی برای پیامبر خدا این است که به چشم خود ببیند پیروانش در برابر چشمانش شکنجه می‌شوند یا کشته می‌شوند. او یاسر و سمیه را می‌دید و به آن‌ها می‌گفت: «صَبْرًا آلَ يَاسِرٍ فَإِنَّ مَوْعِدَكُمْ الْجَنَّةَ»: «شکیبا باشید ای آل یاسر، جایگاه شما بهشت است».^۲

این چنین آن بزرگ مرد صبر پیشه کرد تا اینکه از سوی پروردگارش به یقین رسید و رسالتش را ادا کرد و امانتش را به صاحبانش رساند.

۱- روایت صحیح است. بخاری (۳۲۳۱) بخش بدء الخلق، باب ذکر الملائكة و مسلم (۱۷۹۵) بخش

الجهاد و السیر، باب ما لقی النبی صلی الله علیه و سلم من الأذى آورده‌اند.

۲- حاکم در مستدرک (۴۳۲/۳) حدیث (۵۶۴۶) روایت کرده و گفته است: حدیث صحیحی است.

اما بخاری و مسلم آن را نیاورده‌اند. طبرانی در المعجم الکبیر (۳۰۳/۲۴) حدیث (۷۶۹) بیهقی

در شعب الإیمان (۲۳۹/۲) حدیث (۱۶۳۱) و هیثمی در مجمع الزوائد (۲۹۳/۹) نیز آن را روایت

کرده‌اند. هیثمی گفته: طبرانی روایت کرده است و روایانش معتبرند.

او حتی هنگامی که به مدینه رفت، نباید پنداشت که زمینه‌های شکیبایی و جاهایی که در آن به صبر پناه جستند، کم شده بود، او در آنجا نیز از سوی منافقان بسیار رنج و سختی تحمل کرد، رخداد افک برای نمونه بس است! تهمتی که آن‌ها به ام المؤمنین زدند. رنج اندکی نبود. مکر یهودیان را نیز به شکیبایی از سر گذراند. که برای او زهر در غذا ریخته بودند. چنانکه تب نوبه تا زمان مرگش گاه و بیگاه برایش پیش می‌آمد. تا اینکه پایان زندگی با آن تب همراه بود.

یاران پیامبر ﷺ

یارانش نیز به همین منوال شکنجه شدند. بلال، سمیه، صهیب، عمار در برابر گرمای طاقت فرسای خورشید آن‌ها را به سرحد ذوب شدن رساندند، شکنجه کردند، یا مثل خیب، زندانی شد، سپس به شهادت رسید و او را به دار آویختند، با این وجود تا دم آخر ورد زبانش این بود:

وَأَسْتُ أَبَالِي حِينَ أُقْتَلُ مُسْلِمًا عَلَيَّ أَيُّ جَنْبٍ كَانَ فِي اللَّهِ مَصْرَعِي

اگر مسلمان باشم و بر دین اسلام کشته شوم، برایم مهم نیست در راه خدا چگونه کشته می‌شوم و بر کدام پهلو می‌افتم.

یا زنی که پدر، برادر و همسرش در جنگ احد کشته شدند و با تمام این مصیبت‌ها شکیبایی را از کف نداد. چرا که آن‌ها در راه بلند داشتن دین و در راستای کمک به آن و مبارزه با کفار جان خود را فدا کرده بودند. تابعین و تابعین نیز به همین شکل عمل کرده‌اند.

عروه بن زبیر، تابعی صبور

عروه بن زبیر از بزرگترین و نیکوکارترین تابعین بود. او پسری داشت به نام محمد که چهره‌ی بسیار زیبایی داشت. با لباسهای زیبا و مرتبی به نزد ولید رفت. ولید گفت: نوجوانان قریش این چنین‌اند. تبارک الله برایش نگفت: لذا مردم گفتند: به او چشم زده است. وقتی محمد بن عروه بن زبیر از آن مجلس بیرون آمد، اتفاقی برایش رخداد و در اصطبل گرفتار شد که چارپایان آن قدر او را لگد زدند تا جان سپرد. پس از آن بیماری خوره در پای عروه بروز کرد. گفتند باید آن را با اره ببرند تا به جاهای دیگر بدنش سرایت نکند و او را به هلاکت نرساند. همین کار را کردند. وقتی اره به استخوان ساقش رسید سرش را بر بالش نهاد و بیهوش شد. چون به هوش آمد عرق از

سر و رویش ریزان بود و او لا إله إلا الله و الله اکبر می گفت و ذکر می کرد. پای بریده شده‌اش را برداشت و آن را زیر و رو کرد، می بوسید و می گفت: «سوگند به کسی که مرا بر تو حمل کرد او بی گمان می داند که من با تو به سوی کار حرام، گناه، یا هر چه که موجب ناخرسندی خدا است نرفته‌ام» سپس دستور داد آن را بشویند و خوشبو و کفن کنند و به قبرستان ببرند تا آن را دفن کنند. وقتی پس از آنکه پایش بریده شد و فرزندش را از دست داد، از سفری بر می گشت گفت: در این سفر حقیقتاً خسته شدم!! به او گفته بودند چیزی به تو بدهیم تا بی هوش شوی و احساس درد نکنی؟ گفته بود: او (خدا) مرا به این مصیبت گرفتار کرده تا شکیبایی مرا ببیند. این چنین نپذیرفت.^۱

ابوقلابه و نپذیرفتن امر قضاوت

ابوقلابه از آن کسانی بود که هم از ناحیه‌ی جسمی و هم از جنبه‌ی دینی مورد آزمایش الهی قرار گرفت. از او خواستند منصب قضاوت را به عهده بگیرد. اما او به شام گریخت. که در عریضه در حالی که دستان، پاها و چشمش را از دست داده بود از دنیا رفت و همچنان سپاسگزار و شاکر بود.^۲

احمد بن نصر خزاعی و آشوب خلق قرآن

احمد بن نصر خزاعی یکی از علمای دوران‌های گذشته بود که از گفتن حق هیچ ابایی نداشت و بسیار به کار نیک سفارش می کرد و از کار زشت باز می داشت. او در فتنه‌ی خلق قرآن ایستادگی کرد. لذا او را به سامراء بردند و در غل و زنجیر بستند و از او خواستند حرف خود را مبنی بر اینکه قرآن کلام فرو فرستاده شده‌ی خداوند است، پس بگیرد و بگوید قرآن خلق شده است، اما او نپذیرفت. آنجا نیز دست به جنگ روانی و شکنجه‌ی جسمی علیه او زدند.

بدین گونه یک قاضی نزد خلیفه‌ی نابه‌کار بر می خیزد و اعلام می دارد خونش مباح است و حاضران با سخن او همراهی می گردند. احمد بن ابی داود گفت پیرمردی نسبت به احمد بن نصر اظهار همدردی می کند. خلیفه گفت: کار او نیز منجر به کفرش می شود و در این هنگام شمشیرش را برداشت و گفت به سوی این کافر گام بر

۱- ابن جوزی در صفة الصفة (۸۷/۲) این داستان را نقل کرده است.

۲- بنگرید: به تذکرة الحفاظ (۱۹۴/۱) و سیر أعلام النبلاء (۴۷۴/۴).

می‌دارم...! و با آن شمشیر گردنش را زد در حالی که سرش را با طنابی بسته بودند. پس از آن در کناره‌ی شرقی بغداد سرش را در جایی نصب کردند.^۱

جعفر بن محمد زرگر - که اهل علم بود - می‌گوید: احمد بن نصر خزاعی را وقتی کشتند دیدم، در آن هنگام از سرش صدای لا اله الا الله به گوش می‌رسید، و این جزء کراماتش بود.^۲ امام احمد درباره‌ی او می‌گوید: خود را در راه خدا فدا کرد.^۳

امام احمد رحمته و محمد بن نوح

خود امام احمد نیز تاریخ به یاد دارد چگونه در این آشوب خلق قرآن شکیبایی نشان داد! او با محمد بن نوح که جوانی هم رأی و هم‌اندیشه‌اش بود به سوی مأمون برده می‌شوند. با خواست خدا محمد بن نوح در راه بیمار می‌شود به امام احمد وصیت می‌کند و به او می‌گوید تو پیشوای دینی هستی شکیبیا باش. اما من می‌میرم و برای کسی اهمیتی ندارم. او در راه مرد و امام احمد را در قید و زنجیر می‌برند. پیش از اینکه نزد خلیفه برسد مردمانی به سویش می‌روند و می‌گویند حدیث‌هایی مبنی بر تقیه وجود دارد، انسان در هنگام تنگنا وسختی می‌تواند دو پهلو سخن بگوید تا طوفان ناآرامی فرو بنشیند...، او گفت: قضیه‌ی خباب را چه می‌کنید؟ در میان مسلمان‌های پیش از شما در برابر خباب با ازه یکی را دو نصف می‌کردند و این کار هولناک او را از دینش باز نمی‌گرداند.^۴ مردم با ناامیدی او را رها کردند.

امام احمد گفت: خداوندا چهره‌ی مأمون را به من نشان نده! و اتفاقاً پیش از اینکه برسد مأمون از دنیا رفت، هنگامی که خلیفه‌ی پس از او فرا رسید آشوب همچنان ادامه داشت. به او گفت: ای احمد به خدا نفس خودت است که تو را به این بلا گرفتار می‌کند. تو را با شمشیر نمی‌کشد، بلکه اندک - اندک به تو ضربه می‌زند تا می‌میری. با این ابی داود مناظره کن. امام احمد او را بر جای خود نشاند و به سکوت وا داشت و

۱- خطیب بغدادی در تاریخ بغداد (۱۷۷/۵) این مطلب را آورده است.

۲- همان: ۱۷۷/۱.

۳- خطیب بغدادی در تاریخ (۱۷۷/۵) این سخن را آورده است. ابن جوزی در صفة الصفوة (۳۶۴/۲) و ابن مفلح در المقصد الأرشد فی ذکر أصحاب الامام احمد (۲۰۰/۱) آورده‌اند.

۴- درست است. به روایت بخاری اشاره دارد: (۳۶۱۲) بخش المناقب، باب علامات النبوة فی الإسلام. پیشتر نیز یاد شد.

برهانش را باطل کرد. گفت: از قرآن یا از سنت چیزی بیاورید؟ آن‌ها نتوانستند هیچ دلیلی علیه او بیاورند.

خلیفه به امام احمد می‌گوید: صالح رشیدی را می‌شناسی؟ می‌گوید: نامش را شنیده‌ام. خلیفه گفت: او آموزگار پرورشی من بود. نظرش را درباره‌ی قرآن خواستار شدم با من از در مخالفت درآمد و چون با من مخالفت کرد و پافشاری کرد که قرآن مخلوق نیست، دستور دادم لگدمال شد و آن قدر بر روی زمین کشیده شد تا جان سپرد.

آن گاه گفت: مجازاتگران و تازیانه‌ها را بیاورید. گفت: تازیانه‌های دیگری را بیاورید. سپس تازیانه به او می‌زد. خلیفه می‌گفت: دستت را محکم بگیر، خدا دستت را ببرد!

جلادهای مختلف پی در پی او را زدند و امام احمد سختترین شکنجه‌ها را از آن‌ها چشید. زآن پس خلیفه می‌گفت: چرا، به خاطر چه خودت را به کشتن می‌دهی؟ من بر تو نگرانم! آن کس که بالای سرش ایستاده و مراقب او بود شروع کرد با شمشیر به او سیخونک زدن. و خلیفه می‌گفت: وای بر تو ای احمد جواب ندادی؟ به هر شکلی که فرجی برایت داشته باشد پاسخ بده تا تو را آزاد کنم. اما می‌گفت: ای امیرالمؤمنین از کتاب خدا و از سنت رسول خدا مدرکی برایم بیاور! سپس جلاد می‌آمد و می‌زد. این چنین روند ضربه زدن ادامه پیدا می‌کرد و امام می‌گفت: آن قدر زدند که بیهوش شدم. وقتی به هوش آمدم، زنجیر و دستبند در دستانم بود. کسی به من گفت: تو را به رو بر زمین خوابانندیم و حصیری را بر رویت گذاشتیم و خود بالا رفتیم و لگدمال کردیم! امام احمد در آن هنگام احساس نکرده بود. وقتی اندکی خوراکی برایش آوردند تا بخورد، روزه بود و از آن نخورد. سپس باز او را که خون از لباسش می‌چکید، آوردند، نماز خواند. یکی از آن‌ها پرسید: با لباس خونی نماز خواندی؟ گفت: عمر در حالی نماز خواند که از زحمتش خون روان بود! او در زندان ماند تا اینکه بیست و هشت ماه بعد آزاد شد و تحت اقامت اجباری یعنی ماندن در خانه‌اش قرار گرفت.^۱ برای عالم هیچ چیز سخت‌تر از این نیست که از توسعه دادن دانش ممنوع شود. درباره‌ی امام احمد (رضی الله عنه) از یکی پرسیدند، گفت: مردی بود که در راه خدا جان دادن برایش آسان شده بود، و در این مقصود جانش را فدا کرد. چنانکه بلال نیز این کار را کرد، و اگر احمد نبود اسلام از آن دیار رخت بر می‌بست.^۲

۱- ابونعیم در حلیة الأولیاء (۲۰۳/۹) به این سخن اشاره کرده است.

۲- ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۱۷۱/۹.

همراه شکیبایان

اکنون ای انسان سست اراده! راه دراز است... حضرت آدم در این راه خسته شد... نوح تلاش کرد... ابراهیم به آتش انداخته شد، اسماعیل برای ذبح شدن روی زمین دراز کشید... زکریا با اره دو نصف شد... یحیای پر آزرم ذبح شد... ایوب با آزار و گزند گریبانگیر شد... گریه‌ی داود از حد گذشت و پیغامبر گرامی اسلام متهم به سحر و جنون شد، دندان‌ش شکسته شد و سر و رویش زخمی شد... عمر بر اثر ضربه‌ی شمشیر کشته شد، ذوالنورین، علی، حسین و سعید بن جبیر نیز به همین سرنوشت رفتند، ابن مسیب و مالک شکنجه شدند... و آن چه از این شواهد برداشت می‌شود این است که هیچ راهی جز شکیبایی نیست.

به همین روی عمرس می‌فرماید: «بهترین دوران‌های زندگی‌مان را با شکیبایی گذراندیم».^۱ یعنی زندگی با وجود آن همه ناخوشی‌ها و سختی‌ها تنها با شکیبایی به کام می‌آید، همان منش قلبی که زندگی با آن به خوشی می‌گراید، و بدون آن غیرقابل تحمل است.

لذا بنده نباید کاری کند که با شکیبایی منافات داشته باشد، از قبیل اظهار گله مندی از پروردگار، مردمان، بیزاری و انزجار، اما اینکه انسان پزشک را (مثلاً) از درد و ناراحتی‌اش مطلع گرداند تا مداوایش کند، ایرادی ندارد.

دردمندی و ناله و صدایی که از شخص بیمار سر می‌زند و نیز آهی که برای رفع خستگی و درماندگی کشیده می‌شود ناپسند نیست، اما آه و ناله از روی گله‌مندی و شکایت ناپسند است و بحث مفصلی دارد.

ضجه و ناله‌هایی که از زنان نوحه‌کننده و دیگران بر می‌آید و حتی اکنون از برخی مردان حرکت‌هایی مانند زدن سر و گونه و صورت با دست، واویلا و همه با اصل شکیبایی منافات دارد.

پس مسلمان باید پروای خدا را داشته باشد و راه شکیبایان را پیش بگیرد، از خدا می‌خواهیم ما را از شمار گروه شکیبایان بگرداند و این منش بزرگوارانه را روزی ما کند، اوست بخشنده‌ی کریم!

۱- ابن مبارک در الزهد (۲۲۲/۱)، احمد در الزهد (۱۱۷/۱) و ابونعیم در حلیة الأولیاء (۵۰/۱) روایت کرده‌اند.. بخاری در حاشیه ی صحیحش (۲۳۷۵/۵) و ابن حجر در تغلیق التعلیق (۱۷۲/۵) آورده‌اند.

شکر

با سپاس پرودگار و درود بر پیامبرش در زنجیره درس‌های اعمال و منش‌های مربوط به دل در این بخش درباره‌ی موضوع شکر سخن می‌گوییم.

در آغاز سؤال‌هایی مطرح است: اصل شکر چیست؟ حقیقت لغوی آن چیست؟ در شرع به چه معناست؟ چه جایگاهی دارد و قواعدش چیست؟ چند معنا دارد؟ مردم از لحاظ شکرگزاری چند دسته‌اند؟ درجه‌ها و ارکان آن کدامند؟

در این جا پاسخ به این سؤال‌ها و مسایل دیگر و تأملی در زندگی شاکران به طور مفصل بیان می‌گردد.

شکر و اهمیت آن

دست یافته‌اند. بر دو بال شکیبایی و شکر به سوی بهشت‌های جاوید پر گرفته‌اند. و این البته فضل خداوند است که آن را به هر که بخواهد می‌دهد و او دارای فضل زیادی است. شکر بهترین مایه‌ی زندگی خوشبختان است، آن‌ها از نردبان شکر به بالاترین منازل به لحاظ اینکه ایمان دو بخش است: بخشی از آن شکیبایی و بخش دیگر شکر، برای کسی که خویشان را پند می‌دهد و دوستدار رهایی و خوشبختی خود است، شایسته و حق است که این دو اصل بزرگ را در کانون توجه خود قرار دهد و از این دو راه مقصد کج نشود، و پیشروی به سوی دوست حقیقی را در بینابین این دو جاده بداند، تا خدا روز رستاخیز او را در میان بهترین گروه قرار دهد.

تعریف شکر

شکر در لغت

یعنی اعتراف به احسان و نیکی کسی. گویند: «شکرتُ الله، و شکرتُ لله و شکرتُ نعمة الله» یعنی خدا را شکر گفتم، و شکر نعمت خدای به جا آوردم، همچنین در لغت به معنای ظهور تأثیر غذا در بدن جاندار می‌آید. پس «شکور» برای چهارپایان آن است که علف اندک برایش بسنده است یا با علف اندک چاق می‌شود با این توضیح شکر در این جا خلاف کفر است.

شکر برابر تحسین و تمجید انسان نیکوکار به خاطر کار نیکی که در حق کسی انجام داده به کامی رود. در لغت می‌گویید: «شکرته» و «شکرت له»، گویند کاربردش در زبان عربی با لام (شکرت له) فصیحتر است. شکران مصدر و خلاف کفران است. «اشتکرت السماء»: یعنی باران آسمان تندتر شد و «اشتکر الضرع» یعنی پستان حیوان پر از شیر شد.

به این اشتقاق بنگرید و دقت کنید در رابطه‌یی که میان آن شکر موردنظر و شکری که پاداش خدا برای انسان شکور است، می‌بینید معنی‌ها در افزایش و فزونی‌اند.

شکر در اصطلاح

یعنی بروز اثر نعمت‌های الهی در بنده به عنوان ایمان در دلش، حمد و سپاس بر زبانش و عبادت و طاعت در اندامهایش.

چون در اصل نعمت متسوجب شکر فراوان است، پس باید دید وقتی نعمت فراوان باشد شکر چگونه خواهد بود؟ شکر نقطه‌ی مقابل کفر و نقیض آن است، انسان‌ها یا شاکرند و یا کافر.

در زبان می‌گویید: «شکرت له» با لام متعدی می‌شود و «کفرت به» با حرف باء متعدی می‌شود. ابن قیم در این باره نکته‌ی جالبی دارد، می‌گوید: «مشکور در حقیقت همان نعمت است و به کسی که به او داده شده، اضافه شده است، به همین سبب می‌گویید «شکرت له» با لام متعدی می‌شود، اما کفر چون در آن انکار نعمت و تکذیب هست، می‌گویند: «کفر بالله» و «کفر بالآله» به همین خاطر با حرف باء متعدی شده است».

مقامات شکر

شکر دارای مقام‌های بزرگی است و هرکس در کتاب خدا و سنت پیامبر نگرش داشته باشد موارد شگفت‌انگیزی می‌بیند، از قبیل:

۱- خداوند یاد خویش را با شکر قرین ساخته است و صبر، خادم هر دوی این‌ها و

ابزار رسیدن به آن‌ها و یاریگر آن‌ها است. فرمود: ﴿فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ

وَأَشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ﴾ [البقرة: ۱۵۲] «پس به یاد من باشید تا به یاد شما

باشم و مرا سپاس بگویید و ناسپاسی نکنید».

- ۲- او شکر را قرین ایمان ساخته است و اگر مردم شکرگزار باشند و ایمان داشته باشند، هیچ موردی برای عذاب و شکنجه‌اشان وجود ندارد: ﴿مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَءَامَنْتُمْ وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا﴾ [النساء: ۱۴۷] «اگر سپاسگزار و مؤمن باشد چرا خدا شما را عذاب کند؟» یعنی حقش را به تمام و کمال ادا کردید و شکر همراه با ایمان است که به خاطرش آفریده شده‌اید.
- ۳- خداوند خبر داده است که شکرگزاران را از میان بندگانش مخصوص منت قرار داده است: ﴿وَكَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لِيَقُولُوا أَهَؤُلَاءِ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ﴾ [الأنعام: ۵۳] «بدینگونه آن‌ها را به یکدیگر آزمودیم تا بگویند «اینها هستند که خدا از میان ما به آن‌ها نعمت داده» آیا خدا شکر کنندگان را بهتر نمی‌شناسد؟»
- ۴- او مردمان را به شکور و کفور تقسیم کرده است. کفر و اهل کفر متنفرت‌ترین انسان‌ها نزد خدا است، و دوستدارترین چیزها و انسان‌ها نزد او شکرو شاکران است: ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾ [الإنسان: ۳] «راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد خواه ناسپاس».
- ۵- او بندگان را می‌آزماید تا از میان آن‌ها شکوران را بشناساند. از زبان سلیمان فرمود: ﴿هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ﴾ [النمل: ۴۰] «این از فضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا شکرش را به جا می‌آورم یا کفران می‌کنم نفع شکر برای شاکر است و هرکس ناسپاسی ورزد (بداند) پروردگارم بی‌نیاز و بخشنده است»
- ۶- او به شاکران وعده‌ی فزونی نعمت داده است: ﴿وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾ [ابراهیم: ۷] «و پروردگارتان اعلام کرد که اگر شاکر باشید افزونی به شما عطا خواهیم کرد و اگر کفران کنید مجازات من سخت است.»
- ۷- خداوند سبحان از کردار شاکران و از منش شکر خشنود است: ﴿إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ﴾

[الزمر: ۷] «اگر ناسپاسی کنید خداوند بی نیاز است و ناسپاسی را برای بندگانش نمی‌پسندد و اگر سپاسگزاری کنید آن را برای شما می‌پسندد» از این موارد در قرآن فراوان است، خداوند شکر و کفر را که ضد همدیگر با هم مقایسه می‌کند.

﴿وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ﴿۱۴۳﴾ وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ﴿۱۴۴﴾﴾ [آل عمران: ۱۴۳-۱۴۴] «شما پیش از روبه رو شدن با مرگ آرزوی او را می‌کردید، اینک آن را با چشم خود دیدید و خیره در آن نگاه کردید. محمد فقط فرستاده‌ی خداست و پیش از او فرستادگان دیگری نیز بوده‌اند که درگذشتند آیا اگر بمیرد و یا کشته شود شما به آیین گذشته بر می‌گردید؟ و هرکس که به گذشته باز گردد زبانی به خدا نمی‌رسد. و به زودی خدا شاکران را پاداش خواهد داد».

شکرگزاران در این آیه‌ها همان‌ها هستند که بر نعمت بیمانند ایمان استوار ماندند و به گذشته‌ی خود باز نگشتند. پس برخی از مردم هنگام آزمایش و گرفتاری پایدار و استوار نیستند، کفران می‌ورزند، ثابت قدم نمی‌مانند، برخی هنگام آزمایش و دشواری، حقیقت درون دل خود را آشکار می‌کنند. زبان‌شان به یاد خدا و ستایش او می‌پردازد و با دل و زبان و اعضا عمیقاً شکر خدای می‌گویند.

۸- خداوند زیادت در پاداش و نعمت را به شکر متعلق ساخته است. البته زیادت و فرونی از سوی او پایان ندارد، همچنان که شکرگزاری از او پایانی ندارد. او بسیاری از پاداش‌ها را به مشیت خود موقوف کرده است، مانند این آیه‌ها:

* ﴿فَسَوْفَ يُعْطِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ﴾ [التوبة: ۲۸] «چنانچه خدا بخواهد از فضل خود بی‌نیازتان می‌کند».

* دربارهی اجابت دعا: ﴿فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ﴾ [الأنعام: ۴۱] «اگر اراده کند مشکلی را که برای آن او را می‌خواندید برطرف می‌سازد».

* دربارهی بخشش: ﴿فَيَعْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ [البقرة: ۲۸۴] «خداوند هرکس را بخواهد می‌بخشد».

* دربارهی روزی: ﴿يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ﴾ [البقرة: ۲۱۲] «خداوند هر که را بخواهد بدون حساب روزی می‌دهد».

* درباره‌ی توبه: ﴿وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ﴾ [التوبة: ۱۵] «و خداوند توبه‌ی هرکس را که بخواهد می‌پذیرد».

* اما شکر را بدون قید مشیت خود آورده است: ﴿وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ﴾ [آل عمران: ۱۴۵] «به زودی شاکران را پاداش خواهیم داد». در آیه‌ی دیگری فرموده است: ﴿وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾ [آل عمران: ۱۴۴] «و به زودی خدا شاکران را پاداش خواهد داد» نگفت: «اگر بخواهد شکرگزاران را پاداش می‌دهد» یا نگفت: «شاکران را اگر بخواهد پاداش می‌دهد».

۹- او به ما خبر داده است که از جمله اهداف اصلی ابلیس در میان آفریدگان این است که انسان‌ها را از شکرگزاری باز بدارد، ابلیس در طرح کارش که ذکر کرده، تعهدهایی داده است که پروردگارش خبرش را یاد کرده است: ابلیس - لعنت خدا بر او - در میان سخنانش گفت: ﴿ثُمَّ لَا يَتَّبِعُهُم مِّن بَيْن أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ﴾ [الأعراف: ۱۷] «آن گاه از پیش و پس و از راست و چپ بر آن‌ها می‌تازم و بیشترشان را ناسپاس خواهی یافت». او از بشر می‌خواهد از شکر دور بمانند و سعی می‌کند بین آن‌ها و بین شکرگزاری فاصله بیندازد تا این راه را بر آن‌ها ببندد.

۱۰- خداوند شاکران را وصف کرده و گفته این‌ها شمار اندکی از بندگانش هستند: ﴿وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ﴾ [سبأ: ۱۳] «اندکی از بندگان من شکرگزارند». امام احمد از عمر بن خطاب یاد می‌کند که شنید مردی می‌گفت: «خدایا مرا از آن گروه اندک قرار بده!» گفت این چه دعایی است؟ گفت: «ای امیرالمؤمنین خداوند فرمود: ﴿وَمَا ءَامَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ﴾ [هود: ۴۰] «اما جز معدودی به او ایمان نیاوردند» و فرمود: ﴿وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ﴾ [سبأ: ۱۳] «اندکی از بندگان من شکرگزارند» و فرمود: ﴿إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ﴾ [ص: ۲۴] «مگر آنان که از مؤمنان نیکوکار باشند که آن‌ها نیز اندکند» عمر گفت: درست می‌گویی»^۱.

شکر یکی از ویژگی‌ها و صفات پیامبران و مؤمنان است، در میان مردم به این گونه نیست، زیرا بسیاری از مردم از نعمت‌های فراوانی برخوردارند، اما شکرگزار پروردگارشان نیستند.

۱۱- خداوند نخستین فرستاده‌اش به سوی اهل زمین را به شکرگزاری یاد کرده و

او را ستوده است و او نوح (علیه السلام) است. درباره‌ی او گفت: ﴿ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا﴾ [الإسراء: ۳] «ای فرزندان کسانی که همراه نوح به کشتی بردیم، نوح بنده‌ای سپاسگزار بود». اینکه مخصوصاً نام نوح را آورده است اشاره به اقتدا به او دارد. گویی به زبان دیگر می‌گوید او پس از آدم پدر دوم شماست، زیرا شما همه فرزندان و نواده‌ی نوح هستید که او هم بنده‌ی شکرگزاری بود. پس به او اقتدا کنید و مرا شکر گوئید و در امر شکرگزاری به او اقتدا کنید: ﴿وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ﴾ [۷۷]: «فرزندانش را ماندگار کردیم» کار فرزندان باید این باشد که در شکرگرای خود را مانند پدرشان بسازند.

۱۲- خداوند متعال روشن کرده است که هرکس او را بی‌پرستد، او را شکر گفته است و هرکس شکر او را به جای نیاورد، از شمار عبادت کنندگان نیست، فرمود: ﴿وَأَشْكُرُوا لِلَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ﴾ [البقرة: ۱۷۲] «اگر خدا را می‌پرستید شکرش را به جای آورید.»

۱۳- او به بنده‌ی خود موسی دستور داد که پیامبری و رسالت و تکلیف الهی را با شکر دریافت بدارد ﴿قَالَ يَمُوسَىٰ إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَىٰ النَّاسِ بِرِسَالَتِي وَبِكَلامِي فَخُذْ مَا آتَيْنَاكَ وَكُن مِّنَ الشَّاكِرِينَ﴾ [الأعراف: ۱۴۴] «ای موسی! با پیام‌ها و با سخن گفتنم تو را برگزیدم آنچه را به تو داده‌ام بگیر و سپاسگزار باش.»

۱۴- نخستین چیزی که به انسان پس از رسیدن به سن رشد، سفارش کرده است این است که خدا و سپس پدر و مادرش را شکر بگوید: ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهَذَا عَلَىٰ وَهْنٍ وَفَصَّلَهُ فِي عَامَيْنِ أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَىٰ الْمَصِيرِ﴾ [لقمان: ۱۴] «به انسان سفارش پدر و مادرش را کردیم مادر به او حامله شد و هر روز ناتوان‌تر می‌شد و پس از دو سال او را از شیر باز گرفت و

سفارش کردیم که باید سپاسگزار من و پدر و مادرت باشی که بازگشت به سوی من است».

۱۵- خداوند اعلام کرده که خشنودی‌اش در شکرگزاری از او است: ﴿وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ﴾ [الزمر: ۷] «اگر سپاسگزاری کنید آن را بر شما می‌پسندد».

۱۶- درباره‌ی ابراهیم خلیل خبر داده که شکر نعمت‌هایش را به جا آورده است: ﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿۱۳۰﴾ شَاكِرًا لِأَنْعُمِهِ أُجِبَتْهُ وَهَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۱۳۱﴾﴾ [النحل: ۱۲۰-۱۲۱] «(به راستی ابراهیم پیشوایی فرمانبر خدا و حنیف بوده و هرگز شرک نورزید. او شاکر نعمت‌های خدا بود. خداوند او را برگزید و به راه راست هدایت کرد)».

پس از جمله صفت‌های آن امت الگو، که به تنهایی در مقابل جماعت بسیار زیادی از مردم یاد می‌شود و در نیکی و احسان به او اقتدا می‌شود، و همسنگ با چند مقدار از اهل زمین است، از جمله ویژگی‌ها، و صفت‌هایش این بود که خداپرست و شکرگزار نعمت‌هایش بود، و خداوند شکر را هدف و مقصود خلیل خود قرار داده است.

۱۷- او همچنین خبر داده که شکر مقصود از آفرینش است. فرمود: ﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿۷۸﴾﴾ [النحل: ۷۸] «خداوند شما را از شکم مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی نمی‌دانستید و برای شما گوش و چشم و دل آفرید تا شاکر باشید». این هدف خلقت است. نهایت اینکه فرمود: ﴿وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرِ وَانْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿۱۲۳﴾﴾ [آل عمران: ۱۲۳] «خدا شما را در جنگ بدر یاری کرد در حالی که ناتوان بودید از خدا بترسید باشد که شکر نعمت او را به جا آورید». همچنان که خدا خواست آن‌ها را یاری دهد، آن‌ها نیز به خاطر این نعمت الهی باید او را شکر کنند. خلاصه اینکه شکر هدف غایی آفرینش است. آفرید تا از او شکرگزاری کنند و دستور داد تا شاکر باشند ﴿فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ ﴿۱۵۲﴾﴾ [البقرة: ۱۵۲] «پس یاد من باشید تا به یاد شما باشم و مرا سپاس بگویید و ناسپاسی نکنید».

فرق میان شکر و شکیبایی

شکر خود هدف است اما شکیبایی برای چیز دیگری مطلوب است، شما شکیبایی می‌ورزید تا چیزی که منجر به آن می‌شود اتفاق بیفتد، و شکیبایی ابزاری است برای رسیدن به هدف دیگر، چیزی که مورد پسند و ستایش است، پس خود مقصود نیست، اما شکر خود خواسته و هدف است.

جایگاه شکر

چنان که ابن قیم (رحمته) نیز یاد کرده است در جایگاه‌ها و مقامات ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ [الفاتحة: ۵] شانزده وجه هست، بدین شرح:

- ۱- از بالاترین جایگاه‌هاست.
- ۲- بالاتر از جایگاه خشنودی است، خشنودی در محدوده‌ی شکر است، بدون آن شکر نیز نیست.
- ۳- نیمی از ایمان شکر است و نیمه‌ی دیگر آن شکیبایی.
- ۴- خداوند به شکرگزاری دستور داده و از ضد آن نهی فرموده است.
- ۵- اهل شکر را ستوده و آن‌ها را با خاصگان مردم توصیف کرده است.
- ۶- شکر را غایت آفرینش و دستورهایش قرار داده است.
- ۷- اهل شکر را به بهترین پاداش وعده داده است.
- ۸- آن را سبب زیادتی در فضل خود دانسته است.
- ۹- شکر را نگهدار نعمت قرار داده است.
- ۱۰- خیر داده که اهل شکر همان‌ها هستند که از آیاتش بهره‌مند می‌گردند.
- ۱۱- برای آن‌ها نامی از آن ساخته است (شکور) که شاکر را به مورد شکر می‌رساند و فراتر از آن شکرگزار خود مورد شکر واقع می‌شود.
- ۱۲- نهایت آن چه پروردگار از بنده‌ی خود می‌خواهد.
- ۱۳- او خود را شاکر و شکور نامیده، به شکرگزاران نیز همین دو اسم داده است، از صفت خود به آن‌ها داده و آن‌ها را به نام خود نامیده است، همین برای دوست داشتن شکرگزاران و فضل او بر آن‌ها کافی است.
- ۱۴- خداوند خبر داده که شمار شاکران در میان بندگانش اندکند.
- ۱۵- شکر ناگزیر زیادتی همراه آن است.

۱۶- شکر همان روی آوردن دل به دوستی صاحب نعمت و اعضا به طاعت او و جاری شدن زبان به یاد و ستایش او است.

معانی شکر

شکر به سه چیز مربوط می‌شود: دل، زبان و اعضا. معنای آن با شناخت سه چیز در پیوند است:

۱- شناخت نعمت: یعنی آوردن آن به ذهن، تشخیص دادن آن و مطمئن شدن نسبت به آن. وقتی انسان نعمت را بشناسد، به کمک آن به شناخت نعمت دهنده می‌رسد، تا از غفلت بیرون بیاید، از این قبیل در قرآن کریم زیاد می‌یابیم، به منظور اینکه انسان این نعمت‌ها را در ذهن داشته باشد و شکر گوید. به علاوه چون نعمت را بشناسد، خرد دنبال منشأ آن می‌گردد و چون آن را یافت محبت او را خواستار می‌شود. وقتی او را دوست بدارد به طلب او و برای رسیدن به او به تکاپو می‌افتد و او را شکرگزاری می‌کند، از این، عبادت حاصل می‌آید، زیرا این راه شکرگزاری نعمت دهنده است، یعنی خدا. پس شناخت دروازه‌ی محبت است و منشأ عبادت.

۲- پذیرش نعمت، یعنی دریافت آن با اظهار نیاز به نعمت دهنده و اینکه بداند چون نعمت‌ها بدون شایستگی بنده صورت پذیرفته است، زیرا خدا از فضل و منت خود به ما بخشیده است، و این بر او واجب نبوده است.

۳- ستایش از صاحب نعمت به خاطر نعمت‌هایش، دو نوع است: عام: چنان است که او را به بخشندگی و بزرگواری، نیکی و احسان و گستردگی کرم وصف کنید. خاص: چنان است که نعمت‌هایی را که به شما عطا کرده بر زبان بیاورید و بگویید که به شما رسیده است: ﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾ [الضحی: ۱۱]. «و از نعمت پروردگارت سخن بگو».

درباره‌ی این مورد دو نظر هست:

نخست اینکه نعمت‌ها را برشمارید و یاد کنید، مثلاً بگویید: «خداوند چنین و چنان نعمت‌هایی به من داده است...»، به همین سبب برخی از مفسران در تفسیر این آیه از سوره‌ی ضحی گفته‌اند: «نعمت‌هایی را که در این سوره خداوند یاد می‌کند و به تو

بخشیده، شکر گوی، مانند تحسین حال تو که یتیم بودی و شناساندنت پس از گمنامی و بی‌نیاز کردنت پس از نیازمندی».

این که آن نعمت‌ها را در راستای طاعت خدا به کار بگیری.

پس تحدث به نعمت، ستایش و تمجید خداوند به خاطر آن به شمار می‌آید. نیز باید خداوند را به صفت‌های مبارکش که مناسب جایگاه شکر است بستایید، از قبیل: منان، کریم، صاحب فضل زیاد، دارای احسان و خیر گسترده، و دارای بخشش بزرگوارانه. او را به نام‌های نیکش بخوانید و شکر بگویید. تحدث به نعمت، در مقام نهایت شکرگزاری است.

چنانکه با استناد در حدیث جابر نقل شده است: «مَنْ صَنَعَ إِلَيْهِ مَعْرُوفًا فَلْيَجْزِ بِهِ فَإِنْ لَمْ يَجِدْ مَا يَجْزِي بِهِ فَلْيُثْنِ فَإِنَّهُ إِذَا أَثْنَى عَلَيْهِ فَقَدْ شَكَرَهُ وَإِنْ كَتَمَهُ فَقَدْ كَفَرَهُ، وَمَنْ تَحَلَّى بِمَا لَمْ يُعْطِ كَانُ كَلَابِسَ ثَوْبِي زُورًا»: «هرکس به او نیکی شود، باید پاداش آن را بدهد، اگر چیزی نداشت که به خاطر آن ببخشاید، باید نیکی کننده را تمجید و ستایش کند، زیرا وقتی او را بستاید یعنی او را شکر گفته است، اما اگر آن نعمت یا احسان را پوشیده بدارد آن را کفر گفته است، و هرکس خود را به چیزی بیاراید که ندارد مانند این است که لباس ستمی بپوشد».^۱

تمجید و ستایش مانند اینکه بگوید: «جزا الله خيراً»، «خدا پاداش خیرت دهد»، و نیز دعاهای خیر وسیله‌ی برای شکرگزاری است.

مردم و شکر نعمت

مردم در موضوع شکرگزاری نعمت سه گروهند:

گروهی شکرگزار نعمت‌هایند و آن را می‌ستایند. گروهی آن را انکار می‌کنند و یا کتمان می‌کنند. و گروهی به ظاهر می‌نمایانند که اهل شکر نعمت‌اند، اما در حقیقت چنین نیستند بلکه چنانند که در حدیث آمده: «المتشيع بما لم يُعطِ كلابس ثوبِي زورًا»:

۱- حدیث نیکی است: به روایت ابوداود (۴۸۱۳) بخش الأدب، باب فی شکر المعروف، شیخ آلبنانی در صحیح الجامع آن را نیک دانسته است (۶۰۵۶).

«کسی که خود را دارای چیزهایی بداند که ندارد، مانند آن کس است که لباس ستم پوشیده است».^۱

از نعمان بن بشیر نقل است که بر منبر گفت: «هر کس به خاطر نعمت اندک شکر نکوید، به خاطر نعمت فراوان نیز شکرگزاری نمی‌کند، هرکس از مردم تشکر نکند، از خداوند نیز شکرگزاری نمی‌کند، و تحدث به نعمت الهی شکر است و ترک آن کفر، همراهی با جماعت مایه‌ی رحمت است و جدایی از آن باعث عذاب».^۲

تحدث به نعمت که در دین سفارش شده است، شایسته است از اعماق دل برخیزد و نزد دیگران نیز ابراز شود. اما انسان برای کسانی که حسودش هستند مختار است از این مسأله سخنی نکوید، و آن را پوشیده بدارد، ایرادی ندارد، کفران نعمت نکرده است زیرا او به خاطر تنگ نظری به نعمت و کوتاهی در ادای حق خدا این کار را نکرده است بلکه برای دفع زیان یعنی حسادت، چشم‌زنی، نیرنگ و ضرر است، و دفع زیان از جمله اهداف شریعت است.

اما مقایسه‌ی نعمت‌ها در مورد نعمت‌های الهی غیرممکن است. می‌توان بین بندگان این کار را کرد، اما بین بنده و پروردگار ممکن نیست: «گوشت و خون آن‌ها هرگز به خدا نمی‌رسد» بنده در برابر آن چه خدا به او ارزانی داشته، چه چیزی می‌تواند بدهد؟ بنابراین هیچ راهی به دادن پاداش نیست.

پس بنده باید بداند که او همیشه کوتاهی می‌کند و برای تمجید و ستایش پروردگار باید نعمت‌هایش را در مسیری به کار بگیرد که مورد رضایت او باشد. اما پاداش خدا را دادن برای انسان میسر نیست و خداوند از منش‌ها و کردارهای او بهره‌ی نمی‌گیرد و حتی اگر انسان‌ها همه او را بپرستند در ملک او چیزی افزوده نمی‌شود.

وظیفه‌ی ما در برابر نعمت‌های خداوند ﷻ

ما انسان‌ها در برابر نعمت‌های بی‌کرانی که خدا برایمان فراهم کرده، چند وظیفه داریم که باید آن را به انجام برسانیم: فروتنی در برابر او، مانند فروتنی شاکر در برابر

۱- صحیح است. به روایت بخاری (۵۲۱۹) بخش نکاح، باب المتشعب بما لم یئل، و مسلم (۲۱۲۹) بخش اللباس و الزینة، باب النهی عن التزویر فی اللباس و غیره.

۲- سخن نیکی است: امام احمد (۱۷۹۸۱) روایت کرده و ألبانی در صحیح الجامع (۳۰۱۴) آن را پسندیده است.

کسی که او را شکر می‌گوید، دوست داشتن خدا آن گونه که شایسته‌ی انسان شکرگزار است، اعتراف به نعمت‌هایش، تمجید و ستایش او به خاطر نعمت‌ها، و اینکه از آن در راستای رضایت او استفاده کند و آن را در مواردی که خداوند دوست ندارد به کار نگیرد. شکرگزاری نیز همانند نعمت‌ها نسبت به هم یکی از دیگری برتری دارد. نوع و میزان شکرگزاری انسان‌ها با هم تفاوت دارد. شکر از خدا هم با قلب انجام می‌شود و هم با زبان و دیگر اندام‌های بدن.

شکرگزاری با دل

آشنایی و شناخت قلبی نشان شکر است، بدین گونه که انسان بداند خداست که تمام نعمت‌هایی که در آن غوطه می‌خورد، به او بخشیده است. مردم گاهی از سبب نعمت شکرگزاری می‌کنند و خدا را به فراموشی می‌سپارند. خدایی که دارایی به کسی بخشیده تا او نیز به انسان‌های دیگر بدهد. پس شخص ثروتمند تنها وسیله‌ی است برای رساندن نعمت‌ها. مردم در این گونه موارد از معبر و راه گذر تشکر می‌کند و سرچشمه را شکر نمی‌گویند.

با توجه به این نکته در تربیت بچه‌ها خیلی مهم است که برای‌شان فهمانده شود این نعمت‌های فراوان از کجاست، و بدانند که خداوند سرچشمه‌ی روزی است. تا آن‌ها شاکر تربیت شوند و حس شکرگزاری در دل‌شان ریشه بدواند. خدا فرمود:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أذْكُرُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خَلْقٍ غَيْرِ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ﴾ [فاطر: ۳] «ای مردم نعمتی را که خدا بر شما ارزانی داشته است به یاد آورید، مگر جز خدا آفریننده‌ی دیگری وجود دارد که از آسمان و زمین شما را روزی بدهد؟ هیچ معبودی جز او نیست. پس چرا سرگشته‌اید؟»، «چرا به باطل ایمان دارند و به نعمت خدا کفر می‌ورزند؟». چنانکه از این آیه بر می‌آید نخستین نعمت، نعمت آفرینش و ایجاد است. شناخت نعمت‌ها و آشنایی با آن مرحله‌ی مقدماتی شکر است. آیات زیادی برای شمارش و گردآوری نعمت‌ها آمده است، تا فراوانی آن را برای انسان آشکار سازد و بداند که شمار نعمت‌ها در حصر نگنجد و بدین گونه تسلیم بخشنده‌ی نعمت‌ها شود. خداوند خود یادآوری کرده که نعمت‌های الهی قابل حصر و شمار نیست: ﴿وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا

حُصُوهاً ﴿ [ابراهیم: ۳۴] «و اگر بخواهید نعمت‌های خدا را بشمارید هرگز قادر نخواهید بود».

اما مواردی فرعی و اصلی یاد شده که بایستی فرعیها را به اصل آن باز گردانیم، مانند سلامتی که نعمتی اصلی است و نعمت‌های فرعی دیگری که از آن پدید می‌آیند، از قبیل: حرکت، راه رفتن، کار، ورزش، خواب، خوردن، نوشیدن، مسافرت و ... همین طور ثروت، وقت و دانش همه نعمت‌هایی پایه‌اند و هرکدام نعمت‌های بی‌شمار زیادی را در بردارد.

می‌توانید نعمت‌ها را در کنار مشابه و همانندهای آن قرار دهید. مثلاً او ما را پس از آفرینش و ایجاد به صفت مخلوق یاد کرده، سپس به نعمت آدمی و انسان بودن، و آن گاه بر ما منت گذاشته و ما را موصوف به مسلمین گردانده و نعمت‌های هدایت و ایمان را به ما ارزانی داشته است.

پس اگر در نعمت‌هایی که ما را فرا گرفته‌اند، تأمل کنیم می‌بینیم که نخستین آن نعمت آفرینش و پیدایش است و دومین آن نعمت آدمی و انسان بودن. زآن پس اینکه خدا ما را از روی نعمت خویش مسلمان قرار داده است. زیرا اگر فضل و نعمت الهی نبود، شما یهودی، نصرانی یا بودایی می‌شدید. نیز متذکر شوید که بر شما نعمت ارزانی داشته و شما را از شمار اهل سنت و به دور از پیروی از بدعت قرار داده است. خدا کرم نموده که شما مسلمان سنی هستید و نه مسلمان بدعتی.

شما که اهل طاعت و دینداری هستید به نعمت خدا بر خود بنگرید و شکر کنید که عصیانگر نیستید، یا اگر دانشی دارید، باید نعمت خدای را سپاس بگویید که مانند نادانان نیستید، او شما را آموزش داده و دانش و هدایت راستین را به شما عطا کرده که با آن از انحراف و گمراهی دور می‌مانید. اگر دعوتگر راه حق هستید.

به یاد بیاورید که درسایه‌ی نعمت الهی در شمار درماندگان و بی‌اراده ما نیستید. نیز شما از نعمت بلند همتی و تربیت درست برخوردارید که شخص را درجه به درجه بالا می‌برد و گام به گام به او دانش می‌آموزد، تا به کمال برسد. بالاتر از همه‌ی این موارد نعمت پیغامبری است برای آنان که خدا برگزید، راستگویان، شهدا و صالحین. بنابراین آفرینش درجه‌ها و مرتبه‌هایی دارد.

نمایاندن نعمت‌های الهی بر عامه‌ی مردم به ویژه در امر دعوت بسیار مهم است. دعوتگر نعمت‌های خداوند را برای مردمان یادآوری کند، روشن سازد. مثلاً خورشید

نعمتی از سوی خدا است، بودنش در جایگاه آن، طلوع و غروبش در وقت خود نعمتی عظیم است، اگر اندکی دورتر بود بسیاری از کره‌ها منجمد می‌شد و اگر اندکی نزدیکتر بود می‌سوخت...! ماه نیز به نوبه‌ی خود نعمت گرانقدری است، اگر موقعیتش نزدیکتر به زمین می‌بود مد دریا افزایش می‌یافت، و دنیا را فرا می‌گرفت، و اگر اندکی دورتر می‌بود دنیا خشک می‌شد. یا اگر آتمسفر وجود نداشت زندگی در کره‌ی زمین چگونه میسر می‌شد؟

نکته‌ی دیگر اینکه خداوند آدمی را به این اختصاص داده که او را در میان سایر آفریدگانش با دست خویش خلق کرده است. مردم بایستی این را به یاد داشته باشند: ﴿مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتَ بِيَدَيَّ﴾ [ص: ۷۵] «چه چیز تو را از سجده کردن بر چیزی که من آن را با قدرت خود آفریده‌ام، مانع شد؟» بنابراین در میان جانداران تنها آدم (علیه‌السلام) است که خداوند او را با دست خویش آفرید ﴿أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَهْرَةَ وَبَاطِنَةَ﴾ [لقمان: ۲۰] «آیا ندیدید که خداوند آنچه را در آسمان‌ها و زمین است رام شما کرد و نعمت‌های آشکار و نهانش را بر شما ارزانی داشت؟»

﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمْ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمْ الْأَنْهَارَ﴾^{۳۳} و﴿سَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ وَسَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ﴾^{۳۴} وَعَاثَلَكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ﴾^{۳۵} [ابراهيم: ۳۲-۳۴]

«و از آسمان آب فرو فرستاد و با آن میوه‌ها را برای روزیتان برویاند، و کشتی‌ها را به اختیارتان آورد تا به فرمان او بر دریا حرکت کند و رودها را برایتان مسخر گرداند و خورشید و ماه را که مدام تابان و در گردشند به تسخیر شما درآورد و شب و روز را مسخرتان کرد و هر آنچه خواستید به شمار ارزانی داشت و اگر بخواهید نعمت‌های خدا را بشمارید هرگز قادر نخواهید بود، انسان بسیار ستمکار و ناسپاس است.»

در سوره‌ی نحل (که سوره‌ی نعمت‌ها نیز نامیده می‌شود) یادآوری کرده است: ﴿وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حَلِيَّةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاجِرَ فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾^{۱۱} وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ

رَوَسِيَّ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَرًا وَسُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿١٥﴾ وَعَلَّمَتِ وَيَالْتَجِمُ هُمْ يَهْتَدُونَ ﴿١٦﴾ أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿١٧﴾ وَإِنْ تَعُدُوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٨﴾ [النحل: ۱۴-۱۸] «اوست که دریا را به اختیاران در آورد تا از آن گوشت تازه خوراکتان شود و زینتی را برای آرایش خود استخراج کنید و کشتی‌ها را شکافنده دریا می‌بینید تا از فضل خدا روزی بیابید و شکرش را به جا آورید. کوه‌های استواری در زمین بیفکند تا از لرزش آن بکاهد و به شما آرامش ببخشد و نهرها و راه‌هایی به وجود آورد تا هدایت شوید. و نیز ستارگان را علامتی برای راهیابی قرار داد. آیا آنکه می‌آفریند مانند کسی است که نمی‌آفریند و چرا پند نمی‌گیرید؟ اگرخواستار شمارش نعمت‌های خدا باشید هرگز از عهده شما ساخته نیست، خداوند آمرزنده مهربان است».

﴿وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا وَجَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ وَسَرَابِيلَ تَقِيكُمُ بَأْسَكُمْ كَذَلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ﴾ ﴿٨١﴾ [النحل: ۸۱] «خداوند در آفریده‌هایش سایه‌هایی پدید آورد و در کوه‌ها پناهگاهی. جامه‌هایی برایتان قرار داد که شما را از گرما حفظ کند و نیز جامه‌هایی که در موقع جنگ حافظ شماست، بدین ترتیب نعمت‌هایش را برای شما کامل می‌کند تا تسلیم اوامرش شوید»

از جمله‌ی منت‌هایی که خداوند بر گردن ما دارد و منت خاص الهی است ایمان است: ﴿يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُوا عَلَيَّ إِسْلَمَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَيْكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ ﴿١٧﴾ [الحجرات: ۱۷] «بر تو منت می‌گذارند که اسلام آورده‌اند، بگو «به خاطر اسلام آوردنتان بر من منت نگذراید، اگر درست دریابید خدا بدان سبب که به ایمان راهنمونتان شده است بر شما منت می‌نهد»». ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳] «امروز دین شما را کامل و نعمت خود را بر شما تمام کردم و اسلام را دین شما برگزیدم».

از نعمت هدایت، آرامش، امنیت، گشایش، بخشش، رحمت، برکت، آسان‌سازی و افزایش روزی ناشی می‌شود.

سخن گفتن درباره‌ی نعمت‌های الهی از جمله ابزارها و وسایل دعوت راه حق است که با دعوت شونده‌گان انجام می‌پذیرد تا شکرگزاری در میان آن‌ها حاصل شود. شگفت اینکه در این زمان بیشتر از هر دوره‌ی دیگر پیشرفت و اکتشافات بسیاری در تولیدات کشاورزی، دامی، ارتباطات، زیوآلات، پوشش، پزشکی، درمان و پیوندهای گوناگون و زمینه‌های زیاد دیگری به دست آمده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ﴾ [البقرة: ۲۴۳] «خداوند نسبت به بندگانش احسان می‌کند ولی بیشتر مردم شاکر نیستند».

برخی از مردم در تفسیر نعمت‌ها یا نسبت دادن آن به منابع باطل گرایش‌های شگفت‌انگیزی پیدا کرده‌اند که دور از واقع می‌نماید، چنانکه قارون وقتی نعمت‌های زیاد خدا در حق او برایش یادآوری شد، چنین کرد: ﴿إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي﴾ [الفصل: ۷۸] «این اموال را به مدد علمی که داشتم به دست آوردم» آن‌ها، اهل گمراهی و غرور هنگامی که نعمت‌های خدا برای‌شان یاد می‌شود، غرور و خودپسندی سبب می‌شود آن را به کس دیگر نسبت بدهند، مثلاً به زیرکی، توانمندی و ابزارهای خود یا دیگران نسبت می‌دهند!... این البته کاری است که شقاوتمندان می‌کنند، خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا بِكُمْ مِّن تَعَمَّةٍ فَمِنَ اللَّهِ﴾ [النحل: ۵۳] «هر نعمتی دارید از جانب خداست»، ﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ﴾ [الطارق: ۵] «انسان باید بنگرد که از چه چیز آفریده شده است»، ﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ﴾ [عبس: ۲۴] «انسان به غذای خویش بنگرد»، ﴿ءَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ﴾ [الواقعة: ۶۹] «آیا شما آن را از ابر فرو فرستادید یا ما؟»، ﴿وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ﴾ [الحجر: ۲۲] «در صورتی که شما توانایی نگهداری آن را ندارید»، ﴿أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ﴾ [الواقعة: ۶۸] «آیا آب را که می‌نوشید دیده‌اید؟ آیا شما آن را از ابر فرو فرستادید یا ما؟ اگر بخواهیم آن را تلخ قرار می‌دهیم پس چرا شکر نمی‌کنید؟».

شکرگزاری با زبان

زبان انسان از آن چه در دل دارد، خبر می‌دهد. وقتی دل سرشار از شکر خدا می‌شود، زبان با حمد و ستایش او آن را ابراز می‌دارد. به حمد و ستایش و شکرگزاری موجود در دعای پیامبر بنگرید:

۱- پیامبر ﷺ هنگامی که از خواب بیدار می‌شد، می‌فرمود: «الحمد لله الذي أحيانا بعدما أماتنا وإليه النشور»: «سپاس خدایی را که ما را پس از اینکه میراند، زنده کرد و بازگشت به سوی اوست». ^۱ «الحمد لله الذي عافاني في جسدي و ردّ عليّ روعي و أذن لي بذكره»: «سپاس خدا را که سلامتی جسمی به من عطا کرد، روحم را به من برگرداند و به من اجازه داد او را یاد کنم». ^۲

۲- وقتی به بستر خواب می‌رفت می‌فرمود: «الحمد لله أطمعنا و سقانا و آوانا کم ممن لا کافی له و لا مؤوی»: «سپاس خدای را که به ما غذا داد و آب نوشاند و ما را پناه داد، چه بسیارند کسانی که نه غذای کافی دارند و نه پناه دهند». ^۳

۳- او که در طلب مغفرت سرمشق همگان بود، به نعمت خداوند و کوتاهی خود در شکرگزاری معترف بود: «أبوء لك بنعمتك عليّ و أبوء بذنبي»: «به نعمت تو بر خود و نیز به گناهانم معترفم». ^۴

۴- در دعاها همیشه دعا را با ستایش او و تمجید از او به آن چه شایسته‌ی آن است، آغاز می‌کرد.

۵- در هر خطبه، از دواج یا هر کار مهمی خداوند را ستایش و تمجید می‌کرد.

۶- در دعای استفتاح، سوره‌ی فاتحه، ایستادن پس از رکوع، ذکرهای پس از سلام نماز، در همه‌ی این دعا و ذکرها حمد و ستایش هست، همین طور در دعاها

۱- صحیح است، به روایت بخاری (۷۲۹۴) بخش توحید، باب السؤال بأسماء الله تعالی و الاستعاذة بها.

۲- درجه‌ی حدیث حسن است: به روایت ابوداود (۵۰۵۰) بخش الأدب باب ما یقال عندالنوم، ترمذی (۳۴۰۱) بخش الدعوات، ابن ماجه (۳۸۷۴) بخش الدعاء، باب ما یدعو إذا أوی إلى فراشه، و احمد در مسند (۷۷۵۲)، همه‌ی آنها از حدیث ابوهریره رضی الله عنه نقل کرده‌اند. ألبانی در صحیح الجامع (۷۱۶) آن را حدیث، درجه‌ی حسن دانسته است.

۳- صحیح است: به روایت مسلم (۲۷۱۵) بخش الذکر و الدعاء، باب ما یقول عندالنوم.

۴- صحیح است: به روایت بخاری (۶۳۰۶) بخش الدعوات، باب أفضل الاستغفار.

شب‌زنده‌داری: «اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ أَنْتَ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ» و «اللَّهُ

أكبر كبيراً والحمد لله كثيراً و سبحان الله بكرةً وأصيلاً».^۲

او وقتی چیزی می‌خورد یا می‌نوشید یا درباره چیزی از او می‌پرسیدند یا سفر می‌کرد یا عطسه می‌کرد، در همه‌ی این موارد خدا را شکر می‌کرد.

۷- او در هر لحظه و هر ساعتی از شب و روز خدا را ستایش می‌کرد، حمد می‌کرد

و «هر ستایشی برایش صدقه‌ی بود».^۳

از حضرت عایشه رضی الله عنها نقل است که شبی به طور اتفاقی متوجه شد که پیامبر صلی الله علیه و آله

در دل شب ایستاده و عبادت می‌کند و این دعا را از او شنید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِرِضَاكَ

مِنْ سُخْطِكَ، وَبِمَعَاذِكَ مِنْ عِقَابِكَ، وَبِكَ مِنْكَ لَا أَحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ

عَلَى نَفْسِكَ»: «خدایا از خشم و نارضایی تو به خشنودیت، از کيفرت به بخششت و از تو

به خودت پناه می‌برم، ستایشی ندانم که شایسته‌ی تو باشد، تو چنانی که خودت

ستوده‌ای».^۴

او به معاذ گفت: «یا معاذ إني أحبُّك فلأدع أن تقولَ دبرَ كلِّ صلاةٍ اللَّهُمَّ أعني على

ذِكْرِكَ وَشُكْرِكَ وَحَسَنَ عِبَادَتِكَ»: «ای معاذ من تو را دوست دارم، سفارش می‌کنم

پس از هر نمازی بگویی خدایا مرا بر ذکر خودت، شکرگزاری تو و عبادت تو به طور

احسن کمک کن».^۵

شکرگزاری با اندام‌ها

منظور از اندام‌ها غیر از دل و زبان است. هر کاری و هر کرداری که بنی آدم در

طاعت یا عبادتی انجام می‌دهد نشان از شکرگزاری او از پروردگار به خاطر نعمت‌های

۱- صحیح است: به روایت بخاری (۱۱۲۰) بخش الجمعة، باب التهجد باللیل، و مسلم (۷۶۹) بخش

صلاة المسافرین و قصرها، باب الدعاء فی صلاة اللیل و قیامه.

۲- صحیح است: به روایت مسلم (۲۶۹۶) بخش الذکر، باب فضل التهلیل و التسبیح و الدعاء.

۳- صحیح است: به روایت مسلم (۷۲۰) بخش صلاة المسافرین و قصرها، باب استحباب صلاة

الضحی و أن أقلها رکعتان.

۴- صحیح است: به روایت مسلم (۴۸۶) بخش الصلاة، باب ما یقال فی الركوع و السجود.

۵- صحیح است: به روایت ابوداود (۱۵۲۲) بخش الصلاة، باب فی الاستغفار، و نسائی (۱۳۰۳) بخش

السهو، و احمد در مسند (۲۱۶۱۴) البانی در صحیح الجامع (۷۹۶۹) آن را صحیح دانسته است.

بی‌کرانش است. کار نیک نمونه‌ی شکرگزاری با اندام‌ها است. وقتی انسان به چهل سالگی می‌رسد دعا می‌خواند که قرآن بیان می‌کند: ﴿حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي ۗ إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾ [الأحقاف: ۱۵] «تا هنگامی که به رشد برسد و به چهل سالگی در آید، گوید «پروردگارا! مرا توفیق ده تا شکر نعمت را که بر من و پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای به جا آورم و اعمال صالحی انجام دهم که تو را خشنود سازد و فرزندانم را صالح کن که من تسلیم شده‌ام و به سوی تو باز می‌گردم».

در این آیه پس از درخواست توفیق در سپاسگزاری نعمت خدا، از او می‌خواهد انجام «عمل صالحی» برای او فراهم کند، منظور این است که شکرگزاری تنها با زبان بسنده نیست.

از جمله وسیله‌های شکرگزاری با اندام آن است که در این حدیث‌ها آمده است: «كُلُّ ابن آدم يُصبح وعلی كلِّ سلامی صدقة»: «هر آدمی در حالی روز نو را آغاز می‌کند که هر سلام و درودی که بر من فرستاده، صدقه‌یی برایش محسوب شده است». ^۱ اما سؤالی که به نظر می‌رسد این است که شکر سیصد و شصت مفصل بدن را چگونه ادا کند؟ این حدیث در پاسخ به ما کمک می‌کند: «كُلُّ تَحْمِيدَةٍ صَدَقَةٌ، وَكُلُّ تَهْلِيلَةٍ صَدَقَةٌ، وَ أَمْرٌ بِالْمَعْرُوفِ صَدَقَةٌ، وَ إِمَاطَةُ الْأَذَى عَنِ الطَّرِيقِ صَدَقَةٌ»: «هر حمدی صدقه‌یی است، هر لا إله إلا الله گفتنی صدقه‌یی است، سفارش به کار نیک و برداشتن موجب آزار و اذیت از راه صدقه است».

کارهایی که صدقه به شمار می‌آیند زیادند، ابن رجب در شرحش بر اربعین نووی مواردی از آن را گرد آورده است، مانند: «صدقه‌های جسمی، صدقه‌های مالی، مهارت در یاد دادن حرفه‌ایی یا نوآوری، فهماندن، آموزش، زمان، مقام و موقعیت...».

ذوالقرنین به گروهی از مردمان ناآگاه صنعت سدسازی آموخت تا آن‌ها را از شر و خطر دشمنان‌شان ننگه دارد.

۱- صحیح است: به روایت مسلم (۷۲۰) بخش صلاة المسافرين و قصرها، باب استحباب صلاة الضحی و أن أقلها ركعتان.

کسانی که آشنا و ماهر در کامپیوتر و علوم آن هستند تشریح آن برای مردم و زمانی که برای این کار می‌گذرانند، برای آن‌ها صدقه است، در نهایت قصد این است که انسان مسلمان با همه‌ی اندام‌های بدنش باید شکر خدا را به جا آورد، به هر نوع صدقه‌یی، و شکرگزاری یک روز کسی را از شکرگزاری روز دیگر بی‌نیاز نمی‌کند.

فرق میان شکر بنده و پروردگار

باید دانست که شکرگزاری از بنده با شکر پروردگار یکسان نیست، شکرگزاری از پروردگار خضوع، فروتنی و پرستش در آن هست، در تشکر از بنده نباید او را پرستش کرد، بلکه در مقابل چیزی، فقط چیزی به او می‌دهید و برایش دعای خیر می‌کنید که خدا او را پاداش خیر دهد و در نهان و از ته دل برایش دعا می‌کنید و از او تشکر می‌کنید. به علاوه به جا آوردن شکر خدا از نقطه نظر عبودیت، درجه و انواع طاعاتی که در آن هست با تشکر از مردم فرق می‌کند. کسی که از مردم تشکر نمی‌کند انسان ناسپاسی است و شایستگی شکرگزاری خدا را نیز ندارد.

شکر سبب افزایش نعمت‌ها

نعمت‌های الهی با شکرگزاری بنده فزونی می‌یابد و از زوال به دور می‌ماند. دلیل آن فرموده‌ی خداست: ﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ﴾ [ابراهیم: ۷] «اگر شاکر باشید افزونی به شما عطا خواهیم کرد»، ﴿وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِّلرَّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبْنَ وَسَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ﴾ [النساء: ۳۲] «آرزومند برتری‌ها نباشید که خدا به بعضی از شما بر بعضی دیگر داده است. برای مردان بهره‌ای است از آنچه به دست آورده‌اند و برای زنان نصیبی، و از فضل خدا مسألت کنید».

تشکر از مردم با شکرگزاری خداوند تعارضی ندارد، زیرا خداوند خود به تشکر از مردم سفارش کرده است و او ما را به این کار آگاه ساخته است و راهنمایی کرده که اگر کسی در حق ما کار نیکی انجام داد، آن را جبران کنیم و در پیشاپیش همه پدر و مادران که در مورد آن‌ها فرمود: ﴿أَنْ أَشْكُرَ لِي وَلَوْلَا دَيْكَ إِلَى الْمَصِيرِ﴾ [لقمان: ۱۴] «سفارش کردیم که باید سپاسگزار من و پدر و مادرت باشی که بازگشت به سوی من

است» پیامبر ﷺ نیز تأکید فرمودند: «لایشکر الله من لا يشكر الناس»: «هرکس از مردم سپاسگزاری نکند از خداوند نیز سپاسگزاری نمی‌کند».^۱

پس شکرگزاری از مردم به اصل شکرگزاری از پروردگار خدشه‌ی وارد نمی‌کند و از جایگاه و وجوب آن نمی‌کاهد، بلکه اشکال در این است که برخی از مردم از بنده‌های خدا تشکر می‌کنند، اما از خالق آن‌ها شکرگزاری نمی‌کنند و این مصیبت است.

برخی کارها خود به شکر منجر می‌شود؛ مانند موارد زیر:

۱- به کسانی که جایگاهی پایینتر از شما دارند بنگرید، پیامبر فرمود: «انظروا إلى من هو أسفل منكم ولا تنظروا إلى من هو فوقكم فإنه أجدر ألا تزدروا نعمة الله»: «به کسانی که پایینتر از شما هستند نگاه کنید، نه به آن‌هایی که بالاتر از شما هستند. شایسته‌تر آن است که نعمت الهی را ناچیز شمارید».^۲

وقتی انسان به کسان بالاتر از خود نگاه می‌کند و به آن‌ها می‌اندیشد باید بداند و ایمان داشته باشد که این قسمت خدا است و نباید این مورد او را از شکر خدا باز دارد. در اشتباهند آنان که کسان بهتر و بالاتر از خود را می‌بینند و از شکر خدا باز می‌مانند، باید بدانند که خداوند فرمود: ﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيُبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ﴾ [الأنعام: ۱۶۵] «اوست که شما را در زمین جانشین قرار داد و بعضی را نسبت به دیگران مرتبه بالاتر بخشید تا شما را به آنچه مقرر کرده است، بیازماید».

۲- بنده باید بداند او عهده‌دار نعمت‌هایی است که خدا به او داده است. خداوند فرمود: ﴿ثُمَّ لِنُسَلِّنَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾ [التكاثر: ۸] «در آن روز از نعمت‌هایی که داشتید بازخواست خواهید شد». وقتی به این وقوف یابد و بداند که روز رستاخیز او مسؤول آن نعمت‌ها شناخته می‌شود و به خاطر آن و حتی

۱- درجه ی حدیث نیک است: به روایت احمد در مسند (۱۷۹۸۱)، لفظ از اوست، و البانی در صحیح الجامع (۳۰۱۴) آن را نیک دانسته است.

۲- صحیح است: به روایت بخاری (۶۴۹۰) بخش الرقاق، باب لينظر إلى من هو أسفل منه ولا ينظر إلى من فضل عليه، و مسلم (۲۹۶۳) بخش الزهد و الرقائق.

آب سرد محاسبه می‌شود، از خشیت آن روز به شکر می‌پردازد. بازخواست و مناقشه در آن روز خود عذاب است.

شناخت حقیقت شکر نعمت‌ها

مردم در فهم سپاسگزاری به خاطر نعمت‌هایی که خداوند بر آن‌ها ارزانی داشته، راه‌های پراکنده‌ی پیش گرفته و برداشته‌های گوناگونی دارند، تا جایی که گاهی خود را از برخی از آن نعمت‌ها محروم می‌کنند، در حالی که خداوند به اینکه ما از آن برخوردار گردیم و بهره‌مند شویم و او را شکر بگوییم، خشنوداست و راضی. با وجود این چرا خود را از روزی خدا بی‌نصیب کنیم: ﴿كُلُوا وَشَرِبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴾ [البقرة: ۶۰] «از روزی‌های الهی بخورید و بیاشامید و فساد را زمین نگسترانید»، ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَأَشْكُرُوا لِلَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ﴾ [البقرة: ۱۷۲] «ای مؤمنان از نعمت‌های پاکیزه‌ای که روزیتان کرده‌ایم، بخورید و اگر خدا را می‌پرستید شکرش را به جا آورید».

با توجه به آیه‌های قرآن امکان ندارد شکرگزاری با حرام کردن حلال صورت بپذیرد! آنچنان که در مبادی تصوف هست، صوفیه گمان می‌کنند از جمله شیوه‌های شکر نعمت‌ها بهره نگرفتن و برخوردار نشدن از آن است. لذا آن‌ها نعمت‌های خدا را بر خود حرام می‌کنند! اما حقیقت این است خداوند با رضایت و خشنودی خاص خود به ما اجازه داده است از نعمت‌هایش بهره‌مند گردیم و از او سپاسگزاری کنیم، نعمت‌های پاکیزه‌ی خدا را و حلال او را بر خود حرام نکنیم، بلکه بخوریم، بنوشیم، اما اسراف نکنیم، از او شکرگزاری کنیم و به او ایمان داشته باشیم، زیرا از طرفی نعمت‌هایی هستند که خودداری از آن ممکن نیست، مثلاً آیا کسی هست که نعمت نفس کشیدن را از خود محروم کند؟ قضای حاجت نیز نعمتی است، حتی آبی که می‌نوشیم نعمت است. این نعمت‌ها را خداوند برای ما مباح فرموده و با بهره‌مندی ما از آن خشنود است، بر ما شکر واجب است. اگر برای بهره‌مندی از نعمت‌های خدا ادای شکر به اندازه‌ی واقعی آن شرط بود تمام اعمال بندگان حق یک نعمت را ادا نمی‌کرد، پس ای پروردگار منان «أَبِوءُ بِنِعْمَتِكَ عَلَيَّ وَأَبِوءُ بِذَنْبِي»: «به نعمت تو در حقم و گناهم به درگاه تو معترفم» این چنین خدا را شکر بگوییم، به نعمت‌هایش اعتراف کنیم، با شکر نعمت

از کوتاهی خود طلب بخشش کنیم، هر چند با هر مقدار که باشد، شکر ما با نعمت‌هایش برابری نمی‌کند!

راه درست این است که نعمت‌های خداوند را در آن چه که مورد رضایت و خشنودی اوست به کار بگیریم، و او را بستاییم، شکر کنیم و از کوتاهی‌های خود در انجام تکالیف پوزش بخواهیم، او از این کار ما خرسند است.

در صحیحین از پیامبر ﷺ نقل است که او آن قدر به عبادت ایستاد که پاهایش پوسته-پوسته شد. به او گفتند: ای رسول خدا با اینکه خدوند گناهان گذشته و آینده‌ی تو را بخشیده، چرا چنین خود را به سختی می‌اندازید؟ فرمود: «أفلا أكون عبداً شكوراً؟» «پس بنده‌ی شکرگزاری نباشم؟!». ^۱

او با آن مقام معنوی والا به خاطر بخشش خداوند شکرگزاری می‌کرد. برای این منظور ما می‌توانیم از خدا بخواهیم ما را بر شکر خود یاری دهد: «خدایا مرا در ذکر، شکر و عبادت شایسته‌ی تو یاری کن». ^۲ پیامبر این سخن را برای معاذ بیان کرد و به او آموخت.

وقتی از پیامبر ﷺ پرسیدند: از دارایی‌ها کدام یک را برگیریم؟ توجه آن‌ها را به نکته‌ی مهم جلب کرد، فرمود: «لِيَتَّخِذَ أَحَدُكُمْ قَلْباً و لِسَاناً ذَاكِرًا و زَوْجَةً مُؤْمِنَةً تُعِينُ أَحَدَكُمْ عَلَى أَمْرِ دِينِهِ و دُنْيَاهُ»: «شما باید دلی شکرگزار، زبانی ذکر کننده و همسر ایمان‌داری که در امور دینی و دنیایی یاری‌گرتان باشد، داشته باشید». ^۳ بنابراین سرمایه‌ی حقیقی و جاودانی چنانکه حبیب خدا اشاره فرمود، قلب شاکر، زبان ذاکر و همسر ایمان‌دار است. او ﷺ همچنین فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لِيَرْضَى عَنِ الْعَبْدِ أَنْ يَأْكُلَ الْأَكْلَةَ

۱- صحیح است: بخاری (۱۱۳۰) بخش جمعه، باب قیام النبی ﷺ اللیل، و مسلم (۲۸۱۹) بخش صفة القيامة و الجنة والنار، باب إكثار الأعمال و الاجتهاد فی العبادة، روایت کرده اند.

۲- صحیح است: ابوداود (۱۵۲۲) بخش الصلاة، باب فی الاستغفار، نسائی (۱۳۰۳) بخش السهر، و احمد در مسند (۲۱۶۱۴) روایت کرده‌اند. ألبانی در صحیح الجامع (۷۹۶۹) آن را صحیح دانسته است.

۳- صحیح است: ترمذی (۳۰۹۴) بخش التفسیر، باب و من سورة التوبة، ابن ماجه (۱۸۵۶) بخش النکاح، باب أفضل النساء، و امام احمد در مسند (۲۱۸۸۷) روایت کرده‌اند. البانی در صحیح الجامع (۵۳۵۵) آن را صحیح معرفی کرده است.

فیحمده علیها أو یشرّب الشربة فیحمده علیها»: «خداوند از بنده خشنود می شود اگر او هر چه بخورد یا هر چه بنوشد خداوند را بر آن شکر گوید».^۱

حسن بصری گفت: خداوند مردم را به هر نعمتی که بخواهد بهره مند می گرداند، اگر به خاطر آن او را شکرگزاری نکنند، آن را تبدیل به عذاب می کند. به همین سبب پیشینیان آگاه شکر را به دو نام می خواندند: یکی (حافظ) چون نعمت های موجود را حفظ می کرد و دیگری (جالب: جلب کننده) زیرا نعمت های از دست رفته را باز می آورد. این چنین افزایش نعمت ها از سوی خداوند ادامه پیدا می کند تا زمانی که بنده بر شکرگزاری پایدار باشد، بیشتر به شکر، قید و بند نعمت ها می گفتند؛ از آن روی که نعمت را در بند می کرد و نمی گذاشت از دست برود.

عمر به عبدالعزیز گفت: «نعمت های خداوند را با سپاسگزاری از او در قید کنید».^۲ شکر در هنگام سلامتی به نظر برخی از اهل علم بزرگتر از شکیبایی در هنگام آزمایش و گرفتاری است.

مطرف به عبدالله گفت: «اگر سلامت باشم و شکر گویم نزد من دوست داشتنی تر است تا اینکه مصیبت زده باشم و شکیبایی پیشه کنم».^۳ یعنی اگر شکر نعمت ها روزی ام شود بهتر از این است که گرفتار گردم و صبر کنم. پیامبر ﷺ سفارش کرد که طلب بخشش و سلامتی کنیم، در حالی که هیچ اشاره نکرده که درخواست مصیبت و صبر کنیم.

و انگهی اگر کسی شکر بر نعمت روزی اش گردد، مقامی کمتر از شکیبایی بر مصیبت نیست. حسن گفت: «بسیار از نعمت ها یاد کنید، یاد آن شکر است، خداوند پیامبرش را سفارش کرده که به نعمتش تحدث کند: ﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾ [الضحی: ۱۱] «و از نعمت پروردگارت سخن بگو». خداوند دوست دارد آثار نعمت هایش

۱- صحیح است: به روایت مسلم (۲۷۳۴) بخش الذکر و الدعاء، باب استحباب حمدالله تعالی بعد الأکل و الشرب.

۲- بیهقی در شعب الإیمان (۱۳۰/۴) به شماره ی (۴۵۴۶) از سخنان عمر بن عبدالعزیز ؓ آورده است.

۳- بیهقی در شعب الإیمان (۱۰۵/۴) به شماره ی (۴۴۳۵)، معمر بن ارشد در الجامع (۲۵۳/۱۱)، هناد در الزهد (۲۵۴/۱) به شماره ی (۴۴۲) و ابن قتیبه در تأویل مختلف الحدیث (۱۷۰/۱) روایت کرده اند.

بر بندگانش را ببیند، پدیدار بودن آثار نعمت‌های الهی بر بنده زبان حال او در شکرش است».^۱

ابورجاء عطاردی گفت: عمران بن حصین با بالاپوشی ابریشمی بر تن که هرگز چنین پوششی بر او ندیده بودیم، پیش ما آمد، گفت: پیامبر خدا فرمود: «إِذَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ نِعْمَةً يُحِبُّ أَنْ يَرَى أَثَرَ نِعْمَتِهِ عَلَى عَبْدِهِ»: «وقتی خداوند نعمتی را بر بنده‌ی خود ارزانی دارد، دوست دارد اثر آن را در او ببیند».^۲

پیامبر ﷺ همچنین فرمود: «كَلُوا وَاشْرَبُوا وَتَصَدَّقُوا فِي غَيْرِ مَخِيلَةٍ وَلَا سَرْفٍ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ أَنْ يَرَى أَثَرَ نِعْمَتِهِ عَلَى عَبْدِهِ»: «بخورید، بنوشید و صدقه بدهید، اما بدون کبر و زیاده روی؛ (و بدانید که) خداوند دوست دارد آثار نعمتش را در بنده‌اش ملاحظه کند». این قضیه بسیاری از مردم را دچار مشکل می‌کند، برخی بدین منظور گرانبهارترین چیزها را می‌خرند و گمان می‌کنند از باب دیده شدن آثار نعمت خداوند بر آن‌هاست!! در حالیکه پیامبر ﷺ ضوابط و شروط این مسأله را در حدیث بالا برای امتش روشن ساخته است، این سخن درباره‌ی نمونه‌یی از مردم گفته شد که ثروت و نعمت‌هایی داشت و با آن حال بدترین لباسها را می‌پوشید. پیامبر ﷺ حتی این سخن را در مورد کسی که لباس متوسطی می‌پوشید، نگفت این جاست که ضابط و حد شرعی مشخص می‌شود. وقتی انسان بخواهد نعمت‌های خداوند بر خود را نمایان سازد نباید وارد دایره‌ی تکبر و زیاده‌روی شود.

از ابواحوص و او از پدرش نقل است که گفت: با ظاهری نامرتب و آلوده نزد پیامبر رفتم، فرمود: «آیا از اموال دنیا چیزی داری؟ گفتیم: بله، گفت: «چه داری؟» گفتیم: همه چیز، شتر، برده، چارپا، اسب! فرمود: «إِذَا آتَاكَ اللَّهُ مَالًا فَلْيُرِّ عَلَيْهِ»: «وقتی خداوند چیزی به تو عطا فرموده پس چنان کن که آثارش بر تو دیده شود».^۳

۱- بیهقی در شعب الایمان (۱۰۲/۴) به شماره‌ی (۴۴۲۱) از سخنان حسن بصری نقل کرده است.
 ۲- درجه‌ی حدیث نیک است: ترمذی بدون لفظ حکایت (۲۸۱۹) بخش الأدب، باب ما جاء إن الله تعالی یحب أن یرى أثر نعمته علی عبده، روایت کرده و گفته حدیث نیک است. احمد نیز در مسند (۸۰۴۵) آورده است. البانی در صحیح الجامع (۱۸۸۷) آن را نیک دانسته است.
 ۳- صحیح است. احمد در مسند (۴۷۳/۳) حدیث (۱۵۴۵۷) ابن حبان در صحیحش (۲۳۴/۱۲)، حاکم در مستدرک (۷۶/۱) حدیث (۶۵) نقل کرده‌اند. حاکم گفته اسنادش صحیح است. ابوداود

حسن گفت: وقتی خدا نعمتی به مردمی بدهد از آن‌ها می‌خواهد او را شکر گویند، اگر شکرگزار باشند می‌تواند بر آن بیفزاید و اگر آن را انکار و ناسپاسی کنند می‌تواند نعمتش را بر آن‌ها تبدیل به عذاب کند.

خدا انسان ناسپاس را نکوهش کرده است. کسی که نعمت‌های الهی را شکر نگوید ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ﴾ [العادیات: ۶] «انسان در برابر پروردگارش ناسپاس است». حسن گفت یعنی مصیبت‌ها و سختی‌ها را برشمرد و نعمت‌ها را به فراموشی بسپارد. اگر به گروه بازرگانان نگاه کنید، می‌بینید برخی که صد هزار درآمد داشته‌اند، به پنجاه هزار کاهش یافته است، اگر چیزی از آن‌ها بخواهید می‌گویند فروش نداشته و سود نکرده‌اند. با اینکه فروش دارند اما کم شده است در حالی که می‌بینید مردمانی که تنگدستند، و زیان دیده‌اند می‌گویند الحمدلله، اگر در دارایی‌امان ضرر کردیم در عوض دارای اهل و عیال هستیم، و اگر خانواده را از دست بدهیم، باز سلامتی را داریم، اگر سلامتی از کف برود، شکیبایی هست. چنین کسانی پیوسته اگر نعمت‌هایی را از دست بدهند، نعمت‌هایی دیگر را به یاد می‌آورند، این کجا و آن آدم ناسپاس قدر شناس کجا، که سختی‌ها را می‌شمارد و نعمت‌ها را از یاد می‌برد؟!

این حالت روانی در میان زنان نمایانتر است. اگر یک عمر در حق زنی نیکی کنید، سپس اندکی کوتاهی از شما ببیند، می‌گوید: هرگز هیچ خوبی از شما ندیدم! البته این نقصان حقیقت است. زنان - به روایتی - بیشترین اهل آتشند، زیرا در حق شریک زندگی ناسپاسند.^۱ توجه به این نکته عبرت آمیز است که جایی که عدم شکر نعمت همسر منجر به آتش دوزخ می‌شود، کسی که به نعمت خدا کفر می‌ورزد و آن را نادیده می‌گیرد، چه حالی دارد؟!

يا أَيُّهَا الظَّالِمُ فِى فِعْلِهِ وَ
الظلم مردودٌ على من ظلم
إلى متى أنتَ وحتى متى
تشكو المصیباتِ و تَنسى النِّعم

طیالسی نیز در مسندش (۱۸۴/۱) حدیث (۱۳۰۳) آورده و البانی در صحیح الجامع به شماره‌ی (۲۵۴) آن را صحیح دانسته است.

۱- روایت صحیح است. بخاری (۱۴۶۲) بخش الزکاة، باب الزکاة علی الأقراب، و مسلم (۸۰) بخش ایمان، باب بیان نقصان الإیمان بنقص الطاعات.

ای کسی که به ظلم دچار شده‌ای! بدان که عاقبت ظلم، به ظالم باز می‌گردد. تو تا چه هنگام از مصیبت‌ها سخن می‌گویی، و نعمت‌ها را فراموش می‌کنی؟! بنابراین سخن گفتن از نعمت‌ها شکر آن است و یاد نکردن از آن کفر، و هرکس به خاطر اندک نعمتی شکر نگوید، به خاطر نعمت فراوان هم شکرگزار نیست، «و هرکس از مردم تشکر نکند، خداوند را نیز شکر نگوید».^۱

پیامبر ﷺ سوره‌ی رحمن را از اول تا آخر بر یارانش خواند، آن‌ها سکوت اختیار کردند، فرمود: «لَقَدْ قَرَأْتَهَا عَلَى الْجَنِّ لَيْلَةَ الْجَنِّ فَكَانُوا أَحْسَنَ مَرْدُوداً مِنْكُمْ كُنْتُ كَلِمَا آتَيْتَ عَلَى قَوْلِهِ: ﴿فَبِأَيِّ آءِ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾» [الرحمن: ۱۳] قالوا: لا بئسَى مِنْ نِعْمِكَ رَبَّنَا نَكْذِبُ، رَبَّنَا وَ لَكَ الْحَمْدُ: «این سوره را شب بر جنیان خواندم، آن‌ها عکس‌العمل‌شان بهتر از شما بود، من هر بار که به این فرموده‌ی الهی «پس کدامین نعمت پروردگارتان را تکذیب می‌کنید» می‌رسیدم، آن‌ها می‌گفتند: پروردگارا هیچیک از نعمت‌های تو را تکذیب نمی‌کنیم، پروردگارا تو را سپاس می‌گوییم».^۲

شُریح گوید: «بنده به هر مصیبتی دچار گردد پروردگار در آن، سه نعمت بر او دارد: نخست اینکه مصیبت در دین نبوده، دوم بزرگتر از آن چه رخ داده، نخواهد بود و اینکه ناگزیر از رخ دادن آن است». ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾ [الحديد: ۲۲-۲۳] «هیچ مصیبتی در زمین و در وجود شما روی نخواهد داد مگر آنکه قبل از پیدایش در کتابی رقم خورده باشد مسلماً این کار بر خدا آسان است. تا به خاطر چیزی که از دستتان رفته است افسوس نخورید و برای آنچه به شما داده است شادمان نشوید».

عمر بن عبدالعزیز نیز هنگامی که به نعمتی که خدا به او ارزانی داشته بود، می‌نگریست، می‌گفت: «خداوندا، من از اینکه نعمت تو را به کفر تبدیل کنم، از اینکه

۱- درجه‌ی حدیث نیک است: احمد در مسند (۱۷۹۸۱) نقل کرده و البانی در صحیح الجامع (۳۱۰۴) آن را نیک دانسته است.

۲- درجه‌ی حدیث نیک است. ترمذی (۳۲۹۱) بخش تفسیر القرآن، باب و من سورة الرحمن، روایت کرده و گفته است: حدیث غریب است. البانی در صحیح الجامع (۵۱۳۸) آن را نیک دانسته است.

پس از شناخت آن قدرش را ندانم و از اینکه فراموشش کنم و از آن تمجید و ستایش نکنم، به خودت پناه می‌برم».

زیرا خداوند کسانی را که به نعمتش ناسپاسی کردند و مردم خویش را به وادی هلاکت انداختند، نکوهش کرده است.

پیامبر ﷺ وقتی سفره‌ی غذا را جمع می‌کردند، می‌فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَفَانَا وَ أَوَانَا غَيْرْمَكْفَى وَ لَمْ يَكْفُرْ، الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّنَا غَيْرْمَكْفَى وَ لَمْ يُوَدِّعْ وَ لَمْ يَسْتَعْنِ رَبَّنَا»: «سپاس و ستایش برای خدا که او ما را بسنده است، و ما را پناه داد، از او بی‌نیاز و به او ناسپاس نیستیم، سپاس برای خدا پروردگامان، بدون او هیچ چیز بسنده نیست، کسی را رها نمی‌کند و هیچکس ما را از او بی‌نیاز نمی‌کند».^۱

سجده‌های شکر

در راستای شکر نعمت‌های خدا و به ویژه نعمت‌های تجدیدپذیر، از جمله وسایل ادای شکرگزاری این است که سجده‌ی شکر کنیم. در این باره نقل است که پیامبر گرانقدر کاری برایش پیش آمد که از آن خوشحال و شادمان شد و به شکرانه‌ی آن برای خدا سجده کرد.^۲

ابوبکر صدیق هنگامی که خبر کشته شدن مسیلمه‌ی مرتد را که بین مردم عرب تفرقه انداخته و از جمله مغرظترین مردمان بر ضد مسلمانان بود، شنید، برای شکر خدا به سجده افتاد.

علیس هنگامی که در جنگ خوارج مرد دارای یک پستان را، که سیاه، ناقص و یک دستش از بازو به شکل گردی سینه‌ی زن بریده شده بود، دید - و آن نشانه و علامتی بود که پیامبر ﷺ به علی داده بود و گفته بود که با خوارج به جنگ می‌پردازد و چنین شخصی در آن‌ها خواهد بود - پس از پایان جنگ دستور داد در میان جسدها بگردند و او را پیدا کنند. گشتند، اما پیدا نکردند. حضرت علی چون به درستی و راستی خبر پیامبر یقین داشت، اصرار کرد و دوباره گشتند، تا اینکه انبوهی جسد یافتند و او را در

۱- صحیح است. بخاری (۵۴۵۹) بخش الأطعمه، باب مايقول إذا فزع من طعامه، روایت کرده است.

۲- درجه‌ی روایت نیک است. ابوداود (۲۷۷۴) بخش الجهاد، باب فی سجود الشکر، ابن ماجه، (۱۳۹۴) بخش إقامة الصلاة، باب ما جاء فی الصلاة والسجدة عند الشکر روایت کرده‌اند. البانی در صحیح الجامع آن را نیک دانسته است.

زیر آن‌ها دیدند. او را بیرون کشیدند، ملاحظه کردند به همان شکل و هیأت است که پیامبر ﷺ وصف کرده بود. در آن حال علی برای شکر خدا سجده کرد.^۱

کعب بن مالک در زمان پیامبر ﷺ وقتی مژده‌ی پذیرفته شدن توبه‌اش از جانب خدا را شنید، سجده کرد.^۲

اما اکنون این سؤال به ذهن می‌رسد که آیا ما که همیشه در نعمت‌های خدا غرق هستیم، هر روز باید به شکرانه‌ی آن سجده کنیم؟ در پاسخ می‌گوییم: در سنت چیزی که نشان از سجده‌ی شکر به طور روزمره باشد، نیامده است، بلکه درباره‌ی نعمت‌های جدید و نعمت‌هایی که ادامه پیدا می‌کند، اشاره‌هایی یافت می‌شود، زیرا نعمت‌های بزرگ و تازه جایگاهی عظیم در دل و جان انسان دارد و بهتر به دل می‌نشیند و گواراتر است، انسان با از دست دادنش اندوهناک می‌شود، چون وجودش احساسی از خوشحالی و شادمانی در او ایجاد می‌کند.

از جمله نعمت‌های نو - چنانکه علاء بن مغیره - یکی از پیشینیان - می‌گوید - آن است که او به حسن بصری که خود را مخفی کرده بود، مژده داد که حجاج مرد و حسن به شکرانه‌ی این خبر برای خدا به سجده افتاد.

یا اگر ستمکاری بمیرد نعمت است، بچه‌ی به دنیا بیاید، یا کسی خبر پیروزی در جنگی یا خبر مرگ طاغوت بزرگی را بیاورد، از این سلسله نعمت‌هاست.

ابن قیم می‌گوید: «دین دو بخش است: بخشی شکر و بخش دیگر آن شکیبایی است. خداوند شکر را دوست دارد، او به حکم خرد، شریعت و فطرت دوست دارد از او سپاسگزاری شود.^۳ واجب بودن شکر او از هر تکلیف دیگری آشکارتر است. چطور ستایش و توحید او، ذکر نعمت‌ها و اقرار به آن همه‌ی شیوه‌های آن بر بندگان واجب نباشد و حال آنکه او میان بندگان در صفات ظاهری و باطنی، شکل و اخلاق، دین، روزی و معاش آن‌ها تفاوت نهاده است؟ از همین رو از امام احمد نقل است: «آدم (به

۱- عبدالرزاق در مصنفش (۳/۳۵۸) به شماره‌ی (۵۹۶۲) روایت کرده است.

۲- صحیح است: مسلم به تفصیل (۲۷۶۹) در بخش التوبة، باب حدیث توبه کعب بن مالک و صاحبیه، و ابن ماجه به اختصار (۱۳۹۳) در بخش إقامة الصلاة، باب ما جاء فی الصلاة و السجدة عندالشکر روایت کرده‌اند.

۳- ن. ک: عدة الصابرين (۱/۵/۸۸).

خدا) گفت: چرا بین بندگان مساوات برقرار نکردی؟ گفت: من دوست دارم سپاسگزاری شوم».^۱

پس تفاوت میان بندگان موجب شکر می‌شود، زیرا انسان وقتی ببیند کسی موقعیت و وضعیت بدتر و سخت‌تر از او دارد نعمت‌های خدا بر خود را شکر می‌گوید. اهل علم در اینکه انسان بینوای شکیبا و انسان ثروتمند شکرگزار کدام یک بهتر و فاضل‌ترند، اختلاف نظر دارند. در این باره بسیار سخن رانده‌اند، خلاصه‌ی آن این است که هر یک به نسبت دیگری بهتر است، بدین شرح که شکر برای ثروتمند بهتر و شکیبایی برای بینوا بهتر است.

از خداوند می‌خواهیم ما را در شمار شکرگزاران نعمت‌های بی‌کرانش قرار دهد و به ما امکان دهد تا او را ستایش کنیم و نعمت‌هایش را در آن چه دوست دارد، به کار بگیریم، اوست توانای مقتدر!

۱- احمد در مسند (۱۳۵/۵) به شماره ی (۲۱۲۷۰)، حاکم در مستدرک (۳۵۳/۲) به شماره ی (۳۲۵۵) و بیهقی در شعب الإیمان (۱۰۷/۴) به شماره ی (۴۴۴۱) روایت کرده‌اند.

تفکر

سپاس خدا را که یگانه ذات مقتدر هستی است، عزت و سلطه‌اش بالاتر از تمام هستی است! او که سفارش کرد در نشانه‌ها و آفریدگانش به دل و به خرد بیندیشیم و تدبیر کنیم! او که دل سالکان در صحرای عظمتش حیران است. هر بار که برای رسیدن به خواست‌هایشان حرکتی می‌کنند آثار شکوه و عظمت، آن‌ها را پس می‌راند. و چون با نومی‌دی قصد پس نشستن کنند ندا آید، شکیباً باشید. شکیباً! و آنگه به آن‌ها گویند در پوشش عبودیت دیر زمانی اندیشه کنید و اگر غیر از آن چیز دیگری خواستارید، به نعمت‌های الهی و کرم او نگاهی بیفکنید چگونه پیاپی بر شما جاری و ساری شده است، بر هر نعمتی یادی و شکری به جای آرید، نیز در دریای سرنوشت و قضا و قدر بنگرید چگونه در هیأت خیر و شر، سود و زیان، سختی و فراخی، برد و باخت، شکستن و بستن، پیچیدن و گشودن، ایمان و کفر و شناختن و نشناختن بر عالمیان روان است.

سپاس او را که در آن چه آفرید اندیشه به ما داد و نعمت‌هایش پیاپی و به دنبال هم بر ما جاری است. و درود بر محمد سرور فرزندان آدم - هر چند که او خود سروری‌اش را مایه‌ی افتخار نمی‌شمرد - و بر او سلامی که برای ما در صحرای رستاخیز توشه‌ی باشد، و درود بر آل و یارانش که هر یک در آسمان درخشان دین ماه و برای گروه‌های مسلمانان جان پناهند.

اما بعد، تفکر از جمله کارهای بسیار بزرگ مربوط به دل و کلید روشنایی، سرآغاز بینش و روزنه‌ی دانش و فهم است. بیشتر مردم به فضل آن پی برده‌اند اما حقیقت و فواید آن را نشناخته‌اند. شمار اندکی از آن‌ها تفکر و تدبیر می‌کنند. در حالی که خداوند در کتاب گرانقدرش در موارد بی‌شماری به تفکر و تدبیر سفارش کرده و متفکران را ستوده است:

﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَطْلًا﴾ [آل عمران: ۱۹۱].

«آنان که ایستاده و نشسته و به پهلو خفته خدا را یاد می‌کنند و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند: پروردگارا این جهان را بیهوده نیافریده‌ای».

عطاء گوید روزی من و عبید بن عمیر بن نزد عایشه (رضی الله عنها) رفتیم، از پشت حجایی با ما سخن گفت و پرسید: ای عبید چرا به دیدارمان نمی‌آیی؟ پاسخ داد: به خاطر این فرموده‌ی رسول خدا «رُغِبَّا تَزِدُّ حُبًّا»: «دیر - دیر و با فاصله دیدار کن، تا دوست داشتنی‌تر باشی».

ابن عمیر گفت: درباره‌ی شگفت‌ترین چیز که از پیامبر ﷺ دیده‌ای برایمان سخن بگو. او گریه کرد، سپس گفت: تمام کارهایش شگفت بود، یک شب پیش من آمد، گفت: «اجازه بده، پروردگارم را عبادت کنم» سپس برخواست، وضو گرفت، به نماز ایستاد و آنقدر گریست که محاسن مبارکش خیس شد، و آن گاه به سجده رفت، از اشکش زمین خیس شد، بعد دراز کشید تا بلال برای نماز صبح به سراغش آمد. او را که دید گفت: ای رسول خدا چرا این اندازه گریه می‌کنی در حالی که خداوند گناهان تو را بخشوده است؟ فرمود: «لَقَدْ أَنْزَلَتْ عَلَيَّ اللَّيْلَةَ آيَاتٌ وَيْلٌ لِّمَنْ قَرَأَهَا وَلَمْ يَتَدَبَّرْ فِيهَا»: «امشب آیه‌هایی بر من فرود آمده، وای بر کسی که آن را بخواند و در آن نیندیشد: «مسلماً در آفرینش آسمان‌ها و زمین و رفت و آمد شب و روز عبرتی است برای خردمندان». وای بر کسی که آن را بخواند و در آن تفکر نکند.^۱

برخی از گفته‌های پیشینیان درباره‌ی تفکر

* از محمد بن واسع نقل است که شخصی از اهالی بصره پس از وفات ابوذر نزد همسرش رفت و از او درباره‌ی عبادت ابوذر پرسید. گفت: او تمام روز در گوشه‌ی خانه می‌نشست و تفکر می‌کرد.^۲

* حسن گفت: «یک ساعت تفکر بهتر از قیام یک شب است».^۳

۱- درجه‌ی حدیث نیک است: ابن حبان در صحیحش (۳۸۶/۲) روایت کرده است. شیخ البانی در صحیح الترغیب و الترهیب آن را نیک دانسته و در سلسله الأحادیث الصحیحة (۱۴۷/۱) نیز آورده است.

۲- ابونعیم در حلیة الأولیاء (۱۶۴/۱) آورده است.

۳- ابن ابی شیبہ در مصنفش (۱۹۰/۷) به شماره‌ی (۳۵۲۲۳)، احمد در الزهد (۲۷۲/۱) هردو از حسن بصری روایت کرده‌اند. بیهقی در شعب الإیمان (۱۳۶/۱) به شماره‌ی (۱۱۸) و احمد در

* فضیل گفت: «تفکر آینه‌ی است که خوبی‌ها و بدی‌ها را به شما می‌نمایاند».^۱
 * به ابراهیم بن ادهم گفتند تو خیلی فکر می‌کنی، گفت: «اندیشیدن خمیرمایه‌ی خرد است».^۲

* سفیان بن عیینه بسیاری از اوقات به این سخن عمل می‌کرد: «انسان اگر تفکر داشته باشد، هر چیزی برای او آینه‌ی عبرتی است».^۳

* حسن گفت: «هر کس سخنش از حکمت بهره‌ی نبرده باشد، بیهوده است، هرکس سکوتش به خاطر تفکر نباشد، درست نیست و هرکس نگاه عبرت‌آموز نداشته باشد، فایده‌ی بر نخواهد گرفت».^۴

* در این فرموده‌ی خداوند: ﴿سَأَصْرَفُ عَنْ آيَاتِي الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ﴾ [الأعراف: ۱۴۶] «کسانی را که به ناحق در روی زمین تکبر می‌ورزند به زودی از آیات خود باز می‌داریم». گفته‌اند: یعنی دل‌هایشان را از تفکر در امور الهی باز می‌دارم.^۵

* عبدالله بن مبارک روزی به سهل بن علی که او را ساکت و در اندیشه دید، گفت: به کجا رسیدی؟ او پاسخ داد: به صراط!!

بشر نیز گفت: «مردم اگر در شکوه و عظمت خداوند اندیشه کنند هرگز عصیان نمی‌کنند».^۶

زهد (۱۳۹/۱) هردو از ابودرداء روایت کرده‌اند. ابوالشیخ در کتاب العظمة (۲۹۸/۱) و دیلمی در

الفردوس (۷۱/۲) به شماره‌ی (۲۴۰۰) هردو از ابن عباس نقل کرده‌اند.

۱- ابوالشیخ در کتاب العظمة (۲۲۸/۱) از سخن حسن بصری روایت کرده و مناوی در فیض القدير

(۳۶۷/۴) از سخنان فضیل بن عیاض، و ابن کثیر در تفسیرش (۴۳۹/۱) از فضیل و او به نقل از

حسن آورده‌اند.

۲- مناوی در فیض القدير (۳۶۷/۴) از سخن ابراهیم بن ادهم آورده است.

۳- ابونعیم در حلیة الاولیاء، (۳۰۶/۷) روایت کرده است.

۴- مناوی در فیض القدير (۳۶۷/۴) از سخن حسن بصری یاد کرده است.

۵- ن. ک. طبری (۵۹-۶۰/۹) و تفسیر القرآن الکریم از ابن کثیر (۲۴۸/۲) و الجامع لأحكام القرآن

از قرطبی (۲۸۳/۷).

۶- ابونعیم، حلیة الاولیاء (۳۲۷/۸).

ابن عباس گوید: «دو رکعت نماز با تفکر و اندیشه بهتر از قیام یک شب بدون حضور دل است».^۱

* ابوشریح روزی در راهی می‌رفت که ناگاه نشست و عبایش را به سر کشید و شروع به گریستن کرد، به او گفتند چرا گریه می‌کنی؟ گفت: «در گذر عمر، به نداشتن عمل و نزدیکی اجلم تفکر کردم».

* ابوسلیمان دارانی گفت: «چشمانتان را به گریه و دل‌هایتان را به تفکر عادت دهید».^۲

همچنین گفت: «مشغول شدن فکر به امور دنیوی آخرت را از انسان پوشیده می‌دارد و برای اهل دنیا کفر است، اما تفکر در امور اخروی حکمت در انسان می‌آفریند و دل‌ها را زندگی می‌بخشد، ذکر خدا دوستی‌اش را می‌افزاید و تفکر خوف را».^۳

ابن عباس گفت: «تفکر در احسان و خیر باعث عمل کردن به آن می‌شود و پشیمانی از بدی و شر منجر به ترک آن، و چون همت و اشتیاق بنده به خدا معطوف گردد، خداوند سکوتش را تفکر و سخنش را حمد می‌گرداند».

* حسن بصری گفت: «خردمندان پیوسته در ذکر و فکرند، تا اینکه دل‌هایشان را به سخن می‌آورند و حکمت از آن جاری می‌گردد».^۴

* داود طائی در شبی مهتابی بر روی بام خانه‌یی بود، به اندیشه در ملکوت آسمان‌ها و زمین پرداخت و به آسمان می‌نگریست و گریه می‌کرد. ناخواسته حرکت کرد و به خانه‌ی همسایه‌یی افتاد. صاحب خانه از بستر جهید و شمشیر برگرفت، پنداشت دزد است. وقتی فهمید داود است، درنگ کرد و شمشیر را گذاشت و گفت چرا افتادی؟ گفت: افتادن را حس نکردم.^۵

۱- ابن مبارک در الزهد (۹۷/۱) به شماره‌ی (۲۲۸) و ابوالشیخ در کتاب العظمة (۳۰۲/۱) روایت کرده‌اند.

۲- ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۲۷۴/۹.

۳- ابونعیم، همان، ۲۷۸/۹.

۴- ابونعیم، همان، ۱۹/۱۰.

۵- ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۳۵۸/۷.

با ارزشترین و والاترین نشست‌ها، با تفکر و تأمل نشستن و اندیشیدن در نام‌ها و صفت‌های خدا، بهشت و دوزخ، آسودگی و عذاب، آخرت و نعمت‌ها، آیات نگاشته کتابش و آیات پراکنده در هستی‌اش و آفریدگانش است، چنین نشست‌هایی چه قدر لذیذ و شیرین و پاکیزه است برای هرکس که نصیبتش شود! شافعی گفت: از سکوت برای سخن گفتن و از اندیشه برای استنباط کمک بگیرید.^۱

شافعی خود از کسانی بود که نصیبی فراوان از عقل و استنباط داشتند. او همچنین فرمود: درست نگرستن به امور رهایی از غرور و استواری در اندیشه و دوری از کوتاهی است، پشیمانی و تفکر پرده از دوراندیشی و زیرکی بر می‌دارند، مشورت با خردمندان نشان از پایداری دل و قدرت نگرش است، پس پیش از تصمیم اندیشه کنید، و پیش از حمله تدبر داشته باشید و پیش از اقدام مشورت کنید.^۲

نیز گفت: «فضایل چهار چیز است: حکمت که بر پایه‌ی تفکر استوار است، پاکدامنی که پایه‌ی آن چیرگی بر شهوت است، قدرت که پایه‌ی آن چیرگی بر خشم است، و عدالت که بر پایه‌ی میانه روی و درستی نیروهای درون و روان است».^۳

تعریف تفکر

تفکر در لغت

از ماده‌ی (فَكَرَ) گرفته شده که به قول ابن فارس - یکی از لغت‌شناسان - بر گذر دل و رسیدن آن به چیزی دلالت می‌کند. می‌گویند: «تفکر» وقتی کسی دلش را به عبرت وا دارد. واژه‌ی تفکر مصدر است. فکر یعنی درنگ و به کارگرفتن ذهن در چیزی به عبارت دیگر تفکر همان گرداندن دل در معانی اشیا برای پی بردن و رسیدن به خواسته است.^۴

۱- مناوی در فیض القدير (۳۱۴/۲) از سخن شافعی آورده است.

۲- مناوی در فیض القدير (۳۱۴/۲) از سخن شافعی آورده است.

۳- مناوی، همان، ۳۱۴/۲.

۴- ن. ک. مختار الصحاح (۲۱۳/۱) و لسان العرب (۶۵/۵).

تفکر از دیدگاه شریعت

ابن قیم (رحمته الله) نظر ارزشمندی ارائه کرده است: اصل خیر و شر از تفکر ناشی می‌شود، فکر خواستگاه اراده، عشق، کینه و طلب است. بهترین و سودمندترین تفکر در موارد زیر است:

اندیشه در آن چه مصلحت معاد است و راه‌های گردآوری آن، در دفع آن چه موجب تباهی معاد است و در شیوه‌های پرهیز از آن. این چهار اندیشه که گرانقدر و مهمند، تفکر در چهار مورد زیر را به دنبال دارد: تفکر در مصلحتها دنیوی، راه‌های به دست آوردن آن، و تفکر در مفسد دنیا و شیوه‌های پرهیز از آن.

اندیشه‌ی خردمندان گرد این هشت گونه تفکر گشته است. ابن قیم معتقد است: مهمترین تفکر در نوع اول اندیشه در نعمت‌های خدا، امر و نهی او، راه‌های شناخت خدا و نام‌ها و صفاتش از لابه‌لای قرآن و سنت پیامبر است.^۱

پس اندیشه در درجه‌ی نخست باید با دانش همراه باشد. به گفته‌ی ابن قیم تفکری که بر پایه‌ی دانش است، محبت و شناخت را برای صاحبش به ارمغان می‌آورد. وقتی به سرای جاوید و ارزش و جاودانگی آن، و به دنیا و ناچیزی و بی‌وفایی آن فکر کند، این امر گرایش و علاقه به آخرت و کناره‌گیری و دل‌ن بستن به دنیا را در او ایجاد می‌کند، و هرگاه به کوتاهی عمر گرانمایه و کمبود وقت تفکر کند، تلاش پیگیر و جدیت در استفاده‌ی بهینه و غنیمت شماری وقت را در او به وجود می‌آورد.

نشانه‌های تفکر

خداوند در کتابش تفکر را همراه با ذکر مثال‌ها، نعمت‌ها و آفریدگانش یاد می‌کند، در زیر آیه‌هایی چند که سفارش به تفکر، ستایش اندیشمندان و اینکه او چیزهایی برای متفکران آفریده است، می‌آوریم:

۱- خداوند فرمود: ﴿أَيُّودٌ أَحَدَكُمُ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِّنْ نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ ضُعَفَاءُ فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ ﴿٢٦٦﴾ [البقرة: ۲۶۶] «آیا کسی از شما می‌خواهد باغی از درختان خرما و

انگور داشته باشد که جوی‌ها در آن جاری باشد و هر گونه میوه‌ای در آن باشد و پیریش فرا رسد و فرزندان ناتوان داشته باشد آنگاه بادی آتشین بوزد و آن را بسوزاند؟ خداوند این چنین آیات خود را آشکار می‌کند تا به خود آید.»

این شخص از چند جهت به بستنش دل بسته است: باغ و بستان است نه کشتزاری کوچک؛ درخت‌های میوه‌ی گوناگون از جمله انواع خرما و انگور در آن هست؛ این نوع درخت‌ها که یاد شده ارزشمندترین و بهترین درختان است؛ آبی که در این باغ روان است، از چاه نیست که با تلاش و زحمت زیاد استخراج شود، بلکه جویباری جاری است، صاحب بستان خود پیر شده، و انسان وقتی به سن بزرگسالی می‌رسد، نیازمند است اموال و درآمدهایی داشته باشد، بدون اینکه زیاد خسته شود، صاحب بستان فرزندانش کوچک و ناتوانند، لذا او می‌ترسد بمیرد و نگران روزی و معاش فرزندانش است و او تنها این باغ را دارد.

بنابراین او بسیار به این باغ وابسته است. می‌توان تصور کرد که چه حس ناامیدی و رنج و دلسردی به او دست می‌دهد وقتی گردبادی آتشین در آن بیفتد و بسوزاند؟! بی‌گمان نومیدی بزرگی دامنگیرش می‌شود. ﴿كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ﴾: «خداوند این چنین نشانه‌ها و آیات را برای شما بیان می‌کند تا شاید بیندیشید» باید تفکر کرد و اکنون ببینیم خدا این مثل را به چه منظوری و چرا بیان کرده است؟

او خود بهتر می‌داند، اما این مثال زبان حال کسی است که کارهای زیادی انجام می‌دهد، مانند صدقه و احسان و غیر آن، اما غبار ریا بر آن نشسته است او روز رستاخیز در گرداگرد خطرها و هول‌های هراسناک که به کوچکترین کار نیکی نیاز دارد، می‌آید و می‌بیند که آن چه در دنیا به انجام رسانده با خود در برابر آتش قرار گرفته و خورشید با فاصله‌ای اندکی از بالای سرش با گرمای طاقت فرسا او را احاطه کرده، صراط بر روی جهنم نصب شده و او جز با کردار نیک رهایی نمی‌یابد. اما خداوند تمام اعمالش را غباری پراکنده در هوا گردانده، آن هم در هنگامه‌ی حساب که او از هر زمانی به کارهای نیک و حسنات نیازمندتر است. ناامیدی، شکست و دلسردی چنین کسی چگونه در تصور می‌گنجد و ذلت و درماندگی‌اش تا چه اندازه خواهد بود؟ با این وصف باید پرسید چه چیزی انسان را به تلاش برای رسیدن به اخلاص در عمل کمک می‌کند؟ و پاسخ همان اندیشه و تفکر در چنین آیه‌ها و مثل‌ها است.

- ۲- خداوند فرمود: ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ ﴿۱۹۰﴾ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَطِيلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿۱۹۱﴾ رَبَّنَا إِنَّكَ مَن تَدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ ﴿۱۹۲﴾﴾ [آل عمران: ۱۹۰-۱۹۲] «مسلماً در آفرینش آسمان‌ها و زمین و رفت و آمد شب و روز عبرتی است برای خردمندان. آنان که ایستاده و نشسته و به پهلو خفته خدا را یاد می‌کنند و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند: پروردگارا این جهان را بیهوده نیافریده‌ای، تو منزهی، ما را از عذاب آتش نگهدار. پروردگارا! هرکس را به آتش افکنی خوار و رسوایش ساخته‌ای و ستمگران یآوری ندارند».
- ۳- نیز فرمود: ﴿إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ مَاءٌ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَدِرُونَ عَلَيْهَا أَتْنَهَا أَمْرًا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَبِ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿۲۴﴾﴾ [یونس: ۲۴] «زندگی دنیا چون آبی است که از آسمان فرو فرستیم تا بر اثر آن گیاهان گوناگون که آدمیان و چارپایان تغذیه کنند از زمین بروید، چون زمین پیرایه خود برگرفت و آراسته شد زمینیان پندارند که خود بر آن چیره‌اند ناگاه فرمان ما در شبی یا روزی فرا رسد و آنچنان کشته را درو کنیم که گویی روز پیش نبوده است. این گونه آیات را برای مردمی که می‌اندیشند بیان می‌کنیم».

- ۴- همچنین مانند این فرموده: ﴿اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ أَسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى يُدِيرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ ﴿۲﴾ وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا وَمِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا رَوَاجِيْنًا تُغْنِي الْيَلَّ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿۳﴾﴾ [الرعد: ۲-۳] «همان خداوندی که آسمان‌ها را بدون ستونی که ببینید برافراشت و سپس به عرش پرداخت و

خورشید و ماه را به اختیار آورد که حرکت هرکدام را مدت معینی باشد. تدبیر کارها را به عهده دارد و آیات را بان می‌کند تا به دیدار پروردگارتان یقین حاصل کنید. اوست که زمین را بگسترانید و در آن کوه‌ها و جویباران قرارداد و انواع میوه‌ها را دو قسم پدید آورد و شب را به روز می‌پوشاند که این امور عبرتی است برای گروهی که می‌اندیشند».

۵- همچنان که در جای دیگر می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ ﴿۱۱﴾ يُثْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿۱۲﴾ وَسَخَّرَ لَكُمْ الَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿۱۳﴾ وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَنُهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ ﴿۱۴﴾ وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاحِرَ فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ ۗ وَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿۱۵﴾﴾ [النحل: ۱۰-۱۴] «همو آبی از آسمان فرو فرستاد که آشامیدنتان از آن است و نیز درختان و گیاهان که دام‌هایتان را به آن می‌چرانید حاصل آن است. خداوند زراعت و زیتون و نخل و انگور و هر نوع میوه‌ای را با آن برایتان می‌رویاند. مسلماً در آن نشانه‌هایی است برای کسانی که می‌اندیشند. او شب و روز و خورشید و ماه را برای شما مسخر کرد و ستارگان نیز به فرمان او مسخر هستند و بی‌تردید در این‌ها برای اندیشمندان نشانه‌هایی است. آنچه را که برای شما به رنگ‌های گوناگون در زمین بیافرید نشانه‌ای است برای گروهی که پند می‌پذیرند. اوست که دریا را به اختیارتان در آورد تا از آن گوشت تازه خوراکتان شود و زینتی را برای آرایش خود استخراج کنید و کشتی‌ها را شکافنده دریا می‌بینید تا از فضل خداوندی بیابید و شکرش را به جا آورید».

۶- آیهی دیگر: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِيَ إِلَيْهِمْ فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿۴۳﴾ يَا بَيْتَ الْزُّبُرِ وَالزُّبُرِ ۗ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴿۴۴﴾﴾ [النحل: ۴۳-۴۴] «ما پیش از تو همه رسولانی

که فرستادیم مردانی بودند که همراه معجزات و کتاب‌ها به آن‌ها وحی می‌کردیم و اگر نمی‌دانید از اهل کتاب بپرسید. ما قرآن را بر تو نازل کردیم تا آنچه را برای مردم فرو فرستاده‌ایم برای‌شان بیان کنی شاید بیندیشند».

۷- خداوند فرمود: ﴿أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ ۗ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى ۗ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَائِي رَبِّهِمْ لَكٰفِرُونَ ﴿۸﴾ أَوْ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ ۖ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلٰكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿۹﴾ [الروم: ۸-۹] «آیا به خود نیندیشیده‌اید که خدا آسمان‌ها و زمین و آنچه را میان آن‌هاست جز به حق و تا مدتی محدود نیافریده است؟ ولی بیشتر مردم دیدار پروردگارشان را منکرند. چرا در زمین نمی‌گردند تا ببینند سرانجام آنان که قبل از آن‌ها بودند چگونه شد: آنان که توان بیشتری داشتند و در زمین دگرگونی به وجود آوردند و باعث آبادانیش شدند و رسولانی با دلایل روشنگری بر آن‌ها آمدند خداوند بر آن‌ها ظلمی نیاورد بلکه آن‌ها به خود ستم کردند». با توجه به این آیه تفکر در جان‌ها و سرنوشت ملت‌های هلاک شده زمینه‌ی دیگری برای تفکر است.

۸- و فرمود: ﴿لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ ۗ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ ﴿۲۰﴾ لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ ۗ وَتِلْكَ الْأَمْثَلُ لِنَصْرِبِهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴿۲۱﴾ [الحشر: ۲۰-۲۱] «هرگز دوزخیان و بهشتیان یکسان نیستند، بهشتیان رستگارند. اگر این قرآن را بر کوهی نازل می‌کردیم می‌دیدید که در برابرش به خشوع در می‌آید و از ترس خدا می‌شکافت. این مثل‌ها را برای مردم می‌آوریم باشد که بیندیشند». پس انسان باید در این قرآن و عظمت آن بیندیشد، اگر بر کوه نازل می‌شد فرو می‌پاشید، آیا در انسان چه اثری گذاشته است؟

پیامبر ﷺ و تعلیم تفکر

پیامبر ﷺ آن گاه که شبانه بر می‌خواست و در آسمان می‌نگریست و قرآن و ذکر می‌خواند، به ما چگونگی تفکر را آموخته است و این سنت اوست، لذا خواندن آیات تفکر در سوره‌ی آل عمران در شب و قبل از نماز شب سنت است، اما کنار نهاده شده است. هنگام برخاستن از خواب و پیش از وضو چنانکه در سنت آمده است خواندن این آیه توصیه شده است:

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾

[آل عمران: ۱۹۰].

«مسلماً در آفرینش آسمان‌ها و زمین و رفت و آمد شب و روز عبرتی است برای خردمندان».

بخاری از ابن عباس نقل می‌کند که پیامبر ﷺ پس از خواندن آیه‌ی مورد اشاره برخاست، وضو گرفت، دندان‌هایش را تمییز کرد و دو رکعت نماز خواند، آن گاه به نماز صبح رفت. بنابراین خواندن این آیه پیش از رفتن برای نماز صبح، وضو و نیز پیش از نماز سنت صبح مستحب است. بنابراین درباره‌ی آیه‌ی مذکور دو نظر هست یکی این و دیگری پیش از قیام شب.^۱

فایده‌ی تفکر افزایش دانش و شناخت است. مگر دانشمندان این علوم فراوان را از کجا استخراج کرده‌اند؟ این همه کتاب و احکام فقهی چگونه نگاشته شده است؟ بی‌گمان بخش بزرگی از آن در نتیجه‌ی تأمل و اندیشه در رویدادها، اتفاق‌ها و علامت‌ها پدید آمده است، چون وقتی معلومات بنیادی در دل جای گیرد و به ترتیب خاصی کنار هم قرار بگیرد شناخت و دانش دیگری حاصل می‌شود. پس شناخت تولید شناخت است. هر قدر دانش و معرفت با هم گرد آید و در کنار هم واقع شود تولید علمی بیشتری به دست می‌آید. عقل و اندیشه‌ی درست و سالم وقتی مثلاً چند معلومات در آن گرد آید، چندین و چند علم و آگاهی جدید از آن به دست می‌آید.

برای مثال پیوند دادن متون مختلف به هم میوه‌ی تفکر است. چگونه به پیوند آیه‌ی ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ﴾ [الأنعام: ۱۶۴] «هیچ گناهکاری بار گناه دیگری را به

۱- صحیح است: به روایت بخاری (۴۵۶۹) بخش تفسیر القرآن، باب قوله ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ و مسلم (۲۵۶) بخش الطهارة، باب السواک روایت کرده‌اند.

دوش نمی‌گیرد» و فرموده‌ی پیامبر ﷺ: «المیتُ يُعَذَّبُ بیکاءِ أهله علیه»^۱ «مرده با گریه و فغان خانواده‌اش بر او عذاب می‌بیند» و روایت «بمانیح علیه»: «چون بر او نوحه شده است» پی برده شده است؟!^۲

دانشمندان تفکر می‌کنند، می‌گویند این مثال مخصوص انسان کافر است، چون مرده قبلاً وقتی زنده بوده است، می‌دانست معمولاً چنین می‌کنند اما آن‌ها را نهی کرده است.

تفکر و ایمان استوار

تفکر در نشانه‌های خداوند در جهان هستی در آفاق و انفس یکی از وسیله‌هایی است که ایمان انسان را ریشه‌دارتر و بیشتر می‌کند. ﴿أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ﴾ [الروم: ۸] «آیا به خود نیندیشیده‌اند؟» زمینه‌های تفکر برای انسان مسلمان بسیار زیاد و مهم است، و تفکر سرمایه‌ی گرانقدری است که خود موجب فراهم شدن اندوخته‌ی بسیار ارزشمندی می‌شود. بهره‌ی ویژه‌ی آن دانش است. دانش وقتی در دل حصول یابد حالت دل دگرگون می‌شود، و به دنبال آن اعمال و کردارهای اعضای دیگر تغییر می‌یابد. بنابراین علم پیرو فکر و اندیشه است. و فکر سرآغاز و بنیاد تولید علم است، علم نیز حالتی از خشیت و احساس کوتاهی در ادای حق خدا، در دل ایجاد می‌کند که منجر به افزایش در اعمال می‌شود و در نتیجه انسان صلاح می‌یابد و جایگاهش بالا می‌رود و وضعیت و مقام معنوی‌اش بهتر می‌شود و تمام این مراحل نتیجه‌ی تفکر است.

از تفکر در نعمت‌های الهی دوستی خدا ناشی می‌شود، زیرا نفس انسان بر محبت کسی سرشته شده که در حقش نیکی بسیار کرده است. به علاوه تفکر ابزاری است برای درک و فهم شریعت و تفقه در دین. در حدیث آمده است: «مَنْ يُرِدُ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهْهُ فِي الدِّينِ»: «خداوند در حق هرکس احسان کند او را در دین آگاه می‌سازد».^۳

۱- صحیح است: به روایت بخاری (۱۳۰۴) بخش الجنائز، باب البكاء عند المریض، و مسلم (۹۲۷) بخش الجنائز، باب المیت یعذب بیکاء أهله علیه.

۲- صحیح است: به روایت بخاری (۱۲۹۲) بخش الجنائز، باب ما یکره من النیاحه علی المیت، و مسلم (۹۲۷) بخش الجنائز، باب المیت یعذب بیکاء أهله علیه.

۳- صحیح است: بخاری (۷۱) بخش العلم، باب من یرد الله به خیراً یفقهه فی الدین، و مسلم (۱۰۳۷) بخش الزکاة باب النهی عن المسأله، روایت کرده‌اند.

زمینه‌های تفکر

تفکر در نفس

این گونه تفکر یعنی: انسان در این بیندشد که خداوند نفس انسان را چگونه آفریده و چه خصوصیت‌هایی دارد؟ و نیز چه عیب‌هایی دارد؟ این امر بسیار مهم است. عمل ارزش‌گذاری، تصحیح و به‌ترسازای انجام نمی‌پذیرد مگر پس از تفکر، اگر فکر انسان صحیح باشد عیب‌ها را می‌شناسد و به اشتباه‌ها پی می‌برد. در نتیجه از گرفتار شدن مجدد به اشتباهات گذشته جلوگیری می‌کند و در راستای پوشیده نگه داشتن عیوب نفس خویش تلاش می‌کند. چه بسا بسیار خشمناک، عصبی، بدخلق، شتابزد، بی‌تاب، بی‌باک، ترسو، ستمگر، تجاوزگر، نابه‌کار و یا جسور باشد! چه بسا کسی باشد که زبان به نام آبروی مردم بگشاید! او باید در وضعیت خانواده، همسر و فرزندانش اندیشه کند که چگونه عیب‌های آن‌ها و نقاط ضعف شان را بهبود ببخشد. برخی از مردم از تفکر دورند، دامنگیر برنامه‌ی اداری روزمره‌ی شده‌اند که در طول آن لحظه‌ی نیست به خود بیردازند، یا خود خلوت کنند.

کسی که خواستار اصلاح احوال مسلمانان است، حتماً باید بدانند اصلاح‌گران بزرگ و نوگرا که در دنیای اسلام آمده‌اند، چه کار کرده‌اند؟ بی‌گمان کار نخست آن‌ها این بود که به وضعیت مسلمانان نگریستند تا ببینند چه نقصی دارند؟ مشکل کجاست؟ نقاط ضعف کدامند؟ آن گاه در راستای فراهم کردن اسباب و لوازم نیرو گرفتن و بهبود احوال مسلمانان و برطرف کردن کاستی‌ها و برداشتن نادانی، شرک، بدعت و ... کمر همت بستند.

تفکر و اندیشه در مخلوقات خداوند ﷻ

از جمله دیگر زمینه‌های تفکر، اندیشه در مخلوقات خداوند است، که بی‌گمان شگفتی‌ها و عجایب دال بر حکمت، قدرت و عظمت خدا در آن بسیار زیاد و باعث برانگیختن ناظران و متفکران می‌شود.

موجودات یا شناخته شده‌اند و یا ناشناخته. این زمینه‌ی کاری و وظیفه‌ی علوم تجربی و زیستی است که چیزهای ناشناخته را که وجود دارد و خداوند آفریده است:

﴿وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾: «چیزهایی می‌آفریند که شما نمی‌دانید» کشف کند.

او در قعر اقیانوس‌ها، در دل غارها و در گوشه‌های آسمان‌ها چیزهایی می‌آفریند که هنوز در حوزه‌ی علم ما در نیامده است: ﴿سُبْحٰنَ الَّذِیْ خَلَقَ الْاَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُثْبِتُ الْاَرْضُ وَمِنْ اَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا یَعْلَمُوْنَ﴾ [یس: ۳۶] «منزه است آنکه همه جفت‌ها را آفرید، چه از رویدنی‌های زمین و چه از ذات خودشان و چه از چیزهایی که نمی‌دانند».

او فرمود: ﴿وَوَدُنْشَئْکُمْ فِیْ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ﴾ [الواقعة: ۶۱] «و شما را به هیأتی که آن را نمی‌دانید باز می‌آفرینیم». پس در خلقت انسان چیزهایی هست که بر بشر پوشیده است. آن چه نمی‌توانیم بشناسیم نباید در آن زمان صرف کرد. این نکته از تفاوت‌های دیدگاه اسلامی و غربی درباره‌ی مسایل اکتشافی و اختراعی است.

مثلاً انجام آن چه «پژوهشهای روح» می‌نامند، چه سودی خواهد داشت؟ چه فرق می‌کند پزشک مسلمانی این کار را بکند یا پزشک غیرمسلمان؟ مسلمان می‌داند هیچ راهی به شناخت چیرگی از موضوع روح نیست مگر همان که در کتاب و سنت آمده و نیازی به هدر دادن وقت نیست، زیرا خداوند فرمود: ﴿قُلِ الْاَرْوْحُ مِنْ اَمْرِ رَبِّیْ﴾ [الاسراء: ۸۵] بگو: روح از امر پروردگار من است» اما غیرمسلمان خواستگاه و قاعده‌هایی برای چنین مواقعی ندارد. لذا ممکن است سالیان زیادی را در تجربه‌های بی‌فایده و حتی ورود به عالم‌های غیب و فرشتگان صرف کند!

بنابراین زمینه‌ی تفکر درباره‌ی موجوداتی است که از لحاظ قابلیت کشف علمی دنیایی مقدور است. اما آن چه مقدور نیست، نمی‌توان به آن وارد شد. چیزهایی هست که نمی‌توان جزئیات آن را دریافت مگر از طریق وحی، مانند: «ملایکه، جن و پس از مرگ» تفکر در این موارد تنها از راه متون دینی و در محدوده‌ی آن امکان‌پذیر است.

اما مسایل دنیا مانند جنین‌شناسی و ستاره‌شناسی و غیره در شمار زمینه‌های گسترده تفکر است. برای نمونه آژانس فضایی ناسا (NASA) تلسکوپ‌های نزدیک کننده و عمقیاب‌هایی به فضا پرتاب کرده است که تصاویری از کره‌ها و آسمان‌ها می‌گیرد و با خود می‌آورد. همان طور که می‌توان به عنوان آیات الهی با تفکر و تعمق در اعماق دریاها و قعر اقیانوس‌ها ملکوت خدا و آفرینش او را نظاره‌گر شد.

برخی از دانشمندان مسلمان از حدود هزار سال پیش گفته‌اند: «از جمله نشانه‌های عظمت خدا انسان است که از نطفه‌ی آفریده شده است و نفس انسان نزدیکترین چیز

به خود اوست. در انسان چنان شگفتی‌های دال بر عظمت و قدرت خدا وجود دارد که زمان‌ها و عمرها باید صرف شود تا به یک دهم آن آگاه شد و ما از آن بی‌خبریم، اکنون ای کسی که از خویشتن بی‌خبر و غافل! چگونه امید داری غیر خود را بشناسی؟ چطور می‌خواهی به چیزهای دیگر وقوف یابی حال آنکه خدا در کتاب خود سفارش کرده که در نفس خود، در وجود خودتان تدبیر کنید؟ ﴿وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِّلْمُوقِنِينَ ﴿٢٠﴾ وَفِي أَنفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴿٢١﴾﴾ [الذاریات: ۲۰-۲۱] «اهل یقین را در زمین و نیز در وجود خودتان عبرت‌هاست آیا نمی‌بینید» به یاد بیاورید که از نطفه آفریده شدید ﴿قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ ﴿١٧﴾ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ ﴿١٨﴾ مِنْ نُّطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ ﴿١٩﴾ ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرَهُ ﴿٢٠﴾﴾ [عبس: ۱۷-۲۰] «مرگ بر این انسان، چقدر ناسپاس است؟ از چه چیز آفریدش؟ از نطفه‌یی او را خلق کرد و موزون ساخت و بعد راه را برایش هموار کرد»، ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ ﴿٢٠﴾﴾ [الروم: ۲۰] «از نشانه‌های قدرت اوست که شما را از خاک آفرید، پس آن گاه به صورت انسان در آمدید و پراکنده شدید»، ﴿أَلَمْ يَكُنْ نُطْفَةً مِّن مَّيِّ يُمْنِي ﴿٢٧﴾ ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى ﴿٢٨﴾﴾ [القیامة: ۳۷-۳۸] «آیا نطفه‌ای از منی نبود که در رحم ریخته شد و به صورت خون بسته در آمد و آفرید و موزونش ساخت»، ﴿أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِّن مَّاءٍ مَّهِينٍ ﴿٢٠﴾ فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ ﴿٢١﴾ إِلَىٰ قَدَرٍ مَّعْلُومٍ ﴿٢٢﴾﴾ [المرسلات: ۲۰-۲۲] «آیا شما را از آبی ناچیز نیافریدیم که برای مدتی معین در قرارگاهی استوار قرارش دادیم، ما بر این کار قدرت داشتیم»، ﴿أَوَلَمْ يَرِ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُّطْفَةٍ ﴿٧٧﴾﴾ [یس: ۷۷] «آیا آدمی نمی‌داند که او را از نطفه آفریدیم؟»، ﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ ﴿٢﴾﴾ [الإنسان: ۲] «انسان را از اختلاط نطفه آفریدیم». و آن گاه به یاد بیاورید چگونه نطفه را به خون و خون را به تکه گوشتی و تکه گوشت را به استخوان تبدیل کرد: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِّن طِينٍ ﴿٣١﴾ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ ﴿٣٢﴾ ثُمَّ خَلَقْنَا النَّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظْمًا فَكَسَوْنَا الْعِظْمَ لَحْمًا ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا ءآخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ﴿١٤﴾﴾ [المؤمنون: ۱۲-۱۴] «ما انسان را از گل خالص آفریدیم و او را به صورت نطفه‌ای در قرارگاهی استوار کردیم، پس نطفه را به علقه تبدیل کردیم و بعد

علقه را به مضغه، آن گاه مضغه را استخوان‌ها گردانیدیم، سپس بر استخوان‌ها پرده گوشت کشیدیم و با آفرینشی دیگر به آن موجودیت بخشیدیم. پاک و بزرگوار است خدایی که نیکوترین آفرینندگان است».

تکرار واژه‌ی نطفه در قرآن کریم بیهوده نیست، لازم است در آن و معانی‌ش تفکر کرد. اکنون بنگرید به نطفه که قطره آبی چرکین است و اگر چند لحظه در معرض هوا قرار گیرد فاسد و بدبو می‌شود، تأمل کنید چگونه پروردگار یگانه آن را از پشت مرد و سینه‌ی زن بیرون آورد؟ چگونه زن و مرد را با هم گرد آورد و الفت و مهر دوستی در دل‌شان انداخت؟ چطور با زنجیره‌ی محبت و شهوت آن‌ها را به هم نزدیک گرداند و نطفه را از بدن مرد و خون حیض را از اعماق رگ‌ها، بدان گونه که اراده کرد، بیرون کشید و آن را در درون رحم گرد آورد؟ و آن گاه ببینید چگونه جنین را از نطفه آفرید و با آب حیض سیراب کرد، و بدین شکل او را تغذیه می‌دهد تا رشد کند و بزرگ شود؟ چگونه از نطفه که سفید و روشن است لخته‌ی خون سرخ پدید آورد؟ آن را به تکه گوشتی تبدیل کرد و از تکه گوشت که دارای اجزای همسان و مساوی است، استخوان‌ها، عصب‌ها، رگ‌ها، زردپی و گوشت پدید آورد؟ سپس از گوشت و اعصاب و رگ‌ها اندام‌های ظاهری را آفرید؟ سر را گرد ساخت، گوش، چشم، بینی و دهان را در آن ایجاد کرد، دست و پا را بلند آفرید و انتهای هر یک را به انگشت ختم کرد و سر انگشتان را به چنان حکمتی که می‌بینید آراست؟ و آنکه بنگرید چگونه اندام‌های درونی از قبیل قلب، معده، جگر، طحال، شش، رحم، مثانه و روده‌ها را شکل داد؟ هر کدام به حالت و هیأتی ویژه، اندازه‌ی معین و برای کاری بخصوص؟ و هر یک از این اندام‌ها را از اجزای کوچکتری ترکیب کرد؟ مثلاً چشم را از هفت لایه ساخته است که هر لایه‌ی آن خصوصیات و اشکال معینی دارد که اگر هر لایه یا یکی از کارکردهای آن را از دست بدهد عمل دیدن برای چشم میسر نخواهد شد.

آدمی اگر بخواهد چیزی درست کند برای ساخت آن ناگزیر باید آن را دست بزند و لمس کند، در حالی که پروردگار بی‌نیاز به این کار، می‌آفریند و شکل می‌دهد. مثلاً روند تشکیل جنین را به راحتی می‌توان دید اما آیا کسی را می‌بینید که این کار را بکند؟

اکنون به استخوان‌ها بنگرید که اجسامی مستحکم و قوی‌اند، آن را از نطفه‌ی نرم و رقیق و ناچیز آفرید، آن را پایه و ستون بدن قرار داد، از آن اندازه‌ها و شکل‌های گوناگون ساخت، برخی کوچک و برخی بزرگ، یا بلند و گرد، توخالی و توپر، کلفت و

نازک. چون انسان گاهی به حرکت با تمام بدن و گاهی به حرکت با چند اندامش نیاز دارد، استخوان‌بندی بدنرا یک تکه قرار نداد، بلکه استخوان‌های زیادی با فاصله و مفصل‌های فراوان برای او گذاشت تا به راحتی حرکت و جنبش برایش میسر شود، و شکل هرکدام را متناسب با عمل و حرکت مورد نظر آن مقدر کرد، سپس مفاصل آن را به هم پیوند داد و آن را با زردپی و عصب‌هایی به هم مرتبط ساخت که از یک طرف یک استخوان به استخوان دیگر به عنوان رباط وصل می‌شود. در سر هر استخوان زائده‌هایی قرار داد و در استخوان روبه‌روی آن به اندازه‌ی آن زائده‌ها حفره‌هایی ایجاد کرد تا کامل و بدون زیاده‌ی در درون هم قرار بگیرند و استفاده از آن اعجاز‌آمیز گردد. چنانکه انسان وقتی بخواهد بخشی از بدنش را تکان دهد برایش امکان‌پذیر باشد. اگر مفاصل نبود این کار برایش مشکل‌آفرین می‌شد. و آنگه بنگرید چگونه استخوان‌های سر راه آفریده است و چگونه آن را با هم ترکیب کرده است: استخوان‌بندی سر متشکل از پنجاه و پنج تکه استخوان دارای شکل‌ها و گونه‌های مختلف است. آن را به هم مربوط ساخت به گونه‌یی که کره‌ی سر - به شکلی که می‌بینید - ایجاد شد در این جا قصد از ذکر تعداد استخوان‌ها این نیست که با آمار و ارقام آشنا گردیم، این دانشی است بسیار دقیق که پزشکان و کالبد شکافان می‌دانند. بلکه منظور این است که به تدبیرگر و آفریننده‌ی آن تفکر و تأمل کنیم که چگونه آن را مقدر ساخته و تدبیر کرده و شکل‌ها و اندازه‌های آن را متفاوت قرار داده است و به این تعداد مخصوص شکل یافته است که اگر از این تعداد بیشتر می‌شد، باری اضافی و عضوی زائد و موجب آزار و اذیت برای انسان می‌شد که نیاز بود برکنده شود یا اگر از این تعداد کمتر می‌شد نیاز به ترمیم بود. پزشک به این صنعت و این ساختار می‌اندیشد و آن را مطالعه می‌کند تا راه درمان نواقص آن را دریابد، اندیشمندان و صاحبان بصیرت به آن می‌نگرند تا بزرگی و عظمت آفریننده و صورتگر آن را بشناسند و این دو دیدگاه چه قدر متفاوتند!

اندیشیدن و تفکر در اعصاب، رگ‌ها، سرخرگ‌ها، سیاه‌رگها، تعداد، جایگاه‌های و چگونگی انشعاب یافتن آن در بدن موردی دیگر بر شگفتی آفرینش خداست.

نگاه به ظاهر و باطن انسان، بدن و مشخصات و ساختار معجزه‌آسای آن موجبات شگفتی و را در انسان ایجاد می‌کند، به ویژه اینکه به یاد داشته باشیم خداوند آن را از یک قطره آب چرکین پدید آورده است، با این نگرش می‌توان تصور کرد کسی که این ساختار و مخلوق او از یک قطره آب است، خلقت و آفرینش او در آسمان‌ها و ستارگان

چگونه می‌تواند باشد؟ در احوال و اشکال، اندازه‌ها و شمارگان، تجمع یا جدایی از هم، اختلاف هیأت‌ها و طلوع و غروب آن‌ها چه حکمت‌هایی نهفته است؟ هرگز چنین گمان مبر که حتی یک ذره از ملکوت آسمان‌ها بی حکمت باشد، زیرا او (سبحانه و تعالی) در آفرینش و شکل‌دهی نهایت حکمت و مهارت را به کار گرفته است: ﴿عَأْنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمِ السَّمَاءِ بَنَاهَا﴾ [النازعات: ۲۷] «آیا آفرینش شما سخت‌تر است یا آفرینش آسمان»، ﴿لَخَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ﴾ [غافر: ۵۷] «بی‌گمان خلقت آسمان‌ها و زمین سخت‌تر از خلقت انسان است» اکنون باز به تأمل و تعمق در نطفه برگردید و حالات نخستین و وضعیت آن در مراحل بعدی را از نظر بگذرانید، با این ذهنیت که اگر جن و انس به کمک هم می‌آمدند و می‌خواستند برای آن، گوش و چشم، عقل و قدرت، دانش و روح بیافرینند یا استخوان، رگ، عصب، پوست و مو از آن خلق کنند، آیا می‌توانستند؟ پاسخ به تحقیق منفی است. حتی اگر بخواهند به کنه حقیقت آن پی ببرند، چند گام بیشتر در این راه نمی‌توانند بردارند. شگفت این است که اگر به تصویر انسانی که بر دیواری کشیده شده نگاه کنید، در حالی که نقاش در کشیدن آن نهایت دقت و مهارت را به کار گرفته باشد به گونه‌یی که به شکل واقعی انسان بسیار نزدیک باشد و کسی که به آن می‌نگرد گمان کند واقعاً انسان است، از توانایی، مهارت، سبکدستی و تردستی او متحیر می‌شوید، به دلتان می‌نشیند و او را تحسین می‌کنید، با وجود اینکه می‌دانید آن تصویر تنها با رنگ، قلم مو و دست نقاش کشیده شده و تمام کار او این بوده که رنگ را به ترتیب مخصوصی بر دیوار نقش داده است. اکنون که شما از نقاش و کارهایش متحیر می‌شوید، با کارها و تصویرگری‌های کسی که از نطفه‌ی ناچیز که عدم بود، آن را از مرد و زن بیرون آورد، باید چه کار کنید؟ او که از آن این شکل بی‌نظیر را آفرید، به بهترین و زیباترین صورت، رگ‌ها و عصب‌هایش را مرتب ساخت، مجراهایی برای غذایش درست کرد تا شرایط بقایش را فراهم سازد، شکم را جایگاه وسایل تغذیه و سر را جایگاه عمده‌ی حواس قرار داد؛ حس بویایی را در بینی قرار داد تا انسان با استنشاق، بوها و غذاها و طعم‌ها را تشخیص دهد، پاک و تمیز و آلوده را بشناسد، یا در لب‌ها و زیبایی رنگ و شکل آن تأمل کنید، آن را بدین گونه ترکیب کرد تا دهان را بیوشاند و حروف و کلمه‌ها به کمک آن ادا شود، حنجره را ساخت و آن را برای پدید آمدن صداها مهیا کرد. به زبان قدرتی

بر حرکت‌ها و هجاها داده تا صوت‌ها در مخرج‌های گوناگون مجزا گردد و حروف مانند هم نباشد، تا شیوه‌های سخن گفتن فراوان و گسترده باشد. و آن گاه حنجره‌ها را از لحاظ بزرگ و کوچکی، لطافت و خشنی، سفتی و نرمی گوهره‌ی آن و بلندی و کوتاهی آن با شکل‌های مختلف آفرید تا بدین گونه صداها مختلف باشد و دو صوت مانند هم نباشد و شنونده مردم را در تاریکی به کمک صدای آن‌ها بشناسد. این قطره‌بی از دریای نعمت‌های پروردگار است.

وانگهی در آفرینش جنین و آن چه برایش رخ می‌دهد در سه لایه از تاریکی بیندیشید. اگر پرده و پوشش برداشته می‌شد و دید چشم فراتر می‌رفت، ملاحظه می‌کردید که آثار و شکل اندک - اندک بر آن آشکار می‌گردد، در حالی که نه تصویرگر را می‌بینید و نه ابزارهایش را. آیا تاکنون تصویرگر یا صاحب فنی را دیده‌اید که وسایل کارش قابل دیدن نباشد؟

به اقتضای لطف و مهربانی بی‌پایان خداوند هنگامی که جنین رشد می‌کند و رحم از گنجایش آن باز می‌ماند، به تدرج واژگون می‌شود و آماده‌ی بیرون آمدن می‌گردد، تکان می‌خورد و از آن مکان کوچک بیرون می‌آید، می‌بینید خداوند چگونه راه را به او نشان می‌دهد، گویی عاقلی بیناست و هر چه نیاز دارد می‌داند. سپس وقتی به غذا نیاز پیدا کرد راه مکیدن پستان مادر را به او نمایاند. به خاطر اینکه بدنش نازک و لطیف است و غذاهای درشت را بر نمی‌تابد. در شیر گوارای مادر که از میان خون‌ها و مایع‌های زاید بدن تولید می‌شود برایش غذای روان و خالصی مهیا ساخت. دو پستان مادر را با شگفتی زیادی آفرید و شیر را در آن جای داد و برای هر یک نوکی به اندازه‌ی متناسب با دهان نوزاد، از آن رویاند، و بر روی آن سوراخ کوچکی ایجاد کرد به گونه‌ی که شیر از آن بیرون نتراود مگر پس از مکیدن تدریجی، زیرا نوزاد همین اندازه می‌تواند بنوشد، همان طور که مکیدن را به نوزاد آموخت تا هنگام گرسنگی از آن منفذ باریک شیر کافی را استخراج کند. بعد به مهربانی و رحمت و فضل الهی بنگرید که چگونه درآمدن دندان‌ها را دو سال به تأخیر انداخت، چون در این دو سال تنها از شیر تغذیه می‌کند و نیازی به دندان ندارد و از دیگر سو وجود دندان موجب آزار و درد برای مادر است و چون بزرگتر شود شیر مادر دیگر غذای مناسب او نیست، به غذای غلیظ نیاز دارد و غذاهای دیگر جویدن و خرد کردن می‌خواهد، بدین سان دندان‌ها را برای وقت مناسب خود آفرید.

سبحان الله! چگونه مهرش را در دل پدر و مادر نهاد تا در زمانی که از تدبیر امور خویش عاجز است، کارهای او را به عهده بگیرند، اگر خداوند مهر و رحمت را بر دل آن‌ها چیره نمی‌کرد، در آن شرایط بچه ناتوانترین مخلوقات به انجام امور خود بود، با گذشت زمان به طور تدریجی به او قدرت، عقل، حس تشخیص و هدایت عطا کرد تا خلقتش کمال یابد و شکرگزار یا ناسپاس به سن بلوغ، نوجوانی، جوانی و پیری برسد:

﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا ﴿۱﴾ إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِن نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا ﴿۲﴾ إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا ﴿۳﴾﴾ [الإنسان: ۱-۳] «روزگاری بر انسان گذشت که چیزی قابل ذکر نبود. انسان را از اختلاط نطفه آفریدیم تا او را بیازماییم و شنوا و بینایش کردیم، راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد، خواه ناسپاس.»

پس بنگرید و نظر کنید در عظمت پروردگار! آن چه ذکر شد در یک مورد از آفریدگانش بود- انسان. هر چند در انسان چیزهای بسیار زیاد دیگری هست که بیشتر آن تاکنون شناخته نشده است. با این وصف در آن چه در زمین و گوشه و کنار آن، رودخانه، دریا و کوه‌های آن نهاده، چه گمان دارید؟ او آرامش و آسایش را بهره‌ی ساکنان آن کرد، زمین را مانند بستر و فرشی مهیا ساخت، آن را جایگاه موجودات زنده و مرده قرار داد و با کوه‌های استوار آن را محکم کرد، آبها را در آن به ودیعت نهاد، چشمه‌ها را در دل آن بیرون آورد، جویبارها و رودها در آن جاری ساخت و معدن‌ها و مخزن‌هایی در درونش جای داد: ﴿وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ﴾ [الحجر: ۲۲] «در صورتی که شما توانایی نگهداری آن را ندارید» در بیابان‌ها نیز چنین آثار شگفتی می‌توان دید. شکوفه‌ها، میوه‌ها، فلزات و جواهر با گونه‌های نفیس و گونه‌های کم ارزش آن همه از زمین بر می‌آیند. از رحمت و هدایت او انسان برای رفع نیاز خود از آن، همه چیز می‌سازد حتی پوشش، زیورآلات، نفت، گوگرد، قیر و نمک - برای مزه دار کردن غذایی - از زمین استخراج کند.

در حیوانات دیگر شگفتی‌های زیادی هست با تناسب هندسی دقیق که در آن‌ها مشاهده می‌شود. مثلاً می‌بینید عنکبوت خانه‌اش را بر یک طرف جویبار می‌سازد. در مرحله‌ی اول این حشره دنبال جایی می‌گردد که فاصله‌ی در حد یک ذراع یا کمتر بین دو کناره‌ی آن باشد تا بتواند با تارهایش آن را به هم بپیوندد. سپس شروع به

ریختن آب دهانش - که خمیر مایه‌ی همان تار است - بر یک طرف می‌کند تا به آن بچسبد. و به طرف دیگر می‌رود و تار را محکم می‌کند. چندین بار می‌آید و می‌رود و فاصله‌ی دو طرف تارهایش را در یک اندازه‌ی هندسی مناسبی قرار می‌دهد. وقتی محل پیوند و گره‌ها و تارها را استوار ساخت به پوده‌های لانه‌اش می‌پردازد و آن را بر تارها می‌کشد و به هم می‌بافد، محل اتصال‌ها را محکم می‌بندد. از این توری می‌سازد و خود در گوشه‌یی می‌نشیند و منتظر است تا شکاری در آن بیفتد و آن را بگیرد و بخورد. اگر به این شکل چیزی شکار نکند گوشه‌ی دیواری را انتخاب می‌کند تاری را بین دو طرف می‌بندد و خود را با تار دیگری آویزان می‌کند و واژگون در هوا منتظر می‌ماند تا مگسی پرواز کند و آن را بگیرد و با تارهایش آن را محکم ببندد و بخورد. بنابراین تمام حیوان‌ها و جاندارها چه کوچک و چه بزرگ شگفتی‌های بی‌شماری دارد. آیا به نظر شما این کارها و صنعت‌ها را از خود آموخته یا آدمی به او یاد داده است؟ انسان‌های عبرت بین در این جاندار کوچک عظمت و شکوه، حکمت و قدرت بی‌مثال خداوند را به وضوح مشاهده می‌کنند چنانکه خرد و عقل را حیران و شگفت‌زده می‌کند. این در حالی است که انسان خود عجیب‌ترین حیوانات است، و چون حیوانی می‌بیند تعجب می‌کند و حیران می‌ماند اما از خود تعجب نمی‌کند! این‌ها غیر از آفرینش خدا در دریاها و قعر اقیانوس‌ها و در ابرها و باران‌های آن است.

امر به تفکر

خداوند خود بندگانش را به تفکر در آفریدگانش سفارش کرده و متفکران را ستوده است: ﴿وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [آل عمران: ۱۹۱] «در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند». و آن‌ها را تشویق کرده: ﴿أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ﴾ [الروم: ۸] «آیا به خود نیندیشیده‌اند؟» چرا تفکر در آسمان‌ها و زمین سفارش شده است؟ شیخ عبدالرحمن سعدی در پاسخ به این سؤال گفته است: «تا این چنین مقصود از آن را دریابند و این نشان می‌دهد که تفکر عبادت و از ویژگی‌های اولیای خداوند است، وقتی به آن فکر می‌کنند می‌دانند که خدا این‌ها را بیهوده نیافریده است، لذا می‌گویند: ﴿رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَطْلًا سُبْحَانَكَ﴾ [آل عمران: ۱۹۱]. «پروردگارا! این جهان، را بیهوده نیافریده‌ای، تو منزهی» یعنی تو را از هر چه شایسته‌ات نیست پاک می‌دانیم.

تفکر در امور اخروی

اندیشه در سرای دیگر و جهان آخرت بسیار مهم است. از این نظر که ما آخرت را ندیده‌ایم، در آن زندگی نکرده‌ایم، از میوه‌های بهشتی و سلسله‌های آتش چیزی ندیده‌ایم، اما متون شرعی زیادی هست که به دقت برایمان توصیف می‌کند روز رستاخیز وضعیت چگونه خواهد بود، که این نیز از رحمت الهی است تا چیزهایی برای تفکر در آن داشته باشیم لذا هر چه شناختمان از جزئیات روز واپسین بیشتر شود تکاپوی دل در اندیشه و تفکر در این جزئیات بیشتر می‌شود. از همین روی ابن مبارک وقتی دید سهل بن علی در تفکر است به او گفت: به کجا رسیده‌ای؟ گفت: به صراط.

تفکر نزد دانشمندان و اولیا بسیاری از اوقات آن‌ها را می‌گیرد و گاهی تفکر را برنامه‌ترجیح می‌دادند. از یوسف بن اسباط نقل است: سفیان پس از شام به من گفت: ظرف وضو را به من بده، آن را به او دادم، با دست راست آنرا گرفت و دست چپش را بر صورتش نهاد، و به فکر فرو رفت. من به خواب رفتم و سپیده دمان که برخوایم دیدم ظرف همچنان در دستش است. گفتم: سپیده دمیده است! گفت: از آن زمان تاکنون در فکر قیامت بودم!^۱

خداوند چرا شرایط رستاخیز را بیان کرده است؟! برای اینکه زمینه‌ی برای تفکر باشد. ما را می‌سزد که همیشه این مسایل را در ذهن داشته باشیم، اما این امر خلی است در میان ما که بسیار کم برای تأمل در این امور وقت می‌گذاریم. مشکل اساسی این است که امروزه زمینه‌های مشغولیت فکر و ذهن در میان بسیاری از مردم یا در امور ناروا، هوا و هوس، شیفتگی است یا در مال دنیا! واقعیت این است که زندگی دنیوی بر افکار مردم سایه گسترده است، و تفکر در مسایل مهمی که محور خوشبختی است، بسیار اندک شده است.

از سفیان ثوری نقل است که آن‌ها در مجلسی نشسته بودند که ناگهان چراغ خاموش شد، تاریکی اتاق را فرا گرفت، سپس آن را روشن کردند، دیدند سفیان اشک می‌ریزد و سخت می‌گرید، پرسیدند چرا گریه می‌کنی؟ گفت: به یاد قبر افتادم! آن‌ها به خاطر اینکه دل‌شان زنده بود هر گونه منظره یا رویداد ساده‌ی را به طور مستقیم به آخرت و پس از مرگ ربط می‌دادند.

۱- ابوشیخ در بخش العظمة (۳۱۸/۱)، ابونعیم در حلیة الاولیاء (۵۳/۷) و خطیب بغدادی در تاریخ بغداد (۱۵۷/۹) روایت کرده‌اند.

نقل است که یکی از پیشینیان تنور نانوایی را دید. ایستاد و به آتش تنور نگاه کرد، ناگهان اشک از چشمانش سرازیر شد، و بسیار گریست. به او گفتند: چرا گریه می‌کنی؟ گفت: «آتش جهنم را به خاطر آوردم» و از این موارد بسیار اتفاق می‌افتد. خاموش شدن چراغ، برافروخته شدن آتش و انسان آن را می‌بیند و متوجه نمی‌شود و عبرت نمی‌گیرد، در حالی که به حقیقت شایان توجه و تفکر است.

ابن عباس گفت: «دو رکعت نماز با تفکر بهتر از یک شب عبادت بدون حضور دل است».^۱

عمر بن عبدالعزیز: گفت: «اندیشه در نعمت‌های خداوند یکی از مهمترین عبادات است».

حضرت عمرس روزی به گریه افتاد. علت را پرسیدند. فرمود: «در دنیا و لذت‌ها و شهوت‌های آن اندیشه کردم، از آن عبرت گرفتم، شهوت‌هایم هنوز تمام نشده، تلخی آن ناگواری می‌کند، حتی اگر عبرتی در آن نباشد، در آن برای کسی که به یاد داشته باشد موعظه‌هایی هست».^۲

هر نعمتی در دنیا اندوهی به همراه دارد. فرزند و همسر و... همه نعمت‌اند، اما ناگواری‌ها و تلخی‌هایی با خود دارند. خدا از روی رحمت خود خوشی‌ها و لذت‌های دنیا را هر چند بزرگ و عظیم باشد، با ناخوشی‌ها و مرارت‌هایی همراه ساخته است، تا بندگان، خود را به طور کامل به آن نسپارند، اما باز در آن غرق می‌شوند! عبدالله بن عتبّه از ام درداء پرسید بهترین عبادت ابودرداء چه بوده است؟ گفت: «تفکر و عبرت».^۳

«روشنایی ایمان تفکر است، بهترین کارها تقوا و تفکر است و یک لحظه تفکر بهتر از قیام یک شب است».^۴

۱- ابن مبارک در الزهد (۹۷/۱) به شماره ی (۲۸۸) و ابوالشیخ در بخش العظمة (۳۰۲/۱) روایت کرده‌اند.

۲- ن. ک: تفسیر ابن کثیر، (۴۳۹/۱).

۳- ابن مبارک در الزهد (۹۷/۱) به شماره ی (۲۸۶) و ابونعیم در حلیة الاولیاء (۲۰۰/۷) روایت کرده‌اند.

۴- ابن ابی شیبّه در مصنفش (۱۹۰/۷) به شماره ی (۳۵۲۲۳)، احمد در الزهد (۲۷۲/۱) هردو از حسن بصری روایت کرده‌اند. بیهقی در شعب الایمان (۱۳۶/۱) به شماره ی (۱۱۸)، احمد در

حسن بصری: به عمر به عبدالعزیز نوشت: «بدان که تفکر انسان را به احسان و عمل به آن تشویق می‌کند، و پشیمانی از کار بد باعث ترک آن می‌شود».^۱

از محمد بن کعب قرظی نقل است: «اگر هر شب تا صبح سوره‌های ﴿إِذَا زُلْزِلَتْ﴾ [الزلزلة: ۱] و ﴿الْقَارِعَةُ﴾ [القارعة: ۱] را بخوانم و سوره‌ی دیگری بر آن نیفزایم، بلکه در آن تفکر کنم و آن را تکرار کنم برایم بهتر از این است که قرآن را یکجا یا به طور پراکنده بخوانم».^۲

وهب گفت: «هر چه تفکر انسان طولانی‌تر بشود، داناتر می‌گردد، و هر چه داناتر شود عملش بیشتر می‌شود».^۳

فضیل گفت: «تفکر آینده‌ی است که خوبی‌ها و زشتی‌های هرکس را برایش نمایان می‌سازد».^۴

ابوسلیمان دارانی گوید: «چشمانتان را به گریه و دل‌هایتان را به تفکر عادت بدهید».^۵

فَتَرَكْتُ مَا أَهْوَى لِمَا أَخْشَى	إِنِّي رَأَيْتُ عَوَاقِبَ الدُّنْيَا
فَإِذَا جَمِيعُ أُمُورِهَا تَفَنَى	فَكَرْتُ فِي الدُّنْيَا وَعَالِمِهَا
كُلُّ أَمْرٍ فِي شَأْنِهِ يَسْعَى	وَبَلْوَتُ أَكْثَرِ أَهْلِهَا فَإِذَا
مِنَ الْعِزِّ أَقْرَبُهَا مِنَ الْمَهْوَى	أَسْمَى مَنَازِلُهَا وَأَرْفَعُهَا
مِنَ الْعِزِّ أَقْرَبُهَا مِنَ الْمَهْوَى	تَعْفُو مَسَاوِيهَا مَحَاسِنُهَا

الزهد (۱۳۹/۱) هردو از ام‌درداء نقل کرده‌اند. ابوالشیخ در بخش العظمة (۲۸۹/۱) ودیلمی در الفردوس (۷۱/۲) به شماره ی (۲۴۰۰) هردو از ابن‌عباس روایت کرده‌اند.

۱- ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۱۳۴/۲.

۲- ابن مبارک در الزهد (۹۷/۱) به شماره ی (۲۸۷) و ابوشیخ در العظمة (۲۵۸/۱) ومزی در تهذیب الکمال (۳۴۵/۲۶) روایت کرده‌اند.

۳- ابوشیخ در بخش العظمة (۳۱۳/۱) این سخن را آورده است.

۴- ابوشیخ در بخش العظمة (۲۲۸/۱) از سخن حسن بصری، ابونعیم در حلیة الاولیاء (۱۰۹/۸). مناوی در فیض القدیر (۳۶۷/۴) از سخن فضیل بن عیاض و ابن‌کثیر در تفسیرش (۴۳۹/۱) از فضیل روایت کرده‌اند.

۵- ابونعیم در حلیة الاولیاء (۲۷۴/۹) از ابوسلیمان دارانی روایت کرده است.

تعفو مساویها محاسنها من العزِّ أقربها من المهوی
تعفو مساویها محاسنها لافرقَ بین النعی و البشری

یعنی: من عاقبت دنیا را دیدم و به همین خاطر هوا و هوس را رها کرده و به آن چه که از آن می ترسم روی آوردم. / در دنیا و امور آن اندیشیدم. و دیدم خود و تمام امورش نابود می گردد. / بیشتر اهل آن را آزمودم و متوجه شدم هرکس برای خود تلاش کند. / بالاترین و والاترین جایگاه و درجه های آن در حقیقت نزدیکترین آن به پرتگاه و محل سقوط است. / بدی هایش خوبی ها و امتیازهایش را پاک می کند، در دنیا خوب و بد با هم تفاوتی ندارد. / بسی قبرستان و قبرها را دیدم و هرگز قبر بنده و سرور را تشخیص ندادم. / می دانید چه قدر آدمهای زنده را دیده ام و پس از اندکی دیدم که مرده اند؟! بنابراین انسان باید تفکر و تأمل دراز مدت و مفید را از دست ندهد، زیرا خشنودی خدا، گشایش درونی و آرامش دل را به انسان می بخشد، و ترس و خشیت از خدا و حکمت و بصیرت را نصیب او می گرداند دل ها را زنده می کند، از شیوه ها و زندگی گذشتگان عبرت و پند بر می گیرد، چنین است تفکر، کار شگفت انگیز قلبی. از خدا می خواهیم ما را از گروه کسانی گرداند که تفکر و اندیشه می کنند، خرد می ورزند و تدبیر دارند.

توکل

توکل به خداوند مقامی بزرگ و بسیار اثربخش است و یکی از بزرگترین لوازم ایمان به شمار می‌آید. بهترین کارها و عبادت‌های نزدیک کننده به خداوند رحمان و والاترین مقام‌های توحید خداست همه چیز با توکل بر خدا و طلب یاری از او حاصل می‌شود. منزلت توکل مقدم بر انابت است، زیرا انسان برای رسیدن به مقصودش توکل می‌کند، بنابراین توکل وسیله و انابت، هدف است.

جایگاه توکل

ابن قیم گفت: توکل نیمی از دین و انابت نیم دیگر آن است، کمک خواهی از خدا و عبادت در دین بسیار مهم است، توکل کمک، خواهی و انابت همان عبادت است.^۱ توکل به همه‌ی امور دینی انسان که واجبات، مستحبات و مباحات جز با آن قوام نمی‌یابد، مربوط می‌شود.

منزلت توکل گسترده‌ترین و جامعترین منازل و پیوسته آباد و پر تردد است. به خاطر گستردگی متعلقات توکل و فراوانی نیازهای عالمیان، برای برآورده شدن ن ناگزیر باید توکل داشته باشیم.

بنابراین این منزلت و موقعیت بسیار مورد نیاز است. بندگان راستین خدا وقتی کاری برای‌شان پیش بیاید با بازگشت و توکل بر او خود را به باری تعالی می‌سپارند. خداوند با این کار سختی‌ها و دشواری‌ها را ساده می‌گرداند و خواسته‌های بنده را برایش محقق می‌سازد، در حالی که او خود آرام و با تأنی بهر چه خدا برایش مقدر ساخته خشنود است.

ابن قیم گفت: بنده اگر چنانکه شایسته است به خدا توکل کند - توکل راستین - حتی برای برکندن کوهی از جای خود به شرطی که چنین به او امر شده باشد، بی‌گمان به انجام می‌رساند!^۲

۱- ن. ک: مدارج السالکین (۱۱۳/۲).

۲- ن. ک: مدارج السالکین: (۸۱/۱).

انسان مسلمان نه تنها توکل بر خدا را در تمام کارها و امور خود و واجب می‌داند، بلکه آن را فریضه‌ی دینی می‌شمارد که به امور دنیا منحصر نمی‌شود، بلکه امور دنیایی را نیز شامل می‌شود، گذشته از امور دنیایی و طلب روزی، در عبادت خدا نیز توکل لازم است.

توکل بر خدا با توجه به قرآن عقیده است: ﴿وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ [المائدة: ۲۳] «اگر ایمان دارید به خدا توکل کنید» از این جاست که توکل به خدا نیمی از دین را تشکیل می‌دهد، از شمار واجبات است و یکی از اصول ایمان به شمار می‌آید. شیخ الاسلام ابن تیمیه گفت: توکل بر خدا یکی از بزرگترین واجبات است، همان گونه که اخلاص واجب است، خداوند در چندین آیه توکل را سفارش فرموده بیشتر از امر به وضو و غسل جنابت. و از توکل بر غیر خدا نهی کرده است.^۱ ابن قیم می‌گوید: توکل جامع مقام‌های واگذاری امور به خدا، طلب یاری از او و خشنودی است، هیچ وجودی بدون آن تصور نمی‌شود.^۲

شیخ سلیمان بن عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب گفت: «اصل جامعی که کردارها و عبادات از آن انشعاب می‌یابد توکل بر خدا، پناه بردن واقعی به او و اعتماد قلبی به اوست».

این زبده‌ی یگانگی و نهایت توحید عملی است که هر جایگاه گرانقدری مانند دوستی خدایی، ترس، امید، خشنودی او به عنوان پروردگار و خدا و خشنودی به قضا و قدرش را به ارمغان می‌آورد، حتی چه بسا توکل را به جایی می‌رساند که انسان از مصیبت لذت برد و آن را نعمت و مایه‌ی رحمت بداند. چنانکه در حدیث هفتاد هزار نفری که بدون حساب و عذاب به بهشت می‌روند، اشاره شده است.^۳ پاک و منزّه است خدایی که هر چه بخواهد بر هر کس اراده کند می‌بخشد، او صاحب فضل و بخشش بزرگ است.

۱- ن. ک: مجموع الفتاوی (۱۶/۷) از شیخ الاسلام ابن تیمیه.

۲- ن. ک: مدارج السالکین: ۸۲/۱.

۳- حدیث صحیح است: بخاری (۵۷۵۲) بخش الطب، باب من لم یرق، و مسلم (۲۲۰) بخش الإیمان، باب الدلیل علی دخول طوائف من المسلمین الجنة، آورده‌اند.

بنابراین توکل یکی از پایه های توحید الهی است، چنانکه از این آیه ها بر می آید:

﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ [الفاتحة: ۵] «تنها تو را می پرستیم و تنها از تو یاری می جوئیم»، ﴿فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَمَا رَبُّكَ بِغَفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾ [هود: ۱۲۳] «او را پرست و بر او توکل کن که پروردگار از کردار شما غافل نیست» و ﴿فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ﴾ [التوبة: ۱۲۹] «اگر رو بگردانند بگو: خداوند برای من کافی است و معبودی جز او نیست بر او توکل کردم و اوست پروردگار عرش عظیم».

کسی توکل را به صورت کامل آن محقق نمی سازد مگر خاصی ایمانداران همانطور که در صفت هفتاد هزار نفر آمده است. همه ی مردم نمی توانند به این مقام برسند، جز شمار اندکی از مردم که پیامبر آن ها را یاد کرده است: «هذه أمتك يدخل الجنة من هولاء سبعون ألفاً بغير حساب»: «این امت توست هفتاد هزار نفر از آن ها بدون حساب به بهشت می روند» پیامبر برای مردم روشن نکرد آن ها چه کسانی هستند و چه ویژگی هایی دارند. مردم بیرون آمدند و گفتند: ما هستیم که به خدا ایمان آورده و از پیامبرش پیروی کرده ایم، یا فرزندان ما هستند که در دوره ی اسلام به دنیا آمده اند، ما خود در دوران جاهلیت به دنیا آمده ایم، این سخن مردم به پیامبر رسید، آمد و فرمود: «هم الذين لا يسترقون و لا يتطيرون و لا يكتون و علي ربهم يتوكلون»، فقال عكاشة بن محسن: أمنهم أنا يا رسول الله؟ قال: «نعم» فقال آخر؟ أمنهم أنا؟ فقال ﷺ «سبقك بها عكاشة او عكاشة»: آن ها کسانی هستند که دزدی نمی کنند، به فال بد زدن، بدبینی داغ کردن نمی پردازند و به پروردگار خود توکل می کنند».

عکاشه بن محسن گفت: ای پیامبر خدا آیا من از آن ها هستم؟ فرمود: آری. کس دیگری پرسید: من چه؟ فرمود: «عکاشه از تو پیشی گرفت».^۱

عمران بن حصین یکی از یاران پیامبر بود که در توکل کمال یافته و به مقامی بلند رسیده بود. او بواسیر داشت و درد و آزارش را با شکیبایی تحمل می کرد. چنین بود که ملائکه بر او سلام می فرستادند. اما چون محل زخم خود را داغ کرد و سوزاند،

۱- صحیح است: بخاری (۵۷۵۲) بخش الطب، باب من لم یرق، و مسلم (۲۲۰) بخش الإیمان، باب الدلیل علی دخول طوائف من المسلمین الجنة، روایت کرده اند.

سلام ملایکه بر او منقطع گشت. به همین سبب داغ کردن را کنار گذاشت و به تحمل و شکیبایی بر درد روی آورد و ملایکه از نو بر او سلام می کردند.

در صحیح مسلم از مطرف نقل شده که عمران بن حصین به او گفت: چیزی را به تو می گویم، باشد که خداوند به خاطر آن به تو سود رساند: اول اینکه پیامبر خدا هم حج تمتع و هم حج عمره را انجام داد و آن را ممنوع نکرد، او فوت کرد و در قرآن نیز دستوری نیست که آن را حرام کرده باشد. دوم اینکه فرشتگان بر من سلام می فرستادند تا اینکه من برای مداوا خود را داغ کردم، سلام و درود آن‌ها بر من قطع شد، من داغ را کنار گذاشتم، لذا سلام و درود آن‌ها بر من از سر گرفته شد.

بنابراین توکل بر خدا یکی از صفات بزرگ عبادالرحمن است، و نشانه‌ی است که آن‌ها را از دیگران متمایز می کند و علامت بارز اهل ایمان است: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾ [الأنفال: ۲] «مؤمنان کسانی هستند که هر وقت نام خدا برده شود دل‌هایشان بترسد و چون آیاتش بر آن‌ها خوانده شود ایمان‌شان فزونی یابد و به پروردگارشان توکل کنند».

آن‌ها - چنانکه ابن کثیر گفته است - به کسی جز او امید ندارند، جز او مقصود دیگری ندارند. جز او به کس دیگری پناه نمی‌برند، نیازهایشان را جز از او نمی‌خواهند، تنها به سوی او گرایش دارند، می‌دانند که هر چه او بخواهد روی می‌دهد و هر چه او نخواهد اتفاق نمی‌افتد، اوست که در ملک خود تصرف می‌کند، هیچ شریکی ندارد، حکمی که صادر کند، عواقبی برایش ندارد و او زودشمار است.

سعید بن جبیر توکل بر خدا را کانون و نقطه‌ی مرکزی ایمان می‌دانست.^۱

نمونه‌های عملی توکل

۱- ابن ابی شیبه در کتابش (۷۶/۶) به شماره‌ی (۲۹۵۸۹)، بیهقی در شعب الایمان (۱۱۱/۲) به شماره‌ی (۱۳۲۳) و هناد در الزهد (۳۰۴/۱) به شماره‌ی (۵۳۴) همه از سعید بن جبیر روایت کرده‌اند.

توکل ابراهیم (علیه السلام) و همراهانش

خداوند درباره‌ی دوستان خود ابراهیم و آن‌هایی که با او ایمان آوردند می‌گوید آن‌ها گفتند: ﴿رَبَّنَا عَلَيكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ﴾ [الممتحنة: ۴] «بر تو توکل کردیم و به درگاه تو رو آوردیم و بازگشت همه به سوی توست» یعنی در تمام امورمان به تو توکل کردیم و آن را به تو سپردیم. به خاطر استحکام توکل و استواری ایمان‌شان خداوند دستور داد آن‌ها را به عنوان الگوی نیک سرمشق خود قرار دهیم: ﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ﴾ [الممتحنة: ۴] «ابراهیم و یارانش سرمشق خوبی برای شما بودند» آنها این چنین به خدا توکل کردند و همه‌ی کارها و امورشان را به طور کامل به او واگذار کردند، در عین اینکه خود تلاش و کوشش می‌کردند در هر امری در راستای خشنودی رحمان از توکل جدا نمی‌شدند.

توکل پیامبر ﷺ و یارانش

یاران پیامبر محمد ﷺ در غزوه‌ی احد چنین بودند: ﴿الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ [آل عمران: ۱۷۳] «کسانی که مردم به آن‌ها گفتند: افرادی برای نبرد با شما گرد آمده‌اند، از آن‌ها بترسید، ایمان‌شان زیادت‌ر شد و گفتند: خدا ما را بسنده و بهترین حامی است». به همین سبب ابن عباس گفت: عبارت ﴿حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ را ابراهیم هنگامی که در آتش انداخته شد، و پیامبر ما محمد هنگامی که به او گفتند: مردم برای جنگ با شما گرد آمده‌اند، از آن‌ها بترسید، ولی آن‌ها نترسیدند و بلکه ایمان‌شان بیشتر شد، در این هنگام آن دو پیامبر این عبارت را به زبان آوردند.^۱

لذا توکل توشه‌ی ایمانداران برای روزهایی است که مردم آن‌ها را از شمار بی‌شمار دشمنان می‌ترسانند و برجسته‌ترین ویژگی آن‌ها این است که می‌گویند: ﴿حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾: این اولین و آخرین چیزی است که ابراهیم وقتی به آتش انداخته شد، بر زبان راند.

۱- صحیح است: بخاری (۴۵۶۳) بخش تفسیر القرآن، باب قوله الله تعالى ﴿الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا﴾.

هو القرب المجیب المستغاثُ به قُلْ حَسْبِيَ اللهُ معبودی و مُتکلی اوست فریادرس نزدیک و پاسخ دهنده‌ی درخواست‌ها، بگو خدا مرا بس است، او معبود و تکیه‌گاه من است.

فضل توکل در چند آیه

از جمله آیه‌هایی که بر فضل و مقام والای توکل دلالت می‌کند این فرموده‌ی الهی است: ﴿وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّيهِ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ ﴿٣٨﴾﴾ [الزمر: ۳۸] «اگر از آن‌ها پرسید چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است خواهند گفت خدا. بگو «هیچ فکر کرده‌اید که اگر خواستار رنجی برای من باشد آیا آن‌ها که جز خدا مورد پرستش شما هستند می‌توانند آن را برطرف سازند؟ یا اگر رحمتی برای من اراده کند می‌توانند آن را از من بازدارند؟ بگو «برای من خدا کافی است، که توکل کنندگان بر او توکل می‌کنند».

جایی که ایمانداران همیشه به خدا توکل می‌کردند و با گفتن ﴿حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ به او پناه می‌جستند، شایسته است که پیامبران الهی از دیگران توحید و توکل را به نحو احسن عملی کرده و به درجه‌ی کمال رسانده باشند!

خدا سفارش کرده به او توکل شود و در چندین جایگاه به این کار تشویق کرده است:

- ﴿وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾ [آل عمران: ۱۲۲] «مؤمنان باید بر خدا توکل کنند».

- ﴿فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ ﴿٧٩﴾﴾ [النمل: ۷۹] «بر خدا توکل کن که تو آشکارا بر حقی».

- ﴿فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ﴾ [هود: ۱۲۳] «او را بپرست و بر او توکل کن».

- ﴿وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَكَفَى بِهِ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا ﴿٥٨﴾﴾ [الفرقان: ۵۸] «توکل بر (خدای) زنده‌ای کن که هرگز نخواهد مرد و به ستایش او تسبیح گوی و همین بس که او به گناه بندگان آگاه است».

﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾ [آل عمران: ۱۵۹] «از پرتو رحمت الهی با آن‌ها نرم و مهربان شدی و اگر خشن و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می‌شدند بنابراین آن‌ها را ببخش و برای‌شان آمرزش بخواه و در کارها با ایشان مشورت کن اما هنگامی که تصمیمت را گرفتی بر خدا توکل کن، زیرا خدا توکل‌کنندگان را دوست دارد.» بنابراین توکل وسیله‌ی برای رسیدن به دوستی خدا و صفتی است که ایمانداران را از دیگران متمایز می‌سازد و خداوند به همین خاطر آن را واجب کرده است.

حکم توکل

چنان که پیشتر نیز اشاره شد توکل مانند اصل محبت الله، شکیبایی و انابت واجب است، به علاوه توکل شرط ایمان نیز هست. با توجه به مفهوم این آیه: ﴿وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ [المائدة: ۲۳] «اگر ایمان دارید به خدا توکل کنید» اگر توکل نباشد ایمان نیز منتفی است.

رابطه‌ی توکل و ایمان

خداوند به توکل سفارش کرده و آن را همراه ایمان آورده است تا نشان دهد که دو بخش ملازم هم‌اند. توکل بر وکیل از ایمان بر می‌آید. او پس از اینکه بیان کرده که با متوکلان دوستی خواهد داشت، به توکل هم زبانی و هم عملی دستور داده است: ﴿قُلْ هُوَ الرَّحْمَنُ عَمَّنَّا بِهِ وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ [الملك: ۲۹] «بگو او خدای رحمان است، به او ایمان آوردیم و بر او توکل کردیم، به زودی خواهید دانست چه کسی در گمراهی آشکار است.» و آن را شرط ایمان دانسته است: ﴿وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ [المائدة: ۲۳] «اگر ایمان دارید به خدا توکل کنید».

در داستان حضرت موسی علیه السلام آمده است: ﴿وَقَالَ مُوسَىٰ يَاقَوْمِ إِن كُنْتُمْ ءَامِنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُّسْلِمِينَ﴾ [یونس: ۸۴] «موسی گفت: ای قوم من! اگر به

خدا ایمان دارید و تسلیم او هستید به او توکل کنید». با توجه به این آیه نیز توکل بر پایه‌ی ایمان است.

شیخ سلیمان بن عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب درباره‌ی معنای این آیه فرموده است: موسی عليه السلام به قومش دستور داد به سرزمین مقدس - که خدا برای‌شان مقدر کرده - وارد شوند و از ترس ستمکاران به عقب برنگردند، بلکه به پیش بروند و از آن‌ها نترسند و در شکست دادن کفار بر خدا توکل کنند و به وعده‌ی او - اگر ایمان دارند - باور داشته باشند.

کسی که بر خدا توکل کرده و در شمار عبادالرحمان که با تواضع بر روی زمین را می‌روند، قرار می‌گیرد، خداوند آن‌ها را به احراز جایگاهی بلند و بزرگ وصف کرده است. خدا برای کسانی که بر او توکل کنند تضمین داده که خود در امورشان یاری‌شان دهد و غم و غصه را از آن‌ها دور گرداند و نگهدارشان باشد.

فَاللَّهُ نَاصِرٌ دِينَهُ وَكِتَابُهُ وَاللَّهُ كَافٍ عَبْدَهُ بِأَمَانِ

خدا دین و کتاب خود را یاری می‌رساند و او امنیت بنده‌ی خود را تضمین می‌کند.

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ۖ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ ۗ إِنَّ اللَّهَ بَلِغٌ أَمْرِهِ ۗ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا ۝﴾ [الطلاق: ۲-۳]

«هرکس به خدا توکل کند، راه نجاتی برای او مقرر می‌سازد، خداوند در انجام فرمان خود پایدار است و برای هر چیزی اندازه‌ای قرار داده است».

ابن کثیر می‌گوید: هرکس در امر و نهی خداوند پرهیزگاری پیشه کند، خدا راهی برای رهایی‌اش مشخص کند و از جایی که به ذهنش نمی‌رسد روزی او را می‌رساند. فضل توکل و اینکه از بزرگترین وسایل جلب منافع و دفع زیان است، به وضوح در این آیه بیان شده است. پیامبر ﷺ فرمود: «لو أنكم توكلتم على الله حق توكله؛ لَرَزَقْكُمْ كما يرزق الطير تغدو خماصاً و تروحُ بطاناً»: «اگر چنانکه شایسته‌ی توکل خداوند است، بر او توکل کنید، بی‌گمان روزی شما را می‌دهد همین گونه که روزی پرندگان را می‌دهد که گرسنه از آشیان بیرون می‌روند و سیر بر می‌گردند».^۱

۱ - صحیح است: ترمذی (۲۳۴۴) بخش الزهد، باب فی التوکل علی الله، ابن ماجه (۴۱۶۴) بخش الزهد، باب التوکل و الیقین، و احمد در مسند (۲۰۵) روایت کرده و آلبانی در صحیح الجامع (۵۲۵۴) آن را صحیح دانسته است.

با توجه به سخن پیامبر دل‌های پرندگان سرشار از توکل بر خداست. اگرما نیز مانند پرندگان بر خدا توکل کنیم، مانند آن‌ها روزی ما را نیز می‌رساند!!

ویژگی‌های اهل توکل

پیامبر ﷺ دو ویژگی برای کسانی که بر خدا توکل می‌کنند، ذکر کرده است: یکی تلاش برای پیدا کردن روزی و دیگری تکیه بر مسبب الاسباب. توجه به این نکات (با توجه به حدیث یاد شده) در فهم بهتر توکل و توجه به سلسله سبب‌ها اهمیت زیادی دارد. زیرا پرندگان صبح در جستجوی روزی بیرون می‌روند، این قسمت همان تلاش و کوشش - در اینجا پرواز - است، شب که بر می‌گردد غذای خود و جوجه‌هایش را همراهش می‌آورد. این حدیث درس بزرگی برای تلاش در جهت کسب روزی به ما می‌آموزد و آن عبارت است از اهمیت ایجاد سبب‌ها با اعتماد و اتکای استوار بر مسبب سبب‌های مباح.

در قرآن آمده است: ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ [الأنفال: ۴۹] «هرکس بر خدا توکل کند (بداند) خداوند نیرومند فرزانه است» نکته‌ی زیبایی که بادقت در این آیه روشن می‌شود این است که نام «العزیز» در میانه‌ی آیه بین توکل و حکیم قرار گرفته است، و العزیز یعنی کسی که هرکس را که از او پناه بخواهد خوار نمی‌کند و هرکس را که به او روی بیاورد، ناامید نمی‌کند، و حکیم کسی است که با دانش و حکمت خود امور کسی را که بر او توکل کرده است، اداره می‌کند. ابن کثیر گوید: هرکس بر خدا توکل کند، یعنی متکی بر او باشد، خداوند عزیز حکیم است. توکل مرکب راهوار رهگذری است که بدون آن از پیمودن راه عاجز است، و هر وقت از آن فرود آید، قطع می‌شود و از ادامه‌ی راه باز می‌ماند.^۱ ابن قیم نیز به این نکته اشاره‌ی داشته است. این‌ها همه و اینکه خداوند در کاملترین احوال و عبادات توکل را سفارش کرده است نشانگر منزلت و فضل توکل است.

جایگاه‌های توکل

۱- ن. ک: تفسیر القرآن العظیم، از ابن کثیر، ۳۲۰/۲.

۱- در مقام عبادت

خداوند فرمود: ﴿فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ﴾ [هود: ۱۲۳] «او را بپرست و بر او توکل کن». در این جا خداوند پیامبر را به عبادت و توکل سفارش کرده است. ایمانداران و مردم به طور کلی از او پیروی می کنند، لذا دستور آن ها را نیز شامل می شود.

در این آیه نیز ﴿وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا﴾ و تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلاً ﴿۳﴾ [الأحزاب: ۲-۳] «پیرو چیزی باش که از جانب پروردگارت به تو وحی می شود، زیرا خداوند به کردارتان آگاه است. بر خدا توکل کن زیرا کارسازی را بسنده است».

خدا امر کرده در همه ی امور و در هر حال بر او باید توکل کرد. این سفارش متوجه محمد ﷺ است تا توکل کند، پرهیزکار باشد و او را عبادت کند و از چیزی که به او وحی می شود، پیروی کن، این امر در درجه ی اول برای خود پیامبر و سپس برای امتش تا روز رستاخیز آمده است.

۲- سفارش توکل در دعوت

جایگاه قبل در عبادت بود، اما این برای دعوت است. در قرآن خطاب به پیامبر در اصل به منزله ی خطاب به امتش است، مگر قرینه یی آن را تخصیص دهد، فرمود: ﴿فَإِن تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ﴾ [التوبة: ۱۲۹] «اگر رو بگردانند بگو خداوند برای من کافی است و معبودی جز او نیست بر او توکل کردم و اوست پروردگار عرش عظیم». اوست که قدرت مطلق، ملک، عظمت و شکوه او را سزد، برای کسی که به او پناه جسته، کافی است، هرکس از او پناه بجوید نگه می دارد و بلا و زیان را از او دور می کند.

نوح در مقام دعوت فرمود: ﴿يَقَوْمِ إِن كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذْكِيرِي بِآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونِ﴾ [يونس: ۷۱] «ای قوم من! اگر اقامت من در میان شما و یادآوری های من به آیات خدا بر شما گران آمده است، من بر خدا توکل کردم، شما نیز فکر خود و همت معبودهایتان را جمع کنید و بدون پرده پوشی درباره ام قضاوت کنید و مهلتی به من ندهید». این دعوت، هشدار، یادآوری مداوم از سوی نوح است که

تکذیب و روی گردانی قومش را به دنبال داشت. در چنین موقعیتی نوح چه کار کرد؟ او پس از اینکه به نهایت خستگی و انزجار در راستای دعوتش رسید بر خداوند توکل کرد و همه چیز را به او سپرد، و می‌گفت: ﴿إِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذْكِيرِي بِآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ﴾ [یونس: ۷۱] «اگر اقامت من در میان شما و یادآوری‌های من به آیات خدا بر شما گران آمده است، من بر خدا توکل کردم».

دعوتگر راه حق اگر با روی گردانی دعوت شدگان، رد و قبول نکردن آن‌ها مواجه شد، به خدا توکل می‌کند او هر گونه آزار و بلایی را دفع می‌کند و صبر و بردباری‌اش را افزایش می‌دهد.

۳- توکل در حکم و قضاوت کردن

﴿وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾ [الشوری: ۱۰] «داوری هر چیز که در آن اختلاف کنید با خداست، این خدا پروردگار من است بر او توکل کرده‌ام و به سوی او باز می‌گردم». همه‌ی امور پیامبر به عهده‌ی خداست، به او توکل کرده و به او وا گذاشته است. در شگفت‌م مردم چطور وقتی اختلافی پیدا می‌کنند از غیر خدا قضاوت می‌خواهند و پیامبر خدا را که به میان‌شان فرستاده شده رها می‌کنند در حالی که او برای این امر شایسته‌تر است و در اختلاف‌شان سخن حق و روشن کننده می‌گوید؟ چگونه به سمت و سوی دیگری می‌روند، حال آنکه پیامبر ﷺ وجود دارد؟! قاضی و حکم دهنده مادام که آشکارا بر حق باشد، نباید اهمیت بدهد به اینکه برای حکمش موانعی ایجاد کنند یا کسی حکمش را نپذیرد و نخواهد به شریعت مراجعه کند، او باید به خدا توکل کند.

۴- توکل در جهاد و نبرد

﴿وَإِذْ عَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقْعَدًا لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [آل عمران: ۱۲۱-۱۲۲] «چون بامدادان از خانواده‌ات برای صف‌آرایی مؤمنان به جهت جنگ بیرون رفتی خداوند شنوای داناست. آنگاه دوطایفه از شما خواستند سستی کنند حال آنکه خداوند یاورشان بود، مؤمنان باید بر خدا توکل کنند». او گرچه توشه و وسایل کامل را فراهم می‌کند، لشکریان را آماده و مجهز، سنگرها را مشخص می‌کند، به عبارت دیگر

سببها را مهیا می‌سازد و سپس به خدا توکل می‌کند، زیرا پیروزی در نهایت به دست اوست: ﴿إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرْكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾ [آل عمران: ۱۶۰] «اگر خدا شما را یاری کند هیچکس بر شما پیروز نخواهد شد و اگر دست از یاری شما بردارد کیست که بعد از او شما را یاری کند و مؤمنان فقط باید بر خدا توکل کنند» گویی به آن‌ها می‌گوید: اگر وضعیت نامناسب دارید و ضعیف هستید، پیروزی به دست خداست بر او توکل کنید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هُمْ قَوْمٌ أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾ [المائدة: ۱۱] «ای مؤمنان نعمتی را که خدا به شما ارزانی داشته است به یاد آورید: آن گاه که جمعی قصد کردند بر شما دست یابند و خدا دست آن‌ها را کوتاه کرد، از خدا بترسید و مؤمنان تنها بر خدا توکل کنند».

انسان هر چند در حال رفاه و توانمندی باشد، قدرت و حشمت زیادی داشته باشد از توکل بر خدا بی‌نیاز نیست. اگر به او توکل نکند آمار زیادی و امکانات فراوان سودی نمی‌بخشد: ﴿وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا﴾ [التوبة: ۲۵] «در روز حنین که به کثرت خود خشنود شدید ولی سودی به حالتان نداشت». اگر در میدان نبردی باشند که دشمن ضعیف می‌نماید و کم شمار و مؤمنان گمان کنند که نبرد به سود آن‌ها خواهد بود، نباید رشته‌ی پیوندی توکل بر خدا از دست برود، حتی اگر دشمن گردن نهد و عقب بنشیند و خواستار صلح باشد: ﴿وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ [الأنفال: ۶۱] «اگر به صلح مایل شدند تو نیز از در صلح وارد شود و بر خدا توکل کن که او شنوای داناست» جنگ هر چند پایان یافته و آتش آن فروکش کرده باشد و دشمنان به آتش بس گردن نهاده باشند توکل نباید منقطع گردد. در غزوه‌ی حدیبیه پیامبر قادر به ادامه‌ی مبارزه و نبرد بود، حتی می‌توانست وارد مکه شود و فرمود: «بایعونی علی الموت»: «تا سرحد مرگ با من بیعت کنید». ^۱ اما به صلح گرایید، به خاطر اینکه طرف مقابل به آن تمایل داشت،

۱- اشاره به روایتی دارد که بخاری آورده است: (۲۷۳۴) بخش الشروط، باب الشروط فی الجهاد و المصالحة مع أهل الحرب، مسلم نیز (۱۸۰۷) بخش الجهاد و السیر، باب غزوة ذی قرء و غیرها.

به امید اینکه در دوران آرامش و امنیت فرصتی برای دعوت و روشنگری فراهم گردد. بدین ترتیب پس از صلح حدیبیه چندین و چند برابر قبل از آن و در زمان کمتری مردم به اسلام گرویدند.

در حالت پیروزی و موفقیت باید همچنان بر خدا توکل کرد، در داستان موسی آمده است: ﴿قَالُوا يَمُوسَىٰ إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَن نَّدْخُلَهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ﴾ قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخْفَوْنَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ عَلَيْهِمْ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۲۳﴾ [المائدة: ۲۲-۲۳] «گفتند ای موسی ما به آنجا که در آن قومی ستمگر هستند قدم نمی‌گذاریم مگر آنکه آن‌ها خارج شوند اگر آن‌ها بیرون بروند ما وارد خواهیم شد. دو تن از مردان خدا ترسی که خدا به آن‌ها نعمت ارزانی داشته بود گفتند: «از این دروازه بر آنها درآیید و چون به شهر وارد شدید پیروز خواهید شد اگر ایمان دارید به خدا توکل کنید.»

۵- توکل در مشورت

﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾ [آل عمران: ۱۵۹] «از پرتو رحمت الهی با آن‌ها نرم و مهربان شدی و اگر خشن و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می‌شدند، بنابراین آن‌ها را ببخش و برای شان آموزش بخواه و در کارها با ایشان مشورت کن، اما هنگامی که تصمیمت را گرفتی بر خدا توکل کن، زیرا خدا توکل کنندگان را دوست دارد.» مشورت در این آیه در راستای تأمین سبب‌ها شمرده شده است. نظرها و پیشنهادهای سبب‌هایی هستند که انسان را در رسیدن به نظر درست و تصمیم صحیح یاری می‌دهد. اما نباید فراموش کرد که انسان در این هنگام هر چند بزرگترین مشاوران را در اختیار داشته باشد از توکل بر خدا بی‌نیاز نیست. اشتباه برخی‌ها در همین جاست که گمان می‌کنند با برخورداری از مشاوران و استفاده از راهنمایی‌ها و اشاره‌های آن‌ها نیازی به توکل نیست، چون بزرگترین و داناترین کارشناسان و مشاوران را دارند، باید گفت: اینان هر چند گاهی ممکن است به یک مورد درست اشاره کنند، اما در اجرا و به کارگیری آن

دچار اشتباه می‌شوند، لذا در معرض افتادن به بیراهه و اتخاذ تصمیم‌های نادرست هستند. بنابراین حتی در تصمیم‌گیری و مشورت نیز باید به دانای کل توکل کرد.

۶- توکل در طلب روزی

﴿فَمَا أُوتِيتُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَمَتَّلِعْ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى لِلَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾ [الشوری: ۳۶]. «آنچه به شما داده شده کالای زندگی دنیاست و آنچه نزد خداست برای مؤمنانی که به پروردگارش توکل می‌کنند بهتر و پایدارتر است.»

نیز فرمود: ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ۖ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ ۚ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَىٰ اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ ۗ إِنَّ اللَّهَ بَلِغٌ أَمْرِهِ ۗ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا ۝۳﴾ [الطلاق: ۲-۳] «هرکس از خدا بترسد خداوند راه نجاتی پیش پای او می‌گذارد و او را از جایی که گمان ندارد روزی می‌رساند، هرکس به خدا توکل کند خدا او را کافی است، خداوند در انجام فرمان خود پایدار است و برای هر چیزی اندازه‌ای قرار داده است.»

۷- توکل در پیمان‌ها و وثیقه‌ها

خداوند درباره‌ی یعقوب علیه السلام آورده است که وقتی فرزندانش به او گفتند ﴿أَرْسِلْ مَعَنَا أَحَانًا﴾: «برادرمان را با بفرست» به خدا توکل کرد و ﴿قَالَ لَنْ أَرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّىٰ تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِّنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِي بِهِ ۖ إِلَّا أَن يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا ءَاتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ﴾ [یوسف: ۶۶] «گفت: هرگز او را با شما نمی‌فرستم تا به نام خدا پیمان دهید که او را نزد من باز گردانید مگر از قدرت شما خارج باشد، هنگامی که تعهد و پیمان موثق به او دادند، گفت: خداوند ناظر گفتار ماست» و «موثق» یعنی پیمان و سوگندهای سخت، سپس ﴿وَقَالَ يَبْنَیٰ لَا تَدْخُلُوا مِن بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُّتَفَرِّقَةٍ ۖ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ۚ إِنَّ الْحَكْمَ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ﴾ [یوسف: ۶۷] «گفت فرزندانم! از یک در وارد نشوید. از درهای مختلف داخل شوید من قادر به برگرداندن حادثه‌ای که خدا برای شما مقدر کرده است نیستم حکم تنها از آن خداست، بر او توکل کردم و متوکلان باید بر او توکل کنند.»

۸- توکل در هجرت در راه خدا

این مقامی بزرگ و والاست. برای انسان بسیار دشوار و ناگوار است که خانه و کاشانه، سرپناه و دارایی‌هایش را رها کند و به غربت برود و خانواده و خاطره‌های دوست داشتنی‌اش را فدا کند، اما با توکل بر خدا برایش آسان می‌شود:

﴿وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَلَا جُزْءَ الْآخِرَةِ أَكْبَرَ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾ (۴۱) الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿۴۲﴾ [النحل: ۴۱-۴۲] «به ستمدیدگانی که به خاطر خدا تن به هجرت دادند در این دنیا جایگاه خوبی خواهیم داد و اگر بدانند پاداش آخرت از آنهم بزرگتر است. نیز آنان که صابرند و بر پروردگارشان توکل می‌کنند» این آیه پس از هجرت آمده است و نشان می‌دهد با توکل به خدا هجرت، درد دوری خانواده و خویشان و وطن آسان می‌شود، آنان که به حبشه هجرت کردند دو هجرت مشهور در کارنامه‌ی دینی خود دارند. پیامبر نیز با دوست و همراهش هجرت کرد و در این راه آزمایش‌ها و بلاهایی صورت گرفت: ﴿إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ [التوبة: ۴۰] «آن گاه که کافران او را بیرون کردند نفر دوم از دو نفری که در غار بود به همراه خود گفت: «نترس خدا باماست» خداوند آرامش خود را بر او فرستاد و با لشکریان غیبی یاریش کرد».

۹- توکل در بستن قرار خرید، اجاره و ازدواج

موسی (علیه السلام) هنگامی که با آن مرد صالح (شعیب) توافق کرد که هشت سال در خدمت او باشد و برایش شبانی کند و دخترش را به همسری بگیرد، به خدا توکل کرد: ﴿فَإِنْ أَتَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ﴾ [التقصص: ۲۷-۲۸] «اگر آن را به ده سال برسانی به اختیار خود کرده‌ای. من نمی‌خواهم به تو سختگیری کنم. اگر خدا بخواهد شایستگی مرا خواهی دید. گفت: «قرار بین من و تو این باشد که هرکدام ازدو مدت را انجام دادم بر من ستمی

نشود و خدا بر آنچه می‌گوییم گواه است» و چون دو سال دیگر نیز از کرم خویش به عهده گرفت آن را به ده سال کامل رساند زیرا در حدیث آمده که «إِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ إِذَا قَالَ فَعَلَّ»: «پیامبر خدا وقتی سخنی بگوید به آن عمل می‌کند».^۱

تعریف توکل

توکل در لغت اعتماد، واگذاری و سپردن امور به کس دیگری است. «وکل فلان فلاناً»: «یعنی به او تکیه کرد و کار را به او محول کرد.» به عبارت دیگر توکل یعنی اظهار ناتوانی و تکیه کردن به غیر.

این لفظ در قرآن کریم با صیغه‌های مفرد، جمع، ماضی، مضارع و امر چهل و دو بار و همه به معنای تکیه و اعتماد به خدا و تفویض امور به او آمده است. از این ریشه واژه‌ی تکلان در حدیث نیز آمده است: «و هذا الجهدُ و عليك التکلان»: «این تلاش ما و بر تو توکل می‌کنیم».^۲ همچنین: «اللَّهُ المستعانُ اللَّهُمَّ صبراً و على الله التکلان»: «خداست یاریگر، خدایا شکیبایی به ما ارزانی دار و بر تو توکل می‌کنیم».^۳

از این ریشه «وکالة» نیز به کار می‌رود. وکیل کسی است که کارهای دیگری را به عهده می‌گیرد. او را وکیل می‌نامند چون موکل کارهایش را به او سپرده است. از دیدگاه ابن قیم از وکالت دو منظور اراده می‌شود:

نخست: توکیل که عبارت است از واگذاری اختیار به کسی و سپردن امور به او.
دوم: توکل یعنی تصرف از طریق تکیه به موکل که این کاربرد دو جانبه است از یک سو خدا بنده را در نگهداری آن چه به او داده وکیل می‌کند و از دیگر سو بنده خدا را وکیل می‌کند و به او اعتماد و تکیه می‌کند.^۴

۱- صحیح است: بخاری (۲۶۸۴) بخش الشهادات، باب من أمر بإنجاز الوعد.

۲- ضعیف است، ترمذی (۳۴۱۹) بخش الدعوات روایت کرده و گفته حدیث غریبی است. البانی در صحیح الجامع (۱۱۹۴) آن را ضعیف دانسته است.

۳- صحیح است: احمد (۱۹۱۴۶)، بخاری (۳۶۹۳) بخش المناقب، باب مناقب عمر بن خطاب، و مسلم (۲۴۰۳) بخش فضائل الصحابه، باب من فضائل عثمان بن عفان روایت کرده‌اند. لفظ حدیث در این جا از احمد است.

۴- ن. ک: مدارج السالکین: ۱۲۶/۲.

وکالت پروردگار در حق بنده چنین است: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَتُّوْلَاءَ فَقَدْ وُكِّلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيَسُوْا بِهَا بِكْفَرِيْنَ﴾ [الأنعام: ۸۹] «اگر نسبت به آن کفر ورزند گروهی را بر آنها گماریم که انکارش نکنند» قتاده گفت: هجده پیامبری که پیش از این آیه نام برده ایم بر آن وکیل کردیم.

ابورجا عطاردی گفت: اگر اهل زمین به آن کافر شوند ما اهل آسمان - ملایکه - را بر آن وکیل کردیم. ابن عباس و مجاهد بر این نظرند آن‌ها انصار یعنی اهالی مدینه هستند. درست این است که منظور کسانی است که در ایمان، دعوت و جهاد و پیروزی به آن اقدام کردند. خدا این‌ها را بر آن وکیل کرد.

بنابراین خدا کسانی را برای دعوت و دین وکیل می‌کند تا امر دعوت را به انجام برسانند، از آن پشتیبانی کنند، بگسترانند و از بهر آن جهاد کنند. هر چند گروهی بروند گروهی دیگر این وظیفه را به عهده می‌گیرند. مانند خوابی است که وقتی معتزله علیه امام احمد به پا خاستند، دیده شد او را زندانی کردند، شکنجه دادند و از حدیث گفتن باز داشتند، حقوقش قطع شد. چنین بود که موقعیت ابن ابی دؤاد اهل بدعت بالا گرفت. گویند کسی پیامبر ﷺ را به خواب دید که این آیه را خواند: ﴿فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَتُّوْلَاءَ﴾ و در این حال به احمد بن ابی داود معتزلی اشاره می‌کرد، و سپس خواند: ﴿فَقَدْ وُكِّلْنَا بِهَا﴾ و به امام احمد اشاره کرد. این از جمله رؤیاهای سودمند است.

آیا درست است بگوئیم خدا یکی از بندگان را وکالت داده یا می‌دهد؟ در پاسخ باید گفت چنان چه دین را بر پای دارد، آری، آیا درست است بگویند: فلانی وکیل خداست؟ خیر. زیرا وکیل کسی است که به نیابت از موکل خود عمل می‌کند، و خدا هیچ نایی ندارد و هیچکس جانشین او نمی‌شود، بلکه او جانشین بندگان می‌شود، چنانکه پیامبر فرمود: «اللَّهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ فِي السَّفَرِ وَ الْخَلِيفَةُ فِي الْأَهْلِ»: «خدایا در مسافرت تو همراه و در خانواده تو جانشین هستی». ^۱ یعنی به جای بنده امور خانواده و اموالش را که به جا گذاشته به عهده می‌گیرد. اما اینکه بنده پروردگار را وکیل کند با واگذاری امور به او و برکناری خود از عمل است. لذا گفته‌اند توکل عبارت است از عزل خود از ربوبیت و پرداختن به عبودیت الهه.

۱ - صحیح است: مسلم (۱۳۴۲) بخش الحج، باب مايقول إذا ركب الی سفر الحج و غيره.

اینکه پروردگار وکیل بنده باشد بدین معناست که او را بسنده است و امور و منافع او را به انجام می‌رساند. بنابراین وکالت پروردگار بر امور بنده، سفارش، عبادت و احسان است نه از روی نیاز، بلکه از روی منت و وابستگی‌شان به او. «حسبنا الله و نعم الوکیل» ما را بس است و تنها خداست که همگان را بسنده است و هر بدی و شری را دور می‌کند.

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الأنفال: ۶۴] «ای پیامبر! خدا و مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند برایت کافی است».

توکل در اصطلاح شرعی

توکل در شرع یعنی اعتماد راستین قلب به خدا در جلب منافع و دفع زیان‌ها و در امور دنیا و آخرت - چنانکه ابن رجب گفته است - به اعتقاد حسن بصری توکل این است که انسان بداند خدا مورد اعتماد و اطمینان اوست. شیخ بن عثیمین گوید: توکل اعتماد راستین به خدا در گردآوری سود و برداشتن زیان با فراهم کردن اسباب و شرایطی که خدا دستور داده است. این، تعریف مناسب و جامعی است.

بنابراین حقیقت توکل عبادت و کمک خواهی است: ﴿فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ﴾ [هود: ۱۲۳] «او را بپرست و بر او توکل کن»، ﴿عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾ [هود: ۸۸] «به او توکل دارم و به سوی او باز می‌گردم»، ﴿عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابِ﴾ [الرعد: ۳۰] «بر او توکل کردم و بازگشتم به سوی اوست»، ﴿رَبِّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا﴾ [المزمل: ۹] «آفریدگار شرق و غرب که معبودی جز او نیست، او را کارساز خویش برگزین»، ﴿رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾ [الشوری: ۱۰] «و به او توکل دارم و به سوی او باز می‌گردم» پس توکل کاملتر و شاملتر از استعانت است و برای جلب منافع و دفع زیان است هر چند در امور دنیوی باشد.

خداوند در چند جا این دو اصل را با هم آورده است ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ [الفاتحة: ۵] «تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوییم» عبادت کردن او و کمک خواستن از او و توکل به او که تنها و بی‌شریک است، در این حال خداوند برای بنده کافی است، چه در گرفتاری‌ها، غم و اندوه یا در مورد دشمن و جنگ.

وقتی خدا به پیامبرش فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الأنفال: ۶۴] «ای پیامبر! خدا و مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند برایت کافی است» برخی از مردم گمان می‌کردند بدین معناست که خدا تو را بس است و مؤمنان نیز برای تو کافی‌اند، یعنی آن‌ها همراه با خدا تو را بس‌اند. این اشتباه است و درست چنین است که خدا برای تو و آنان که از تو پیروی کردند کافی است، تو را کفایت می‌کند، آن‌ها را نیز، برای تو بسنده است برای آن‌ها نیز بر معنای اول درست نیست و برخلاف دیدگاه صحیح و مشهور است.

لذا درآیه‌ی دیگری فرمود: ﴿وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي أَيْدِكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ﴾ [الأنفال: ۶۲] «اگر بخواهند فریبت دهند خدا برای تو کافی است، اوست که با نصرت خود و یاری مؤمنان تو را تأیید کرد» درباره‌ی معنای این آیه می‌توان گفت: خدا تو را بس است او است که با پیروزی و با مؤمنان تو را توانا کرد، زیرا مؤمنان به تو کمک کردند و توانمند ساختند.

حسب و تأیید با هم فرق دارند، بنده نمی‌توان کافی (حسب) باشد، بلکه می‌تواند یاریگر (مؤید) باشد. «أيدك بالمؤمنين» یعنی آن‌ها تو را یاری کردند در این اشکالی وجود ندارد و ضد توحید نیست.

اما اگر بگویید «یکفونك» این سؤال پیش می‌آید که چه کسی این کفایت را دارد؟ کیست که می‌تواند کافی باشد هر گونه بدی و شری را از دیگران دور کند؟ جز خدا کسی این توانایی را ندارد.

ابن قیم درباره‌ی معنای آیه گفته است: حسبك الله یعنی خداوند برای تو بسنده است، و هرکس خدا برای او کافی و نگهدارش باشد، دشمن هیچ طمعی در او نخواهد داشت و نمی‌تواند زیان و آزاری به او برساند.^۱

استثنا در عبارت ﴿لَنْ يَضُرُّكُمْ إِلَّا أَدَى﴾ [آل عمران: ۱۱۱] «هرگز به شما زیان نمی‌رساند مگر اندک آزاری» به چه منظوری است؟ مانند آزاری و اذیت گرما و سرما، گرسنگی و تشنگی. اما اینکه دشمن به او زبانی برساند. بدین گونه که به مرادش برسد. و آن چه که می‌خواسته اتفاق بیفتد، مدنظر نیست، این زیان و ضرر تحقق

نمی‌یابد. به دیگر سخن اگر بر خدا توکل کنید، زبانی به شما نمی‌رسانند جز آزار، و آن هم چیزهایی است که از آن گریزی نیست، نه آن گونه دشمن می‌خواهد و آرزو می‌کند، که این اثر اندکی است مانند گرما، سرما، گرسنگی و تشنگی که برای هرکس پیش می‌آید.

مراتب تحقق توکل

۱- یاد خدا و توسل به نام‌ها و صفتهای مبارکش، با اعتماد و ایمان به او و قدرت و عظمتش. کسانی که نام‌ها و صفتهای خدا را رها می‌کنند و منکر آن هستند، این مرتبه را محقق نمی‌سازد.

۲- اثبات سبب‌ها و مسبب‌ها و اینکه اسباب به تنهایی تأثیر کاملی نخواهد داشت. هرکس سبب‌ها را انکار کند و بگوید باطل است، نادان و بی‌خرد است. بی‌گمان سبب‌هایی وجود دارد که ناگزیر باید آن را فراهم ساخت. مثلاً برای صاحب فرزند شدن باید ازدواج کرد و برای برداشت محصول باید کشت کرد و...

به همین خاطر وقتی کسی نزد پیامبر ﷺ آمد و درباره‌ی شترش پرسید ای رسول خدا آیا آن را ببندم و به خدا توکل کنم یا اینکه با توکل به او آزاد و رهایش کنم؟ فرمود: «اعقلها و توکل»: «بلکه آن را ببند و توکل کن».^۱

گاهی انسان جز دعا راهی ندارد و چاره‌ی نمی‌بیند و دعای البته چه خوب سببی است!

خداوند در کتابش پرداختن به اسباب را در هر کاری به بندگانش آموخته است: ﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَأَمْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ﴾ [المک: ۱۵]. «اوست که زمین را رام شما کرد در اکناف آن بگردید و روزی او را بخورید و بازگشت همه به سوی اوست»، ﴿فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [الجمعة: ۱۰]

«پس از پایان نماز در زمین متفرق شوید و از فضل خدا روزی را طلب کنید و بسیار خدا را به یاد آورید تا رستگار شوید». بنابراین کسی که می‌گوید: تا رزق و روزی پیدا

۱- درجه‌ی حدیث نیک است: ترمذی (۲۵۱۷) بخش صفة القيامة و الرقائق و الورع، روایت کرده و گفته: حدیث غریبی است. البانی در صحیح الجامع (۱۰۶۸) آن را نیک دانسته است.

نکنم، هیچ کاری نمی‌کنم، از شرع خدا غافل است و جایگاه خدا را نمی‌داند که در سوره‌ی مزمل می‌فرماید: ﴿وَعَاخِرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ﴾ [المزمل: ۲۰] «گروهی دیگر برای بهره‌برداری از فضل الهی در زمین سفر می‌کنند» «یضربون» یعنی به سفر می‌روند، می‌گردند و تجارت می‌کنند، همانطور که یاران پیامبر ﷺ نیز در دریا و خشکی برای تجارت می‌رفتند و یا در باغ‌ها و نخلستان‌هایشان کار می‌کردند.

غسل روز جمعه به خاطر این است که مردم کار می‌کنند و عرق می‌کنند و بر لباس‌هایشان می‌نشینند و بوی بدی در مسجد ایجاد می‌کند، در روایت هست که در چنین حالی به یاران پیامبر گفتند: «لو اغتسلتم!» «ای کاش غسل می‌کردید».^۱ امام احمد وقتی درباره‌ی گروهی که می‌گویند می‌نشینم، روزی ما به عهده‌ی خداوند است، و خود را متوکل می‌نامند، از او سؤال شد، گفت: سخن بی‌ارزشی است. چون خداوند فرموده است: ﴿فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾^۹ فَإِذَا فُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾^{۱۰} [الجمعة: ۹-۱۰] «به ذکر خدا بشتابید و خرید و فروش را واگذارید اگر بدانید این برای شما بهتر است پس از پایان نماز در زمین متفرق شوید و از فضل خدا طلب روزی کنید».

صالح بن احمد بن حنبل گوید: «از پدرم درباره‌ی گروهی که کار نمی‌کنند و می‌گویند توکل کرده‌ایم، سؤال شد، گفت: این‌ها بدعت گذارند».

۳- استواری و ثابت قدمی در راه توحید؛ انسان اگر توحید را محقق سازد بهره‌ی فراوانی از توکل خدا خواهد داشت: ﴿حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ﴾ [التوبة: ۱۲۹] «خداوند برای من کافی است و معبودی جز او نیست، بر او توکل کردم».

۴- اعتماد به خدا در همه‌ی کارها، چنانکه همه چیز را به او واگذار کند.

۱- صحیح است: بخاری (۲۰۷۱) بخش البیوع، باب کسب الرجل و عمله بیده، و مسلم (۸۴۷) بخش الجمعة، باب وجوب غسل الجمعة علی کل بالغ من الرجال روایت کرده‌اند.

۵- به خداوند گمان نیک ببرد، به آن چه در دست خدا است مطمئنتر باشد تا به آن چه در دست خودش است، دلش با رو آوردن دنیا یا رویگردانی آن یعنی برخوردار از نعمت‌های دنیا یا بی‌نصیب ماندن از آن نلرزد و توجهی نداشته باشد، زیرا به خدا اعتماد دارد، در این حال به کسی می‌ماند که پادشاهی یک درهم به او بدهد و از او دزدیده شود. پادشاه بگوید: نگران نباش چندین برابر آن نزد من هست، هر وقت بیایی از گنجینه‌ی خود چند برابر به تو می‌دهم! لذا هرکس بداند خداوند پادشاه پادشاهان است و گنجینه‌هایش سرشار است، نباید آشفته و نگران گردد؛ هر چه از دست برود، خداوند دارا و ثروتمند است، آن را جبران می‌کند.

درباره‌ی خوش‌گمانی به خدا در حدیث قدسی آمده است: «أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِي»: «بنده‌ام هر طور درباره‌ی من گمان کند، من همانگونه‌ام».^۱

گمان نیک موجب توکل بر خدا می‌شود. انسان اگر بداند و یقین داشته باشد خداوند بی‌نیاز و صاحب ملک و توانای مطلق است، به او توکل می‌کند.

۶- تسلیم قلب به خدا؛ وقتی انسان خویشتن را مانند بنده‌ی مطیع و فرمانبردار به پروردگار خود بسپارد، توکل در او ایجاد می‌شود.

۷- توکل در واگذاری: ﴿فَسَتَذْكُرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ وَأَفَؤُصُّ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ﴾ [غافر: ۴۴] «آنچه را به شما می‌گویم، به زودی به یاد خواهید آورد، من کار خود را به خدا واگذار می‌کنم» یعنی بر او توکل می‌کنم و با وجود قطع رابطه با شما و دوری از شما به خاطر نیرنگتان، از او کمک می‌خواهم.

ابن مسعود گوید: آیه‌ی که واگذار و تفویض امور به خدا به طور کامل و با قاطعیت بیشتری آمده این است: ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾ [الطلاق: ۳] «هرکس به خدا توکل کند خدا او را کافی است».^۲

۱- صحیح است: بخاری (۷۴۰۵) بخش التوحید، باب قوله الله تعالى: ﴿وَيَحْذَرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ﴾

[آل عمران: ۲۸] و مسلم (۲۶۷۵) بخش الذکر و الدعاء، باب الحث على ذکر الله تعالى آورده‌اند.

۲- طبرانی در المعجم الکبیر (۱۳۳/۹) به شماره‌ی (۸۶۵۹)، عبدالرزاق در کتابش (۳۷۱/۳) به شماره‌ی (۶۰۰۲) و بیهقی در شعب الایمان (۴۵۸/۲) به شماره‌ی (۲۳۹۲) روایت کرده‌اند.

ابن قیم به نقل از شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «قدر در میان دو حالت واقع شده است: توکل - پیش از وقوع آن - و خشنودی - پس از آن - از دیدگاه دین و توحید. زیرا هرکس پیش از انجام کاری به خدا توکل کند و پس از آن به هر چه پیش می‌آید خشنود باشد، انسانی است که در عمل عبودیت را به اثبات رسانده است.^۱

با این دید به دعای استخاره دقت کنید: «واقدر لی الخیر حیث کان ثم رضنی به»: «برای من خیر و احسان مقرر بدار - هر جا که باشد - و مرا به آن خشنود بگردان.» بنابراین توکل به خدا، واگذاری امر به خدا پیش از وقوع و خشنودی به آن و هر چه رخ می‌دهد، پس از آن.

توکل و توائل

فرق میان توکل و توائل در این است که در توکل فراهم کردن سلسله اسباب شرعی هست، در حالی که توائل اهمیت ندادن به اسباب و فراهم نکردن آن است. برخی از دانشجویان مثلاً هنگام رفتن به یک امتحان چیزهایی برای تقلبی با خود می‌برند و می‌گویند: این جزء اسباب است! در حالی که این توکل آمیخته با سرپیچی از راه درست است، توکل درست این است که از اسباب شرعی هر چه در توان است مهیا شود. هرکس از توکل به در باشد باید در توحید او شک کرد، و فراهم نکردن سلسله اسباب هر کاری، نقص عقل شمرده می‌شود. بنده‌ی مخلص خدا این سببها را هر چند کوچک و ناچیز باشد فراهم می‌سازد، و خدا آن را مبارک می‌گرداند و آن را اثربخش قرار می‌دهد. خداوند این امور را در لابه‌لای داستان حضرت مریم به ما یاد داده است.

توکل علی الرحمن فی کلّ حاجة و لا تؤثرن العجز يوماً علی الطلب
 ألم تر أنّ الله قال لمریم
 إليك فهزّي الجذع يسقط الرطب
 و لو شاء أن تجنيه من غير هزّها
 جنته و لكن كل شيء له سبب

یعنی در هر خواسته‌یی به خداوند رحمان توکل کنید و هیچ وقت در جستجوی آن سستی نورزید. / بنگرید که خدا به مریم گفت: ساقه‌ی درخت را به سوی خودت تکان

بده تا خرماى تازه از آن بیفتد برایت. / در حالی که اگر اراده می کرد بدون تکان دادن مریم، خرما خود برایش می افتاد، اما هر چیزی سببی دارد که باید فراهم شود. اکنون تصور کنید زن که در قویترین حال ضعیفتر از مرد است، و حالت زایمان ضعیفترین حالتش است در آن حال که مریم بسیار ضعیف شده با حالت پس از زایمان، بایستی تنه‌ی درخت خرما را که درختی محکم و دارای تنه‌ی سخت و استوار است، تکان دهد، اما خداوند فرمود: ﴿وَهُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ﴾ [مریم: ۲۵] «تنه درخت خرما را تکان بده» با فراهم کردن سبب هر چند به طور ضعیف نتیجه را به ثمر رساند. در علم و قدرت خدا بدون هیچ گونه تکان و نیرویی میوه‌ی آن درخت می‌توانست بیفتد. وانگهی تکان دادن زنی ناتوان و دردمند برای آن درخت محکم چه فایده‌یی داشت؟ خداوند در این جا به منظور اینکه نکته‌یی به انسان یاد می‌دهد و بندگانش را متذکر می‌شود که باید اسباب لازم فراهم گردد، این دستور را آورده است. این در مسأله‌ی توکل یکی از اصول بسیار مهم است.

پیامبر ﷺ روزی که می‌خواست به جنگ برود زره پوشیده و کلاه خود بر سر نهاد. او این کار را در راستای فراهم کردن سلسله اسباب انجام داد، همین طور در هنگام هجرت برای از بین بردن ردپا و یافتن مسیر نامعلوم راهنما به خدمت گرفت و از راهی دور از انتظار رفت و زمانی را برای حرکت در نظر گرفت که مردم در آن کمتر بیرون بودند. این دقت‌ها و ریزه‌کاری‌ها همه برای این بود که اسباب‌رهایی را فراهم سازد.^۱ این کسی است که پیامبر خداست و خداوند او را از هر چیز دیگری بی‌نیاز کرده است: ﴿حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الأنفال: ۶۴] «خداوند تو را بس است»، ﴿وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ [المائدة: ۶۷] «خدا در برابر مردم تو را حفظ می‌کند» اما خداوند خواست در جریان هجرت مهیا کردن سلسله اسباب به همراه توکل بر خدا را به ما یاد دهد.

پیوند توکل و عمل و علم قلب

توکل بر خدا عمل قلب را همراه با علم آن فراهم می‌آورد، انسان باید به دل بداند که

۱- به روایتی اشاره دارد که بخاری آورده است: (۵۸۰۷) بخش اللباس، باب التقتع، حدیث طولانی در داستان هجرت است.

خداوند همه چیز را مقدر و اداره می‌کند. عمل قلب عبارت است از آرامش و اطمینان قلب در برابر آفریدگار و اعتماد به او. با این شرح توکل هم شامل علم قلب است و هم عمل آن و هر دو در توکل بسیار مهمند.

برای این منظور باید اسماء و صفت‌های خدا را بدانیم و آرامش بیابیم و به او تسلیم گردیم و خود را به او واگذار کنیم.

إِذَا ابْتَلَيْتُ فَتَقِ بِاللَّهِ وَارْضَ بِهِ

إِنَّ الَّذِي يَكْشِفُ الْبَلَاءَ هُوَ اللَّهُ

إِذَا قَضَى اللَّهُ فَاَسْتَسْلِمْ لِقُدْرَتِهِ

مَا لِمَرِيٍّ حِيلَةٌ فِيمَا قَضَى اللَّهُ

الْيَأْسُ يَقْطَعُ أَحْيَانًا بِصَاحِبِهِ

لَا تَيْأَسَنَّ فَنِعْمَ الْقَادِرُ اللَّهُ

یعنی: وقتی به مصیبتی دچار شدی، به خدا اطمینان داشته باش و با خشنودی به او اعتماد کن، اوست که بلاها را دفع می‌کند و مصیبت‌ها را می‌زداید. / وقتی خدا کاری پیش بیاورد، در برابر او و قدرتش سر تسلیم فرو بیاور، چرا که هیچکس در برابر امر و قضای الهی راه فراری ندارد. / ناامیدی گاهی صاحبش را از پای در می‌آورد، پس ناامید نباشید، و بدانید که خداوند چه نیک قادر متعالی است!

در به دست آوردن بهره‌ی خود از روزی و سلامتی، اموال دنیا، فراهم کردن نیازها و کنار زدن مصیبت‌ها و گرفتاری‌های دنیایی توکل لازم و کارساز است. همانطور که در عبادت یاد خدا سنگ اساس باشد. انسان وقتی هدف غایی او خدا باشد، آرام می‌گیرد، آشفته نمی‌شود، دعا می‌کند و هر چه بخواهد از پروردگارش می‌طلبد.

توکل بر خدا با فراهم کردن سلسله اسباب نقص در عقل و حتی نقص در دین شمرده می‌شود، زیرا ما دستور یافته‌ایم کار کنیم. نباید مثل آن‌هایی باشیم که گمان می‌کنند بدون کار و عمل نیک وارد بهشت می‌شوند و می‌گویند از رحمت خدا به آن می‌رسیم، چنانکه یکی از آن‌ها گفت تلاش کردم وسایل و دستگاه‌های موجب فساد را در خانواده‌ی همسرم بیرون بیندازم، اما پدر همسرم می‌گفت چرا به فکر بیرون انداختن و برداشتن این دستگاه‌ها و ابزارها هستی؟ ما همه در رحمت و لطف خدا زندگی می‌کنیم!

درست است ما همه در سایه‌ی مرحمت و کرم الهی هستیم، اما مگر برای رفتن به بهشت سبب‌هایی وجود ندارد؟ مگر نباید از اسباب رفتن به دوزخ دوری کرد؟ مگر نباید از محرّمات پرهیز کرد؟ مگر نباید واجبات را ادا کرد؟ آیا همه‌ی این‌ها بدون فراهم

کردن اسباب لازم آن امکان پذیر است؟! ﴿إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ﴾ [الأعراف: ۵۶] «رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است» فرمود: رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است، نه به بدکاران و فاجران.

با این حال هستند کسانی که نمی‌خواهند نه از اسباب دنیوی و نه از اسباب شرعی چیزی برای خود مهیا سازند. برخی از آن‌ها اسباب دنیوی را فراهم می‌کنند، مثلاً در درس و تحصیل، هنر، مهارت فنی نمونه است، اما در نماز کوتاهی می‌کند و در امور حرام می‌افتد. به اسباب دینی بی‌توجهند. اما چگونه در آخرت می‌توان رستگار شد؟ «اعملوا فكل مسير لما خلق له»: «عمل داشته باشید، هرکس به طرف آن چه برایش آفریده شده، پیش می‌رود».^۱

امور متناقض با توکل

۱- فال بد و بدبینی؛ پیامبر ﷺ فرمود: «لا طيرة»: «فال بد درست نیست». ^۲ این امر در چیزهای دیدنی و شنیدنی است، مانند اینکه کسی آدم ناپینایی را می‌بیند، به فال بد می‌گیرد، یا پرنده‌یی را می‌بیند که به سمت چپ پرواز می‌کند و آن را به فال بد می‌گیرد، او که می‌خواسته به سفری برود، یا ازدواج کند، با این موارد از تصمیم خود پشیمان می‌شود، این‌ها با توکل بر خدا منافات دارد. مانند کسی که یک بلیط هواپیما گرفت، ملاحظه کرد شماره‌ی صندلی ۱۳ است، گفت سوار نمی‌شوم این عدد نحس است!! در حالی که خودداری از شماره‌ی ۱۳ هرگز در اسباب شرعی وجود ندارد.

مردی برای معامله‌یی با رفیقش به جایی رفت، در راه مادرزنش را دید، گفت این نشان از نحسی دارد!! باید پرسید او چه ربطی به معامله دارد؟! بنابراین فال بد و بدبینی با توحید منافات دارد.

هنگامی که حضرت علی (علیه السلام) می‌خواست به جنگ ستمکاران برود یکی از طالع بینان به او گفت اکنون در برج عقرب هستیم، و باران می‌بارد، ای علی اگر بیرون بروی

۱- صحیح است: بخاری (۴۹۴۹) بخش التفسیر، باب (فَسَنِيْرُهُ و لِلْعُسْرَى)، و مسلم (۲۶۴۷) بخش القدر، باب کیفیة خلق الآدمی روایت کرده‌اند.

۲- صحیح است: بخاری (۵۷۵۴) بخش الطب، باب الطیره، و مسلم (۲۲۲۳) بخش السلام، باب الطیره و الفأل و ما یكون فیه الشؤم، روایت کرده‌اند.

در این جنگ شکست می‌خوری! اما او با اطمینان از خدا و توکل بر او رفت و خداوند در آن جنگ برکت، خیر و احسان برای او مقدر ساخته بود.

انسان اتفاقاً باید برخلاف طالع بینان و پیشگویان عمل کند، اگر به او گفتند رفتن در این حال بدشگون و نامیمون است، چون فلان ستاره در فلان جاست، باید به او بگوید برای مخالفت با نظر تو، و به عنوان ایمان به یگانگی خدا و ایمان به سنت پیامبر می‌روم و برخلاف تو عمل می‌کنم ای شیاد نیرنگ باز!

مراجعه به پیشگویان و دست به دامن آن‌ها شدن و نیز آویزان کردن مهره‌های دفع چشم زخم با توکل منافات دارد؛ زیرا «مَنْ تَعَلَّقَ شَيْئاً وَكَلَّ إِلَيْهِ»: «هرکس چیزی بیاویزد، به آن واگذار می‌شود».^۱ بنابراین انسان اگر چیزی آویزان کند هر چند از قرآن استفاده کند، دلش دربند جلد، کاغذ و سطرهای نوشته شده می‌ماند، لذا درست و واجب این است که دلش به یاد خدا زنده باشد، و وابسته به او باشد نه به کاغذها و نوشته‌هایی که به مچ دستش می‌بندد یا به گردنش می‌آویزد. برخی می‌گویند این‌ها سبب‌اند، باید به این افراد بگویم این با نظر ما و بسیاری دیگر مخالفت دارد، ما گفتیم اسباب شرعی را باید فراهم کرد نه هر سببی و به هر طریقی!

توکل باید همراه با اسباب شرعی باشد. کسی که حلقه‌یی یا رشته‌یی به خود می‌آویزد، یا از درخت‌ها تبرک می‌جوید، دعاهایی می‌نویسد و به آن می‌آویزد، به اسباب غیر شرعی متوسل شده است. هرکس چیزی به درخت یا جایی ببندد، به آن واگذار می‌شود، و از توکل به خدا دور و بی‌نصیب می‌ماند، توکلش محصور به این چیز آویخته شده، می‌ماند.

لذا می‌بینید این موارد در میان مردمانی زیاد مشاهده می‌شود که توحیدشان ضعیف است. در ماشین، در خانه، به گردن خود یا بچه‌هایشان چیزهایی می‌بندد که در آن موارد شرک‌آمیز وجود دارد. زیرا چنین کسی به هر سببی و هر کاری هر چند غیر شرعی پناه می‌برد، چون در درجه‌ی ضعیفی از توحید به سر می‌برد، توکلش سست بنیاد است، در نتیجه با ناامیدی عقب می‌نشیند، و آن چه می‌خواهد به دست نیاورده است، ترس و اندوه ملازمش خواهد بود.

۱- درجه‌ی روایت ضعیف است: ترمذی (۲۰۷۲)، بخش الطب، باب ما جاء فی کراهیة التعلیق، و احمد در مسند (۱۸۳۰۴) روایت کرده‌اند. البانی در صحیح الجامع (۵۷۰۲) آن را ضعیف دانسته است.

۲- انسان با توکل بر خدا باید برای روزی خود تلاش کند. این امر در روزگار ما که بیکاری در آن شایع است، بسیار اهمیت دارد. مردم برخی بر همدیگر توکل می‌کنند، پسر بر پدر، برادر بر خواهر کارمندش تکیه می‌کنند. عده‌ی زیادی نمی‌خواهند کار کنند، در حالی که خداوند ما را رهنمون ساخته و درهای رزق و روزی را به روی ما گشوده که در قرآن و سنت به مواردی از آن اشاره شده است. اَلْف. نخستین و بزرگترین سبب روزی و پاکترین حلال روی زمین غنایم جنگی است:

﴿فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا﴾ [الأنفال: ۶۹] «از غنیمتی که گرفتید، بخورید که حلال و پاکیزه است».

علما درباره‌ی پاکیزه‌ترین روزی و حلالترین چیز بحث و تبادل نظر کرده‌اند که آیا تجارت است، یا کشاورزی یا صنعت یا غیر آن؟ به این نتیجه رسیده‌اند که پاکیزه‌ترین مال حلال بر روی زمین غنایم جنگی در راه خداست، زیرا خداوند فرمود: «از اموال حلال و پاکیزه که به غنیمت گرفته‌اید، بخورید» پیامبر فرمود: «جُعِلَ رِزْقِي تَحْتَ ظِلِّ رُمْحِي»: «روزی‌ام در سایه نیزه‌ام مقرر شده است».^۱ یعنی با تلاش و مبارزه در میدان‌های جنگ روزی خود را به دست می‌آورم.

ب. کار کردن با دستان خود، پیامبر ﷺ فرمود: «ما أكل أحدٌ طعاماً قطَّ خيراً من عملٍ يده»: «هیچکس هیچ وقت غذایی بهتر از حاصل دسترنج خود نخورده است».^۲ همچنین فرمود: «لأنَّ يَحْتَطَبُ أَحَدُكُمْ حَزْمَةً عَلَى ظَهْرِهِ خَيْرٌ مِنْ أَنْ يَسْأَلَ أَحَدًا فَيُعْطِيهِ أَوْ يَمْنَعَهُ»: «بی‌گمان اینکه اگر یکی از شما یک پشته هیزم تهیه کند و بر دوش خود حمل کند [و از این طریق کسب روزی کند] برایش بهتر از این است که از کسی درخواست کند: که او یا کمکش می‌کند یا چیزی به او نمی‌دهد».^۳

۱- صحیح است: به روایت امام احمد در مسند (۵۰۹۴)، البانی در صحیح الجامع (۲۸۳۱) آن را صحیح دانسته است.

۲- صحیح است: به روایت بخاری (۲۰۷۲) بخش البیوع، باب کسب الرجل و عمله بیده.

۳- صحیح است: به روایت بخاری (۲۰۷۴) بخش البیوع، باب کسب الرجل و عمله بیده، و مسلم (۱۰۴۲) بخش الزکاة، باب کراهة المسألة للناس.

ج. تجارت، که کار بسیاری از مهاجرین و نیز انصار بود: ﴿فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [الجمعة: ۱۰] «پس از پایان نماز در زمین متفرق شوید و از فضل خدا (روزی را) طلب کنید، و بسیار خدا را به یاد آورید تا رستگار شوید».

عبدالرحمن بن عوف گفت: «مرا به بازار راهنمایی کنید».^۱

د. کاشتن درخت و کشاورزی از دیگر اسباب روزی است. گویند در کشاورزی نشانه‌های مخصوصی از توکل بر خدا بیشتر از هر چیز دیگری در آن هست. کشاورز وقتی دانه‌ها را می‌کارد، در دلش مایه‌های بیشتری از توکل نسبت به بازرگانان وجود دارد. هرکس در هر شغل و کاری به توکل نیاز دارد، اما کشاورز بیشتر.

به همین خاطر برخی کشاورزی را ترجیح می‌دهند، چون در راستای رویش و رشد محصول و دوری از آفات دل بیشتر به خدا تعلق پیدا می‌کند و امیدوار می‌شود.

انسان علاوه بر فراهم کردن اسباب روزی برای درمان نیز به درستی باید عمل کند. پیامبر فرمود: «ما أنزل الله من داءٍ إلا و أنزل له شفَاءً»: «خدا هر دردی فرو بفرستد بی‌گمان برای آن درمانی نیز می‌فرستد».^۲ همچنین فرمود: «تداووا عباد الله»: «ای بندگان خدا خویشتن را درمان کنید»، یعنی در زمینه‌ی شفا و بازافتن سلامتی اسباب لازم را فراهم کنید.

فایده‌های توکل

۱- با توکل بر خدا پیروزی بر دشمنان تحقق می‌یابد: ﴿وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ [۷۲] ﴿فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلِ لَّمْ يَمَسَّهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ﴾ [۷۳-۱۷۳-۱۷۴] «و گفتند: خدا ما را بسنده و بهترین حامی است، آنان با نعمت و فضل خدا بازگشتند، و هیچ آسیبی به آن‌ها نرسید و پیرو رضای خدا شدند که خداوند بخشنده بزرگی است»، ﴿وَلَمَّا رَأَىٰ

۱- صحیح است: به روایت بخاری (۲۰۴۹) بخش البیوع، باب ما جاء قول الله تعالى: ﴿فَإِذَا قُضِيَتِ

الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ﴾ صحابه به بازاری رفتند، به خرید و فروش می‌پرداختند.

۲- صحیح است: بخاری (۵۶۷۸) بخش الطب، باب ما أنزل الله داءً إلا أنزل له شفَاءً روایت کرده است.

الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا ﴿۱۳﴾ [الأحزاب: ۲۲] «مؤمنان با دیدن احزاب گفتند: «این همان است که خدا و رسولش به ما وعده داده‌اند و گفته خدا و رسولش راست بود» و این امر جز بر ایمان و تسلیم‌شان نیفزود».

۲- با توکل بر خدا زیان و آفات و مصیبت‌ها برطرف می‌شود، روزی و منافع درمان از بیماری فراهم می‌آید.

۳- توکل بر خدا سبب قوت و سرزندگی دل است.

۴- توکل موجب پیشگیری از شکست‌های روحی - روانی می‌شود.

۵- انسان را از خودکشی و رفتارهای دیگر که از افراد بی‌توکل سر می‌زند، دور می‌کند، آن‌هایی که ناامید و دچار شکست و سرخوردگی شده‌اند و به نظر خود در دنیا جایی برای‌شان نمانده است، توکل باعث دوری از چنین اشخاصی می‌شود.

۶- توکل موجب نگهداری جان، مال، فرزند و خانواده می‌شود: ﴿قَالَ اللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ﴾ [یوسف: ۶۶] «گفت: خداوند ناظرگفتار ماست.» گفته‌ی یعقوب است به فرزندانش، و در ادامه گفت: ﴿إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ﴾ [یوسف: ۶۷] «حکم تنها از آن خداست بر او توکل کردم و متوکلان باید بر او توکل کنند».

در جایی دیگر از قرآن آمده است: ﴿إِنَّمَا التَّجَوُّىٰ مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزَنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿۱۰﴾ [المجادلة: ۱۰] «نجوا مسلماً کار شیطان است که می‌خواهد مؤمنان را محزون کند ولی جز به اذن خدا نمی‌تواند ضرری به آن‌ها برساند، بنابراین مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند».

انسان هنگامی که از خانه بیرون می‌رود، می‌گوید: «بسم الله توكلت على الله» فرشته‌یی به او می‌گوید: «هدایت می‌شوی، از بلا دور می‌مانی و از هر گونه بدی و شر نجات می‌یابی».^۱

۱- صحیح است: ابوداود (۵۰۹۵) بخش الأدب، باب ما يقول إذا خرج من بيته، ترمذی (۳۴۲۶) بخش الدعوات، باب ما جاء في ما يقول إذا خرج من بيته، روایت کرده‌اند. ترمذی گفت: حدیث

۷- توکل بر خدا اراده و شور و شوق به کار را در انسان ایجاد می‌کند، زیرا راهی برای فراهم کردن اسباب شرعی برایش گشوده می‌شود. آدمی وقتی فهم درستی از توکل داشته باشد با جان و دل به دنبال کار می‌رود و سبب‌های روزی و رستگاری خود را فراهم می‌کند. این باعث تشویق به امید تولید، نتیجه‌گیری و بهره‌مندی می‌شود.

۸- توکل روح معنویت را بالا می‌برد، گرچه مصیبت‌ها و سختی‌ها دامنگیرش شود: «آنان که مردم به آن‌ها گفتند گروهی برای جنگ با شما گرد آمده‌اند، از آن‌ها بترسید»؛ مسلمانان برخی کشته شده بودند و برخی زخمی، که مصیبت سخت‌تری برای‌شان پیش آمد، به آن‌ها خبر دادند که مشرکان علیه ایشان گرد آمده‌اند تا دوباره بر آن‌ها حمله کنند: ﴿فَرَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ فَأَنْقَلِبُوا بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَّمْ يَمَسَّسَهُمْ سُوءٌ ﴿آل عمران: ۱۷۳-۱۷۴﴾ «ایمان‌شان زیادتر شد و گفتند: خدا ما را بسنده و بهترین حامی است، آنان به نعمت خدا بازگشتند و هیچ آسیبی به آن‌ها نرسید».

۹- توکل بر خدا روزی انسان را تأمین می‌کند، همان طور که روزی پرندگان را می‌رساند، پیشتر در این باره صحبت شد.

۱۰- توکل بر خدا در هر کاری نتیجه را محقق می‌کند، مثلاً دانشجو موفقیت در درس‌ها و تحصیلش، بازرگان سود، کارمند شغل و منصب مناسبی می‌خواهد، و توکل در این راه آن‌ها را یاری می‌کند.

۱۱- هرکس به خدا توکل داشته باشد، همراهی خدا با او را احساس می‌کند، در می‌یابد که خدا با اوست، کمکش می‌کند، نیازهایش را برآورده می‌کند، محافظ و نگهدارنده است.

۱۲- توکل دوستی و محبت پروردگار را برای بنده به ارمغان می‌آورد، بنده نیز در نتیجه‌ی توکل محبت و مهر پروردگار به دلش می‌نشیند، زیرا آثار آن را به چشم می‌بیند، و می‌داند خداوند چگونه بر مبنای نیت و توکلش هر چه خواسته به او داده است.

۱۳- هرکس توکل را در عمل محقق سازد، بدون حساب و عذاب به بهشت می‌رسد، که این خود چنانکه در حدیث هفتاد هزار نفر آمده، بزرگترین میوه‌های توکل است.^۱

۱۴- توکل بر خدا سراپا عزت و دولتمندی است.

داستان‌هایی از متوکلان

پیامبر ﷺ و مردی که بر او شمشیر کشیده بود

پیامبر ﷺ خود سردسته‌ی توکل کنندگان بر خداست، او روزی با یارانش در دشتی فرود آمدند، شمشیرش را به درختی آویخت، مردم پراکنده شدند و زیر درختان دنبال جای سایه‌دار می‌گشتند. ناگهان از صدای پیامبر ﷺ که آن‌ها را می‌خواند، لرزه بر اندام‌شان افتاد. آمدند، دیدند مردی آنجا هست با شمشیری که بر زمین افتاده است، پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّ رَجُلًا أَتَانِي وَ أَنَا نَائِمٌ فَأَخَذَ السَّيْفَ: فَاسْتَيْقِظْتُ وَ هُوَ قَائِمٌ عَلَي رَأْسِي فَلَمْ أَشْعُرْ إِلَّا وَ السَّيْفُ صَلْفًا- أَيْ: مَسْلُوبًا- فَقَالَ: مَنْ يَمْنَعُكَ مِنِّي؟ قُلْتُ: «اللَّهُ».

قال: فَشَامَ السَّيْفَ، «أَيْ أُعْمِدَهُ»: «در حالی که خوابیده بودم، مردی سراغم آمد و شمشیر را برداشت، بیدار شدم، دیدم بالای سرم ایستاده است. بلافاصله با سبکدستی شمشیر را از نیام برکشید و گفت: چه کسی از تو در برابر من دفاع می‌کند؟ گفتم: خدا. همین را که گفتم شمشیر را در غلاف گذاشت.» در روایت دیگری آمده است: «سَقَطَ السَّيْفُ مِن يَدِهِ»: «شمشیر از دستش افتاد».^۲

پیامبر ﷺ در غار

پیامبر ﷺ با ابوبکر در غار بودند. ابوبکر بیشتر از این نگران جان خود باشد، نگران پیامبر ﷺ بود. می‌گفت: یا رسول الله اگر یکی از آن‌ها روبه‌روی خود را نگاه کند بی‌گمان ما را می‌بیند، فاصله‌ی ما با مرگ یک نگاه است. پیامبر ﷺ فرمود: «يَا أَبَا بَكْرٍ

۱- بیشتر سند آن ذکر شد.

۲- صحیح است، بخاری (۴۱۳۷) بخش مغازی، باب غزوة ذات الرقاع، و مسلم (۸۴۳) بخش الفضائل، باب توکله علی الله تعالی و عصمة الله تعالی له، آورده‌اند.

ما ظُنُّكَ بِائْتِنِ اللّٰهُ ثَالِثَهُمَا؟!»: «ای ابوبکر چه گمانی داری به دو نفر که سومی آن‌ها خداوند است؟»^۱.

این است نمونه‌ی راستین توکل، تفویض و واگذاری امور به خدا در هنگام تنگناها و بحران‌ها به وضوح در عمل نمایان می‌شود. آشکار می‌شود که بنده دلش نیازمند پروردگار است، بر او توکل کرده و امورش را به او سپرده است. به ویژه آن گاه که اسبابی برای فراهم کردن، وجود نداشته باشد، جز تفویض امور به او.

از ابن عباس نقل است که مردمان یمن بدون توشه‌ی راه، به حج می‌آمدند، می‌گفتند ما به خدا توکل کرده‌ایم؛ و چون به مکه می‌رسیدند، از مردم درخواست خوردنی می‌کردند. خداوند این آیه را فرو فرستاد: ﴿وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾ [البقرة: ۱۹۷] «و توشه تهیه کنید که بهترین توشه پرهیزگاری است»^۲.

- داستان زیبایی را امام احمد درباره‌ی زنی روایت کرده است، او در سخن از پیامبر ﷺ می‌گوید: «زنی همراه با گروهی جنگی از مسلمانان به جهاد رفت و دوازده بز و قلاب بافندگیش را که با آن بافندگی می‌کرد، به جا گذاشت، یکی از بزها و قلابش گم شد. گفت پروردگارا تو برای کسی که در راه تو به جایی برود تضمین کرده‌ای که از او و امورش نگهداری کنی، من از گله‌ام یک بز را با قلاب بافندگیم از دست داده‌ام و آن را از تو می‌خواهم». پیامبر ﷺ در این جا میزان توکل آن زن بر خدا را تشریح کرد و گفت که چه قدر با اصرار گمشده‌اش را از خدا می‌خواست و اینکه او با تکیه بر خداوند در حفظ اموالش به جهاد در راه خدا رفته است، او هنگامی که برگشت نگفت خداوند به وعده‌اش عمل نکرده است، بلکه آن چه را که پروردگار وعده داده بود، از او می‌طلبید، اصرار کرد و ادامه داد. پیامبر ﷺ فرمود: «صبحگاهان بزش و قلابش دو چندان برایش پیدا شد»^۳. چون با دعا و توکل به خواب رفته بود صبح که بیدار شد دید

۱- صحیح است به روایت بخاری (۳۹۲۲) بخش المناقب، باب هجرة النبی ﷺ و أصحابه، و مسلم (۲۳۸۱) بخش فضائل الصحابة، باب من فضائل ابی بکر الصديق.

۲- صحیح است: بخاری (۱۵۲۳) بخش الحج، باب قول الله تعالى: «و تزودوا فإن خير الزاد التقوى» روایت کرده است.

۳- احمد در مسند (۲۰۱۴۱) روایت کرده و شیخ البانی در السلسلة الصحيحة (۱۰۴۷/۶) آن را صحیح دانسته است.

از برکت خداوند دو برابر به او برگردانده شده است.

- همچنین امام احمد در مسندش آورده است: هاشم بن قاسم از زبان عبدالحمید بن بهرام و او از شهر بن حوشب نقل می‌کند که ابوهیریه گفت: مرد و زنی بودند که نمی‌توانستند چیزی برای خوردن پیدا کنند. مرد از سفری برگشت، گرسنه و خسته نزد زنش آمد و به او گفت: چیزی هست، برای خوردن؟ گفت: آری، مژده باد! خدا برایمان روزی فرستاده است. مرد گفت: بشتاب، اگر چیزی داری، بیار! گفت: چند لحظه صبر کن، به رحمت خدا امیدواریم. تا اینکه گرسنگی مرد به او فشار آورد و بیرون از تحمل بود، گفت: وای بر تو، برخیز اگر نان هست، بیار که من تحملم از کف می‌رود! زن گفت: آری، الان تنور آماده می‌شود، شتاب نکن. چون سکوت کرد و زن منتظر بود دوباره بی‌تابی کند و چیزی بگوید، با خود گفت: کاش بلند می‌شدم و نگاهی به تنور می‌انداختم. چنین بود که بلندشد و رفت به تنور بنگرد. ملاحظه کرد تنورش پر از گوشت گوسفند است و سنگ آسیابش می‌چرخد و گندم آرد می‌کند؟ او سنگ را باز ایستاند و تنور را خالی کرد. ابوهیریه از زبان پیامبر ﷺ فرمود: سوگند به آنکه جان ابوالقاسم در دستان اوست «لو أخذت ما فی رَحِيها و لم تنقضها لَطحتها إلى يوم القيامة»: «اگر هرچه در درون آسیابش بود، بر می‌داشت، و آن را از حرکت متوقف نمی‌کرد تا روز قیامت می‌چرخید و آرد می‌کرد».^۱

خالد بن ولید و سم

ممکن است برخی از مردم بپرسند درباره‌ی داستان خالد بن ولید که زهر نوشید، یا آن چه از عمر نقل شده که با یک آدم جذامی غذا خورد، چه باید گفت؟! داستان خالد در کتاب‌های تاریخی آمده و مشهور است. چنان بود که آن‌ها در نبرد با روم دژی را محاصره کردند، رومی‌ها گفتند: ما تسلیم نمی‌شویم مگر اینکه تو زهر بنوشی، از یک سو حکم نوشیدن زهر حرام بود: «من تحسی سماً فقتل نفسه فسّمه يتحسّاه في بطنه في نار جهنم خالداً مخلداً فيها أبداً»: «هرکس زهر بنوشد و خود را بکشد،

۱- امام احمد (۹/۶۸) در مسند آورده است. هیشمی در مجمع الزوائد (۲۵۷/۱۰) آن را ذکر کرده و گفته است: «احمد با راویان ثقه روایت کرده است».

آن زهر شکمش را در آتش جهنم می خورد و برای همیشه در آنجا خواهد ماند».^۱ از دیگر سو خالد در موقعیت دشواری بود، تسلیم شدن آن‌ها برابر بود با حمایت مسلمانان و دورکردن موجبات آزار و اذیت در جنگ. این مصلحت بزرگی برای مسلمانان بود. گویا رومیان به کرامات نظر داشتند تا تسلیم شوند. این موقعیت و شرایط سبب شد تا خالد زهر را بگیرد با اطمینان و توکل به خدا آن را بنوشد، و زبانی به او نرساند... لذا رومی‌ها تسلیم شدند!

این حالت ویژه و یک موقعیت استثنایی بود و انجام دادن آن به جهت خودکشی نبود. بلکه خالد مصلحت بزرگ مسلمانان را مدنظر داشت و در خود مایه‌ی بسیاری از توکل بر خدا احساس می کرد. این حالت را چه بسا برخی از اولیاءالله در برخی مواقع احساس می کنند، به خاطر توکل زبانی به او نرساند و این برای هر کسی اتفاق نمی افتد. داستان عمرس نیز به همین شکل بود. کسی که معتقد است واگیری در بیماری‌ها بدون استثنا باید سرایت کند، این قضیه را در این داستان می تواند به وضوح ببیند. عمر در دل خود قدرت و صحت توکل را داشت، تا برای مردم ثابت کند که واگیری بیماری حقیقت ندارد. اما این حالات ویژه برای اولیای خدا رخ می دهد و مطلق نیست، اصل چنان است که بود.

گزیده‌یی از آن چه در موضوع توکل در توان بود، تقریر افتاد. از خدا می خواهیم ما را از شمار توکل کنندگان بر خود قرار دهد، به یگانگی او ایمان داشته باشیم، و از آن‌ها باشیم که حق می گویند و به آن عمل می کنند. درود و سلام بر پیامبر ما محمد.

۱- صحیح است: بخاری (۵۷۷۸) بخش الطب باب شرب السم و الدواء و بما یخاف منه، و مسلم (۱۰۹) بخش الإیمان، باب غلط تحریم قتل الانسان نفسه، روایت کرده اند.

محبت

«محبت به منزله‌ی سر است و بیم و امید بال‌های آن. بنده با محبت، بیم و امید به سوی خداوند پر می‌گشاید.

منزلتی است که برای رسیدن به آن همگنان رقابت می‌کنند، به آن چشم دارند، پیشینیان پیش افتاده برای آن کمر همت بستند، عاشقان حق به قصد آن جانبازی کردند، عبادت‌کنندگان با نسیم جان‌نواز آن زندگی می‌کنند، قوت قلب، غذای روح، روشنی چشم‌ها، شادمانی جان‌ها، نور خرد، سرزندگی درون، نهایت آرزوها و امیدها، نسیم زندگی و مایه‌ی زندگانی ارواح است. جان زندگانی است که هرکس از آن بی‌نصیب باشد، در شمار مردگان است. نوری است که هرکس آن را گم کند در دریای تاریکی‌ها می‌افتد، درمانی است که هرکس از آن محروم شود، انواع بیمارها به دلش راه می‌یابد، لذتی که هرکس آن را نچشد، زندگی‌اش همه‌انده و درد است. محبت روح ایمان، اعمال، مقامات و احوال است که هرگاه از آن خالی شود، مانند جسدی می‌ماند که روح از آن جدا شده است.

بارهای کسانی را که به سرزمین‌های دور می‌روند، و جز با سختی‌ها و دشواری‌هایی بسیار به آن نمی‌رسند، بر می‌دارد، آن‌ها را به منزلگاه‌هایی می‌رساند که بدون آن هرگز نمی‌توانند به آن برسند. از جایگاه‌های صداقت به چنان مقام‌هایی می‌رساند که اگر محبت نبود به آن نمی‌رسیدند. مرکب مردمان است که همیشه به سوی دوست بر آن می‌نشینند، و راه پایدار و راستین آن‌هاست که زود آن‌ها را به مقصد می‌رساند.

به راستی که صاحبان این مقام افتخار دنیا و آخرت را از آن خود کرده‌اند، چرا که از همراهی محبوب خود بزرگترین و گسترده‌ترین نصیب را دارند. خداوند آن روز که تقدیر هرکس را در نظر گرفت به خواست و حکمت عالی خود اقتضا کرد که هرکس با کسی باشد که دوست دارد.^۱ چه نعمت فراوانی که بر محبان و عاشقان فرود می‌آید! حقا که گروه محبان از آنان که روی فرش‌ها به خواب ناز فرو رفته‌اند، پیش افتادند

۱- صحیح است: بخاری (۶۱۶۸) بخش الأدب، باب علامة حبّ الله عزوجل و مسلم (۲۶۴۱) بخش البر و الصلة و الآداب، باب المرء مع من أحب روایت کرده‌اند.

و چند مرحله کاروان را به پیش برده‌اند حال آنکه آنان از حرکت باز ایستاده‌اند». به نقل از سخنان ابن قیم درباره‌ی محبت.

تعریف محبت

محبت از ریشه‌ی «حَبَّ» در اصل به معنای صفا و پاکی است، عرب‌ها به روشنی و خالصی سفیدی دندان‌ها می‌گویند «حَبَب» برخی می‌گویند از «حُبَاب» گرفته شده که هنگام باران شدید بر روی آب پدید می‌آید. بنابراین دو نظر محبت یعنی جوشش دل هنگام اشتیاق و شور و شوق دیدار محبوب. برخی دیگر معتقدند از معنای ملازمت و ماندگاری گرفته شده است. مانند «أحب البعير»: «شترزانو زد». شاعر سروده است:

حَلَّتْ عَلَيَّ بِالْفَلَاةِ ضَرْبَةً ضَرْبَ بَعِيرِ السَّوَاءِ إِذَا أَحَبَّ

یعنی در بیابان ضربه‌یی بر او وارد شد، مانند ضربه‌ی شتر نحس وقتی زانو بزند، یا در آنجا بماند. بنابراین گویی محب دلش ملازم محبوب شده است، نخواسته از او جدا شود. همان طور که گفته‌اند محبت از آشفتگی و نگرانی مشتق شده و با توجه به این معنا گوشواره را به خاطر لرزانی و اهتزازش در گوش «حَبَّ» می‌گویند. مانند قول شاعر:

تِيْتُ الْحَيَّةَ النَّضْنَاضَ مِنْهُ مَكَانَ الْحَبِّ تَسْتَمِعُ السَّرَارَ

مار بی‌قرار چنان به او نزدیک می‌شود که مثل گوشواره در کنار گوشش است و رازها را می‌شنود.

به قولی دیگر از «حَبَّ» جمع «حَبَّة» گرفته شده و آن لُبُّ برگزیده و اساس هر چیزی را گویند. حَبَّ (دانه) اصل گیاه و درخت است. یا اینکه از «حَبَّ» آمده و آن ظرف بزرگی را گویند که پر شده و چیز دیگر را نمی‌گیرد. قلب محب نیز همانند آن است غیر از محبوب گنجایش کس دیگری را ندارد. و شاید از «حبة القلب» گرفته شده که صمیم و ته دل است یا ثمره‌ی آن، به خاطر اینکه به اندرون دل راه یافته است.

به هر صورت اگر هریک از این معنی‌ها و ریشه‌یابی‌ها درست باشد، این ویژگی‌ها در محب جمع است و آن را احساس می‌کند. در اینجا از محبت الله سخن می‌گوییم که کار بزرگ و باشکوه، برکتی وافر و بی‌پایان است که کس را به کنه ارزش آن راه نیست مگر کسی که خدا را چنانکه خود وصف کرده شناخته باشد.

نشانه‌های محبت خدا به بنده

نشانه‌هایی هستند که اگر در بنده مشاهده شود یا آن را احساس کند دلالت می‌کند بر اینکه خداوند او را دوست دارد:

۱- توجه به امور انسان به بهترین شکل؛ از نوزادی او را در ساختار و قالب زیبایی رشد می‌دهد، بذر ایمان را در دلش می‌کارد، چراغ خرد برایش می‌افروزد، او را برای محبت و دوستی خود بر می‌گزیند، برای عبادت خود انتخابش می‌کند، چنانکه زبان بنده به یاد خدا و اعضایش به طاعتش مشغول می‌شود، هر کاری را که به محبوبش نزدیکش کند، انجام می‌دهد. خداوند نیز او را از هر چه که بین خود با بنده‌اش فاصله بیندازد، گریزان می‌سازد، زآن پس امور این بنده را که دوست دارد، با فراهم کردن بدون خواری در برابر مردم به عهده می‌گیرد، باطن و ظاهرش را می‌پوشاند، مشغولیت ذهنی او را تنها محبتش به خدا مقدر می‌کند.

۲- لطف و مهربانی در حق بنده، بدین شرح که در مورد او نرمی نشان می‌دهد و بر او آسان می‌گیرد و به او نیکی می‌کند.

۳- ایجاد مقبولیت برای بنده در زمین، منظور به وجود آوردن محبت بنده در دل دیگران و تمایل به او، خشنودی از او و ستایش او، این اوصاف در حدیث ابوهریره آمده که از پیامبر ﷺ نقل کرده: «خدا وقتی بنده‌یی را دوست بدارد، جبرئیل را فرا می‌خواند و می‌گوید: من فلان کس را دوست دارم، تو نیز او را دوست مدار. جبرئیل محبت و دوستی او را به دل می‌گیرد و در آسمان ندا می‌دهد، می‌گوید: خداوند فلان بنده را دوست دارد، شما نیز او را دوست بدارید؛ این چنین اهل آسمان او را دوست می‌دارند. سپس برای او در زمین مقبولیت عمومی ایجاد می‌کند. همین طور وقتی خدا کسی را دوست نداشته باشد جبرئیل را فرا می‌خواند و می‌گوید من فلانی را دوست نمی‌دارم، تو نیز او را دوست نداشته باش، او نیز از آن کس متنفر می‌شود و در میان ساکنان آسمان‌ها فریاد می‌زند، خدا فلان کس را دوست ندارد، لذا آن‌ها نیز نسبت به

آن بنده احساس نفرت می‌کنند و در زمین نفرت و بیزاری در میان مردم برایش مقرر می‌شود».^۱

۴- گرفتاری و آزمایش؛ از ان رضی الله عنه نقل است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ عَظْمَ الْجِزَاءِ مَعَ عَظْمِ الْبَلَاءِ، وَإِنَّ اللَّهَ إِذَا أَحَبَّ قَوْمًا ابْتَلَاهُمْ فَمَنْ رَضِيَ فَلَهُ الرِّضَا وَمَنْ سَخَطَ فَلَهُ السَّخَطُ»: «فراوانی پاداش دربی آزمایش و بلاى سخت می‌آید، خدا وقتى مردمى را دوست بدارد، آن‌ها را بلازده مى‌کند، سپس هرکس خشنود باشد، خشنودى خدا نصیب اوست و هرکس ناراحت و ناخشنود باشد، با خشم و ناخرسندى روبه رو مى‌شود».^۲ آن‌ها را با مصیبت‌های گوناگونی می‌آزماید، تا آن‌ها را ازگناه پاک کند، دل‌هایشان را از اشتغال به دنیا دور می‌دارد، این همه از روی شدت رعایت او نسبت به بندگانش است، خداوند حمیت دارد، اجازه نمی‌دهد کسی که دوست دارد به غیر مشغول شود، نمی‌خواهد سرگرم دنیا شود، لذا او را می‌آزماید، از آن طرف چنین بنده‌یی از بلا و آزمایش الهی لذت می‌برد، شکیبایی می‌کند، نه وقت و نه امکان اشتغال به دنیا را دارد، لذا در موقعیتی نمی‌افتد که در آخرت به زیان او باشد، خدا او را به تنگدستی در زندگی دنیا، تیره‌روزی یا غالب کردن اصل دنیا بر او گرفتار می‌سازد، تا صداقت او را در تلاش و جهاد نفس خویش ملاحظه کند: ﴿طَاعَةٌ وَقَوْلٌ مَّعْرُوفٌ فَإِذَا عَزَمَ الْأُمُورَ فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ﴾ [محمد: ۲۱] «همه شما را آزمایش میکنیم تا مجاهدان و صابرانان را معلوم کنیم و اخبار شما را بیازماییم».

این آزمایش برحسب میزان ایمان و محبت بنده به خدا و محبت خدا به اوست. سعد بن ابی وقاص پرسید ای پیامبر خدا! سخت‌ترین آزمایش بلا بر چه کسی نازل

۱- صحیح است: بخاری (۷۴۸۵) بخش التوحید، باب کلام الرب مع جبرئیل و نداءالله الملائكة و مسلم (۲۶۳۷) بخش البرّ و الصلّة و الآداب، باب إذا أحبّ الله عبداً حببه إلى عباده، روایت کرده‌اند.

۲- درجه‌ی حدیث نیک است: ترمذی (۲۳۹۶) بخش الزهد، باب ما جاء فى الصبر على البلاء، و ابن ماجه (۴۰۳۱) بخش الفتن، باب الصبر على البلاء روایت کرده‌اند. البانی در صحیح الجامع (۲۱۱۰) آن را نیک دانسته است.

می‌شو؟ فرمود: «پیامبران، و پس از آن‌ها به ترتیب، انسان طبق دینش و به میزان دینداری‌اش آزمایش می‌شود، اگر در دین استوار و ثابت قدم باشد، بلایش سخت‌تر است، اگر در دینش لطافت و نرمی باشد، متناسب با آن آزمایش می‌شود، آزمایش و بلاى الهی همچنان با انسان خواهد بود تا زمانی که وقتی بر زمین راه می‌رود، گناهی بر او نمانده باشد».^۱

از ابوسعید خدری (رضی الله عنه) نقل است که روزی پیامبر تب سختی گرفته بود، نزدش رفتم، در بستر بود، دستم را بر رویش گذاشتم از بالای لحاف شدت گرمای بدنش را حس می‌کردم، گفتم: یا رسول الله، چه قدر سخت تب کرده‌ای! فرمود: «إنا كذلك يُضعفُ لنا البلاءُ و يضعفُ لنا الأجرُ»: «ما این چنین هستیم، بلایمان چند برابر می‌شود و پاداشمان نیز همین‌طور»، گفتم: ای پیامبر خدا چه کسی سخت‌ترین بلا را دارد؟ فرمود: «پیامبران»، پرسیدم یا رسول الله، سپس چه کسانی؟ فرمود: «الصالحون إن كان أحدهم ليبتلي بالفقر حتى ما يجد أحدهم إلا العباة يحويها، و إن كان أحدهم ليفرحُ بالبلاء كما يفرح أحدكم بالرخاء»: «صالحان، چنانکه یکی از آن‌ها گرفتار فقر می‌شد آن قدر که جز یک عبا چیزی نداشت تا به چنگ بزند، یا یکی از آن‌ها به گرفتاری و بلا همان قدر خوشحال می‌گشت که شما به رفاه و آسایش شادمان می‌گردید».^۲

۵- مردن بر عمل نیک، از پیامبر ﷺ رایت شده که «إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا عَسَلَهُ قَالُوا و ما عَسَلَهُ؟ قال: يُوَفَّقُ له عملاً صالحاً بينَ يدي أجله حتى يرضى عنه جيرانه أو من حوله»: «خدا وقتی کسی را دوست بدارد، او را شیرین می‌کند، پرسیدند:

۱- صحیح است: ترمذی (۲۳۹۸) بخش الزهد، باب ما جاء في الصبر على البلاء ابن ماجه (۴۰۲۳) بخش الفتن، باب الصبر على البلاء، دارمی (۲۷۸۳) بخش الرقاق، باب في أشد الناس بلاءً، و احمد در مسند (۱۴۸۴) روایت کرده اند. شیخ البانی در صحیح الجامع (۹۹۲) آن را صحیح دانسته است.

۲- صحیح است: ابن ماجه (۴۰۲۴) بخش الفتن، باب الصبر على البلاء، روایت کرده و بوضیری در مصباح الزجاجة (۱۸۸/۴) به شماره‌ی (۷۱۴۱) گفته است: دارای سند صحیح است و روایانش ثقه‌اند، از سخن مصعب بن سعد و او از پدرش شاهی دارد که ترمذی روایت کرده است و به نظرش نیک و درست است.

شیرین می‌کند یعنی چه؟ فرمود: پیش از مرگش او را موفق به کار نیکی می‌گرداند تا اینکه همسایگان یا اطرافیان از او خوشنود می‌شوند.^۱

نشانه‌های محبت بنده به خدا

به خاطر اینکه محبت در دل است و نمی‌توان آن را دید، کار دشواری نیست که هرکس ادعای بر خوداری از آن کند: یهود و نصارا گفتند: ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَىٰ نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّوهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُم بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ﴾ [المائدة: ۱۸] «ما فرزندان خدا و دوستان او هستیم» بگو «پس چرا شما را به کیفر گناهانتان عذاب می‌کند؟» آری شما بشر و از آفریدگان او هستید».

ادعای چیزی کردن چه قدر آسان است و حقیقت چه قدر دست نیافتنی! انسان نباید فریفته‌ی تلبیس ابلیس و فریبکاری نفس خویش گردد. اگر ادعای محبت خدا کند بدون امتحان و آزمایش و درخواست نشان و برهان از آن نگذرد. محبت درخت پاکی است که ریشه‌ی آن استوار و ثابت و شاخ و برگش در آسمان است. میوه‌ها و ثمره‌های آن در دل و اعضای انسان نمایان می‌شود و بر آن دلالت می‌کند بسان دلالت میوه بر درخت و دود بر آتش. این نشانه‌ها زیادند، مانند: ۱- عشق به دیدار خدا؛ تصور نمی‌شود دلی کسی را دوست بدارد و خواستا دیدار و زیارت او نباشد! پیامبر ﷺ فرمود: «مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ أَحَبَّ اللَّهُ لِقَاءَهُ وَمَنْ كَرِهَ لِقَاءَ اللَّهِ كَرِهَ اللَّهُ لِقَاءَهُ» «هرکس دوستدار دیدار خدا باشد، خداوند نیز دیدار او را دوست دارد، و هرکس دوست نداشته باشد خدا را دیدن کند، خداوند نیز دوست ندارد او را ببیند».^۲

عاشق راستین مدام به یاد محبوب خویش و وعده‌ی دیدار است و هرگز آنرا فراموش نمی‌کند. اما این وعده‌ی دیدار کجاست و چیست؟ چند وعده‌ی دیدار هست؛ نخست مرگ و دوم روز رستاخیز، و سوم دیدار بهشت و نگریستن به روی پروردگار. مرگ

۱- صحیح است: به روایت احمد در مسند (۲۰۰/۴) به شماره‌ی (۱۷۳۳۰) و ابن حبان در صحیحش (۵۴/۲) به شماره‌ی (۳۴۲)، حاکم در مستدرک (۴۹۰/۱) به شماره‌ی (۱۲۵۷) و طبرانی در الأوسط (۳۲۶/۳) به شماره‌ی (۳۲۹۸) البانی در صحیح الجامع شماره‌ی (۳۰۷) آن را صحیح دانسته است.

۲- صحیح است: بخاری (۶۵۰۷) بخش الرقاق. باب من أحب لقاء الله، أحب الله لقاءه و مسلم (۲۶۸۳) بخش الذکر و الدعاء، باب من أحب لقاء الله أحب الله لقاءه روایت کرده‌اند.

وعده‌ی اول دیدار با خداست و البته بدین معنا نیست که انسان الان خواستار مردن است و آرزوی آن را دارد و دعا می‌کند بمیرد، بلکه منظور این است وقتی زمان مرگ بنده‌ی صالح خدا فرا می‌رسد، با شادمانی و شور دیدار یار آن را لذتبخش می‌یابد، زیرا او را به لقای خدا و آن ثواب و نعمت جاودانی که برایش مهیا کرده و در حضور خودش است، می‌رساند ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ ﴿۵۱﴾ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ ﴿۵۲﴾﴾ [القمر: ۵۴-۵۵] «به راستی پرهیزگاران در باغ‌ها و کنار نه‌هایند. در مجلسی پسندیده نزد فرمانروایی مقتدر». او می‌خواهد نزد پروردگارش باشد و الطاف و آسایشی که مقدر کرده، به او برسد، سوای پاداش بی‌پایان که در بهشت دریافت می‌کند. خداوند چون اشتیاق بندگان محب و صاحب طاعت خود را ملاحظه کرد، برای وصال خویش موعدی تعیین کرد و آن مرگ است: ﴿مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ ﴿۵﴾﴾ [العنکبوت: ۵] «هرکس به دیدار خدا امید دارد به راستی که وعده خواهد آمد».

۲- با خلوت‌گزینی، راز و نیاز با خدا و تلاوت قرآن انس داشته باشد. نماز شب برپا دارد، آرامش و صفای شب را مغتنم شمارد. خواب و سرگرم صحبت شدن نشان از خلل در محبت است، کسی که این برایش لذتبخش‌تر از مناجات شبانه باشد، چگونه می‌تواند محبتش صحیح باشد، عاشق از خدمت به معشوق و پرداختن به طاعت او لذت می‌برد و هر چه محبت بیشتر و استوارتر باشد لذت طاعت و خدمت کاملتر و وسیعتر است. پیامبر ﷺ فرمود: «حُبَّبَ إِلَىٰ مِنَ الدُّنْيَا الطَّيِّبُ وَ النَّسَاءُ وَ جُعِلَتْ قَرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ»: «از متعلقات دنیا بوی خوش و زن برای من محبوب واقع شده، و روشنی چشم در نماز است».^۱

ابن قیم می‌گوید: «روشنی چشمم و رای محبت است. زن و بوی خوش را نیز در شمار محبتش ذکر کرد و گفت که روشنی چشم که دل با دست یافتن به آن آرام می‌گیرد و لذت، شادمانی و نشاطش را کامل می‌کند، در نماز است که حلقه‌ی ارتباطی با خدا، ایستادن در پیشگاه او، راز و نیاز با او و نزدیک شدن با او در خود دارد، با این وصف شایسته است که روشنی چشم باشد! و دور نمی‌نماید که چشم عاشق با غیر آن

۱- صحیح است: به روایت نسائی (۳۹۳۹) بخش عشرة النساء، باب حب النساء و احمد در مسند (۱۱۸۸۴). البانی در صحیح الجامع به شماره‌ی (۳۱۲۴) آن را صحیح دانسته است.

روشن شود! هرکس با نماز در دنیا چشمش روش شود، در آخرت با نزدیکی به خدا چشمش روشن می‌شود، و هرکس چشمش به خدا روشن شود، هر چشمی با دیدن او روشن می‌شود، و آنکه در دیدار الهی به جایگاهی نرسیده باشد جانش در حسرت دنیا از دست می‌رود. بنابراین روشنی چشم محبت و آسایش روحش در طاعت محبوب نهفته است. برخلاف کسی که با اجبار به طاعت روی آورده، و انجام خدمت را سنگین می‌یابد و معتقد است اگر به اکراه زبردست واقع نمی‌شد، طاعتی انجام نمی‌داد. اما محب راستین طاعت محبوب را روزی و رستگاری و بلکه لذت و شادی می‌داند، و از روی ذلت و اجبار به طاعت خدا روی نیاورده است، گرایش و جذبه‌های قلبی او به اختیار، از روی عشق و ایثار به سوی خدا متمایل شده است، چونان که آب از سرازیری جریان می‌یابد خود به خود و در عین سادگی و آسانی انجام می‌گیرد.

بنابراین فرق است میان کسی که به خاطر حس محبت عمل می‌کند، با آن کس که از روی اکراه و اجبار کاری را انجام می‌دهد. انسان وقتی پروردگارش را دوست بدارد آسان و با کرامت و رغبت طاعت می‌کند و از آن لذت می‌برد.

اکنون چگونه باید این سخن را با این قضیه تطبیق داد که انسان در برخاستن برای نماز صبح سختی‌هایی را پیش رو دارد و نفس خود را به اموری دشوار و ناخوشایند وا می‌دارد، یا در برخی دیگر از طاعت‌ها دشواری‌هایی می‌بیند، آیا این بدین معناست که او خدا را دوست ندارد؟

نباید از نظر دور داشت که رسیدن به مرحله‌ی که انسان در عبادت‌ها و اعمال پروردگارش مانند آب جاری از سرآشویی باشد، به زودی و در نخستین گام و با اولین عبادت و عمل حاصل نمی‌شود، بلکه با مراقبه، تمرین، تحمل رنج و سختی و زحمت این راه هموار می‌شود. بنابراین لذت و شادمانی از طاعت پس از شکیبایی بر ناحوشی‌ها و خستگی‌ها به دست می‌آید هرگاه در این راستا صادقانه شکیبایی پیشه کرد به مرحله‌ی لذتبخش بودن عبادت می‌رسد، به همین سبب از گذشتگان نقل است: بیست سال رنج و سختی عبادت در شب را بر خود هموار کردم و بقیه‌ی عمرم از آن لذت بردم.^۱ با توجه به این سخن می‌توان فهمید راه محبت خدا کدام است و سرآغاز و پایانش چگونه است و انسان به چه حاصلی می‌رسد.

۱- ابونعیم در حلیة الاولیاء (۳۲۱/۲) در زندگینامه‌ی ثابت بنانی و ذهبی نیز در سیر اعلام النبلاء (۲۲۴/۵) در شرح زندگی ثابت بنانی روایت کرده‌اند.

رهگذر راه محبت الهی تا به این حالت دست یابد، پیوسته با سستی، دردمندی و آفت در کشاکش است بنابراین «دوران تحمل رنج و سختی همراه است با احتمالات بیماری، سستی، دلسردی و انواع آفت‌ها. شخص گاهی ممکن است احساس کند از طاعت لذت می‌برد، و گاهی انجام آن برایش دشوار می‌شود، نفس در حالت‌ها و تحول‌ها پیش می‌رود تا بر لذت بردن از طاعت برای همیشه استقرار می‌یابد. با این توضیح روشن شد که عمل نیک و عبادت درجه‌ها و مراتبی دارد. هرکس به آن پی ببرد می‌داند چگونه به مقصد برسد. اما آنکه از این موضوع بی‌خبر است عبادت‌هایش همه جنبه‌ی تقلید دارد، با مردم روزه می‌گیرد، حج می‌کند، به مسجد می‌رود، اما از آغاز راه و مداومت و آفت‌های طول راه و سپس رسیدن به این مرحله که هر گونه سختی و رنجی پس از آن آسان می‌شود، اطلاعی ندارد. در این صورت شادمانی و خوشحالی‌اش را در پیمودن راه، لذتش را در تلاش و مجاهده، و عذابش را در توقف و سستی می‌بیند. از دست دادن وقت و ایستادن از سیر برایش خیلی سخت است که راه رسیدن به این حال عشق است و محبتی که او را به کار و طاعت وا می‌دارد، «لذا می‌بینید برخی عابدان وقتی بیمار می‌شوند، بسیار ناراحت و بی‌قرار می‌شوند، نه به خاطر بیماری، بلکه به خاطر اینکه آن‌ها را از عبادت باز می‌دارد، بدین ترتیب هر چه آن‌ها را از اعمال و عباداتشان باز دارد بدترین و منفورترین چیز در نظر آن‌هاست، خداوند به همین خاطر به جای آن پاداش می‌دهد: «إذا مرض العبد أو سافر کتِبَ له مثل ما كان يعمل صَحيحاً مقيماً»؛ «انسان اگر بیمار شود یا به سفری برود، نظیر آن چه در هنگام سلامتی یا اقامت در منزل انجام می‌داد ثواب و پاداش برایش نوشته می‌شود».^۱ پس نشان محبت مأنوس شدن کامل بنده با راز و نیاز با محبوب، استفاده‌ی بهینه از خلوت و پرهیز کامل از هرآن چه خلوتش را بر هم بزند، است.

۳- از نشانه‌های محبت بنده به پروردگار آن است که در برابر ناخوشی‌ها صبور باشد. صبر در راه عشق، یکی از مؤکدترین و لازمترین درجات برای عاشقان است که بیشتر از هر درجه و امتیاز دیگری به آن نیاز دارند. اگر کسی بپرسد چگونه با اینکه با کمال محبت منافات دارد، محب نیاز ضروری به آن دارد؟ چرا که صبر همراه است با

۱- صحیح است: بخاری (۲۹۹۶) بخش الجهاد و السیر، باب یکتب للمسافر مثل ماکان یعمل فی الإقامة، روایت کرده است.

درگیری‌های نفس با خواسته‌ی محبوب؟ درپاسخ گفته‌اند: این جان موضوع و مقصود و فایده‌ی است که به خاطر آن صبر از مؤکدترین درجه‌ها در راه محبت شده است، با آن محبت راستین از محبت ناخالص تشخیص داده می‌شود. از این نقطه نظر محبت بیشتر مردم دروغین است، زیرا همه ادعای محبت خدا را دارند، در حالی که وقتی آن‌ها را با رویداد ناخوشایندی می‌آزماید، پرده از روی حقیقت بر می‌دارند و جز شکیبایان ثابت قدم نمی‌مانند، پس اگر تحمل سختی‌ها و مصیبت‌ها به کمک صبر نباشد درستی ادعا به اثبات نمی‌رسد. آن چه پیداست کسانی که محبت عظیم‌تر و بیشتری به خدا دارند همان‌ها هستند که شکیبایی بیشتری دارند. خدا دوستان و خاصگان خود را به آن وصف کرده است. درباره‌ی بنده‌ی خود ایوب وقتی او را آزمود می‌گوید: ﴿إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِّعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ﴾ [ص: ۴۴] «ما او را شکیبایا یافتیم، چه بنده‌ی خوبی، همواره روی به درگاه ما داشت.» صبر و محب این چنین پیوند استواری با هم دارند. محبوبترین آفریدگانش را امر کرد که در برابر حکم الهی صبر پیشه کند، و در ضمن اشاره کرد که صبر جز به کمک خدا امکانپذیر نیست. ﴿وَأَصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ﴾ [النحل: ۱۲۷] «صبر کن که صبر تو جز به توفیق خدا نیست و به خاطر آن‌ها غمگین مشو و از نیرنگ آنان دلتنگ نباش.»

۴- هیچ محبوبی را بر خداوند ترجیح ندهد، خدا و پیامبرش از هر چیز دیگر برایش دوست داشتنی‌تر باشد.^۱ عمر گفت: ای پیامبر خدا تو از هر چیز برای من محبوب‌تر، جز جانم فرمود: «حَقِّي أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْكَ مِنْ نَفْسِكَ»: «باید از جانت برایت محبوب‌تر باشم!» گفت: تو برای من دوست داشتنی‌تر از هر چیزی هستی حتی جانم، فرمود: «الآن یا عمر: اکنون درست شد، ای عمر».^۲

با توجه به این سخنان نشان محبت آن است که انسان هیچ چیزی را بر خدا ترجیح ندهد، نه فرزند، نه پدر، نه مردم و نه چیز محبوب دیگری. هرکس چیزی را از

۱- روایت صحیح است: بخاری (۱۶) بخش الایمان، باب حلاوة الایمان، و مسلم (۴۳) بخش الایمان،

باب بیان خصال من اتصف بهن وجد حلاوة الایمان، آورده‌اند.

۲- صحیح است: بخاری (۶۶۳۲) بخش الایمان و النذور، باب کیف کانت یمین النبی، روایت کرده است.

خدا و پیامبرش دوست تر بدارد، دلش بیمار است. اما اگر آن چه را که خدا دوست می‌دارد بر چیزی که خود دوست دارد، ترجیح دهد، در برابر هوا و هوس استوار، از تنبلی رویگردان و بر طاعت و عبادت پایدار خواهد بود، و با طاعت‌های نافله نزدیکی بیشتری به خدا می‌طلبد. به قول شاعر:

تَعْصَى الْإِلَهَ وَأَنْتَ تَزْعُمُ حَبَّهُ هَذَا مَحَالٌّ فِي الْقِيَاسِ بَدِيعُ
لَوْ كَانَ حُبُّكَ صَادِقًا لَأَطَعْتُهُ إِنْ الْمَحُوبَ لِمَنْ يُحِبُّ مُطِيعُ

از خدا نافرمانی می‌کنی و ادعا می‌کنی دوستش داری، این محال است و بدعت. اگر محبتت راستین و صادقانه باشد، بی‌گمان از او اطاعت می‌کنی، چرا که محب مطیع کسی است که دوست دارد.

در اینجا باید نکته‌یی را یادآوری کنیم که برای داعیان در رفتار با دعوت شونده‌گان مهم است، اینکه عصیان با اصل محبت منافات ندارد، با کمال آن هماهنگ نیست. اگر کسی شراب بنوشد آیا می‌توانید به او بگویید اصلاً خدا را دوست ندارد! خیر، نمی‌توان چنین قضاوت کرد. محبت نیز مانند ایمان اساسی دارد و کمالی. به میزان گناه و معصیت از کمال آن کاسته می‌شود. هرگاه انسان وارد مرحله‌ی شک و نفاق بزرگ بشود اصل آن خلل می‌پذیرد، کنده می‌شود و از بین می‌رود. کسی که هیچ محبتی به خدا در دلش نیست، کافر منافق و مرتد است و از دین بی‌نصیب است.

اما به عصیانگران نمی‌توان گفت به خداوند هیچ محبتی ندارند، بلکه باید گفت محبت‌شان ناقص است دلیل آن قضیه‌ی نعیمان است که روزی در حالی که مست بود، او را نزد پیامبر ﷺ آوردند، به خاطر شراب نوشی او را حد زد، مردی او را لعنت کرد و گفت چه قدر او را با این حال می‌آورند، پیامبر ﷺ فرمود: «لَا تَلْعَنُهُ فَإِنَّهُ يَحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ»: «او را لعنت نکن، چرا که خدا و پیامبرش را دوست دارد».^۱ یعنی او اصل محبت را از دست نداده است، اما به اندازه‌ی عصیانش نقص پیدا کرده است و از شمار محبان بزرگ خدا نیست. او یک صحابی بود و ما را مقام سخن گفتن بیش از این درباره‌ی او نیست، تنها به عنوان نمونه برای این بحث به او اشاره کردیم، تا بیان کنیم که معصیت اصل محبت را منتفی نمی‌سازد، چه بسا شخص خود توبه کرده باشد و

۱- صحیح است: به روایت بخاری (۶۷۸۰) بخش الحدود، باب مایکره من لعن شارب الخمر و إنه یس بخارج من الملة.

عاقبت خیری پیدا کرده باشد، موقعیت و حقوق صحابه را رعایت می‌کنیم، حتی آنان که عصیان کرده‌اند. هر چند معروف است که حد معصیت را پاک می‌کند. این چنین باید با یاران پیامبر رفتار کرد، آن‌ها نزد خدا جایگاه والایی دارند، حتی آنکه معصیتی از او سرزده بود، او نیز در راه خدا به جهاد می‌رفت، جان و مالش را فدای خدا و پیامبر می‌کرد. طاعت‌های بزرگی داشته‌اند که چه بسا خیلی بیشتر و عظیم‌تر از سیئات‌شان باشد.

۵- شیفته‌ی یاد خدا باشد، زبانش از ذکرش ناپستد، و دلش از آن خالی نگردد. هرکس چیزی را دوست بدارد، بسیار آن را یاد می‌کند، دلش در بند آن می‌افتد، عبادت، سخن گفتن با او، ذکر، طاعت و حتی دوستان او را دوست می‌دارد، خدا امر فرموده: بندگانش در هول‌انگیزترین جاها او را یاد کنند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [الأنفال: ۴۵] «ای مؤمنان هنگامی که با گروهی (از دشمن) روبرو شدید پایدار باشید و خدا را بسیار یاد کنید تارستگار شوید».

یعنی در زیر سایه‌ی شمشیرها و چکاچک آن از یاد خدا غافل نباشید. نشان محبت راستین، یاد محبوب در هنگام آسایش و هراس است. درمیان مردمان عرب دوره‌ی جاهلیت شخص افتخار می‌کرد که در جنگ زیر ضربه‌های اسلحه‌های جنگی محبوبه‌اش را یاد کرده و در اشعارش به آن اشاره کرده است.^۱ اکنون ایمانداران سزاوارترند که محبت رحمان را در هر حال و در هر مجالی در دل داشته باشند، بیشتر از آن که آن عاشقان و هواپرستان محبوبه‌هایشان را یاد می‌کردند.

۱- به عنوان بارز یک نمونه‌ی بارز می‌توان از عنتره بن شداد عبسی یاد کرد که در وصف صحنه‌ی نبرد می‌گوید:

و لقد ذكرك و الرماح نواهلُ
فوودتُ تقبيلَ السيف لآنها
منى و بيض الهند تقطر من دمی
لمعت كبارقِ ثغرك المتيسم

هنگامی که نیزه‌ها از خون من سیراب شده بود و از شمشیرهای هندی خون من می‌چکید، تو را یاد می‌کردم. در آن حال به دل دوست داشتم شمشیرها را ببوسم چون همانند دندان‌های تو به هنگام خنده می‌درخشید. (م)

ذکری که نشان از صداقت محبت دارد، آن است که انسان به محض اینکه از خواب بیدار می‌شود قبل از هر چیز دلش یاد محبوب کند و زبانش آن را بیان کند، و نیز آخرین چیزی که پیش از خواب انجام می‌دهد ذکر او باشد.

۶- محب راستین وقتی در خلوتگه دل خویش خدا را یاد می‌کند دلش به لرزه درمی‌آید و چشمانش از خشیت خدا اشک در آن حلقه می‌زند: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾ [الأنفال: ۲] «مؤمنان کسانی هستند که هر وقت نام خدا برده شود، دل‌هاشان بترسد و چون آیاتش بر آنها خوانده شود ایمان‌شان فزونی یابد و به پروردگارشان توکل کنند». اهل دنیا وقتی معشوق و محبوبشان را یاد می‌کنند ضربان قلبشان شتاب می‌گیرد، عاشقان خدا حال‌شان چگونه باید باشد وقتی یاد خدا کنند؟

۷- نسبت به خدا حمیت و حماسه داشته باشد، اگر کسی حریم خدا را بشکند، خشمگین شود، یا کسی حقوق خدا رانادیده بگیرد، آسان از کنار آن نگذرد، این به حق غیرت محب است. دین به طور کامل زیر پوشش این غیرت و حمیت قرار دارد. دیندارترین و استوارترین مردم در محبت خدا، غیرتمندترین آنها بر حریم‌های خداوندند. آنان که از روی غیرت و حمیت از منکرات گریزانند و اگر ببینند، از آن باز می‌دارند، زیرا محبوب آن را نمی‌پسندند.

۸- دوست داشتن سخن خدا. اگر می‌خواهید بدانید چه میزان از محبت خدا برخوردارید. به جایگاه قرآن در دلتان بنگرید. پیداست که هرکس کسی را دوست بدارد، سخن و کلامش محبوب‌ترین چیز برای اوست، لذت قلب و نهایت خواست‌هاشان است. از این رو محبان خدا توجه خود را به کتاب او معطوف می‌دارند، تلاوت می‌کنند، تفسیر می‌کنند و در آن تدبر می‌کنند و در هر جایگاهی به آن رجوع می‌کنند. برای تأمل و حفظ کردن آن زیاد می‌خوانند. زیاد آن را تلاوت می‌کنند، چون محبت وابستگی و دلبستگی به سخن محبوب را ایجاد می‌کند. چنانکه می‌بینید مردم وقتی کسی را دوست می‌دارند، از سخنانش گلچین می‌کنند، به آن اشاره می‌کنند و از آن مثال می‌آورند، پس حال محبان الهی با کتاب خدا چگونه می‌تواند باشد؟!

۹- اگر ذکری و طاعتی را از دست بدهد، اندوهگین شود. سخت‌ترین چیز هدر رفتن وقتش است. اگر یک شب ورد^۱ را انجام ندهد، درد سنگینی به خاطر آن احساس می‌کند، سخت‌تر و سنگین‌تر از درد آدم حریصی که اموالش را از دست بدهد، و در اولین فرصت آن را به قضا ادا می‌کند. چنانکه آن راستگوی راستین علیه السلام این گونه عمل می‌کرد. عایشه رضی الله عنها می‌گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی عملی عبادی انجام می‌داد، از آن پس بر آن مداومت می‌کرد، او اگر شب به خواب می‌رفت یا مریض می‌شد، روز دوازده رکعت نماز می‌خواندم.^۲»

۱۰- هرکاری که در حق محبوبش انجام داده است، اندک بداند و آن را چیز قابل ذکری نپندارد، گمان نکند با عبادت‌هایی که به انجام رسانده، طول داده و بر آن صبر کرده است، کار شاقی کرده و زیاد خود را خسته کرده است. جز با نگاه نقصان و ناچیزی به آن ننگرد. شأن و مقام محبوبش را بزرگتر و گرانقدرتر از تمام کارهایی بداند که به خاطر او انجام داده است. و به عمل خود بسنده نکند، با چشم اعتراض به آن بنگرد، آن را اندک و ناچیز بداند و بترسد که حق محبوبش را ادا نکرده باشد و از کوتاهی و نقصان در عمل توبه کند.

پس از نماز، ذکر استغفرالله را بخواند.^۳ و مدام از نقصی که در عبادت پروردگا دارد طلب مغفرت کند. هرچه محبتش به خدا افزایش یابد شناختش به حق و حقوقش بر خود بیشتر می‌شود و اعمال خود را کمتر می‌داند ﴿وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ﴾ [المؤمنون: ۶۰] «و از آنچه داده شده بهره‌ای را می‌دهند و در دل‌هایشان بیم است به راستی که به سوی پروردگارشان بازمی‌گردند».

۱- ورد بخش یا مقدار معینی از عمل، عبادت یا نماز و یا قرائت قرآن است در شب که انسان آن را برای خود در نظر گرفته و پایبند آن است و همیشه انجام می‌دهد.

۲- صحیح است: به روایت مسلم (۷۴۶) بخش صلاة المسافرین، باب جامع صلاة اللیل و من نام عنه أو مرض.

۳- روایت صحیحی است: مسلم (۵۹۱) بخش المساجد، باب استجاب الذکر بعد الصلاة و بیان صفته، آورده است.

موجبات محبت خدا ﷻ

۱- خواندن قرآن با تدبر و درک معانی و مفاهیم آن ﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾ [محمد: ۲۴] «آیا در قرآن اندیشه نمی‌کنند یا بر دل‌هایشان قفل‌هاست؟» ﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ [ص: ۲۹] «کتابی است مبارک که بر تو نازل کردیم تا در آیاتش بیندیشند و خردمندان پند گیرند.» مقصود و هدف اصلی و مهم از نزول قرآن همین است. انسان باید با حضور دل در معنی آن چه می‌خواند تفکر کند و با هر آیه که می‌خواند با تمام احساسات و عواطفش همراه آن باشد.

۲- حذیفه گفت: «شبی با پیامبر ﷺ به نماز ایستادم، در نماز سوره‌ی بقره را خواند، با خود گفتم تا صد آیه می‌خواند و به رکوع می‌رود، اما از آن گذشت. گفتم لابد می‌خواهد آن را در یک رکعت بخواند، بازگشت و من فکر کردم با پایان آن به رکوع می‌رود، اما سوره‌ی نساء را آغاز کرد، آن را خواند، سپس آل عمران را شروع کرد و خواند، همچنان می‌خواند و هرگاه به آیه‌ی می‌رسید که در آن تسبیح بود، تسبیح می‌گفت، یا آیه‌ی که در آن دعا و درخواست بود، دعا می‌کرد، یا آیه‌ی که در آن تعوذ (پناه بردن به خدا) بود، استعاذه می‌گفت».^۱

او ﷺ وقتی آیه‌ی ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾ [الأعلى: ۱] «نام پروردگای بلند مرتبه‌ات را منزه دار» را می‌خواند می‌گفت: سبحان ربی الأعلى.^۲

بنابراین برای قلب هیچ چیز سودمندتر از خواندن قرآن با تدبر و تفکر وجود ندارد و هیچ کاری بهتر از آن محبت خدا را در بنده ایجاد نمی‌کند. تمام مراتب سالکان و احوال صاحب‌عملان را در خود دارد. محبت، اشتیاق، ترس، امید، انابت، توکل، خشنودی، سپاسگزاری، شکیبایی و دیگر احوال و اعمال را فراهم می‌کند. وانگهی

۱- صحیح است: مسلم (۷۷۲) بخش صلاة المسافرين، باب استحباب تطویل القراءة فی صلاة اللیل، روایت کرده است.

۲- صحیح است: ابوداود (۸۸۳) بخش الصلاة، باب الدعاء فی الصلاة و احمد در مسند (۲۰۶۷) روایت کرده‌اند. البانی در صحیح الجامع به شماره‌ی (۴۷۶۶) آن را صحیح دانسته است.

ویژگی‌های ناپسند و اخلاق زشت را که باعث تباهی و نابودی دل می‌شود، دور می‌کند و از آن می‌زداید.

۳- تقرب به خدا با مستحبات پس از ادای واجبات، زیرا نوافل - چنانکه در حدیث قدسی آمده است - انسان را به درجه‌ی محبت الهی می‌رساند: «مَنْ عَادَى لِي وَلِيًّا فَقَدْ آذَنْتُهُ بِالْحَرْبِ، وَ مَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُهُ عَلَيْهِ. وَ مَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّىٰ أُحِبَّهُ، فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ، وَ بَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ، وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا، وَ رِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا، وَ إِنْ سَأَلَنِي لِأَعْطِيَنَهُ وَ لَنْ اسْتَعَاذَنِي لِأُعِيذَنَّهُ»: «هرکس با یکی از دوستان نزدیک من دشمنی بورزد، به او اعلام جنگ و دشمنی می‌دهم، بنده‌ی من هیچ‌گاه به وسیله‌ی چیزی بهتر و دوست‌داشتنی‌تر از آن چه بر او فرض کرده‌ام، به من تقرب نجسته است، او پیوسته با نوافل به من نزدیک می‌شود، تا جایی که او را دوست خواهم داشت، و چون او را دوست بدارم من به منزله‌ی حس شنوایی و بینایی‌اش هستم که با آن می‌شنود و می‌بیند، و به منزله‌ی دست و پایش هستم که با آن کار می‌کند و راه می‌رود، اگر او از من چیزی بخواهد، حتماً به او می‌دهم، و اگر از من پناه بجوید، بی‌گمان پناهش می‌دهم».^۱

این حدیث الهی اسباب محبت خدا را منحصر در دو چیز می‌داند: نخست انجام واجبات و دیگر تقرب به او با نوافل. و خدا خبر داده است که انجام فرایض بهترین و دوست‌داشتنی‌ترین کاری است که بندگان با آن به خدا نزدیک می‌شوند، و بعد از آن نوافل. و اینکه نوافل را بسیار انجام می‌دهد، آن قدر که محبوب خدا واقع می‌شود و چون به آن مقام برسد محبت او را از هر گونه افکار و اندیشه‌های بیگانه‌ی دیگر باز می‌دارد و غیر از عبادت چیزی به ذهنش نمی‌رسد، حتی اگر چنین چیزی به ذهنش خطور کند زود می‌رود. زیرا از مراقبت الهی برخوردار است که این گونه فکرها و مشغولیت‌های ذهنی را از او دور می‌کند و به چنان عظمت و جلال خدا و مأنوس شدن با او دست یافته است که دایم در حال ذکر، عبادت و عمل و تلاوت قرآن است.

شاید بگویید برخی از مردم نوافل را زیاد انجا می‌دهند، اما در واجبات کوتاهی می‌کنند - و این حال در میان مسلمانان بسیار است - چه باید کرد؟ راه چاره کدام

۱- صحیح است: بخاری (۶۵۰۲) بخش الرقاق، باب التواضع آورده است.

است؟ باید گفت کنار گذاشتن نوافل راه‌حلی مناسب و مفید نیست، زیرا با این کار حالت و موقعیت‌شان بدتر می‌شود، چون نوافل نقص‌ها را می‌پوشاند، چاره این است که با وجود نوافل، به اصلاح وضعیت واجبات پردازد و از محرمات بپرهیزد. ابن حجر در سخنی گفته است: «قدر نماز را بدانید، زیرا محبت خدا به کسی که با نماز تقرب می‌جوید، از آن نشأت می‌گیرد و به خاطر اینکه نماز جایگاه راز و نیاز و نزدیکی جستن است و در آن هیچ واسطه‌یی بین بنده و پروردگار نیست، و هیچ چیز بهتر از آن باعث روشنی چشم انسان نمی‌شود».^۱

هر چه موجب روشنی چشم باشد، کسی دوست ندارد آن را رها کند یا از آن بیرون برود، چرا که شادمانی و سعادتش در آن است و زندگیش با آن پاک و گوارا می‌شود و این نعمت‌ها برای انسان عابد فراهم است.

بنابراین محافظت بر ادای نماز هم واجب و هم مستحب آن از بزرگترین موجبات محبت پروردگار است، قیام شب نیز از این موارد شمرده می‌شود، هر فریضه‌یی نوافلی دارد. و از آن طرف اگر انسان در ادای یکی از واجباتش کوتاهی کند، می‌تواند آن را جبران کند، اما نمی‌توان به نوافل پرداخت و واجبات را به کناری نهاد این خلل در رفتار و سلوک و آسفتگی در تصور و طریق به شمار می‌آید.

۴- ذکر خدا با زبان و قلب و نیز درعمل بهره‌مندی از محبت الهی به میزان برخوردار از ذکر است، به همین منظور خداوند سفارش کرده که بسیار او را ذکر کنیم و آن را سبب رستگاری معرفی کرده است: ﴿وَأَذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [الأنفال: ۴۵] «و خدا را بسیار یاد کنید تا رستگار شوید».

اهل ذکر را ستایش کرده و به پیامبر ﷺ اطلاع داده که ذکر او بالاتر از درجه‌ی جهاد است: ﴿وَلْيُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَيْتُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ [البقرة: ۱۸۵]

«خدا را به سبب موقعیت‌شان به عظمت یاد کنید، باشد که او را سپاس دارید»، ﴿فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَسِكَكُمْ فَادْكُرُوا اللَّهَ﴾ [البقرة: ۲۰۰] «چون مناسک خود را انجام دادید خدا را به یاد کنید» ﴿فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ﴾ [النساء: ۱۰۳] «و چون نماز را به پایان بردید، خدا

را ایستاده، نشسته و به پهلو خفته یاد کنید.» خداوند در این آیةها ذکر را به دنبال عبادت‌هایی بزرگ و کارهای صالح و حتی روزه، حج، و نماز آورده است، و نیز پس از نماز جمعه از آن یاد کرده: ﴿فَأَنْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [الجمعة: ۱۰] «در زمین متفرق شوید و از فضل خدا (روزی) را طلب کنید و بسیار خدا را به یاد آورید تا رستگار شوید.» این نشان می‌دهد که ذکر قرین اعمال صالح و عبادات بزرگ است: ﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾ [طه: ۱۴] «باید من نماز را بر پادار».

۵- از دیگر موجبات محبت خدا این است که هنگام غلبه‌ی هوای نفس، آن را که او دوست دارد، بر آن چه خود دوست دارید، ترجیح بدهید و به سوی موارد محبوب او بروید هر چند راه بسیار دشوار باشد. نشان این عمل رجحان دادن دو امر است: نخست انجام دادن کاری که خدا دوست دارد هر چند نفس شما آن را نپسندد. و دوم رها کردن آن چه خدا دوست ندارد، هر چند نفس شما بسیار به آن علاقمند باشد. اینار به این دو شرط صحت می‌یابد. به خاطر قدرت انگیزه‌ی هوس و طبع و عادت، این کار بسیار سخت است و هزینه‌ی آن زیاد است، اما مؤمن که می‌خواهد به محبت خدا برسد و آن را نصیب خود کند، سختی و پرخطری آن را به جان می‌خرد و نفس ضعیف خود را به آن وا می‌دارد، تا به آن برسد و این اینار را عملی کند. بدین مقصود کمر همت می‌بندد و خطر بزرگ را بر خود هموار می‌کند تا پادشاه مطلق را خشنود سازد، و به کامیابی بزرگ دست یابد. نتیجه‌ی این کار چه در دنیا و چه در عقبی چنان است که هیچ نتیجه و ثمره‌ی به پای آن نرسد.

ابن قیم می‌گوید: «خداوند بنده‌ی ایماندار خود را به دوستی شهوت‌ها و معصیت‌ها و گرایش نفس به آن گرفتار می‌سازد تا او را به سوی دوستی و محبت چیزی سوق دهد که بهتر، سودمندتر، پرخیرتر و پایدارتر از آن است، برای اینکه با نفس خویش برسر ترک آن مجاهده کند، این جهاد و مبارزه با نفس محبت خدا و وصال محبوب اعلا را نصیب او می‌کند. لذا نفس هر چه بیشتر با او درگیر شود و او را به سوی شهوت‌ها

بکشاند خدا آن اشتیاق و خواهش را به سوی شوق و محبت بهتر و بزرگتر که محبت خود است، می برد»^۱.

قاعده چنین است که انسان نمی تواند محبوبی را کنار بگذارد مگر اینکه به سوی محبوب بهتر و بالاتری برود. بنابراین آن کس که بر روی خار و شراره های آتش به سوی محبوبش می رود گرانقدرتر و مهمتر از کسی است که سوار بر مرکب های نجیب و باشکوه به سوی او می رود. آن کس که با مبارزه ی نفس و رویارویی با هوای نفسانی، محبوب خویش را برگزیده است، هرگز همانند و در مقام کسی نیست که به آسانی و بدون جدال با نفس او را انتخاب کرده است. اگر این طور نیست پس چرا صالحان در میان انسان ها بهتر از ملایکه هستند؟ زیرا ملایکه شهوت و درگیری بر سر آن را ندارند، در طبع و سرشت خود فرمانبردار خدایند، بی وقفه شب و روز تسبیح می گویند، در هر مکانی به اندازه ی چهار انگشت از آسمان فرشته یی هست که یا ایستاده، یا در رکوع و یا در سجده عبادت می کند. از این روی آسمان از سنگینی ملایکتی که در آن عبادت خدا را می کنند، به ناله در آمد.^۲

اما کسی که با وجود گرایش نفس و شهوت ها مدام تسبیح می گوید و عبادت می کند و با وجود موانع و دلبستگی ها پایدار و استوار است، جایگاه والاتری دارد! چرا زن بهتر از حوریان زیبا چشم است؟ به خاطر جهاد با نفس و کنترل آن، غلبه بر شهوت ها، شکیبایی، نماز، روزه و دیگر عبادت هایش به این مقام رسیده است! بنابراین خداوند بندگانش را می آزماید و در دام شهوت ها می اندازد تا آن ها را به مقام خشنودی خود نایل کند.

۶- ملاحظه ی احسان، نیکی ها، نعمت های پیدا و ناپیدای خدا موجب محبت او می شود. دل بر محبت کسی که به آن نیکی کرده و نفرت از کسی که در حقش بدی کرده، سرشته شده است. هیچکس به اندازه ی خداوند در حق کسی احسان و نیکی نکرده است. در هر نفس و هر آن و در هر حال بنده در نعمت های بی کران خداوند غلت می زند. برخی از انواع نعمت ها، حتی به ذهن

۱- ن. ک: الفوائد: ۱/۱۱۰ از ابن قیم.

۲- روایتی است با درجه ی نیک که ترمذی (۲۳۱۲) بخش الزهد، باب فی قول النبی ﷺ لو تعلمون ما أعلم، ابن ماجه (۴۱۹۰) بخش الزهد، و احمد در مسند (۲۱۰۰۵) آن را آورده اند. البانی در صحیح الجامع به شماره ی (۲۴۴۹) آن را نیک دانسته است.

او خطور نمی‌کند. خداوند در هر شبانه روز بیست و چهار هزار نعمت بر بنده‌اش بخشیده است. چطور؟ گروهی حساب کرده‌اند که انسان در هر بیست و چهار ساعت چند بار نفس می‌کشد و آن را شمرده و برآورد کرده‌اند. و نزدیکترین و ملموسترین نعمت، تنفس است که شاید در قیاس با نعمت‌های دیگر چیز قابل‌ذکری نباشد: ﴿وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا﴾ [براهیم: ۳۴]. «و اگر بخواهید نعمت‌های خدا را بشمارید هرگز قادر نخواهید بود» و از طرف دیگر زیان و آسیب‌ها و حوادثی که خداوند از انسان رفع می‌کند، نیز کم نیستند.

خداوند حافظانی برای انسان‌ها گذاشته است: ﴿لَهُ مِعْقَبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ﴾ [الرعد: ۱۱] «فرشتگان مدام به امر خدا از پیش‌رو و پشت سر آدمی را حفظ می‌کنند» نعمت‌هایی که به انسان می‌رسد و زیان‌ها و آسیب‌هایی که از او دفع می‌شود، خود احساس نمی‌کند، خداوند شب و روز مراقب انسان‌هاست.

پزشکان اعلام کرده‌اند که اسباب ابتلا به بیماری‌ها، بسیار زیاد و گوناگون‌اند، ما نمی‌دانیم چگونه بدی‌ها و زیان‌ها از ما دور می‌شود! جز اینکه فضل و نعمت خداست. ﴿قُلْ مَنْ يَكْلُؤُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَنِ﴾ [الأنبياء: ۴۲] «بگو چه کسی شما را در شب و روز از عذاب خدای رحمان حفظ می‌کند؟» او سبحانه و تعالی حفاظت و نگهداری انسان را از هر گونه اذیت و آزاری به عهده گرفته است: ﴿فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾ [یوسف: ۶۴] «خدا بهترین حافظ و مهربانترین مهربانان است».

برخی نعمت‌ها با وجود گناه، کوتاهی و رفتارهای زشت شامل حال انسان می‌شود: «لا أحد أصبر على الأذى من الله؛ بنو آدم يدعون له الولد ثم يعافهم ويرزقهم»: «هیچ کس صبورتر از خداوند برآزار و اذیت نیست؛ بنی آدم او را متهم به داشتن فرزند می‌کنند، اما او از آن‌ها می‌گذرد، و روزی‌شان را تأمین می‌کند».^۱

۱- صحیح است: بخاری ۷۳۷۸ بخش التوحید، باب قول الله تعالی ﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ﴾ [الذاریات: ۵۸] و مسلم (۲۸۰۴) بخش صفة القيامة، باب لا أحد أصبر على أذى سمعه من الله عزوجل، روایت کرده‌اند.

۷- از دیگر سبب‌های جلب محبت خدا پرداختن قلب به نام‌ها و صفتهای خدا، شناخت و تفکر در آن و تعمق دل در زمینه‌های این شناخت است. هرکس خدا را با نام‌ها، صفات و کارهایش بشناسد، بی‌گمان او را دوست دارد، این دری است که خاصگان اولیای خدا و محبان راستین از آن وارد می‌شوند، و جز آن‌ها کسی را مقام بار یافتن به آن نیست و جز آن‌ها کسی را نمی‌شناسد. هرگز از شناخت بیشتر آن سیر نمی‌گردند، هر چه بیشتر از آن بدانند شور و اشتیاق و عشق‌شان به خدا بیشتر می‌شود. اکنون که انگیزه‌ی احسان و نعمت، به عامل کمال و جمال الهی پیوست از دوست داشتن و محبت کسی که چنین مقام و عظمتی دارد، هیچکس باز نمی‌ماند، جز آنان که پست‌ترین، ناپاک‌ترین دل‌ها را دارند و از هر گونه خیر و احسانی دورند. خداوند دل‌ها را بر فطرت محبت کسی که با تمام اخلاق و اوصاف کامل نیک رفتار و نیکوکار است، آفریده است. یعنی انسان فطرتاً کسی را که در حق او نیکی کرده، دوست دارد. حال که این فطرت خداست که دل‌های بندگانش را بر آن آفریده است، پس آشکار است که هیچکس در احسان کاملتر و بزرگتر از خدا نیست و کاملتر و زیباتر از او هیچ موجودی نیست، هر گونه جمال و کمال در هستی ذره‌یی از آثار و صنعت خداست.

شکوه و زیبایی خدا در وصف ننگند. هیچکس را قدرت آن نیست که در برابر صفات زیبا، احسان بی‌ظنیر و کارهای بی‌مانند او ستایش لایقی بیابد. او چنان است که خود ستوده است. کسانی که زیبایی را دوست دارند، بدانند که خداوند از هر زیبایی زیباتر است. پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ»: «خداوند زیباست».

یوسف عليه السلام اگر نصف زیبایی بنی‌آدم را دارا بود، خداوند زیباتر از هر چیز و حتی زیباتر از خود زیبایی است. هر یک از اسم‌ها و صفتهایش موجب جلب محبت خاصی می‌شود. اگر به نام کریم او دقت کنید او را دوست می‌دارید. اگر به نام جلیل او بنگرید، او را دوست می‌دارید، اگر در نام تَوَّاب او تأمل کنید، اگر به نام غفور او بیندیشید، به هر یک از نام‌هایش دقت کنید محبتتان به او افزون می‌شود و اوست محبوب ستوده که به خاطر کاری که کرده و هر دستوری که داده، ستایش می‌شود، زیرا هیچیک از کارهایش بی‌هوده و هیچیک از دستورهایش بی‌حکمت نیست، همه از

سرچشمه‌ی واقعی حکمت، مصلحت، عدالت، فضل و رحمت بر می‌آید و حمد و ستایشی بر او به ارمغان می‌آورد.

مَا لِلْعِبَادِ عَلَيْهِ حَقٌّ وَاجِبٌ كَلَّا وَلَا سَعْيٌ لَدَيْهِ ضَائِعٌ
 إِنَّ عَذَابًا فَبَعْدَ لَهْ أَوْ نَعْمًا فَفَضْلُهُ وَهُوَ الْكَرِيمُ الْوَاسِعُ

بندگان هرگز هیچ حق واجبی بر او ندارند، و کوچکترین زحمت و تلاش نزد او هدر نمی‌رود. اگر شکنجه شوند مقتضای عدالت اوست و اگر در نعمت جاودانی در آیند از فضل اوست و اوست کریم روزی دهنده.

در میان بشر هیچکس نمی‌تواند این مقام او را تصور کند، چه جای آنکه حق آن را ادا نماید، آشناترین آفریدگانش به او و محبوبترین‌شان برای او محمد ﷺ است که فرمود: «لَا أَحْصَى ثَنَاءَ عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَيَّ نَفْسِيكَ»: «هیچ ستایشی شایسته‌ی تو نمی‌دانم، تو چنانی که خود ستوده‌ای!»^۱

هیچکس تمجید و ستایشی لایق مقام او نمی‌داند، او نام‌ها و صفت‌هایی دارد که برخی از آن را هیچ فرشته‌ی مقرب و پیامبر مرسلی نمی‌داند: «إِنَّ لِلَّهِ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ اسْمًا مِائَةٌ إِلَّا وَاحِدًا مِنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ»: «خداوند نود و نه نام دارد که هرکس آن را بداند به بهشت می‌رود».^۲ او نام‌های دیگری نیز دارد، اما این نود و نه نام را هرکس برشمارد، حفظ کند و معانی آن را بداند و به آن عمل کند، به بهشت می‌رسد.

بنابراین خداوند اسم‌ها و صفت‌هایی دارد که به خاطر آن او را دوست می‌دارند. هرکس در آن تأمل کند محبتش به او بیشتر و ریشه‌دارتر می‌شود. اگر بنده یکی از صفات کمال خدا را به دل دریابد محبت تمام عیار خدا را برایش به ارمغان می‌آورد، حال اگر دیگر صفاتش را عیان ببیند؟ و نام‌ها و کارهایش را مشاهده کند، چه خواهد شد؟ آن چه ما درباره‌ی خدا و نام‌ها و صفت‌هایش می‌دانیم در حد قطره‌ی از دریا هم نیست!

خدا را از طریق مشاهده‌ی عینی نمی‌شناسیم، شناخت ما از او از خلال نام‌ها و صفت‌هایش است و آن چه از طریق وحی به انسان رسیده و یا در دنیای واقع دیده‌اند،

۱- صحیح است، به روایت مسلم (۴۸۶) بخش الصلاة، باب ما یقال فی الركوع و السجود.

۲- صحیح است: بخاری (۶۴۱۰) و مسلم (۲۶۷۷) روایت کرده‌اند. این لفظ از مسلم است.

بازتاب نام‌ها و صفتهای اوست. و از روی آن چه برای‌شان کشف شده، چیزهایی را از آن چه بر آن‌ها پوشیده مانده، دریافته‌اند. اگر ذات پروردگار و روی او را مشاهده کنند، چه خواهد شد؟ اگر او را ببینند و جلال و جمال و کمالش را دریابند، در عشق و محبت او داستان دیگری خواهند داشت، لذا در بهشت با دیدار او از هر گونه ناز و نعمت و سعادت دیگری منصرف می‌شوند.

جایگاه مراتب بندگان در محبت خدا بر اساس درجه‌ی شناخت و معرفت‌شان به او فرق می‌کند. دانشمندان بیشتر از هرکس خداوند را دوست دارند، زیرا آن‌ها از دریای پرتلاطم نام‌ها و صفتهای و معانی و آثار آن چیزهایی می‌دانند که عامه‌ی مردم را راهی به شناخت آن نیست. این دریایی است که هر چند در آن فرو روند به عمقش نخواهند رسید. معنای کریم را چگونه باید تصور کرد؟ ثواب چیست؟ غفور به چه معناست؟ همین طور ایمان به اینکه چهره‌ی دارد شایان شکوه و بزرگی‌اش، کما اینکه حس شنوایی و بینایی دارد، شنیدن، دیدن، سخن گفتن و دوست داشتن و دوست نداشتن از صفتهای اوست هرکس در این موارد تأمل کند عظمت پروردگار را بیشتر می‌فهمد و محبت او بیشتر در دلش جای می‌گیرد و به او تعلق خاطر بیشتری پیدا می‌کند.

عارف‌ترین مردم به خدا کسی است که بیشتر او را دوست دارد. پیامبران به همین سبب بیشتر از بقیه‌ی مردم او را دوست داشتند. در میان پیامبران الهی دو نفر دوست نزدیک خداوند (خلیل) بودند بیشتر از بقیه محبت خداوند را در دل داشتند و او را بهتر شناخته بودند، آن دو ابراهیم علیه السلام و بالاتر از او محمد صلی الله علیه و آله بودند.

نهال محبت خداوند از اندیشه در صفات الهی بر می‌آید، نخست با اثبات آن و سپس با شناخت آن و آن گاه با نفی کردن تحریف، تعطیل، همانندی و همسانی از آن.

لذا تأمل و اندیشه در نام‌ها صفتهای خدا جز به کمک قواعدی درست برپایه‌ی عدم تعطیل، عدم همانندی و عدم همسانی صحیح نیست. دل هر چه بیشتر در نام‌ها و صفتهای و کارهای خدا تأمل کند محبتش به صاحب آن صفتهای و نام‌ها بیشتر می‌شود. هر لذت، آسایش، شادمانی و شادابی در کنار این محبت و آثار آن مانند قطره به دریاست. چه بسیارند آنان که از این ناز و نعمت و سعادت بی‌نصیب می‌شوند، آنان که صفات خداوند را نفی می‌کنند، باور ندارند چهره، شنوایی و بینایی، محبت و بغض دارد.

۸- از جمله موجبات محبت خدا اظهار ناتوانی بنده در برابر او، نیازمندی به او، فروتنی، خشوع، تسلیم و فرمانبرداری در برابر او است. چه نزدیک است دلی

که شکسته، جبران شود! چه زود بنده‌یی که خود را در برابر پروردگارش فروتن کرده، به پیروزی، مهربانی و روزی نایل می‌شود! محبوبترین دل‌ها نزد خدا دلی است که فروتنی و خاکساری در برابر خدا در آن جای گرفته و بر آن سلطه یافته باشد. خداوند دوست دارد بنده‌اش در مقام خاکساری و فروتنی به کمال برسد، چرا که این حقیقت بندگی و فروتنی است.

گویند «طریق معبّد» یعنی راهی که هموار شده، از زیادی گام نهادن بر آن پست و مهیا شده است. بنابراین هر چه بنده در برابر خدا فروتن‌تر باشد. محبتش بیشتر می‌شود، فروتنی چند نوع است، کاملترین آن فروتنی حب در برابر محبوب است. فروتنی و ذلت مملوک در برابر مالک، جنایتکار در برابر کسی که به او نیکی می‌کند، ذلت و خاکساری انسان ناتوان در برابر کسی که قادر به غذا دادن و پناه دادن اوست، از دیگر انواع خاکساری و فروتنی است وقتی خاکساری و فروتنی بسیار برای خدا محقق باشد، محبت بیشتر می‌شود. بی‌گمان بنده همه‌ی این گونه‌ها را در برابر خدا محقق می‌سازد.

آن کس که دلش سرشار از محبت خدا باشد، همیشه در پیشگاه پروردگارش خاکسار و فروتن است، به اعمال و رفتارهای خود هر چند زیاد باشد شیفته و فریفته نمی‌شود، آن را ناچیز می‌شمارد، و خود را مقصر. هر چه را که به انجام رسانده مساوی با یک نعمت خدا نمی‌داند.

۹- خلوت‌گزینی برای راز و نیاز با خدا، خواندن سخنان مبارک او، ایستادن با آداب شایان مقام عبودیت در پیشگاه او و طلب مغفرت و اظهار توبه از دیگر موجبات محبت خداست: ﴿تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾ [السجدة: ۱۶] «پهلوی از بستر خواب برگیرند و با بیم و امید پروردگارش را بخوانند و از آنچه روزی‌شان داده‌ایم انفاق کنند»، ﴿أَمَّنْ هُوَ قَلْبُ مَنْ هُوَ قَلْبٌ عَائِئَاتُ الْأَيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْأَخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [الزمر: ۹] «آیا کسی که در ساعات شب در حال سجود و قیام به عبادت خدا پردازد او از آخرت بیمناک و به رحمت پروردگارش امیدوار است (با کسی که چنین نیست برابر است؟) بگو: آیا دانایان و نادانان برابرند؟».

کنش‌ها و منش‌هایی که خداوند ﷻ دوست دارد

- ۱- خداوند فرمود: ﴿وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ [البقرة: ۱۹۵] «نیکی کنید که خداوند نیکوکاران را دوست دارد» انسان به کار نیک و احسان پیش‌دستی می‌کند، چرا که چون در شمار محسنین درآید، به محبت خدا می‌رسد.
- ۲- همچنین فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾ [البقرة: ۲۲۲] «خداوند توبه‌کنندگان و پاکیزه‌گان را دوست دارد». این آیه انسان را بر پاکی و طهارت باطنی و ظاهری تشویق می‌کند.
- ۳- خدا فرموده: ﴿وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ﴾ [آل عمران: ۱۴۶] «خداوند صابران را دوست دارد».
- ۴- نیز فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾ [آل عمران: ۱۵۹] «خدا توکل‌کنندگان را دوست دارد».
- ۵- فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾ [المائدة: ۵۴] «ای مؤمنان هرکس ارشما از دین خود برگردد، خداوند به زودی قومی را می‌آورد که آن‌ها را دوست دارد و آن‌ها نیز او را دوست دارند». ویژگی‌های این گروه کدام است؟ چه خصوصیتی دارند؟ ﴿أَذَلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾ [المائدة: ۵۴] «در برابر مؤمنان فروتن و در برابر کافران، گردن‌فراز هستند در راه خدا جهاد کنند و از نکوهش هیچ نکوهشگری نهراسند.» چهار صفت را برای آن‌ها یاد کرده است: خاکساری و فروتنی و مهربانی‌اشان نسبت به مؤمنان، عزت و گرانمایگی در برابر کافران و وجهاد در راه خدا، همراه با صبر و شجاعت و تحمل سرزنش‌ها.
- ۶- او اعلام داشته که پرهیزکاران را دوست دارد.
- ۷- همچنان که عادلان را نیز دوست دارد، آنان که در حق خانواده، خویشان، فرمانروایی‌ها و مناصبی که عهده‌دار آن هستند با عدالت رفتار می‌کنند: ﴿إِنَّ الْمُقْسِطِينَ عِنْدَ اللَّهِ عَلَىٰ مَنَابِرٍ مِّنْ نُورٍ عَنِ يَمِينِ الرَّحْمَنِ، وَكَلَّمَا يَدِيهِ يَمِينُ الَّذِينَ يَعْدِلُونَ فِي حُكْمِهِمْ وَأَهْلِيهِمْ وَمَا وَلَوْ﴾ «عدالت‌پیشگان بر روی منبرهایی از

نور در پیشگاه خداوند قرار دارند. دستانی که با آن در حکم ها، خانواده و فرمانروایی‌های خود عدالت را اجرا می‌کنند، با قدرت پروردگار در پیوند است.^۱

۸- خداوند آنان را که در یک صف بسان دژی استوار در راه او می‌جنگند، دوست دارد.

۹- در سنت آمده است که: «سه نفر هستند که خداوند آن‌ها را دوست دارد: کسی که نزد گروهی رفت و با نام خدا و نه به خاطر خویشاوندی مایشنان، از آن‌ها چیزی درخواست کرد، اما آن‌ها به او ندادند، به دنبال آن‌ها مردی پنهانی خواست‌هایش را ادا کرد چنانکه جز او و خدا کسی از آن آگاه نشد، و گروهی که شب حرکت کردند، تا اینکه خواب بر آن‌ها غلبه کرد، فرود آمدند و خوابیدند از آن میان یک نفر بلند شد و با اصرار از خدا خواست‌هایش را طلب می‌کرد و آیاتش را می‌خواند، و مردی که در یک گروه نظامی با دشمن روبه رو شد و شکست خوردند، او روبه دشمن به پیش تاخت تا کشته شود و یا راهی به رویش گشوده شود».^۲

۱۰- در حدیث عامر بن سعد بن ابی وقاص آمده که: سعد بن ابی وقاص مراقب شترانش بود که پسرش عمر نزدش آمد. هنگامی که او را دید گفت از شر این سوار به خدا پناه می‌برم! فرزند فرود آمد به دیدن پدرش، و به او گفت: چرا خود را به شتران و گوسفندان مشغول کرده‌ای، و مردم را رها کردی تا بر سر حکومت در میان خود درگیر باشند؟ گفت: خموش! از پیامبر خدا شنیدم، می‌گفت: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْعَبْدَ التَّقِيَّ الْغَنِيَّ الْخَفِيَّ»: «خدا بنده‌ی پرهیزکار بی‌نیاز بی‌تظاهر را دوست دارد».^۳ یعنی کسی که از مردم چیزی نخواهد، «الْخَفِيَّ»

۱- صحیح است: مسلم (۱۸۲۷) بخش الإمارة، باب فضيلة الإمام العادل و عقوبة الجائر، روایت کرده است.

۲- ترمذی (۲۵۶۸) بخش صفة الجنة، باب ما جاء في كلام الحور العين روایت کرده و گفته صحیح است، نسائی (۱۶۱۵) بخش قیام اللیل، باب فضل صلاة اللیل فی السفر، واحمد در مسند (۲۰۸۴۸) آورده‌اند، حاکم گفته است: به اعتبار نسائی و احمد درست است. ذهبی به آن معترف است. اما شیخ البانی در صحیح الجامع الصغیر (۲۶۱۰) آن را ضعیف دانسته است.

۳- صحیح است: مسلم (۲۹۶۵) بخش الزهد و الرقائق آورده است.

منظور کسی است که خواستار بلندی، منصب و مقام در زمین نیست، کسی که دور از دیده‌ها به عبادت و امور خود مشغول است.

۱۱- در حدیث عمرو بن شعیب آمده که پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ أَنْ يَرَى أَثَرَ نِعْمَتِهِ عَلَى عَبْدِهِ»: «خداوند دوست دارد آثار نعمتش بر بنده‌ی خود را ببیند».^۱ بدون زیاده‌روی و تکبر و خودپسندی با شرایطی که بیشتر ذکر شد، به علاوه راه میانه را پیش بگیرد و بر نفس خویش بخل بورزد.

۱۲- از ابو حازم بن دینار و او از ابوادریس خولانی نقل است که به مسجد دمشق رفتم، در آنجا جوانی دیدم با دندان‌های براق و سفید، مردم دور او حلقه زده بودند، وقتی اختلافی پیدا می‌کردند، یک نفر پرسید این کیست؟ گفتند: معاذ بن جبل است. پس از آن نزدش رفتم، ملاحظه کردم نماز می‌خواند، منتظر ماندم تا نمازش تمام شود. سپس بر او سلام کردم و گفتم: به خدا سوگند من به خاطر خدا تو را دوست دارم. گفت: آیا به خاطر خدا؟ گفتم: آری. گفت: به خاطر خدا؟ گفتم: بله. لای عبایم را گرفت و مرا به خود نزدیک کرد و گفت: مژده باد، من از رسول خدا ﷺ شنیدم که خداوند فرموده است: «وَجِبْتُ مُحِبَّتِي لِلْمُتَحَابِّينَ فِيَّ وَالْمُتَزَاوِرِينَ فِيَّ وَالْمُبْتَادِلِينَ فِيَّ»: «من محبت خود را بر کسانی که به خاطر من همدیگر را دوست دارند، و به خاطر من با هم همنشینی می‌کنند، به دیدن هم می‌روند و به هم بخشش می‌کنند، واجب کرده‌ام».^۲

پس دوستی به خاطر خدا، همنشینی و همکاری بر احسان و پرهیزکاری، سفارش همدیگر به درستی و شکیبایی موجبات رسیدن به محبت به خداست. از این قبیل است داستان مردی که یکی از برادران دینی‌اش را که در روستایی دور بود، و رابطه‌ی مادی، شغلی و شرکتی بیش‌از‌پیش نمانده بود، به خاطر خدا زیارت کرد. خداوند فرشته‌ی را

۱- صحیح است: ترمذی (۲۸۱۹) بخش الأدب، باب ما جاء إن الله يحب أن يرى أثر نعمته على عبده، و احمد در مسند (۸۰۴۵) از ابوهریره روایت کرده‌اند. البانی در صحیح الجامع به شماره‌ی (۱۸۸۷) آن را با درجه‌ی حسن ذکر کرده است.

۲- صحیح است: مالک در موطا (۱۷۷۹) بخش الجامع، باب ماجاء في المتحابين في الله، و احمد در مسند (۲۱۵۲۵) روایت کرده‌اند. البانی در صحیح الجامع به شماره‌ی (۴۳۳۱) آن را صحیح معرفی کرده است.

فرستاد تا به او بگوید: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَبَّكَ كَمَا أَحَبَّتَهُ»: «خداوند تو را دوست دارد، همان طور که تو او را دوست داری». ^۱ هر چقدر محبت میان مؤمنان بیشتر شود، به خدا نزدیکترند، پیامبر ﷺ فرمود: «ما تحابَّ رجلان في الله إلا كان أحبهما إلى الله أشدهم حباً لصاحب»: «هر دو نفری که به خاطر خدا همدیگر را دوست بدارند، محبوبترینشان نزد خدا آن است که بیشتر رفیقش را دوست دارد». ^۲

۱۳- سوره‌هایی در قرآن هست که خداوند آن را دوست دارد. یکی از یاران پیامبر هرگاه امامت می‌کرد پس از فاتحه سوره‌ی اخلاص را و سپس سوره‌ی دیگری را می‌خواند، یا گاهی فقط سوره‌ی اخلاص را می‌خواند. به پیامبر خبر داد. فرمود: ازا و بپرسید چرا چنین می‌کند؟ از او پرسید، گفت: چون این سوره صفت رحمان در آن هست و من دوست دارم آن را بخوانم. احد و صمد آن است که پایه و خواستگاه نیازهای مخلوقات است. صمد آن است که تو خالی نباشد، آن است که نظیر ندارد، نه فرزندی دارد و نه به دنیا آمده است. پیامبر فرمود: «أخبروه أنّ الله يُحِبُّه»: «به او بگویید خدا او را دوست دارد». ^۳

۱۴- از جمله کارهای دیگر که خداوند دوست دارد، این است که از فرموده‌ی پیامبر ﷺ فهمیده می‌شود: «أحِبُّ النَّاسَ إِلَى اللَّهِ أَنْفَعَهُمْ، وَأَحِبُّ الْأَعْمَالَ إِلَى اللَّهِ سُرُورٌ تُدْخِلُهُ عَلَى مُسْلِمٍ، أَوْ تَكْشِفُ عَنْهُ كَرْبَةً، أَوْ تَقْضِي عَنْهُ دِيْنًا أَوْ تَطْرُدُ عَنْهُ جُوعًا، وَلِأَنَّ أُمَّثِيَّ مَعَ أَخٍ فِي حَاجَةٍ أَحِبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ اعْتَكَفَ فِي هَذَا الْمَسْجِدِ شَهْرًا»: «دوست داشتنی‌ترین مردم نزد خدا سودمندترین آنهاست، دوست داشتنی‌ترین کار نزد خدا این است که مسلمانی را شاد کنید، یا غم و اندوهی از دوش او بردارید، یا بدهی او را پرداخت کنید یا گرسنگی‌اش را

۱- صحیح است: مسلم (۲۵۶۷) بخش البر و الصلة، باب فی فضل الحب فی الله، روایت کرده است.

۲- صحیح است: طبرانی در معجم اوسط (۱۹۳/۳) به شماره‌ی (۲۸۹۹) و ابن حبان در صحیحش (۳۲۵/۲) به شماره‌ی (۵۶۶) و حاکم در مستدرک (۲۸۹/۴) به شماره‌ی (۷۳۲۳) روایت کرده‌اند. البانی در صحیح الجامع (۵۵۹۴) آن را صحیح دانسته است.

۳- صحیح است: به روایت بخاری (۷۳۷۵) بخش التوحید، باب ما جاء فی دعاء النبی ﷺ و مسلم (۸۱۳) بخش صلاة المسافرين، باب فضل قراءة قل هو الله احد.

برطرف سازید، و من اگر با یک برادر دینی برای رفع نیازش بروم، برایم دوست داشتنی‌تر است از اینکه یک ماه در این مسجد گوشه‌نشینی اختیار کنم!». ^۱

۱۵- از پیامبر ﷺ پرسیدند محبوبترین بندگان نزد خدا کیست؟ فرمود: «أحسنهم خُلُقاً»: «خوش رفتارترین و با اخلاق‌ترین آنهاست». ^۲

خداوند دوست دارد خرید و فروش، قضاوت و مطالبه با آسانی و همراه با بخشش صورت گیرد: «رحم الله رجلاً سمحاً إذا باعَ و إذا اشترى و إذا اقتضى»: «رحمت خداوند بر کسی که در خرید، فروش و قضاوت نرمی و بخشش نشان می‌دهد». ^۳

سخن آخر اینکه خدا رفتارها و کردارهای زیبا و نیک را دوست دارد و متنفر از هر گونه رفتار و کردار ناآشنا به طبع انسان و هر گونه معصیت است. امید است که محبت خویش را روزی ما بگرداند و دوستی‌اش را برایمان از هر چیز دیگری محبوبتر گرداند و ما را از شمار آنان گرداند که به آن چه خداوند دوست دارد، عمل می‌کنند!

۱- حدیث مورد پسندی است. طبرانی در معجم کبیر (۴۵۳/۱۲) به شماره‌ی (۱۳۶۴۶) روایت کرده، و هیشمی در مجمع الزوائد (۱۹۱/۸) آن را آورده و گفته است: در سلسله راویان این حدیث مسکین بن سراج دیده می‌شود که او ضعیف است. البانی در صحیح الجامع (۱۷۶) آن را پسندیده است.

۲- صحیح است: طبرانی در معجم کبیر (۱۸۱/۱) به شماره‌ی (۴۷۱) روایت کرده و شیخ البانی در صحیح الجامع (۱۷۹) آن را صحیح دانسته است.

۳- صحیح است: بخاری (۲۰۷۶) بخش البیوع، باب السهولة و السماحة فی الشراء و البیع روایت کرده است.

محاسبه

اهمیت و جایگاه محاسبه

محاسبه‌ی نفس و بازخواست از آن در این دنیا بسیار مهم است، نفس بدون محاسبه صلاح نمی‌یابد، هرکس امروز به این قاعده عمل کند، فردا در امان خواهد بود، محاسبه عبارت از این است که در نفس خویش تأمل کنید و به جوانب گوناگون آن نظر افکنید، عیب‌ها و ایرادهای آن را بشناسید. رستگاری بدون محاسبه امکانپذیر نیست: ﴿يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا أَحْصَاهُ اللَّهُ وَنَسُوهُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾ [المجادلة: ۶] «روزی که خدا همگان را برانگیزد از اعمالی که انجام داده‌اند و آن را از یاد برده‌اند و خدا آن را ضبط کرده است آگاه‌شان سازد، خداوند بر هر چیزی شاهد است».

محاسبه با تأمل و اندیشه در این متون و ایمان داشتن به آن ناشی می‌شود:

﴿يَوْمَ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَلَهُمْ﴾ [الزلزلة: ۶-۸] «در آن روز مردم پراکنده از گورها برآیند. تا نظاره گر اعمال‌شان باشند. هرکس به اندازه‌ی ذره‌ای کار نیک کرده باشد پاداش آن را خواهد دید. و هرکس به اندازه‌ی ذره‌ای کار بد کرده باشد کیفر آن را خواهد دید»، ﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾ [آل عمران: ۳۰] «در آن روز که هرکس کردار نیک و بد خود را حاضر یابد، آرزو کند که کاش بین او و عمل بدش فاصله‌ای بعید در میان بود، خداوند بنده‌نواز شما را از خودش بیم می‌دهد».

با ایمان به روز واپسین و اینکه خداوند به بازخواست مخلوقات می‌پردازد، می‌توان به امر محاسبه و اهمیت آن پی برد. خداوند ما را از این روند در روز رستاخیز هوشیار کرده است: ﴿وَأَنْتَقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا

يُظَلِّمُونَ ﴿٢٨١﴾ [البقرة: ۲۸۱] «از روزی که به سوی خدا باز می‌گردید بترسید که به هرکس جزای آنچه کرده است داده شود و به آن‌ها ستم نخواهد شد».

محاسبه می‌تواند از ایمان به نام‌ها و صفتهای خدا و اینکه او مراقب و مسلط و آگاه بر همه‌ی اعمال هرکس است، ناشی می‌شود. خدا شاهد اعمال ما است، نویسندگان بزرگمنشی بر ما مأمور کرده تا اعمال ما را برشمارند: ﴿وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا ﴿٤٩﴾ [الكهف: ۴۹] «آنگاه نامه‌ی اعمال عرضه شود و گنهکاران را خواهی دید که از آنچه در آن است می‌ترسند و می‌گویند: وای بر ما! این نامه چیست که هیچ عمل کوچک و بزرگی را از قلم نینداخته و آن را به حساب آورده است و همه‌ی اعمال خود را حاضر خواهند دید. پروردگار تو به کسی ستم نخواهد کرد».

همچنان که از ایمان به هدف و خواسته‌یی که انسان از بهر آن آفریده شده، محاسبه ناشی می‌شود. اینکه انسان بداند چرا و برای چه خلق شده است: ﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ ﴿١١٥﴾ [المؤمنون: ۱۱۵] «آیا گمان کردید که ما شما را به بازیچه خلق کردیم و به سوی ما باز نمی‌گردید؟»، ﴿أَلَيْحَسِبُ الَّذِينَ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِمْ لِيُتْرَكُوا أَن يَقُولُوا إِنَّا لَا رُبَّكَ سُدًى ﴿٣٦﴾ [القيامة: ۳۶] «آیا انسان گمان می‌کند، به حال خود رها می‌شود؟»

محاسبه‌ی نفس شیوه‌ی ایمانداران، خصلت یکتاپرستان و عنوان فروتنان است. ایماندار پروای پروردگار خود را دارد، خویشتن را محاسبه می‌کند، و برای گناهش پوزش می‌طلبد، او می‌داند که نفس پرخطر است، درد بدفرجام، فریب بزرگی و شر زیادی دارد. بسیار به کار ناباب امر می‌کند، به هوا و هوس گرایش دارد، راهنمای جاهل است، صاحبش را به سوی تباهی رهنمون می‌سازد. بسیار مشتاق لهو است، مگر خدا به مرحمت خود انسان را از شر آن رها کند، نباید افسارش را به هوا و هوسش بسپارد، زیرا طغیان می‌کند، هرکس دنبال خواهشهای نفس بیفتد، هر گونه زشتی و بی‌اخلاقی دامنگیرش می‌شود، سر از اخلاق پست در می‌آورد، در کارهای ناشایست فرو می‌رود، چشمداشت‌های نفس شگفت، بدکاری‌های عجیب، گرایش‌های پرخطر و آفت‌ها و زیان‌های بسیار است. هرکس اجازه بدهد سلطه‌ی نفس فراگیر شود واز

حد بگذرد، روز رستاخیز در جحیم جای می‌گیرد: ﴿فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ ﴿۳۷﴾ وَعَاثَرَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا ﴿۳۸﴾ فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَىٰ ﴿۳۹﴾﴾ [النازعات: ۳۷-۳۹] «آن کس که به طغیان زندگی دنیا را مقدم داشته بی‌تردید در دوزخ مقام دارد» و برعکس: ﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ ﴿۴۰﴾ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ ﴿۴۱﴾﴾ [النازعات: ۴۰-۴۱] «آنکس که از ایستادن نزد پروردگارش ترسیده و نفس را از هوا دور داشته باشد در بهشت مقام یابد».

محاسبه در قرآن

خداوند در این آیه ما را به محاسبه سفارش نموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿۱۸﴾ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفٰسِقُونَ ﴿۱۹﴾﴾ [الحشر: ۱۸-۱۹] «ای مؤمنان از خدا بترسید، هرکس باید بنگرد که برای فردایش چه پیش فرستاده است و از خدا بترسید که خداوند از کردارتان آگاه است. همچون کسانی نباشید که خدا را از یاد بردند و خدا نیز به خود فراموشی گرفتارشان کرد و آن‌ها نافرمانند».

«لتنظر نفس» یعنی هرکس به نفس خویش بنگرد، فکر کند و در آن اندیشه نماید. شیخ عبدالرحمن بن سعدی می‌گوید: «خداوند بندگان ایماندارش را به هر چه که ایمان اقتضا کند و سودمند باشد سفارش می‌کند، از قبیل پایبندی به تقوای الهی در نهان و آشکارا و در هر حال و هر موقعیتی، رعایت دستورهای خداوند و اینکه بنگرند چه چیز به سودشان است و چه چیزی به زیان‌شان و چه کارها و اعمالی در کارنامه‌ی خود به ثبت رسانده‌اند که برای‌شان سودمند است. و چه اعمالی مرتکب شده‌اند که به ضررشان است، و اینکه بدانند خداوند هیچ گاه چیزی از آن‌ها نمی‌خواهد که به زیان‌شان باشد، اگر آخرت را در برابر دیدگان خود، وجهه‌ی توجه دل‌هایشان قرار دهند و برای اقامت در آنجا همت کنند، در راستای افزایش حجم کارهایی که آن‌ها را بدان می‌رسانند، بیشتر تلاش می‌کنند، و خود را از هر گونه بازدارنده یا موانعی که آن‌ها را از سیر در این راه متوقف یا منحرف سازد، رها می‌کنند، و اگر بدانند که خدا بر همه‌ی اعمال و رفتارهایشان آگاه است و هیچ چیز بر او پوشیده نمی‌ماند و هیچ تلاش و همتی نزد او به هدر نمی‌رود، کوشش و تکاپو را بر خود واجبتر می‌بینند».

شیخ درباره‌ی آیه‌ی یاد شده می‌گوید: «این آیه برای محاسبه‌ی نفس یک اصل به شمار می‌آید، انسان باید نفس خویش را دریابد، اگر در آن لغزشی حس کند، برای رفع آن و توبه، و روگردانی از عوامل آن زود اقدام کند، اگر متوجه شود در یکی از اوامر خدا کوتاهی ورزیده برای جبران و تکمیل آن هرچه در توان دارد، به کار گیرد و از خدا کمک بطلبد، کوتاهی‌اش در حق خدا را با احسان و منت‌های خداوند بر او مقایسه کند که بی‌گمان شرم به بار آورد. غفلت بنده از این امر خیلی چیزها را از دیدگانش پوشیده نگه می‌دارد، شبیه مردمانی می‌شود که خدا را فراموش کردند و از یادش غافل شدند و حقش را برپای نداشتند و به سوی بهره‌مندی خود و برخوردارگی از شهوت‌هایشان روی آوردند، اما موفق نشدند و فایده‌ی نبردند، حتی مصلحت خود را از یاد بردند؛ کارشان به زیاده‌روی کشید و عاقبت هر دو سرای دنیا و آخرت را باختند و چنان در ضرر غرق گشتند که هرگز امکان جبران نخواهد داشت، چون خود فاسق‌اند».

خداوند در کتاب گرانقدرش فرمود: ﴿وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [النور: ۳۱] «ای مؤمنان همگی به سوی خدا باز گردید تا رستگار شوید.» پس شایسته است انسان به نفس خود بنگرد، به وضعیت خویش فکر کند، آن را ارزیابی کند و اگر کوتاهی و تقصیری در کارش هست توبه کند. محاسبه خود انسان را به توبه می‌رساند: ﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَئِيفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُم مُّبْصِرُونَ﴾ [الأعراف: ۲۰۱] «پرهیزگاران وقتی گرفتار وسوسه‌های شیطانی شوند خدا را یاد می‌کنند و بصیرت می‌یابند.» آن چنانکه دو شریک در پایان کار شراکت به حساب و کتاب کارها و اعمال خود می‌پردازند، انسان باید سخت‌تر و جزئی‌تر از آن خویشتن را محاسبه کند تا در شمار پرهیزگاران درآید.^۱

از عایشه رضی الله عنها نقل است که ابوبکر در هنگام وفات به او گفت: «هیچکس را بیشتر از عمر دوست ندارم»، سپس پس از اندکی پرسید: چه گفتم؟ عایشه رضی الله عنها سخنش را باز گفت: و او این بار گفت: «هیچکس برای من گرمی‌تر از عمر نیست.»

بنگرید چگونه پس از پایان سخنش در آن دقت کرد و یک کلمه از آن را به کلمه‌ی دیگر عوض کرد، چون آن را مناسب‌تر، دقیق‌تر و برای مقصودش درست‌تر می‌دانست.^۱ حسن بصری گفت: «انسان ایماندار امر نفس خود را به عهده دارد، به خاطر خدا آن را مورد بازخواست قرار می‌دهد، بازخواست روز واپسین بر مردمانی که در دنیا خویشتن را محاسبه می‌کنند، آسان است و برای کسانی که در دنیا این امر را نادیده گرفته‌اند، سخت خواهد بود، سپس گفت: «گاهی مؤمن به ناگاه با چیزی روبه رو می‌شود که آن را دوست دارد، اما می‌گوید: به خدا من به تو نیاز دارم و خیلی برایم مفید و موردپسند هستی. اما هیهات! بعید است تو را بردارم! بین من و تو مانع ایجاد شده است، و آن چیز از دستش می‌رود، سپس به نفس خویش مراجعه می‌کند و به آن می‌گوید به چه کارت می‌آید؟!»^۲

این تنها نمونه‌ی است از بازخواست انسان از نفس خود درباره‌ی چیزی که برایش پیش می‌آید و به دلش می‌نشیند و خواستار آن می‌شود، اما آن را رها می‌کند، زیرا به مصلحت آخرتش نیست. «و آن چیز را از دست می‌دهد، و به نفسش مراجعه می‌کند و می‌گوید این را برای چه می‌خواستی؟!» و با تأکید می‌گوید هرگز دیگر بار به آن فکر نمی‌کند.

انس بن مالک س حکایت می‌کند روزی با عمر بن خطابس بیرون رفته بودم او وارد خانه‌ی شد و من از بیرون صدایش را شنیدم که می‌گفت: «ای امیرالمؤمنین! به به! امیر المؤمنین^۳ به خدا سوگند باید تقوای خدا پیشه کنی و از او بترسی والا عذابت می‌دهد!». او با آن ایمان و تقوا که بدان مشهور است به نفس خود تذکر می‌داد که

۱- شایسته‌تر آن بود که پیامبر ﷺ را استثنا می‌کرد. و این گونه سخن گفتن از چنان شخصیتی بعید می‌نماید، لذا باید با دیده‌ی تردید به چنین روایت‌هایی نگاه کرد. (م)

۲- ابن ابی شیبیه در کتابش (۱۸۸/۷) به شماره ی(۳۵۲۰۹)، ابن مبارک در الزهد (۱۰۳/۱) به شماره ی (۳۰۷)، ابونعیم در حلیة الاولیاء (۱۵۷/۲) و مزی در تهذیب الکمال (۵۳۱/۳۱) به شماره ی (۶۹۱۷) روایت کرده‌اند، ابن جوزی در صفة الصفة (۲۳۴/۳) آن را آورده است.

۳- در مقام عبرت و توجه به دل که مبادا دچار غرور شود. (م).

۴- مالک در موطا (۹۹۲/۲) به شماره ی (۱۸۰۰) احمد در الزهد (۱۱۵/۱) و ابن سعد در طبقات کبری (۲۹۲/۳) روایت کرده‌اند.

این لقب امیرالمؤمنین در پیشگاه خدا هیچ نیازی را برایش برآورده نمی‌سازد و او را هیچ سودی نمی‌بخشد.

حسن بصری درباره‌ی این آیه ﴿وَلَا أَقْسِمُ بِاللِّغَامَةِ﴾ [القیامة: ۲] «سوگند به نفس ملامتگر» می‌گوید: «انسان مؤمن همیشه و در همه حال خود را سرزنش می‌کند: منظورم از این حرف چه بود؟ آن خوراک را که خوردم یا آن نوشیدنی را که نوشیدم بهر چه بود؟ چرا چنین کردم؟ اما انسان بدکار از کنار همه چیز می‌گذرد و نه خود را سرزنش می‌کند و نه به نفس خویش می‌اندیشد».

مالک بن دینار (رحمته) گوید: رحمت خدا بر آن بنده‌یی که به نفس خود می‌گوید تو بودی که چنان کردی؟- یعنی اشتباهاتی که مرتکب شده- تو فلان گناه را مرتکب شدی؟ تو فلان کار را کردی؟ سپس به سرزنش آن می‌پردازد و آن را تحت مراقبت خود می‌گیرد، کتاب خدا را ملازم و همراهش می‌گرداند، محاسبه‌ی نفس این چنین است.^۱

میمون بن مهران گوید: «انسان پرهیزکار سخت‌تر از سلطان غاصب و شریک آزمند خود را محاسبه می‌کند».

ابراهیم بن تیمی نیز در این باره چنین می‌گوید: «خودم را در بهشت تصور کردم که از میوه‌های رنگارنگ آن می‌خورم، از جویبارهایش می‌نوشم و با دوشیزگانش هماغوش می‌شوم، سپس خود را در آتش دوزخ تصور کردم که از غذای سمی و کشنده‌ی آن می‌خورم، از چرک و کثافتش می‌نوشم و با زنجیرها و یوغ‌هایش دست و پنجه نرم می‌کنم. آن گاه از نفسم پرسیدم: ای نفس چه می‌خواهی؟ گفت: می‌خواهم به دنیا باز گردانده شوم و کار نیک بکنم، گفتم: آرام و مطمئن باش و کار کن تا در بهشت در آن شادمانی و سعادت باشی».^۲

ابن قیم در کتاب إغاثة اللهفان می‌گوید: «بیشتر بیماری قلب از نفس ناشی می‌شود، زیرا تمام مواد فاسد در نفس گرد آید، سپس به دیگر اندام‌ها پخش می‌شود و نخستین عضو که به آن می‌رسد قلب است».^۳

۱- احمد در الزهد (۲۸۱/۱) روایت کرده است.

۲- ابونعیم در حلیة الاولیاء (۲۱۱/۴) روایت کرده است.

۳- ن. ک: إغاثة اللهفان، ۷۴/۱.

پیامبر خدا در رابطه با این موقعیت‌ها می‌گوید: «الحمد لله نستعینه و نستهدیه و نستغفره و نعوذ بالله من شرور أنفسنا و من سيئات أعمالنا»: «سپاس برای خدا، از او یاری، هدایت و مغفرت می‌خواهیم و از شر و شور نفس و کارهای نادرست به او پناه می‌بریم».^۱

پیامبر ﷺ به طور عموم از شر نفس و از شر اعمال و ناپسندی‌ها و کیفیهای ناشی از آن به خدا پناه می‌برد. در این فرموده بدی‌ها و اشتباهات نفس و کارهای نادرست را با هم آورده است که دو نکته از آن فهمیده می‌شود: نخست اینکه از این گونه اعمال به تو پناه می‌برم و دوم منظور کیفی کارهایی است که به صاحب آن زیان می‌رساند، زیرا او فرمود: «از شر و بدی نفس و بدی‌های کارهایمان به خدا پناه می‌بریم».

از صفت نفس و عمل آن یا از کیفیها و موجبات آن به خدا پناه برد، کار زشت زیر مجموعه‌ی شر نفس است، زیرا نفس بد سرشت کار زشت را حاصل می‌آورد. لذا از هر دو به خدا پناه جست.

به همین خاطر باید هر دو را تا فرصت هست محاسبه کرد. سالکان راه خدا با وجود اختلاف راه‌ها و شیوه‌هایشان اتفاق نظر دارند که نفس رابطه‌ی میان قلب و پروردگار را قطع می‌کند و کسی به خدمت خدا نمی‌رسد مگر پس از تسلط بر نفس و بازداشتن آن از بدی. از این دیدگاه مردم دو گروهند: گروهی نفس بر آن‌ها چیره شده و کنترل آن‌ها را در اختیار گرفته و به نابودی کشانده است. و خود مطیع نفس بدکار امر کننده به بدی و تحت فرمان آن‌اند و طبق خواست آن عمل می‌کنند. و دیگری گروهی که بر نفس خود سلطه یافته و آن را در اختیار گرفته‌اند. لذا نفس مطیع و گوش به فرمان آن‌هاست.

یکی از حکیمان اهل ایمان گفته است: «پایان سفر طالبان حق تسلط بر نفس است، هرکس نفس خود را در اختیار بگیرد و تحت فرمان خود در آورد، موفق و رستگار شده است و هرکس زیر فرمان و سلطه‌ی نفس در آید، زیان می‌بیند و هلاک می‌شود».

﴿فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ ۖ وَءَاثَرَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا ۖ فَإِنَّ الْجَحِيْمَ هِيَ الْمَأْوٰى ۖ وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهٖ وَنَهَىٰ النَّفْسَ عَنِ الْهَوٰى ۖ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوٰى ۖ﴾ [النازعات: ۳۷-۴۱] «آن

۱- صحیح است: ابوداود (۲۱۱) بخش النکاح، باب فی خطبه النکاح، نسائی (۱۴۰۴) بخش الجمعة، باب کیفیة الخطبة، دارمی (۲۲۰۲) بخش النکاح، باب فی خطبة النکاح، و احمد در مسند (۳۷۱۲) روایت کرده‌اند، شیخ البانی در صحیح سنن ابوداود آن را تصحیح کرده است.

کس که به طغیان زندگی دنیا را مقدم داشته بی‌تردید در دوزخ مقام دارد، آن کس که از وقوف پروردگارش ترسیده و نفس را از هوی دور داشته باشد در بهشت مقام دارد.»

هرکس خود را محاسبه نکند خیر و نیکی بسیاری را از دست می‌دهد. مسلمان باید خود را از محرمات نگه دارد، از شبهه‌ها دوری کند، به ویژه مسلمانان اهل علم، چرا که هرکس نفس خود را کنترل نکند، علمش هیچ فایده‌یی به او نمی‌رساند، زیرا علم برای عالم مانند اسلحه برای مجاهد است، اگر از آن استفاده نکند، چه فایده‌یی برایش دارد؟ یا مانند غذاهای ذخیره شده برای انسان گرسنه، اگر آن را نخورد، چگونه او را سود می‌رساند؟

يُجَاوِلُ نَيْلَ الْمَجْدِ وَالسِّيفُ مَغْمَدٌ وَ يَأْمُلُ إِدْرَاكَ الْعُلَا وَ هُوَ نَائِمٌ
یعنی با شمشیر خفته در غلاف می‌خواهد به بزرگی و شرف دست یابد، و امیدوار است به بلندی و جاه برسد، در حالی که خوابیده است!

پس بی‌محاسبه رسیدن به مقصد ممکن نیست، آن کس که نفس خود را از چیزی که انسانیت را خدشه‌دار می‌کند دور نسازد و از زشتی‌ها باز ندارد و حفظ نکند، رو به تباهی می‌رود.

حفظ نفس پایه‌ی دیگر فضیلت‌هاست. کسانی که با تکیه بر علمی که دارند نفس خود را رها می‌کنند و آن را کنترل نمی‌کنند - این آفتی است که برخی طالبان علم به آن گرفتار می‌شوند - از محاسبه‌ی خود در این دنیا باز می‌مانند، و از این نظر چه بسا نادانان یا اشخاص عامی بهتر باشند، زیرا آن‌ها احساس می‌کنند که کوتاهی کرده‌اند، لذا به حساب و بررسی می‌پردازند، اما برخی از اهل علم با چنان رفتارهایی در باتلاق زشتی‌ها و صفات منفی از قبیل حسد، پیروی هوا و هوس و امیتاز و تبعیض در فتوا می‌افتند.

با توجه به آفت‌هایی که متوجه دانشمندان و دانش پژوهان است، باید محاسبه‌یی که این قشر برای خود به انجام می‌رسانند، بسیار سخت‌تر باشد. زیرا با محاسبه هم خود بهره‌مند می‌شوند. و هم مردم از آن‌ها استفاده می‌کنند، اما اگر خود را محاسبه نکنند به بیراهه می‌روند و دیگران را نیز به دنبال خود می‌کشند. کسی از شخص نادان پیروی نمی‌کند، اما دانشمند و عالم دینی که خود را الگو معرفی می‌کند اگر از محاسبه‌ی نفس باز بماند، تباه می‌شود!

أَيُّهَا الْعَالَمُ! يَاكَ الزَّلِيلُ وَاحْذَرِ الْهَفْوَةَ وَالْخَطْبَ الْجَلِيلُ!
هَفْوَةُ الْعَالَمِ مَسْتَعْظِمَةٌ إِذْ بَهَا أَصْبَحَ فِي الْخَلْقِ مَثَلُ!

وَعَلَى زَلَّتْهُ عَمَدُهُمْ
لَا تَقْلُ يَسْتَرُ عَلَيَّ الْعِلْمُ زَلَّتِي
إِنْ تَكُنْ عِنْدَكَ مُسْتَحْقِرَةً
لَيْسَ مَنْ يَتَّبِعُهُ الْعَالَمُ فِي
مِثْلِ مَنْ يَدْفَعُ عَنْهُ جِهْلَهُ
انظُرِ الْأَنْجَمَ مَهْمَا سَقَطَتْ
فَإِذَا الشَّمْسُ بَدَتْ كَاسْفَةً
وَتَرَأَتْ نَحْوَهَا أَبْصَارُهُمْ
وَسَرَى النِّقْصُ لَهُمْ مِنْ نَقْصِهَا

فَبِهَا يَحْتَجُّ بِهَا مَنْ أَخْطَأَ وَزَلَّ
بَلْ بِهَا يَحْصُلُ فِي الْعِلْمِ الْخَلَلُ
فَهِيَ عِنْدَ اللَّهِ وَالنَّاسِ جَبَلٌ
كُلُّ مَا دَقَّ مِنَ الْأَمْرِ وَجَلَّ
إِنْ أَتَى فَاخْشَةَ قِيلَ قَدْ جَهَلَ
مَنْ رَأَاهَا وَهِيَ تَهْوَى لَمْ يُبَلَّ
وَجَلَّ الْخَلْقُ لَهَا كُلُّ الْوَجَلِ
فِي انزِعَاجٍ وَاضْطِرَابٍ وَوَجَلِ
فَعَدَّتْ مُظْلَمَةً مِنْهَا السَّبِيلُ

یعنی: ای عالم از لغزش و اشتباه و مصیبت بزرگ برحذر باش، بترس! لغزش عالم سنگین است، زیرا مردم از او پیروی می کنند. / آن‌ها بر لغزش و خطای او تکیه می کنند، به آن استناد می کنند، لذا به اشتباه و لغزش می افتند. / نگو علم اشتباهم را می پوشاند، این چنین علمت نیز خدشه دار می شود. / اگر اشتباهت به نظر خودت ناچیز است، نزد خدا و برای مردم مانند کوه است. / کسی که در هر امر کوچک یا بزرگ از دانشمند و شخص عالمی پیروی می کند، مثل کسی نیست که نادانی اش به دادش برسد و اگر کار زشتی انجام دهد، بگویند نادان است. / در ستاره‌ها دقت کنید، هر چند بیفتند، کسی توجهی نمی کند. / اما اگر خورشید کمرنگ یا گرفته شود، مردم به خاطر آن به شدت نگران و آشفته می شوند و می ترسند. / با ناآرامی، پریشانی و ترس به آن چشم می دوزند. / نقص خورشید به آن‌ها نیز می رسد، راه‌هایشان تاریک می شود. / دانشمند و عالم دینی نیز این چنین است، اگر اشتباه کند تمام دنیا را گرفتار و گمراه می کند!

در این روزگار کم نیستند نمونه‌هایی از به گمراهی کشاندن مردم با فتوای سهل انگارانه‌ی برخی از این کسان! خود را محاسبه نمی کنند، در نتیجه به لغزش‌ها دچار می شوند و در دام‌هایی می افتند که بدخواهان برای شان نصب کرده‌اند و آن‌ها به نام دین از آن چشم پوشیده‌اند.

مردم همه لازم است خود را مورد محاسبه و بازخواست قرار دهند، چه آن‌هایی که

خود را عالم می‌دانند و چه آن‌هایی که در مسیر علم و فن نیستند، آن کس که علمی کسب کرده باید از خود بپرسد آیا به آن عمل کرده است؟ و آیا برای خدا آن را اجرا می‌کند؟ آن را تبلیغ می‌کند؟ یا می‌پوشاند؟ در آن کوتاهی کرده است؟ آیا با علمش خدا را عبادت کرده است؟ آن را درست به مردم یاد داده است، یا مصلحت برخی را دخالت داده و به پندار خود در بعضی جاها تسامح داشته است؟ کسی که دانشی کسب نکرده باید از خود بپرسد با این حال چگونه خدا را عبادت کند؟ چه هنگام به حوزه علم گام می‌نهد؟ چگونه به علم برسد؟ تا کی در بی‌اطلاعی می‌ماند؟ چگونه چیزی یاد بگیرد؟ از کجا شروع کند؟... و ...

با این همه نفس انسان را به سرکشی و برگزیدن زندگی دنیا فرا می‌خواند، و پروردگار به خوف از او و بازداشتن نفس از هوس، دعوت می‌کند و قلب در کشاکش بین این دو یک بار به این و دیگر بار به آن یکی تمایل می‌یابد، و این جاست جایگاه آزمایش و محنت.

خدا در قرآن نفس را به سه صفت وصف کرده است: نفس مطمئنه، لوامه و نفس اماره. وقتی با یاد نام خدا آرام گیرد و آسوده گردد و به او توکل کند و مشتاق دیدارش شود، به جوار او انس گیرد، نفس مطمئنه است، این است که هنگام وفات خطاب به آن می‌گویند:

﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنِّةُ ﴿٢٧﴾ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً ﴿٢٨﴾ فَأَدْخُلِي فِي عِبَادِي ﴿٢٩﴾ وَأَدْخُلِي جَنَّاتٍ ﴿٣٠﴾﴾ [الفجر: ۲۷-۳۰] «ای نفس با اطمینان! خشنود و پسندیده به سوی پروردگارت باز گرد و در مسلک بندگان من وارد شو و در بهشت قدم بگذار».

ایمانداران به وعده‌ی الهی اطمینان و آرامش خاطر یافته‌اند، نفس مطمئنه آن است که با توکل بر خدا و ایمان به اینکه خدا پروردگار اوست، دل را به دستوره‌های او استوار کرده و به طاعتش گردن نهاده و به دیدارش یقین یافته است، این نظر ابن عباس، قتاده، حسن و مجاهد است.

طمأنینه در اصل آرامش و استقرار است، نفس در نتیجه‌ی طاعت و ذکر خدا و پیروی از اوامرش آرام گرفته است و جز از این طریق آرامش نخواهد داشت.

به محبت و عبودیت و ایمان به دیدارش اطمینان خاطر پیدا کرده است و نیز از تصدیق حقیقت‌های نام‌ها و صفت‌هایش مطمئن شده است.

با اطمینان و خشنودی قبول کرده که خدا پروردگار او، اسلام دین او و محمد پیامبر خداست، به قضا و قدر، سرپرستی و بسندگی خدا آرامش یافته است، و اینکه خداوند از او دفاع می‌کند بدی‌ها را و نیرنگ نیرنگبازان و حسودان و دشمنان را از او دور می‌کند، اطمینان یافته که او تنها پروردگار، الهه، معبود، پادشاه و مالک نفس است، و به نزد او باز می‌گردد و حتی در یک چشم به هم زدن از او بی‌نیاز نیست.

برعکس نفس اماره صاحبش را به پیروی شهوت‌ها و می‌دارد، این نفس پناهگاه هر گونه زشتی و بدی است و شخص را به رفتار و کردارهای زشت و ناپسند می‌کشاند.

خداوند گفت نفس اماره، نگفت نفس آمره. به صیغهی مبالغه آورد که بلیغ‌تر و کاملتر است، زیرا بسیار به بدی و زشتی امر می‌کند، مگر آن گاه که خدا رحم کند و آن را پاکیزه گرداند تا صاحبش را به احسان و نیکی سفارش کند. که در این صورت چیز دیگری خواهد شد. نفس در اصل ستمکار و نادان آفریده شده است، مگر مواردی که رحمت خدا به میان آمده باشد، انسان بسیار ظالم و ناسپاس است: ﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ

مِّنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا﴾ [النحل: ۷۸] «خداوند شما را از شکم مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی نمی‌دانستید.» البته به آن‌ها یک استعداد فطری داد تا

حق را اگر بدون تاثیرهای مخرب بیرونی دیدند، بپذیرند ﴿فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ

عَلَيْهَا﴾ [الروم: ۳۰] «این آفرینشی است که خدا مردم را به آن شیوه آفرید.» نفس بدون

آموزش نادان و مستور باقی خواهد ماند. اگر بدون تربیت و تمرین رها شود، به طغیان فرا می‌خواند و به شر و بدی گرایش دارد، عدالت و علم بر آن نفس عارض هستند اصل نیستند، اصل در نفس جهالت و ظلم است، انسان بسیار ظالم و نادان است - چنانکه

دانای کل خبر داده است - مگر کسی که با علم جهالت را و با عدالت ظلم آن را برطرف سازد و این دو خصیصه را در نفس عملی کند، در این صورت نفس به رشد و هدایت

مطلوب میرسد، و از ظلم و جهل پرهیز می‌کند. بی‌گمان اگر فضل و رحمت خدا در حق مؤمنان نبود، هیچ نفسی پاکیزه نمی‌شد، هرگاه خدا بخواهد خیر و احسان به نفس

برساند، آن را در مسیر دانش و در تلاش برای عدالت قرار می‌دهد.

انگیزه‌ی ظلم در نفس اماره یا جهل است و یا نیاز. از این رو امر کردن صاحبش به بدی لازمه‌ی آن است، مگر رحمت خدا آن شخص را دریابد، با توجه به این اصل انسان

می‌داند که همیشه گریزگاهش رحمت خدا و مدام به پروردگارش نیازمند است: ﴿إِنَّ

اَلنَّفْسُ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي ﴿۵۳﴾ [یوسف: ۵۳] «نفس انسانی پیوسته به بدی‌ها فرمان می‌دهد مگر آنچه را پروردگار رحم کند» تا شر و بدی را از او دور سازد، و به او نزدیک باشد، پناهش او باشد، نیازش را به او بگوید، تنها از او بخواهد که در مقابل شر نفسش یاری‌اش دهد، نیاز مبرم انسان به پروردگار بالاتر و شدیدتر از هر ضرورتی است، حتی بیشتر از غذا، نوشیدنی و نفس کشیدن!

نفس سوم - لوامه - به اعتقاد برخی از «تلوم» آمده که عبارت است از ب رنگ‌های مختلف در آمدن و ناپایداری. گروهی آن را از ریشه‌ی «لوم» - سرزنش - دانسته‌اند که این نظر بهتر است. زیرا اگر از معنای نخست گرفته شده باشد، مناسبتر بود که قرآن می‌گفت «و لا أقسم بالنفس المتلومة» اما درست‌تر این است که از لوم گرفته شده و صاحبش را به خاطرکار خیر و کار بد سرزنش می‌کند. حتی در روز رستاخیز نیز ممکن است او را سرزنش کند، اگر از شمار محسنین باشد چرا بیشتر احسان نکرده است؟ در حالی که مراتب بهشت در برابر اوست، اگر بدکار و خطاکار باشد، به او می‌گوید چرا کارهای بد کرده است، در حالی که این آتش در انتظار اوست؟ این نفس هم در دنیا و هم در آخرت صاحبش را نکوهش و سرزنش می‌کند! بدکار را طعنه می‌زند که از بدکاری خود دست برداشته و نیکوکار را سرزنش می‌کند که کارهای نیکوی بیشتری انجام نداده است، پس این نفس، مرکب از خیر و شر است.

«مؤمن را در هر حال چنان می‌بینید که نفسش را سرزنش می‌کند، در هر کاری که می‌کند آن را مقصر می‌داند، لذا پشیمان می‌شود و خود را سرزنش می‌کند، اما انسان بدکار از کنار همه چیز می‌گذرد و نفس خود را سرزنش نمی‌کند».^۱

سرزنش ویژگی این نفس است، با این توضیح روشن شد که نفس انسان گاهی اماره به بدی است، و گاهی سرزنشگر و گاهی مطمئنه. و این طور نیست که یک نفر نفسش همیشه مطمئنه باشد یا اماره. هر لحظه به حالی است، گاهی مطمئنه است، گاهی اماره و زمانی لوامه! در یک روز و حتی در یک ساعت چند بار از این به آن عوض می‌شود، در حالت‌های مختلف هرکدام از نفس‌ها غالب باشد، آن حاکم است.

از جهتی دیگر صفت مطمئنه برای نفس مدح است و اماره، ذم، و صفت لوامه بر اساس نوع سرزنش گاهی مدح است و گاهی ذم.

۱ احمد در الزهد، ۲۸۱/۱ این سخن را نقل کرده است.

مردم در هر سه حالت مختلفند، انسان مسلمان در حالت عادی می‌تواند نفسش مطمئن باشد، مثل مواقعی که عبادت می‌کند، مانند نماز تراویح، در حال احرام، در سفر حج عمره یا تمتع، و گاهی می‌تواند اماره باشد مثل حالت‌های گناه، سفرهای سیاحتی، مناظر وسوسه‌انگیز، و گاهی لوازه است و صاحبش را به خاطر احسان و نیکی و یا به خاطر شر و بدی سرزنش می‌کند.

محاسبه‌ی نفس یکی از راه چاره‌های مرض قلب است، زیرا بیماری و آلودگی قلب را جز با محاسبه‌ی نفس و مخالفت با آن نمی‌توان رفع کرد. بنابراین در رفتار و برخورد با نفس دو اصل پدید می‌آید یا محاسبه که مخالفت نفس را به دنبال دارد، و یا تباه شدن قلب بر اثر سستی و سهل‌انگاری در محاسبه‌ی نفس و پیروی کردن از هوا و هوس آن. بر این اساس انسان ناتوان کسی است که دنبال هوای نفس بیفتد و آرزوهای دورو دراز و گوناگون از خدا داشته باشد...! یعنی نفسش به هر چه تمایل دارد و به هر جا برود او نیز می‌رود و مطیع است.

عمر بن خطاب با هشدار از سستی در محاسبه‌ی نفس و اینکه سهل‌انگاری در این کار موجب نابودی در روز رستاخیز می‌شود، سخن زیبا و مشهوری دارد: «مَنْ نَوَّشَ الْحِسَابَ عُذِّبَ»: «هرکس در حساب و بازخواست مورد مناقشه و جدل قرار بگیرد، عذاب می‌شود».^۱ انسان چگونه مناقشه و جر و بحث محاسبه‌ی روز واپسین را تلافی کند؟ با محاسبه‌ی نفس در این دنیا. عمر گفت: «نفس خود را محاسبه کنید، پیش از اینکه از شما بازخواست شود، اعمال خود را سبک سنگین کنید، پیش از اینکه ارزش‌یابی شوید، اگر امروز خود را محاسبه کنید، حساب و بازخواست فردا برایتان آسانتر خواهد بود».^۲

هرکس فردا آسان محاسبه شود رهایی می‌یابد: ﴿فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا﴾^۸ وَيَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا ﴿۹﴾ [الانشقاق: ۸-۹] «آن کس که نامه‌ی اعمالش را به دست

۱- صحیح است: بخاری (۶۵۳۶) بخش الرقاق، باب من نوقش الحساب عُذِّبَ و مسلم (۲۸۷۶) بخش الجنة و صفة نعیمها و أهلها، باب اثبات الحساب روایت کرده‌اند.

۲- ترمذی (۲۴۵۹) بخش صفة القيامة و الرقائق و الورع، نقل کرده و آن را نیک دانسته است. ابن ابی شیبہ (۹۶/۷) به شماره‌ی (۳۴۴۵۹) وابن مبارک در الزهد (۱۰۳/۱) به شماره‌ی (۳۰۶) آن را آورده‌اند.

راستش دهند به آسانی محاسبه خواهد شد و خوشحال و مسرور نزد خانواده‌اش خواهد رفت.» اما کسی که حالتش چنین است: ﴿فَحَاسِبْنَهَا حِسَابًا شَدِيدًا وَعَذِّبْنَهَا عَذَابًا نُكْرًا﴾ [الطلاق: ۸] «ما به دقت حساب آن‌ها را رسیدیم و به سختی عذاب‌شان کردیم» این حساب و بازخواست سخت نتیجه‌ی عدم محاسبه‌ی امروز است. عمر سپس گفت: «برای نمایش بزرگ خود را بیارایید، آن روز که به نمایش در می‌آیید و هیچ چیز را نمی‌توانید پوشیده نگه دارید.» حسن بصری گفت: «مؤمن در همه حال نفس خود را محاسبه می‌کند، چرا، به چه منظوری این کار را کردی؟ چرا، به چه منظور می‌خوری؟ و برای چه می‌نوشی؟»^۱

قتاده درباره‌ی فرموده‌ی خدا: ﴿وَكَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا﴾ [الکهف: ۲۸] «کارش به تباهی کشید» گفت: «نفس خود را هدر داد و زیان کرد» اموالش را نگه می‌دارد و دینش را بر باد می‌دهد.

حسن گفت: انسان پیوسته سلامت و در خیر و امان خواهد بود تا زمانی که خود را پند دهد، و برای محاسبه همت کند.^۲

هر انسان مسلمانی در قلب خود یک واعظ دارد که هرگاه بخواهد در حرامی را باز کند و وارد شود، به او می‌گوید: «وای بر تو، باز نکن، اگر آن را باز کنی به آن وارد می‌شوی، پرده را از روی در حرام کنار نزن، اگر نگاه کنی به سوی آن کشیده می‌شوی، وای بر تو باز نکن، اگر باز کنی به آن وارد می‌شوی».^۳

میمون بن مهران گوید: «نفس مانند شریکِ خیانت‌پیشه است، اگر آن را محاسبه نکنی، دار و نداشت را به یغما می‌برد».

محاسبه در هنگام آسودگی نسبت به زمان سختی و تنگنا آسان است، خداوند رحمت می‌کند بنده‌یی را که به نفسش بگوید تو فلان کار را کردی؟ تو بودی چنین رفتار کردی!

۱- احمد در الزهد (۲۸۱/۱) نقل کرده است.

۲- ابن مبارک در الزهد (۳۸۹/۱) به شماره‌ی (۱۱۰۳) و ابونعیم در حلیة الاولیاء (۱۴۶/۲) نقل کرده است.

۳- صحیح است: ترمذی (۲۸۵۹) بخش الأمثال، باب ما جاء فی مثل الله لعباده، و احمد در مسند (۱۷۱۸۲) آورده‌اند. البانی در صحیح الجامع (۳۸۸۷) آن را صحیح دانسته است.

این گونه بازخواست به خاطر اشتباه‌ها و گناهان است، بازخواست و محاسبه به خاطر نیت‌ها مانند اینکه بگوئید منظورت از این کار، خوردن و نوشیدن چه بود؟

تعریف محاسبه

محاسبه در لغت مصدر «حَاسَبَ يُحَاسِبُ» از ریشه‌ی حسب است، «حَسِبْتُ الشَّيْءَ أَحْسِبُهُ حِسَابًا وَ حِسَابًا» یعنی شمردم. حساب و محاسبه به معنای شمارش چیزی است. تطبیق معنای لغوی محاسبه با معنای اصطلاحی آن چنین است که می‌گوئید مثلاً اشتباهات را شمرد، عیب‌ها را شمرد و...

ماوردی چنین محاسبه را تعریف می‌کند: «این که انسان شب همه‌ی کارهای روزش را از نظر بگذارند، اگر ستوده و پسندیده بود، تأیید می‌کند و همانند آن را انجام می‌دهد، این کار با تأمل و اندیشه در اعمال و رفتارهای روزانه صورت می‌گیرد، به نفس می‌گوید امروز از وقتی که از خواب برخاستی، چه کار کردی؟ چه کارهایی انجام دادی؟ اگر خوب بود، به یاد بیاورد چند ساعت وقت برده است، اگر در نهایت بهتر بود و خیر و نیکی در آن غلبه داشت، آن را بیشتر می‌کند و ادامه می‌دهد، اما اگر ناپسند و مورد نکوهش باشد، اگر بتواند جبران می‌کند، و اگر نتواند آن را جبران کند، با انجام دادن کارهای نیک آن را پاک می‌کند، و زآن پس به چنان کارهایی نمی‌پردازد».

برخی در تعریف محاسبه گفته‌اند: «پرداختن عقل به مواظبت بر خیانت نفس تا ببیند کم شده یا زیاد، و در هر کاری که شخص انجام می‌دهد، می‌پرسد چرا این کار را کردی؟ برای چه کسی انجام دادی؟ اگر برای خدا باشد، ادامه می‌دهد، و اگر برای غیرخدا باشد، از آن جلوگیری می‌کند، او همچنین باید خود را به خاطر کوتاهی و اشتباه سرزنش کند، اگر بتواند مجازات کند و یا نفس خود را به سوی کارهای نیک متوجه سازد».

انواع محاسبه‌ی نفس

محاسبه‌ی نفس - چنانکه ابن قیم گفته است - دوگونه است، یکی پیش از عمل و دیگری پس از آن صورت می‌گیرد.

۱- محاسبه‌ی نفس قبل از انجام کار

چنین است که انسان قصد، فکر، خواست و تصمیم‌هایی را که در نفسش هست، مورد مذاقه و تفتیش قرار دهد، نفس اراده، تصمیم و همت دارد. از جمله صادقترین صفت‌های انسان حارث و همام است، زیرا نفس همت می‌کند و نهال عمل می‌کارد. لذا محاسبه را از آن چه قصد کرده، اراده کرده، و آن چه به فکرش خطور کرده است، شروع می‌کند، به عبارت دیگر آغازگر محاسبه اندیشه‌ها و قصد و تصمیم‌هاست، باید بیندیشد آیا این کار که می‌خواهد انجام دهد درست است؟

اگر پاسخ مثبت بود آن را انجام دهد و اگر به مصلحتش نباشد آن را رها کند. به همین علت حسن بصری می‌گوید: «رحمت بر آن کس که هنگام قصد کاری تأمل می‌کند، محاسبه می‌کند، اگر برای خدا باشد، به پیش می‌رود و اگر نه، خودداری می‌کند و آن را انجام نمی‌دهد».^۱

این نوع محاسبه در اخلاص اعمال بسیار حایز اهمیت است، بدون آن اخلاص در کار نادیده گرفته می‌شود و انسان به تباهی می‌گراید، چرا که چه بسا مشمول این فرموده‌ی الهی واقع شود: «رنج کشیده و فرسوده به آتش سوزان در افتند» با وجود اینکه کارهایش به ظاهر نیک است، اما چون برای خدا و به نیت او نبوده از آن سودی حاصل نمی‌کند.

این چنین انسان هرگاه نفسش برای کاری می‌جنبد باید درنگ کند و بنگرد آیا این کار از عهده‌ی او بر می‌آید یا خیر، اگر قادر به انجامش نباشد، آن را رها کند تا وقتش را در مواردی که در توانش نیست، هدر ندهد، و اگر از عهده‌ی آن برآید، بار دیگر رنگ کند و بنگرد آیا انجام آن بهتر از رها کردن آن است، یا برعکس، در حالت اول آن را انجام می‌دهد، و در حالت دوم یعنی اگر انجام ندادن آن بهتر باشد آن را رها می‌کند، و اگر در انجامش مصلحتی باشد، باید برای خود یادآوری کند، آیا برای خشنودی خدا این کار را می‌کند و او انگیزه‌ی اصلی است یا اینکه به قصد دیگری و برای غیر خداست، مثل جاه و مقام مخلوقات و ستایش و آفرین آن‌ها و یا اموال‌شان.

محاسبه در جلوگیری نفس از افتادن در دام شرک بزرگ و کوچک بسیار مهم و مؤثر است، برای اینکه نفس به شرک عادت نکند و به دامگه ریا نیفتد، چهار نکته هست که انسان در محاسبه‌ی نفس قبل از انجام کار به آن نیاز دارد:

۱- بیهقی در شعب الایمان (۴۵۸/۵) به شماره‌ی (۷۲۷۹) این سخن را نقل کرده است.

۱- آیا از عهده‌ی آن کار بر می‌آید؟ آیا انجام دادنش از ترک آن بهتر است؟ آیا برای خدا اقدام می‌کند؟ در این کار چه کسی با چه چیزی به او کمک می‌کند.

انسان طبعاً از خدا کمک می‌گیرد ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ [الفاتحة: ۵] «تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوییم».

۲- محاسبه‌ی نفس پس از انجام کار

این محاسبه در چند مورد صورت می‌پذیرد:

۱- محاسبه‌ی نفس بر طاعتی که در ادای آن کوتاهی کرده است.

محاسبه به خاطر کاری که انجام ندادنش بهتر بوده است، و محاسبه بر کاری عادی و مباح، باید بداند آیا قصدش خدا و سرای جاوید بوده است؟ یا خیری را از دست داده است؟ محاسبه‌ی نفس در طاعتی که در آن کوتاهی ورزیده، مانند رعایت نکردن خشوع و خضوع در نماز، شکستن روزه به گناه، بدکاری و نزاع در حج، باید از خود بپرسد آیا طاعت را چنانکه شایسته و زیننده است انجام داده است؟ آیا موافق سنت عمل کرده است؟ یا چیزی از آن را فرو گذاشته است؟

حق خداوند در طاعت شش مورد است:

۱- اخلاص در عمل

۲- نصیحت برای خداوند

۳- توجه به دستور خدا در آن

۴- پیروی از پیامبر ﷺ به بهترین شکل ادا کردن آن

۵- منت خدا را بر خود ملاحظه کند

۶- پس از کار نیک کوتاهی خود در انجام آن را به ذهن بیاورد، چرا که انسان هر چه در راه خدا و کار برای رضای او تلاش کند، باز هم اندک است.

با توجه به این موارد ششگانه معلوم شد که محاسبه تنها در گناهان نیست مانند زنا، شرابخواری، دزدی، مراوده با زنان بیگانه و...

در هر طاعتی انسان غیر از اخلاص و پیروی از پیامبر ﷺ به طور ویژه باید به یاد داشته باشد که اگر کاری مفید انجام می‌دهد، توفیق الهی است که شامل حالش شده و اوست که برای این کار خیرآماده‌اش کرده، اگر او یاری‌اش نمی‌کرد، موفق به انجام آن نمی‌شد.

محاسبه‌ی نفس به خاطر هر کاری که بهتر آن بود انجام ندهد، چه بسا در مورد خطاهایی باشد، یا مشغول امور بیهوده شده، مثل اینکه شب را به بیهودگی بیدار باشد و نماز صبح را از دست بدهد، یا مشغول ذکرهایی گردد که اذکار بهتری برایش مقدور باشد، چنانکه پیامبر ﷺ به مادر مؤمنان گفت: «لقد قلتُ بعدك أربع كلماتٍ ثلاثٍ مراتٍ لو وزنت بما قلت لوزنتهنَّ: سبحان الله عدد خلقه، سبحان الله رضا نفسه، سبحان الله زنة عرشه، سبحان الله مداد كلماته»: «پس از تو سه بار چهار عبارت را تکرار کردم که اگر با تمام آن چه تو گفتی مقایسه شود، سنگین‌تر درآید، سبحان الله به اندازه‌ی تمام آفریدگانش، سبحان الله تا خشنود گردد، سبحان الله به بزرگی عرشش و سبحان الله به اندازه‌ی کلماتش».^۱

در این نوع محاسبه باید فکر کنید و بنگرید آن کار انجامش بهتر بود، یا انجام ندادنش، چه بسا گناه باشد، که بی‌گمان دوری از آن بهتر است، و چه بسا از کارهای بیهوده باشد که مشغول شدن به آن انسان را از کارهای مفیدتر و بهتر باز دارد.

همچنین باید خود را محاسبه کنید به خاطرکار عادی و مباح، از خود پرسید چرا این کار را کردید؟ آیا منظور خشنودی خدا و سربلندی در سرای آخرت بود؟ یا سود را از دست داده و عملش از روی عادت است؟ آیا نیت درستی در آن داشته‌اید، یا همین طور رخ داده است؟ مثل اینکه انسان از خود درباره‌ی هزینه‌ی که برای خانواده‌اش هر روز صرف می‌کند، پرسد و فکر کند.

با محاسبه‌ی نفس انسان سود و منافع زیادی فراچنگ می‌آورد که روز شمار به آن نیاز دارد، پیامبر ﷺ فرمود: «إن المسلم إذا أنفق على أهله نفقةً و هو يَحْتَسِبُهَا كَانَتْ لَهُ صدقةً»: «انسان مسلمان اگر چیزی برای خانواده‌اش هزینه کند و نیت خیر و حساب آخرت را در نظر داشته باشد، برایش مانند صدقه خواهد بود».^۲ او می‌خواسته مردم را به نفقه‌ی که از روی عادت برای خانواده می‌گذارند متوجه کند که اگر نیت درستی پایه‌ی آن باشد، مثل صدقه است و پاداش معادل آن را برای‌شان خواهد داشت، تا مردم

۱- صحیح است: مسلم (۲۷۲۶) بخش الذكر و الدعاء و التوبة والاستغفار، باب التسبیح أول النهار و عند النوم، آورده است.

۲- صحیح است: بخاری (۵۶) بخش الإیمان، باب ما جاء إن الاعمال بالنية و الحسبة، و مسلم (۱۶۲۸) بخش الوصیة، باب الوصیة بالثلث روایت کرده‌اند.

برای هزینه‌گذاری و تأمین معاش خانواده‌هایشان تشویق شوند و در حق بچه‌هایشان بخل نوزند و بدون اسراف و خساست امید حساب و پاداش داشته باشند.

اولویت‌های محاسبه

ابن قیم: می‌گوید: «انسان بهتر است محاسبه را با فرایض آغاز کند، اگر در آن نقصی ببیند، جبران کند، و آن گاه به محاسبه‌ی نفس در منهیات روی آورد، اگر بداند که مرتکب چیزی از آن شده است، با توبه، پوزش و کارهای نیک به جبران آن اقدام کند، آن گاه به محاسبه‌ی نفس بر غفلت از چیزی که برایش آفریده شده، بپردازد، اگر ببیند از او غفلتی سرزده است، با ذکر و رو آوردن به خدا آن را جبران کند، اعضای خود را محاسبه کند، زبان را به خاطر سخنان، پاها را به خاطر رفتن، دست‌ها را به خاطر کارها، چشم‌ها را به خاطر نگاه کردن و گوش‌ها را بر شنیدن بازخواست کند، منظوم از این کار چه بود؟ به قصد چه کسی آن را انجام دادم؟ به چه نیتی؟»^۱

باید بدانیم در شریعت جنس واجبات بالاتر از ترک محرمات است اگر کسی پرسد کدام یک پاداش بیشتری دارد انجام واجبات یا ترک محرمات؟ باید در پاسخ او بگوییم: هر دو را باید مدنظر داشت، اما از لحاظ فایده و منفعت جنس واجبات و انجام آن در شریعت والاتر و دارای پاداش بیشتری است، زیرا مقصود اصلی همان واجبات است، محرمات ممنوعند.

اگر در وضو چیزی را فراموش کند، باید آن را انجام دهد، در نماز اگر رکعتی را فراموش کند، باید جبران کند، روزه‌ی واجب اگر بدون نیت باشد، باید آن را قضا کند، جبران خطا و اشباه در واجبات در نتیجه‌ی محاسبه انجام می‌شود، بعضی تقصیرات را می‌شود جبران کرد و برخی را نه. در ادای واجب اشتباهی کرده است مثل اینکه نماز عصر را با نماز جمعه جمع کند و بداند که هر چند مسافر باشد، جایز نیست، باید نماز عصر را باز بخواند. یا مسافری که پشت سر یک پیش‌نماز ساکن در جایی نماز می‌خواند باید نماز را کامل بخواند، نه شکسته گاهی در واجبات و فرایض تقصیرهایی می‌شود که می‌توان آن را جبران کرد.

شخص باید خود را محاسبه کند آیا از محرمات و نواهی چیزی مرتکب شده است؟ کارهایی هستند که نیاز به درنگ و تأمل فوری و ضروری دارند، مانند کسب حرام، کار

حرام، و چیزهایی که با رهایی از مال حرام و توبه قابل جبران است، و پایمال کردن و خوردن حقوق انسان‌ها، که با باز پس دادن اموال به صاحبان‌شان، تلافی می‌شود، و برخی چیزها نیاز به طلب حلالیت و بخشش دارد. مواردی نیز هست که جز با توبه، پشیمانی و تصمیم قاطع به عدم ارتکاب دوباره و انجام نیکیهای زیاد قابل جبران نیست، کار نیک و زیاد انجام دادنش اشتباهات را جبران می‌کند: ﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي﴾ [هود: ۱۱۴] «نماز را در آغاز و انجام روز و پاسی از شب برپا دار که مسلماً نیکی‌ها بدی‌ها را می‌زدایند».

سپس نفس خود را به خاطر غفلت از آن چه برایش آفریده شده است، محاسبه کنید، غفلت‌هایی مثل فرو رفتن در لهو و لعب، سرگرمی‌های زیاد، با اینکه حرام نیست، برای تلافی آن باید زمان‌های بیشتری را به ذکر، عبادت و کارهای شایسته بگذرانند. روش دیگر محاسبه، رسیدگی به تک - تک اندامان بدن است، از خود بپرسد با دست چه کار کردم؟ چه کارهایی با دست‌انم مرتکب شده‌ام، با پا، با گوش، چشم و زبان چه اعمالی انجام داده‌ام؟ این محاسبه باعث می‌شود همه‌ی اندامان بدن را در راستای طاعت خدا به کار گیرد.

محاسبه‌ی نفس بر نیت‌ها گام بعدی است، با این کار چه منظوری داشتیم؟ نیتم چه بود؟ قلب که به عنوان یکی از اعضای بدن چه بسا در مرحله‌ی پیشین محاسبه شده باشد اما به خاطر اینکه جایگاه نیت‌هاست و هر لحظه دگرگون می‌شود، منقلب می‌گردد - و به همین سبب قلب نامیده شده است - نیازمند یک محاسبه‌ی ویژه و موشکافانه است.

انسان همان گونه که در آغاز روز خود را به حق و راستی سفارش می‌کند، شایسته است در پایان روز نیز اندکی به خود بیندیشد، نفس خود را در همه‌ی رفتارها و جنبش‌هایش مورد محاسبه و ارزیابی قرار دهد، آن گونه که بازرگانان در دنیا در پایان هر سال یا هر ماه و یا هر روز می‌کنند، مبدا چیزی از حق‌شان ضایع شود.

عالمان دین برای نمونه‌ی محاسبه، شریک خسیس و محاسبه‌ای را که با دیگر شریکش می‌کند مثال می‌آورند، که دقت نظر خاصی در آن هست که در محاسبه لازم است. بدین گونه که انسان نفس خود را به دقت بررسی کند همه چیز را با تیزبینی مورد مذاقه و تفتیش قرار دهد. چون گاهی چیزهای مهمی را به فراموشی می‌سپرد، مسامحه با نفس کارساز و مناسب نیست. با مردم از در بخشش و تسامح در آید، اما با

نفس خود نه، نباید از کوچکترین مورد بگذرد، مگر اینکه در محاسبه‌ی آن دقت کند. آیا او واجبات را ادا کرده است؟ آیا مرتکب کار حرام شده است؟ آیا بیهودگی را کنار گذاشته است؟ آیا غفلت ورزیده است؟ آیا حقوق اندام‌های بدن را ادا کرده است؟ آیا خدا را به خاطر نعمت‌هایش شکرگزاری نموده است؟

مجازات نفس به خاطر کوتاهی‌هایش نکته‌ی مهمی است، که باید با ملزم نمودن آن به انجام فرایض و واجبات و مستحبات در عوض کارهای حرامی که مرتکب شده است، محقق شود. در دنیای امروز شگفت این است که انسان گاهی بنده، کنیز (!)، همسر، فرزند، خدمتکار، راننده و یا کارمند زبردستش را به خاطر رفتار ناباب و کوتاهی‌اش مجازات کند، اما هرگز نفس خویش را به خاطر کار زشتی که از آن سرزده است، بازخواست و مجازات نمی‌کند!

انواع مجازات‌های نفس

منظور از مجازات این است که نفس را وادار به طاعت کرد و با بند و ابزار طاعت آن را کنترل کرد. برای روشن شدن بهتر مسأله نمونه‌هایی از مجازات‌های پیشینیان بر نفس خود را ذکر می‌کنیم.

عمر بن خطاب وقتی نماز عصری را به جماعت از دست داد، خود را به صدقه دادن زمینی به ارزش دویست هزار درهم مجازات کرد.

ابن عمر وقتی نماز جماعتی را از دست می‌داد آن شب را کامل زنده می‌داشت، روزی نماز مغرب را به تأخیر انداخت، تا اینکه دو ستاره طلوع کردند و او با اینکه هنوز وقت نماز باقی بود، دو برده را آزاد کرد.

ابن ابی ربیع دو رکعت سنت صبح را ادا نکرد، و در تلافی آن یک برده را آزاد کرد. ملاحظه می‌شود مجازات‌هایی که گذشتگان بر نفس خویش روا می‌داشتند به خاطر چیزهایی بوده که در آن نوعی کوتاهی روی داده است، کوتاهی برای پیشینیان دارای نفس والا، انجام ندادن کار واجبی یا ارتکاب حرامی نبوده است بلکه درضایع نمودن ذکر یا وردی یا طاعت بهتری بوده است.

نفس تا به زحمت و تلاش وادار نگردد، تا محاسبه و مجازات نشود، صلاح نمی‌یابد، اندیشه و تأمل در احوال جهادگران و مبارزان به مجازات و واداشتن نفس به جبران مافات کمک می‌کند.

پیامبر ﷺ فرمود: «مَنْ قَامَ بِعَشْرِ آيَاتٍ لِيُكْتَبَ مِنَ الْغَافِلِينَ، وَمَنْ قَامَ بِمِائَةِ آيَةٍ كَتِبَ مِنَ الْقَانِتِينَ، وَمَنْ قَامَ بِأَلْفِ آيَةٍ كَتِبَ مِنَ الْمُقْنَطِرِينَ.» «هرکس ده آیه بخواند در شمار غافلان نوشته نخواهد شد، هرکس صد آیه بخواند از گروه عابدان شمرده می‌شود، و هرکس هزار آیه بخواند در شمار توانگران در می‌آید.»^۱

شاید تأمل و اندیشه در احوال گذشتگان و آن چه در این گونه موارد و انجام می‌دادند، با وجود نمونه‌های اندکی که در دست هست، انسان را به چگونگی مجازات نفس راهنمایی کند، و آن را به عبادات و مستحبات بیشتری ملزم کند.

همسر مسروق - نام یکی از عابدان بوده است - می‌گوید: مسروق همیشه در حالی دیده می‌شد که ساق پاهایش بر اثر طول دادن نماز ورم کرده بود، به خدا وقتی پشت سرش می‌نشستم، از رحم و شفقت بر او می‌گریستم.^۲

ابودرداء می‌گوید: اگر به خاطر سه چیز نبود حتی یک روز هم زندگی را دوست نمی‌داشتم: تشنگی در گرمای نیمروزی به خاطر خدا، سجده در دل شب و همنشینی با مردمی که گزیده و نیکو سخن می‌گویند.^۳

مادر ربیع بن خثیم از زیادی گریه و شب بیداری پسرش برای عبادت نگرانش شد و می‌ترسید بیمار شود، به او گفت: پسر! شاید کسی را کشته‌ای؟ گفت: آری ای مادر! مادرش گفت: پس بگو کیست تا از خانواده‌اش بخواهیم تو را ببخشند، به خدا سوگند اگر بدانند تو به چه حال و روزی افتاده‌ای، دل‌شان به رحم می‌آید و تو را می‌بخشند، پسر گفت: مادر... آنکه کشته‌ام نفس خودم است!!^۴ بسیار فرق است بین چنین نفس پاک و سرزنشگر و نفسی مانند نفس کافر ملحد و ستیزه‌جویی که به فرزندش - که زیاد عبادت می‌کرد - گفت توصیه می‌کنم زیاد خود را در عبادت خسته نکنی، پسر گفت چرا؟ گفت: چون ممکن است چیزی در کار نباشد! این شک در رستاخیز و روزشمار و پاداش کفر بزرگی است!

۱- صحیح است: ابوداود (۱۳۹۸) بخش الصلاة، باب تخريب القرآن، روايت کرده است. البانی در صحیح الجامع به شماره‌ی (۶۴۳۹) آن را صحیح دانسته است.

۲- ابن مبارک در الزهد (۳۲/۱) به شماره‌ی (۹۵) روايت کرده است.

۳- بیهقی در الزهد الكبير (۳۲۴/۲) به شماره‌ی (۸۷۰) و ابن المبارک در الزهد (۹۴/۱) به شماره‌ی (۲۷۷) واحمد در الزهد (۳۵۱/۱) روايت کرده‌اند.

۴- ابونعیم ، حلیة الاولیاء، ۱۱۴/۲.

قاسم بن محمد گفت: روزی از خانه بیرون رفتم - عادت من این بود که وقتی صبح از خانه بیرون می‌رفتم، نزد عایشه رضی الله عنها می‌رفتم و بر او سلام می‌کردم - دیدم مشغول نماز است و این آیه را می‌خواند: ﴿فَمَنْ أَلَّهْ عَلَيْنَا وَوَقَّانَا عَذَابَ السَّمُومِ﴾ [الطور: ۲۷] «اما خدا بر ما منت نهاد و از عذاب کشنده حفظمان کرد» می‌گریست، دعا می‌کرد و آیه را تکرار می‌کرد، من خسته شدم، و او در همان حال بود، برخاستم و به بازار رفتم، چون کارهایم تمام شد، به پیش عایشه رضی الله عنها بازگشتم و باز دیدم در همان حال است، من برگشتم و او هنوز آن آیه را می‌خواند، می‌گریست و دعا می‌کرد.^۱ دل‌ها زود به گناه گرایش پیدا می‌کنند، باید آن را کنترل و واری کرد.

شیوه‌ی محاسبه

در محاسبه باید نفس را توبیخ کرد، چون نفس که بسیار به بدی امر می‌کند به سخت‌گیری و توبیخ نیاز دارد. خداوند سفارش فرموده که آن را پاکیزه و ارزیابی کنیم. نفس جز با زنجیرهای زور به عبادت روی نمی‌آورد، و از شهوت‌ها دست بر نمی‌دارد و جز با این دوراندیشی و اراده از لذت‌ها منصرف نمی‌شود. اگر نفس را به حال خو رها کنید سرکشی می‌کند، رام نمی‌شود، اما اگر پیوسته توبیخ، سرزنش و نکو هشیش کنید، نفس لوازمه رشد می‌کند و امید است پیشرفت کند و به نفس مطمئنه بدل گردد.

انسان باید نفس را به کاستی‌ها، پستی، خساست و گرایش به حرام و ترک واجبات و تفریط در حق خدا متذکر شود.

فواید محاسبه

از جمله فواید محاسبه - که بسیار زیاد است - این است که انسان از عیب‌های خود مطلع می‌شود و چیزهای حیرت‌انگیزی از نفس خود کشف می‌کند. از ابودرداء نقل است: انسان به فهم و آگاهی کامل نمی‌رسد مگر اینکه به خاطر خدا از مردم گریزان گردد، سپس به نفس خویش مراجعه کند و از آن بیشتر متنفر باشد.^۲

۱- ابونعیم، همان، ۵۵/۲.

۲- ابن جریر طبری در تفسیرش (۲۵۸/۱) این سخن را آورده است.

یکی از بزرگان در دعای عرفه می‌گفت: خداوندا دعای مردم را به خاطر من رد نکن!^۱

محمد بن واسع با اینکه یکی از عابدان بزرگ بود - می‌گفت: اگر گناهان بو داشتند هیچکس نمی‌توانست در کنار من بنشیند.^۲

یونس بن عبید گفت: صد خصلت نیک می‌شناسم که هیچیک را در نفس خود نمی‌بینم.^۳

حماد بن سلمه نزد سفیان ثوری که در حال احتضار بود، رفت، به او گفت: ای ابو عبدالله اکنون که به نزد کسی می‌روی که به او امیدوار بودی و او ارحم الراحمین است، آیا نسبت به آن چه از آن می‌ترسیدی آرامش یافته‌ای؟ سفیان پاسخ داد: ای ابن سلمه آیا تو امیدواری من از آتش نجات یابم؟ گفت: بله، به خدا من به این امیدوارم.

جعفر بن زید حکایت می‌کند: با جنگجویانی به کابل رفتیم. صله بن اشیم نیز در میان لشکر بود، مردم شامگاه در جایی اردو زدند، نماز خواندند و او دراز کشید. با خود گفتم: مراقب کارهایش خواهم بود! ناگاه از غفلت مردم استفاده کرد و از جایگاه خود بیرون جهید، وارد انبوه درختانی شد که در آن نزدیکی بود. من هم به دنبال او رفتم، وضو گرفت، و به نماز ایستاد، ناگهان شیری آمد تا به نزدیکی او رسید، من به بالای درختی گریختم، چون او به سجده رفت گفتم الان شیر به او حمله می‌کند. اما از سجده برخاست، نشست و سلام داد، سپس گفت: ای درنده، روزی‌ات را در جایی دیگر بجوی، شیر با غرشی از آنجا رفت. او پیوسته بر آن حال نماز می‌خواند، تا اینکه صبح شد، نشست و خداوند را حمد گفت و چنین دعا کرد: خدایا از تو می‌خواهم مرا از آتش پناه دهی، کسی مثل من شرم دارد که خواهان بهشت باشد. سپس برگشت و وقتی صبح شد گویی بر بالش خوابیده بود، در حالی که من از هول و وحشت آن چه شب دیده بودم، حالی داشتم که فقط خدا می‌دانست.^۴

عمر بن خطاب گفت: خدایا ستم و کفر را به دیده‌ی عفو بنگر. شخصی از او پرسید: ای امیرالمؤمنین ستم شاید، اما کدام کفر؟ گفت: ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ﴾ [ابراهیم:

۱- امام احمد در الزهد (۲۴۴/۱) نقل کرده است.

۲- امام احمد در کتاب الورع (۱۵۲/۱) به شماره‌ی (۸۰) روایت کرده است.

۳- ابن جعد در مسندش (۲۰۳/۱) به شماره‌ی (۱۳۳۵) و ابونعیم در حلیة الاولیاء (۱۸/۳) آورده‌اند.

۴- بیهقی، شعب الإیمان (۱۶۰/۳)، ابن مبارک، الزهد (۲۵۹/۱) و ابونعیم، حلیة الاولیاء (۲۴۰/۲).

[۳۴] «انسان ستمکار و ناسپاس است.» بنابراین وقتی انسان در حالات گذشتگان دقت کند، و در آن بیندیشد، حال خویش و تفاوت فاحش آن با احوال آن‌ها را در می‌یابد. این نکته نیز از نوع تفکر در عیب‌ها به شمار می‌آید، اینکه انسان به خاطر کاری که انجام داده است، ببینید چه خودشیفتگی و غروری در او پدید می‌آید، و می‌بیند که نزدیک است هلاک شود. انسان نباید فراموش کند هر چه قدر عمل داشته باشد، همچنان تقصیر و کوتاهی در پرونده‌اش خواهد بود.

آن چه انسان را در محاسبه‌ی نفس یاری می‌رساند درک این امر است که خداوند مراقب اوست و بر همه‌ی اسرار و بر نهانخانه‌اش آگاه است و هیچ رازی بر او پوشیده نمی‌ماند: ﴿وَنَعْلَمُ مَا تُوسِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾ [ق: ۱۶] «واز وسوسه‌های نفس او آگاهیم و از رگ گردنش به او نزدیک‌تریم»، ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ﴾ [البقرة: ۲۳۵] «و بدانید که خدا از نیات درونی شما آگاه است از او بترسید».

از دیگر موارد مهم در محاسبه تفکر در سؤال‌های روز رستاخیز است و اینکه لازم است بدانیم آن روز مورد سؤال و بازخواست قرار می‌گیریم. تنها گناهکاران نیستند که از آن‌ها سؤال می‌شود: ﴿لَيْسَ لَ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ﴾ [الأحزاب: ۸] «تا سرانجام از صدق راستگویان پرسد». جایی که صادقین در مورد صدق‌شان مورد بازخواست قرار می‌گیرند، درباره‌ی دیگران چه فکر می‌کند؟ ﴿فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ﴾ [الأعراف: ۶] «به طورقطع از کسانی که پیامبران را به سوی‌شان فرستادیم و نیز از پیامبران سؤال خواهیم کرد» حتی فرستادگان و پیامبران الهی نیز بازخواست می‌شوند.

آنگاه قضیه‌ی سؤال کردن از اعضای بدن که در آن روز انجام می‌شود شایسته‌ی توجه است: ﴿إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾ [الإسراء: ۳۶] «گوش، چشم و دل همه انسان در قبال آن مسؤولیت دارد» وقتی انسان بیندیشد که روز قیامت آن سؤال‌ها از او پرسیده می‌شود، از هم اکنون برای آن روز خود را آماده می‌کند و توشه‌ی پربارتری بر می‌گیرد.

به علاوه حتی درباره‌ی نعمت‌هایی که در اختیار او قرار گرفته شده، از او می‌پرسند: ﴿ثُمَّ لِنُسْأَلَنَ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾ [التكاثر: ۸] «در آن روز از نعمت‌هایی که داشتید بازخواست خواهید شد.» حتی آب سرد که از آن بهره مند بوده است، مورد سؤال است، تحقیق درباره‌ی این مسایل و این سؤال‌ها انسان را بر جاده‌ی حق راهنمایی می‌کند تا خویشتن را اصلاح کند، سهل‌انگاری و هوا و هوس را کنار بگذارد، پیرو حق و حقیقت باشد، بر فرایض و ترک محرمات، انجام مستحبات و دوری از مکروهات و شبهه‌ها پایبند باشد.

صحنه‌هایی از محاسبه‌ی صالحین

عمرو بن عاص رضی الله عنه و محاسبه‌ی نفس

عمرو بن عاص وقتی که در حال احتضار بود، مدت زیادی گریست، و رویش را به دیوار کرد، پسرش به او گفت: «ای پدر، مگر رسول خدا تو را به فلان و بهمان مقام بشارت نداده است؟! او گفت: بهترین چیزی که برای توشه‌ی راه آماده کرده‌ایم، شهادت به این است که هیچ‌خدایی جز الله نیست، و محمد فرستاده‌ی اوست، که سه حالت داشتم، خود را به یاد آوردم، که در گذشته هیچکس کینه‌توزتر از من در حق رسول خدا نبود، و هیچ چیزی برای من دلچسب‌تر از این نبود که بر او فرصتی می‌یافتم و او را می‌کشتم، اگر در آن وضعیت می‌مردم بی‌گمان جایگاهم آتش دوزخ بود! اما چون خداوند نور اسلام را به دلم تاباند، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدم و گفتم: دستت را بده تا به تو بیعت کنم، او دستش را آورد، ولی من دستم را پس کشیدم، فرمود: «چه شد ای عمرو؟» گفتم: می‌خواهم شرط ببندم و قول بگیرم، فرمود: «چه شرطی؟!» گفتم: «اینکه بخشیده شوم». فرمود: «أما علمت أن الإسلام يهدم ما كان قبله، وأن الهجرة تهدم ما كان قبلها، وأن الحج يهدم ما كان قبله»: مگر نمی‌دانی که اسلام، هجرت و حج هر چه را که قبل از آن‌ها بوده، نابود و پاک می‌کند؟ از آن روز هیچکس برایم محبوبتر از پیامبر خدا نبود و هیچکس را بزرگتر و گرامی‌تر از او نمی‌دیدم، از روی بزرگداشت و گرامی‌داشت او نمی‌توانستم چشم از او بردارم، اگر کسی از من بخواهد او را وصف کنم، نمی‌توانم، زیرا هرگز از نگاه کردن به او سیر نشدم و به اندازه‌ی کافی به او نگاه نکردم، اگر بر آن حال می‌مردم امیدوار بودم که از شمار اهل بهشت باشم، اما

پس از آن حوادثی را پشت سر گذاشتیم و اموری را به عهده گرفتیم که من نمی‌دانم چه وضعیتی برای خودم پیش آورده‌ام، و چون بمیرم زنان برایم گریه نمی‌کنند. و چراغی برایم روشن نمی‌شود، هنگامی که مرا دفن کردید و خاک را بر قبرم ریختید، چند لحظه‌یی بر روی قبرم بمایند، به اندازه‌ی مدت زمان ذبح یک گوسفند قربانی و تقسیم گوشتش، تا با بودن شما وحشتم برطرف گردد و بینم چه جوابی به ملایکه‌ی پروردگارم می‌دهم»^۱.

حالت سوم این بود که عمرو بن عاص نفس خود را محاسبه کرد، او وارد موقعیت‌هایی شده بود که بر نفس خود می‌ترسید و اکنون در پیشاپیش مرگ نگران حال خود است.

حفظه ﷺ و محاسبه‌ی نفس

حفظه خود را به نفاق متهم کرد، پس از محاسبه و تفکر گفت حفظه نفاق دارد. چرا این اتهام را بر خود وارد کرد؟ او خود یکی از نویسندگان پیامبر ﷺ بود، حکایت می‌کند که ابوبکر یک روز مرا بدید و گفت: حالت چطور است حفظه؟! گفتم: حفظه دچار نفاق شده است. گفت: سبحان الله چه می‌گویی؟ گفتم: هنگامی که نزد پیامبر خدا هستیم آتش و بهشت را به یادمان می‌آورد، چنانکه انگار با چشم می‌بینیم، اما همین که از خدمت او برخاستیم، سرگرم زندگی با همسران و فرزندان و کار در املاک می‌شویم و فراموش می‌کنیم! ابوبکر گفت: به خدا ما نیز با چنین حالاتی روبه‌رو می‌شویم، آن گاه با ابوبکر رفتیم، تا به خانه‌ی پیامبر ﷺ وارد شدیم، من گفتم: حفظه نفاق پیدا کرده است ای پیامبر خدا؟ پیامبر ﷺ فرمود: «چه نفاقی؟» گفتم: ای فرستاده‌ی خدا ما تا در حضور تو هستیم دوزخ و بهشت را برایمان یادآوری می‌کنی چنانکه انگار با چشم می‌بینیم، اما چون از پیش تو رفتیم مشغول زندگی با همسران و فرزندان و کار در زمین‌هایمان می‌شویم و بسیاری از آن امور را فراموش می‌کنیم، پیامبر ﷺ فرمود: «و الذی نفسی بیده لو تدومون علی ما تکونون عندی، و فی الذکر لَصَافَحَتْکُم الْمَلَائِکَةُ عَلٰی فُرُشِکُمْ، و فی طُرُقِکُمْ، و لکن یا حنظَلَةُ سَاعَةٌ و سَاعَةٌ»: «سوگند به کسی که جانم در دست اوست اگر بر آن حال که نزد من دارید، باقی بمانید

۱- صحیح است: مسلم (۱۲۱) بخش ایمان، باب کون الاسلام یدهم ما قبله، روایت کرده است.

و در حال ذکر باشید، ملایکه در خانه‌ها و در راه با شما دست می‌دادند، اما ای حنظله یک لحظه با یک لحظه.» سه بار آن را تکرار کرد.^۱

این چنین انسان مسلمان باید آن گونه نفس خود را رهبری کند که آن را رهایی ببخشد، با آن مبارزه کند، مطیع کند و بداند که جز با تلاش و مدارا نفس رام نمی‌گردد، هرگاه ملاحظه کرد احساس امنیت و آرامش می‌کند ترس از خدا را برایش یادآوری کند، و هرگاه دید نزدیک است به ناامیدی برسد، آن را به امید به خدا متذکر سازد.

نفس همانند همسر نافرمان باید سه مرحله‌ی وعظ، دور کردن و تنبیه را برایش به کار گرفت، گاهی انسان با دوراندیشی نفسش را به چیزهایی آگاه می‌کند و برحذر می‌دارد تا هلاک نشود و گاهی امور مباحی را رها می‌کند. به قول شاعر:

و النفس كالطفل إن تهمله ينشأ على حب الرضعة و إن تطفمه ينظم

نفس مانند نوزاد است، اگر آزادش بگذارید همچنان با عادت به شیر مادر بزرگ می‌شود، اما اگر به موقع آن را از شیرمادر باز دارید، او نیز از آن منصرف می‌شود.

بنابراین نفس نیازمند دوراندیشی، وعظ و تنبیه است. تنبیه نفس با الزام آن به طاعات و عبادات بیشتری صورت می‌گیرد، پیشینیان اگر نماز جماعتی را از دست می‌دادند برده‌یی را آزاد می‌کردند، یا زمینی را به ارزش دویست هزار درهم صدقه می‌دادند، گویی به نفس خود می‌گفتند اگر چیزهایی را از دست بدهم، من تو را به تحریم چیزهایی که به آن علاقمند هستی، مجازات می‌کنم، و یک روز با وجود گرمای طاقت فرسا روزه می‌گرفت، این بود مجازات، نه اینکه شلاقی را بردارد و خود را بزند، همچنین خود را و نفس خود را از عذاب الهی می‌ترساند و از چیزهایی که ممکن است در دنیا و آخرت دامگیرش شود آن را برحذر می‌داشت: ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَارَكُمْ وَخَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ﴾ [الأنعام: ۴۶] «بگو اگر خدا گوش و چشم شما را بگیرد و بر دل‌هایتان مهر بزند» در این صورت چه اتفاقی می‌افتد؟!

گاهی خداوند انسان را مجازات می‌کند و او این مجازات را احساس نمی‌کند:

﴿سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ﴾ [الأعراف: ۱۴۶]

«کسانی را که به ناحق بر روی زمین تکبر می‌ورزند به زودی از آیات خود باز می‌داریم.»

۱- صحیح است: مسلم (۲۷۵۰) بخش التوبة، باب دوام الذكر و الفكر فی امور الاخرة والمراقبة، آورده است.

یعنی خداوند آن‌ها را از تدبیر، تفکر و عبرت گرفتن محروم می‌کند، بدون اینکه خود احساس کنید و این یکی از سخت‌ترین مصیبت‌هاست که انسان آن را درک نمی‌کند.

علاوه بر آن چه گذشت انسان لازم است نفس را با آرزوهایی به طمع بیندازد و ثواب و پاداش را به یادش آورد تا انجام کارهای مفید و نیک برایش آسان گردد.

یکی از دانشمندان قصه‌یی را تعریف می‌کند بدین مضمون که دو حمال را دیدم که بارهای سنگین را حمل میکردند، و به نوبت شعری را می‌خواندند، یک بار این و بار دیگر آن می‌خواند، اولی یک بیت را می‌خواند، دومی یک بیت، من با خود گفتم اگر چنین نمی‌کردند سختی و مشقت کار برای‌شان بیشتر می‌شد و سنگینی بار را زیاد احساس می‌کردند، اما با این کار برای‌شان آسان شده، وقت زود می‌گذرد و سختی قابل تحمل‌تر است.

انسان هنگامی که کارهایی به عهده‌اش واگذار می‌شود که برای نفس سخت و سنگین است باید با وعده‌ی خدا، پاداش و ثواب بی‌مانند او خود و نفسش را به تحمل و صبر وا دارد.

نفس اگر در مباحات آزاد گذاشته شود، در آن غرق می‌گردد و چه بسا موجب هلاکت خود می‌شود، چون نفس قانونمند نیست، و اگر در آن سهل‌انگاری شود کنترلش از کف می‌رود.

لذا انسان نباید رشته‌ی دوراندیشی و قاطعیت را از دست دهد باید یک زمان و حد مشخصی را تعیین کند و از آن بیشتر رها نشود نفس نیاز به نیش و گزندگی دارد تا یادآوری کند، و این با ضربه‌ی شلاق حاصل نمی‌شود، بلکه با تازیانه‌ی پند و وعظ و رفتن به شهر مردگان بیدار می‌شود. وقتی به زیارت قبرستان برود و خود از نزدیک حال مردم را ملاحظه کند و ببیند که کارشان با دنیا به کجا ختم می‌شود و او نیز روزی به همین حفره باز می‌گردد، عبرت می‌گیرد و از خواب غفلت بیدار می‌شود.

مردی نزد معروف کرخی بود، از او خواست نماز را با آن‌ها بخواند، و او پیش نماز باشد، آن مرد بی‌اختیار و آهسته این سخن را بر زبان راند: نماز ظهر را با شما می‌خوانم، اما برای نماز عصر با شما نخواهم بود! معروف گفت گویا امید داری تا عصر زنده باشی! پناه بر خدا از آرزوهای دور و دراز!

شخصی در حضور معروف کرخی زبان به غیبت گشود، معروف به او گفت: به یاد بیاور آن زمان را که پنبه را بر چشمانت می‌گذارند!

انسان باید همیشه به نفس خود تذکر دهد تا آن چه را که مورد اعتمادتر و مطمئن‌تر است، انتخاب کند و از سهل‌انگاری و بی‌تفاوتی بپرهیزد، زیرا سهل‌انگاری گاهی عاقبت خوبی ندارد، اما آن چه شرع مجاز دانسته، عمل کردن به آن، طاعت و نزد خدا دارای پاداش است.

یکی از عالمان می‌گفت: «روزی مانند یک محقق در نفس خود تفکر کردم، و پیش از روزشمار، به محاسبه‌ی آن پرداختم، و پیش از اینکه سنجیده شود، آن را ارزیابی کردم، آن چه ملاحظه کردم لطف ربانی بود که از زمان تولد تاکنون یکی به دنبال دیگری شامل حال شده است و هر لحظه پرده بر عیب و کار زشتی از من انداخته و بخششی را به دنبال آن فرستاده است، و هیچ وقت جز با زبان از این همه الطاف شکرگزاری نکرده‌ام، به خطاهایی فکر کردم که اگر تنها به خاطر مقدار اندکی از آن مجازات می‌شدم، بی‌گمان زود به هلاکت می‌رسیدم، و اگر بخش ناچیزی از آن بر مردم آشکار می‌شد، از شرم آب می‌شدم، همین طور ادامه دادم تا زمانی که در دعاهایم می‌گفتم: خدایا تو را شکر می‌کنم، همچنان که گناهان و عیب‌هایم را پوشیده‌ای، مرا ببخش! سپس از نفسم خواستم به خاطر همه‌ی آن الطاف شکرگزاری کند، اما هرگز آن را چنانکه شایسته است، ندیدم، تا به جایی رسیدم به مقام بزرگان امیدوار شدم و می‌گفتم آن‌ها چگونه شکرگزاری می‌کردند؟ همین طور پله - پله نفس را بالا می‌بردم تا به کمال نزدیکتر شود و از خدا کمک می‌خواستم.

خدایا نفس ما را پاک و صالح بگردان! تقوا و پرهیزکاری به آن عطا کن!
 خدایا تو مالک و سرور ما و نفس ما هستی، آن را چنانکه پسند خودت است، پاکیزه بگردان! هر گونه غبار گناه و انحراف را از آن دور کن.

تقوی

تقوی جایگاه والا و مقام پربرکتی است. تقوی اساس دین است و زندگی بدون تقوی زندگی نیست، بلکه غیرقابل تحمل و پایین‌تر از زندگی چهارپایان است. انسان بی‌تقوا صلاح نمی‌یابد. گنج گرانبهایی است که هرکس به آن دست یابد گوهرهای نایاب، خیر زیاد، روزی بزرگوارانه، کامیابی بزرگ، غنیمت فراوان و دست مایه‌ی عظیمی پیدا می‌کند، گویی تمام خیر و برکت‌های دنیا و آخرت گردآورده شده و همه در زیر این خصلت اخلاقی گنجانده شده است.

بنگرید در قرآن چگونه از آن یاد شده است، چه فواید، ثواب و سعادت با آن ذکر شده است! تقوی خود زندگی کریمانه و سایه‌ی دل‌انگیزی است که زیستن در آن لذتبخش و وصف ناشدنی است، اکنون ببینیم تقوا چیست؟ چگونه به دست می‌آید؟ چه ثمره‌هایی دارد؟ مراتبش کدام است؟ چه چیزهایی برای رسیدن به آن انسان را یاری می‌کند؟

تعریف تقوی

تقوی در لغت اسمی است از مصدر اتقاء که از ریشه‌ی «وقی» و «وقایه» آمده است. وقایه به چیزی گفته می‌شود که انسان با آن از خود محافظت می‌کند و بر دفع چیزی به وسیله‌ی چیزی دیگر دلالت می‌کند، «وقاه الله السوء!» یعنی خداوند او را از بدی حفظ کند.

اما تقوی در شرع تعریفهایی دارد که علمای دینی بیان داشته‌اند، مانند:

تقوی به معنای شرعی یعنی:

- اینکه میان خود و آن چه خدا حرام کرده است، پرده و مانعی ایجاد کنید.
- فرمانبرداری و اطاعت از دستورهای خدا و پرهیز از نواهی اش. بنابراین متقین (پرهیزکاران) کسانی هستند که خداوند آن‌ها را چنان می‌بیند که خود دستور داده است و هرگز به آن چه از آن نهی کرده، اقدام نمی‌کنند.

- ترس از صاحب جلال و شکوه، عمل به قرآن، قناعت به اندک و آمادگی برای روز رفتن و رخت برپستن از این منزلگه.

- اینکه مسلمان میان خود و خشم، ناخرسندی و کیفر خداوند و هر چه از آن می‌ترسد مایه‌ای وقایت قرار دهد که خود را با آن حفظ کند، و این امر با انجام طاعت‌ها و پرهیز از معصیت‌ها امکانپذیر است.

عمر از ابی بن کعب پرسید: تقوی چیست؟ ابی پاسخ داد: ای امیرالمؤمنین آیا از راهی رفته‌ای که خار در آن باشد؟ گفت: آری، ابی گفت: چه کار کردی؟ عمر گفت: لباسم را بالا می‌گرفتم و به جایی که می‌خواستم قدم بگذارم به دقت نگاه می‌کردم، مبادا خاری به پایم اصابت کند. ابی بن کعب گفت: تقوی همین است...!^۱

بنابراین تقوی کمر همت بستن برای طاعت و دقت در حلال و حرام و دوری از لغزش و ترس و خشیت از خداوند بزرگ است.

تقوی اساس دین است با آن می‌توان به مراتب یقین رسید، توشه‌ی دل‌ها و روح‌هاست، از آن تغذیه می‌کنند، و نیرو می‌گیرند، و در راه وصال و رهایی بر آن تکیه می‌کنند. ابن معتز گوید:

و کبیرَها ذاک التَّقوی	خَلَّ الذَّنُوبَ صَغِيرَهَا
الشُّوْكَ يَحْذَرُ مَا يَصِي	وَاصْنَعْ كَمَا شِ فَوْقَ اَرْضِ
إِنَّ الْجِبَالَ مِنْ الْحِصَى	لَاتَحْقِرَنَّ صَغِيرَةً

یعنی: گناه را کنار بگذار، هم کوچک و ناچیز آن و هم بزرگ، این است تقوی. / مانند کسی عمل کن که در زمینی پر از خار راه می‌رود، با پرهیز گام بر می‌دارد، از آن چه می‌بیند، حذر می‌کند. / هیچ گناه کوچکی را ناچیز مپندار، و بدان که کوه‌ها از سنگریزه تشکیل شده‌اند.^۲

۱- ابن کثیر در تفسیرش (۴۱/۱)، قرطبی در تفسیرش (۱۶۲/۱) و ابن رجب حنبلی در جامع العلوم والحکم (۱۶۰/۱) این روایت را آورده‌اند.

۲- ابن نعیم در حلیة الاولیاء، (۴۶۵/۵) به شماره‌ی (۷۳۰۱) این ابیات را آورده و به ابن معتز نسبت داده است. ابن کثیر در تفسیرش (۴۱/۱) قرطبی در تفسیرش (۱۶۲/۱) و نیز ابن رجب حنبلی در تفسیرش (۱۶۰/۱) آن را روایت کرده‌اند.

ابن رجب گوید: تقوی در اصل چنان است که انسان در مابین خود و آن چه که از آن می‌ترسد و پرهیز می‌کند، چیزی قرار بدهد که با آن خود را حفظ کند.

گاهی تقوی به نام خدا اضافه می‌شود: ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ﴾ [البقرة: ۱۸۹] «تقوای خدا پیشه کنید». در این گونه موارد منظور این است که خود از خشم و نارضایتی او حفظ کنید، کاری نکنید که در معرض خشم و ناخرسندی خدا واقع شوید، منظور این نیست که از نزدیک شدن به او یا دینش بپرهیزید، بلکه ترس و پرهیز از عذاب و ناخرسندی و غضب او مدنظر است. کیفر دنیوی و اخروی خدا نیز از همین جا ناشی می‌شود: ﴿وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ﴾ [آل عمران: ۲۸] «خدا شما را از خودش بیم می‌دهد».

خداوند فرمود: ﴿هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى﴾ [المدثر: ۵۶] ﴿هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى﴾ [المدثر: ۵۶] «او اهل تقواست» یعنی شایسته است که تقوای او را داشته باشید و از او بترسید، در دل باشکوه، عظمت و با هیبت از او یاد کنید، تا او را عبادت کنید و اطاعت. چرا که او مستحق تجلیل و اکرام و عبادت است، بزرگی و شکوهمندی و اقتدار مطلق مخصوص اوست.

گاهی تقوی به کیفر و مجازات خدا یا به جایگاه آن در آتش اضافه می‌شود: ﴿وَاتَّقُوا النَّارَ﴾ [آل عمران: ۱۳۱] «از آتش بپرهیزید». یا به زمان آن اضافه می‌شود: ﴿وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ﴾ [البقرة: ۲۸۱] «از روزی که به سوی خدا باز می‌گردید، بترسید». انجام واجبات، فرو گذاشتن محرمت و شبهه‌ها بخشی از تقوای کامل است و چه بسا انجام مستحبات و ترک مکروهات نیز در محدوده‌ی آن در آید، و فرموده‌ی خدا ﴿الْمَ ۙ ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾ [البقرة: ۲-۱] «الف. لام. میم. بی‌تردید این کتاب راهنمای پرهیزکاران است» تمام این‌ها را شامل می‌شود.

ابن قیم درباره‌ی تقوی و تعریف شرعی آن گوید: «حقیقت تقوی عبارت است از عمل به طاعت خدا همراه با ایمان راستین، امید به حساب، اجرای امر و نهی الهی. هر چه خداوند دستور می‌دهد با ایمان به او تصدیق وعده‌اش انجام دهد، و از هر چه او نهی کرده، با ایمان به او و از ترس هشدارهایش، دوری کند».

طلق بن حبیب می‌گوید: «هرگاه آشوبی برپا شود، با تقوی آن را خاموش کنید، گفتند: تقوی چگونه است؟ گفت: اینکه در پرتو نور خدا طاعت او را انجام دهید، به

ثواب و پاداش او امیدوار باشید و در پرتو نورش از معصیتش حذر کنید و از کيفرش بترسید». ^۱ این سخن بهترین تعریفی است که برای تقوی بیان شده است.

مراتب تقوی

تقوی در مقام اطاعت از دستوره‌های خدا و دوری از نواهی‌اش سه مرتبه دارد: نخست: پرهیز و دور نگه داشتن خود از عذابی که هر که در آن گرفتار آید جاودانه در آن خواهد ماند، و آن شرک است پرهیز و اجتناب از این عذاب از طریق اعتقاد به توحید حاصل می‌شود و مقصود در این آیه همین است: ﴿وَأَلْزَمَهُمُ كَلِمَةَ التَّقْوَى﴾ [الفتح: ۲۶] «و آن‌ها را به کلمه تقوی ملزم کرد».

دوم: پرهیز از هر آنچه که موجب عذاب آتش می‌شود هر چند برای مدت کوتاهی، و آن گناهان کوچک و بزرگی است که در شرع تعریف شده است. سوم: اینکه انسان از هر چیزی که او را از یاد خدا باز بدارد، دوری کند، هر چند کارهای مباحی باشد که او را از طی طریق به سوی خدا متوقف می‌کند و یا حرکتش را آهسته می‌سازد، این مرتبه‌ی بلند مخصوص کمال یافتگان است، چون مشغول مباحات شدن قلب را از خدا غافل می‌کند و چه بسا شخصی را به سنگدلی و در نتیجه افتادن در دام مکروهات می‌کشانند، مکروهات نیز منجر به گرفتار شدن در منجلاب محرمات می‌شود، این زنجیره را انسان گاهی در نفس خویش ملاحظه می‌کند. یکی از واعظان گفت: «بدان که تقوی در درجه‌ی اول به اصطلاح اهل اصلاح باطن عبارت است از پاک کردن دل از گناه، تا با عزم و اراده بر ترک آن مانع استواری بین خود و گناهان ایجاد کنی، و نفس را به فرو گذاشتن هر گونه کار و رفتار زشت عادت دهی».

تقوی در قرآن

در قرآن کریم تقوی برای چند مقصود به کار رفته است:

- ۱- به معنای خشیت و ترس عمیق آمده است: ﴿وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ﴾ [البقرة: ۴۱] «و فقط از قهر من بترسید» یعنی از من بهراسید و شکوه و جلال مرا در دل جای دهید: ﴿وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ﴾ [البقرة: ۲۸۱] «از روزی که به سوی

۱- ابن مبارک در الزهد (۴۷۴/۱) به شماره‌ی (۱۳۴۳) و ابن ابی شیبہ (۱۶۴/۶) به شماره‌ی (۳-۳۵۶) روایت کرده‌اند.

خدا باز می‌گردید بترسید» یعنی از این روز و اتفاقات آن بترسید، «و از روزی می‌ترسند که عذابش فراگیر است».

۲- به معنای طاعت و عبادت به کار رفته است: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ

حَقَّ تَقَاتِهِ﴾ [آل عمران: ۱۰۲] «ای مؤمنان چنانکه سزاوار است از خدا بترسید» یعنی آن گونه که شایسته‌ی طاعت اوست از او اطاعت کنید و آن طور که شایسته‌ی عبادت اوست، او را بپرستید، چنانکه مجاهد گفته است: یعنی اینکه خداوند را اطاعت کنند و از عصیان بپرهیزند، او را یاد کنند و هیچ گاه از یاد او غفلت نکنند، از او شکرگزاری کنند و هرگز در حق او ناسپاسی نکنند.^۱

۳- بر پاکی از گناه اطلاق می‌شود، و این حقیقت تقوی در اصطلاح شرع است.

خداوند فرمود: ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشِ اللَّهَ وَيَتَّقِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ

الْفَائِزُونَ﴾ [النور: ۵۲] «کسی که خدا و رسولش را اطاعت کند و خدا ترس و پرهیزکار باشد رستگار است».

«یتقّه» یعنی هر گونه گناه و معصیت را کنار بگذارد، در این آیه ابتدا طاعت و

خشیت را یاد کرد، سپس تقوی را با توجه به این نکته معلوم می‌شود که حقیقت تقوی غیر از طاعت و خشیت است.

در مراتب تقوی یا حالات آن پرهیز از شرک، معصیت و بدعت نیز آمده است. خداوند

در یک آیه سه بار از تقوی نام برده است: ﴿لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا ثُمَّ اتَّقَوْا

وَأَحْسَنُوا﴾ [المائدة: ۹۳] «بر آنان که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، گناهی

در آنچه خورده‌اند نیست - به شرطی که پرهیزکار - و باایمان باشند و کارهای شایسته

کنند. اگر باز پرهیزکاری کنند و ایمان بیاورند و بار دیگر تقوا پیشه کنند و نیکی پیش

گیرند». این تکرار با این آرایش خاص بیهوده نیست، برخی گفته‌اند: تقوای اول پرهیز

از شرک است، تقوای دوم پرهیز از بدعت و در سومی دوری از معصیت‌ها منظور است.

تقوا در معنای نخست آن در این آیه معادل توحید، دومی معادل سنت و سومی معادل

۱- ابونعیم در حلیة الاولیاء (۲۳۸/۷) ابن مبارک در الزهد (۸/۱) به شماره‌ی (۲۲) و طبری در

تفسیرش (۲۸-۹/۴) از عبدالله بن مسعود روایت کرده‌اند.

طاعت است. این چنین در این آیه سه درجه از تقوی - ایمان، سنت و طاعت - در کنار هم آمده است.

مردم و تقوی

چنان که پیشتر یاد شد پرهیز از مکروهات و مشتهیات نیز در تقوی وارد است، و انسان باید آن چه را که اهمیت ندارد رها کند و به چیزی که مهم است روی آورد، تا به درجه‌ی متقین دست یابد. برخی از مردم خود را از جاودانه ماندن در آتش حفظ می‌کنند و همت‌شان تا همین حد است. از معصیت‌هایی که آن‌ها را هر چند برای زمان اندکی، وارد آتش می‌کند، پرهیز نمی‌کنند به توحید معترف‌اند و پیامبر را باور می‌کنند می‌گویند ما مسلمانیم، ارکان اسلام و ایمان را فراهم می‌کنند، اما سعی نمی‌کنند خود را به طور مطلق از ورود به آتش ننگه دارند، در واجبات کوتاهی می‌کنند و مرتکب محرمات می‌شوند. چنین اشخاصی باید بدانند در چه درجه‌ی از تقوی واقع شده‌اند چه بسا مستحق نام متقی نباشند چرا؟ زیرا در معرض عذاب‌اند و به خاطر کارهای‌شان مستحق کیفر، مگر اینکه خداوند یا رحمت خود آن‌ها را دریابد و مشمول مشیت خود گرداند. زیرا اهل توحید ممکن است مشمول مشیت خدا واقع شوند، یعنی اگر بخواهد آن‌ها را می‌بخشد و اگر بخواهد با توجه به اعمال‌شان آن‌ها را از عذاب می‌دهد تا اینکه روزی از آتش بیرون شوند.

عده‌ی از مردم از کفر و گناهان بزرگ پرهیز می‌کنند، طاعت و واجبات را به انجام می‌رسانند، اما از گناهان کوچک خودداری نمی‌کنند و نوافل را زیاد ادا نمی‌کنند، این به راه رستگاری نزدیکتر است اما نمی‌توان او را پرهیزکار و متقی نامید: ﴿إِنْ حَاجَبُوا كِبَائِرَ مَا تُهَوَّنَ عَنْهُ نُكْفَرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ﴾ [النساء: ۳۱] «اگر از گناهان کبیره‌ای که از آن نهی شده‌اید اجتناب کنید از گناهان دیگرتان می‌گذریم» و پیامبر فرمود: «الصلوات الخمس والجمعة إلى الجمعة و رمضان إلى رمضان مكفرات» «نمازهای پنجگانه، هر جمعه تا جمعه‌ی بعد و هر رمضان تا رمضان بعد گناهان را پاک می‌کنند».^۱ اما گاهی اوقات این کفایت نمی‌کند، چه شاید معاصی و گناهان کوچک بسیار زیاد باشد، چنانکه

۱- صحیح است: مسلم (۲۳۳) بخش الطهار، باب الصلوات الخمس و الجمعة إلى الجمعة و رمضان إلى رمضان مکفرات، روایت کرده است.

این موارد- که در حدیث آمد- برای پاک کردن و پوشاندن آن کافی نباشد، و چنین شخصی به طور کامل از آتش رهایی نیافته باشد، چون از کوتاهی انسان به صغیر می‌افتد، و گاهی در آینده جسارت ارتکاب کبایر را در او ایجاد می‌کند.

لذا خداوند فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ﴾ [آل عمران: ۱۰۲] «ای مؤمنان چنانکه سزاوارست از خدا بترسید» یعنی تقوای کامل. نه اینکه تنها از جاودانه ماندن در جهنم یا تنها از گناهان بزرگ پرهیز کنیم، بلکه باید از صغیر، و نیز هر چه موجب ورود به آتش می‌شود دوری کرد، با طاعت و عبادت سپر محکمی بین خود و آتش قرار دهیم.

تقوی از زبان بزرگان

ابودرداء درباره‌ی تقوی می‌گوید: «تقوای کامل یعنی اینکه انسان از خدا بترسد تا او را از کمترین گزند حفظ کند، و چیزی را که فکر می‌کند حلال است، از ترس اینکه حرام باشد، رها کند».^۱ البته مقصود این نیست که همه‌ی حلال‌ها را کنار بگذارد، اما احتیاط اقتضا می‌کند مورد مباحی از ترس افتادن در حرام رها شود و این ورع نامیده می‌شود. خداوند توضیح داده است که هرکس به اندازه‌ی یک ذره عمل بد داشته باشد، کیفر آن را می‌بیند، لذا گاهی ناچار باید برای اینکه از ذره‌های بدی پرهیزید، دایره‌ی پرهیزها را گسترده کرد تا از گزند دور شد، و طمع آن در دل بیفتد: «أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ مَلِكٍ حَمِيًّا وَإِنَّ حَمِيَّ اللَّهِ مُحَارِمُهُ، وَمَنْ اقْتَرَبَ مِنَ الْحَمِيِّ أَوْشَكَ أَنْ يَقَعَ فِيهِ»: «بدانید هر پادشاهی حریمی دارد، حریم خداوند محرمانش است، هرکس به آن نزدیک شود، هر لحظه ممکن است در آن بیفتد».^۲

حسن بصری گوید: «تقوی عرصه را بر پرهیزکاران تنگ می‌کند تا اینکه از ترس دامنگیر حرم شدن، بسیاری از حلال‌ها را رها می‌کنند».^۳

۱- ابن مبارک در الزهد (۱۹/۱) آورده، حافظ در فتح الباری (۴۸/۱) و شوکانی در نیل الأوطار (۳۲۳/۵) آن را ذکر کرده و به ابن ابی دنیا در کتاب التقوی به نقل از ابودرداء نسبت داده‌اند.

۲- صحیح است: به روایتی اشاره داد که بخاری (۵۲) بخش الإیمان، باب فضل من استبرأ لدینه، و مسلم (۱۵۹۹) بخش المساقاة، باب أخذ الحلال و ترک الشبهات آورده‌اند.

۳- ابن رجب حنبلی در جامع العلوم و الحکم (۱۵۹/۱) نقل کرده و آن را به حسن بصری نسبت داده است.

سفیان ثوری گوید: «متقیان به این خاطر به این نام مشهور شده‌اند که از چیزهایی پرهیز می‌کنند که از آن پرهیز نمی‌شود» یعنی معمولاً از آن پرهیز نمی‌شود و یا بیشتر مردم آن را ترک نمی‌کنند.^۱

متقی بیشتر و سخت‌تر از محاسبه و بازخواست شریک از شریک دیگرش خود را محاسبه می‌کند، لذا تمام گناهان را کنار می‌گذارد.

تقوی و شناخت حلال و حرام

مسأله‌ی مهمی که باید در نظر داشت فایده‌ی علم و شناخت در بحث تقوی است. ابتدا باید بدانید از چه چیز باید پرهیز کرد، و این فایده‌ی علم و شناخت است، زیرا هر چه را که لازم است از آن پرهیز کنید، برایتان روشن می‌سازد، و باید احکام دین و حلال و حرام را بشناسید، به علاوه گاهی انسان از روی جهل از یک حلال خالص به گمان حرام بودن، خودداری می‌کند، که در این کار نه مایه‌یی از ورع هست و نه رنگ و بویی از تقوی، جز اینکه نفس بیهوده محروم می‌شود. گروهی که تصمیم گرفته‌اند ازدواج نکنند، یا گروهی که تصمیم گرفته‌اند تمام عمرشان روزه باشند، از علم و آگاهی از امور دین بهره‌یی نبرده‌اند.

جهل و عدم شناخت دقیق مسایل دروازه‌ی بلاها و آشوب‌ها را به روی جامعه‌ی انسانی می‌گشاید، در طول تاریخ مسلمانان زیادی در جنگ و جدال‌های داخلی میان خود شرکت کرده‌اند که اگر علم و شناخت و اطلاعی از دین داشتند در آن وارد نمی‌شدند و دست‌شان به خون آغشته نمی‌شد، هر چند برخی از آنان در مورد بسیار جزئی تقوا پیشه می‌کردند، اما از روی جهل از آلودگی به خون و خونریزی پرهیز نمی‌کردند.

کوچک شمردن گناهان

بسیاری از مردم برخی گناهان را کوچک می‌شمارند، و در رابطه با آن سهل‌انگاری می‌کنند و معتقدند که چیزی نیست، در حالی که این مسأله‌ی مهمی است، مثل حکایتی که می‌گوید: مؤمن گناهانش را مثل کوهی می‌بیند که هر لحظه می‌ترسد بر او بیفتد، اما انسان بدکار فاسد گناهانش را مثل مگسی می‌بیند که بر روی بینی‌اش

۱- ابن رجب حنبلی، همان، ۱/۱۵۹ اما آن را به سفیان ثوری نسبت داده است.

می‌نشینند.^۱ در حدیث آمده است که: «ایاکم و محقرات الذنوب»: «به شما هشدار می‌دهم که از گناهان کوچک و ناچیز بپرهیزید.» پیامبر ﷺ از این دست گناهان برحذر داشته و آن را به چوب‌هایی تشبیه کرده است که مسافر یا کسی که در جایی فرود آمده جمع می‌کند، تا آتشی روشن کند این گناهان مانند آن تکه چوب‌ها ممکن است آتش دوزخ را برای شخص برافروزد».^۲

لَا تَحْقِرَنَّ مِنَ الذَّنُوبِ صَغِيرَةً	إِنَّ الصَّغِيرَ غَدًا يَعُودُ كَبِيرًا
إِنَّ الصَّغِيرَ وَ لَوْ تَقَادَمَ عَهْدُهُ	عِنْدَ الْإِلَهِ مَسْطَرًّا تَسْطِيرًا
فَازْجُرْهُوَكَ عَنِ الْبَطَالَةِ لَا تَكُنْ	صَعَبَ الْقِيَادِ وَ شَمْرَنًّا تَشْمِيرًا
إِنَّ الْمَحَبَّ إِذَا أَحَبَّ إِلَهَهُ	طَارَ الْفَوْادُ وَ أَلْهَمَ التَّفَكِيرَ
فَاسْأَلْ هِدَايَتَكَ الْإِلَهَ فَتَتَّئِدْ	فَكَفَى بِرَبِّكَ هَادِيًّا وَ نَصِيرًا

هیچ گناه کوچکی را ناچیز مشمار، هر کوچکی فردا بزرگ می‌شود. / گناه کوچک هر چند دوران‌هایی بر آن گذشته باشد، نزد خداوند نوشته شده است. / نفس را از بیکارگی و هرزگی دور بدار، تا چنان نباشد که سخت رام گردد، در این راه کمر همت ببند. / محب اگر الهش را دوست بدارد، دلش به سوی او پر می‌گشاید و فکر و اندیشه به او الهام می‌شود. / از خداوند بخواه هدایت کند و با آرامش و ثانی گام بردار، پروردگارت برای هدایت و یاری‌ات کافی است.

امام احمد در این باره می‌گوید: «تقوی یعنی فرو گذاشتن آن چه دوست دارید، به خاطر آن چه از آن هراس دارید»، بدین گونه عشق و هر چیز دوست داشتنی را کنار بگذارید، چون از عذاب و روزی دراز ترس دارید، همچنین درباره‌ی تقوی گفته‌اند:

۱- از سخن عبدالله بن مسعود روایت شده است. بخاری (۶۳۰۸) بخش الدعوات، باب التوبة و احمد در مسند (۳۸۳/۱) به شماره‌ی (۳۶۲۷).

۲- صحیح است: طبرانی در معجم کبیر (۱۶۵/۱) به شماره ی (۵۸۷۲) و بیهقی در شعب الایمان (۴۵۶/۵) به شماره‌ی (۷۲۶۵) نقل کرده و البانی در صحیح الجامع به شماره‌ی (۲۶۸۶) آن را صحیح معرفی کرده است.

«خداوند تو را مشغول چیزی که نهی کرده، نبیند، و تو را بر سر آن چه دستور داده، غایب نبیند».^۱

اگر خداوند نهی کرده از اینکه در مجلسهایی که آیات الهی در آن رد می‌شوند و مورد تمسخر قرار می‌گیرند، بنشینید، نباید شما را در آن جاها ببیند، و اگر دستور داده که در مسجدها و نمازهای پنجگانه و نماز جمعه حضور داشته باشید، نباید شما را در آن نیابد.

جایگاه و منزلت تقوی

برای درک جایگاه والا و ارزش این مقام معنوی همین بس که تقوی وصیت اول و آخر خدا به گذشتگان و متأخران است: ﴿وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ﴾ [النساء: ۱۳۱] «ما به شما و کسانی که پیش از شما دارای کتاب بودند سفارش کردیم که از خدا بترسید».

قرطبی می‌گوید: امر به تقوی در میان همه‌ی امت‌ها مشترک بوده است.^۲ و یکی از عالمان دینی بر دین نظر است که این آیه محور و قطب تمام آیه‌های قرآن است، زیرا بقیه‌ی آیه‌ها همه به گرد آن می‌گردد، هر گونه احسان و خیر زودرس یا دیررس، آشکار یا نهان که وجود دارد، تقوی راهی است برای رسیدن به آن، و ابزاری است برای دریافت آن، و هر گونه شر و بدی زودرس یا دیررس، آشکار یا پنهان، تقوی محافظی است و دژی مستحکم است برای رهایی از گزند و ضرر آن.

شیخ الاسلام ابن تیمیه درباره‌ی حدیث «اتَّقِ اللَّهَ حَيْثُ كُنْتَ»: «هرکجا هستی از خدا بترس» می‌گوید: «هیچ وصیت و سفارشی سودمندتر و کارآمدتر از وصیت خدا و پیامبر برای انسان صاحب خرد، ندیده‌ام»، خداوند فرمود: ﴿وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ﴾ [النساء: ۱۳۱] «ما به شما و کسانی که پیش از شما دارای کتاب بودند سفارش کردیم که از خدا بترسید». و پیامبر ﷺ وقتی معاذ را به یمن فرستاد به او سفارش کرد: «یا معاذ اتَّقِ اللَّهَ حَيْثُما كُنْتَ وَ اتَّبِعِ السِّيْئَةَ

۱- این سخن از داود طائمی نقل شده است: ابونعیم در حلیة الاولیاء (۳۵۸/۷) از ابوحازم سلمه بن دینار نیز نقل شده است. نیز همان ۲۳۵/۲.

۲- ن. ک: تفسیر قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ۴۰۸/۵.

الحسنة تَمَحُّهَا و خَالِقِ النَّاسِ بِخُلُقٍ حَسَنِ: «ای معاذ هر جا هستی تقوای خدا پیشه کن، هر کردار بدی را با کار نیک جبران کن تا آن را پاک کند، و با مردم نیک رفتار باش.»^۱

مشهور است که معاذ نزد پیامبر ﷺ جایگاه والایی داشت، به او گفت: «ای معاذ به خدا من تو را دوست دارم.»^۲

اکنون که محقق است او معاذ را دوست می‌داشته است، پیداست که وصیتش عمیق و با تأمل بوده است، چون انسان در وصیت و نصیحت به کسی که دوست می‌دارد نسبت به کسی که با او رابطه‌ای دوستانه‌ی ندارد، بیشتر تلاش و جدیت می‌کند، معاذ کسی است که پیامبر برای ابراز محبتش به او به نام خدا سوگند یاد کرد، پس وصیتش به او معلوم است چه جایگاهی دارد! به علاوه معاذ خود یکی از بزرگان صحابه و از سروران مردم بود، در حلال و حرام بسیار بااطلاع و دانا بود، پیامبر به او اعتماد زیادی داشت، او را به مناطق زیادی فرستاد، همچنان که به عنوان امیر، قاضی و حاکم و مفتی او را به یمن گسیل ساخت.^۳ روز رستاخیز معاذ بن جبل یک گام جلوتر از علما محشور می‌شود.^۴

۱- درجه‌ی حدیث حسن است: ترمذی (۱۹۸۷) بخش البر و الصلة، باب ما جاء فی معاشره الناس، دارمی (۲۷۹۱) بخش الرقاق، باب فی حسن الخلق، و احمد در مسند (۲۰۸۴۷) روایت کرده‌اند، البانی در صحیح الجامع (۹۷) آن را صحیح دانسته است. نیز ن. ک: مجموع الفتاوی (۶۵۴/۱۰) از شیخ الاسلام ابن تیمیه.

۲- صحیح است: ابوداود (۱۵۲۲) بخش الصلاة، باب فی الاستغفار، نسائی (۱۲۰۳) بخش السهو، باب نوع آخر من الدعاء، و احمد در مسند (۲۱۶۱۴) روایت کرده‌اند. البانی در صحیح الجامع (۷۹۶۹) آن را صحیح دانسته است.

۳- اشاره به روایتی دارد که بخاری (۴۳۴۷) بخش المغازی، باب بعث أبی موسی و معاذ الی الیمن قبل حجة الوداع و مسلم (۱۹) بخش الإیمان، باب الدعاء الی الشهداءتین و شرائع الإسلام آورده‌اند.

۴- روایت صحیحی است: حاکم در مستدرک (۳۰۱/۳) به شماره‌ی (۵۱۷۰) طبرانی در معجم کبیر (۲۹/۲۰) به شماره‌ی (۴۰) آورده‌اند. البانی در صحیح الجامع به شماره‌ی (۵۸۸۰) آن را صحیح دانسته است.

معاذ شبیه ابراهیم علیه السلام بود، ابن مسعود می‌گفت: «معاذ یک امت عابد و بر دین حنیف بود، او از مشرکین نبود». ^۱ ابن مسعود از مهاجران پیشگام بود که در علم و زهد جایگاه والایی داشت، و این چنین درباره‌ی معاذ سخن می‌گوید.

معاذ با آن موقعیت و جایگاه مرموق پیامبر به او گفت: «هر جا هستی تقوای خدا پیشه کن و هر رفتار اشتباه را با یک کار نیک جبران کن، و با مردم خوش رفتار باش!». اما اکنون در این روزگار ما از این سفارش پیامبر به شخصی که چنان مقام والایی داشته، چه فوایدی می‌توانیم برگیریم؟

بدیهی است که انسان، ولو داناترین عالمان باشد، یا پرهیزکارترین متقیان، باز محتاج تقوی است، چرا که انسان حالات مختلفی را تجربه می‌کند، گاهی ضعیف می‌شود، که برای اثبات و پایداری به تقوی نیاز دارد. «هر جا هستید تقوا پیشه کنید» چه نهان و چه آشکار. وصیت پیامبر بسیار نغز و پرمعناست، «به دنبال هر رفتار بد، کار نیکی بکن تا آن را جبران کند» سیئه را مقدم کرد چون در این موقعیت مقصود آن است، زمان پاک سازی و پوشاندن است و سیئه، رفتار و کردار بد باید پاک شود، مقدم شدنش به خاطر فضلش نیست، بلکه به خاطر این است که مشکلی است که باید حل شود. «با مردم نیک رفتار کن»، چیزهایی بین انسان و آفریدگار و بین انسان با انسان‌های دیگر هست. آدم زیرک پیوسته کارهای حسنه‌یی انجام می‌دهد تا سیئاتش را پاک کند، در این جا منظور تعلیم است، تعلیم اینکه مردم یاد بگیرند چگونه اشتباهات و خطاهای خود را از کارنامه‌ی اعمال خود پاک کنند.

پزشک نیز اگر بیمارش چیز مضر خورده باشد، او را به چیزی سفارش می‌کند که بیماری و دردش را برطرف کند. گویی گناه برای بنده مقرر شده، اما او باید از آن دوری کند و به همین سبب فرمود: «هر جا هستی تقوای خدا پیشه کن» ابتدا بر تقوای حریص باشید، آن را حفظ کنید، و اگر به گناهی گرفتار شدید، راه را می‌دانید: نیکی کنید تا آن را پاک کند. بنابراین این وصیت هم برای حقوق خداوند است و هم برای حقوق انسان‌ها. آن حضرت در آخرین وصیت‌هایش نیز همین سخن را به یارانش گفت.

۱- حاکم در مستدرک (۳۹۰/۲) به شماره‌ی (۳۳۶۷) این سخن را آورده است و گفته است: بنا به نظر بخاری و مسلم حدیث صحیحی است. نیز طبرانی در معجم کبیر (۵۹/۱۰) و طبرانی در تفسیرش (۱۹۱/۱۴) آورده‌اند.

عرباض حکایت می‌کند: «پیامبر ﷺ روزی در هنگام چاشتگاه موعظه‌ی غزایی برای ما ایراد فرمودند که اشک از چشم‌ها جاری ساخت و دل‌ها را به ترس و نگرانی انداخت، یکی از حاضران گفت: این موعظه‌ی شخصی است که وداع می‌کند، اکنون ای پیامبر خدا، چه توصیه‌ی برای ما دارید؟ فرمود: «أوصیتم بتقوی الله والسمع والطاعة...»: «شما را به تقوای خدا و فرمانبرداری و طاعت او سفارش می‌کنم».^۱

مردی نزد پیامبر ﷺ رفت و گفت: ای پیامبر خدا مرا نصیحتی بگو! فرمود: «تو را به تقوای خداوند توصیه می‌کنم که اصل هر کاری است» و در روایتی دیگر «تقوای خدا پیشه کن که زنده‌ی همه‌ی خیرات است».^۲

همچنین به ابوذر گفت: «ای ابوذر اندیشه کن در آن چه بعداً به تو می‌گویم». شش روز این سخن را خطاب به او گفت، چون روز هفتم فرا رسید، فرمود: «أوصیک بتقوی الله فی سرّ أمرک و علانیته»: «در امور نهان و آشکارت تو را به تقوای خدا توصیه می‌کنم».^۳

گذشتگان صالح پیوسته و مدام همدیگر را به تقوی توصیه می‌کردند، ابوبکر در خطبه‌هایش می‌گفت: «أوصیکم بتقوی الله».^۴ و هنگامی که نزدیکی وفاتش را حس کرد، این وصیت را به حضرت عمر ارایه کرد که: «ای عمر تقوای خدا پیشه کن».^۵ عمر

۱- صحیح است: ابوداود (۴۶۰۷) بخش السنة، باب فی لزوم السنة، و ترمذی (۲۶۷۶) بخش العلم، باب ما جاء فی الاخذ بالسنة و اجتناب البدع روایت کرده‌اند، ترمذی آن را حدیث عالی و درستی می‌داند، نیز ابن ماجه (۴۲) بخش المقدمة، باب اتباع سنة الخلفاء الراشدين المهديين و احمد در مسند (۱۶۶۶۹۲) آن را ذکر کرده‌اند. البانی در صحیح الجامع (۲۵۴۹) آن را صحیح دانسته است.

۲- حدیث نیکویی است: امام احمد در مسند (۱۱۳۶۵) آن را نقل کرده است، البانی در صحیح الجامع به شماره‌ی (۲۰۴۳) آن را نیکو دانسته است.

۳- حدیث نیکویی است: امام احمد در مسند (۲۱۰۶۳) نقل کرده و البانی در صحیح الجامع به شماره‌ی (۲۵۴۴) آن را نیکو دانسته است.

۴- ابونعیم در حلیة الاولیاء (۳۶/۱) و ابوجعفر طبری در الریاض النضرة (۲۴۴/۲) روایت کرده‌اند.

۵- ابونعیم در حلیة الاولیاء (۳۶/۱) و ابوجعفر طبری در الریاض النضرة (۲۴۴/۲) روایت کرده‌اند.

نیز همین وصیت را برای پسرش نوشت: «اما بعد، تو را به تقوای خدا سفارش می‌کنم».^۱

حضرت علی بن ابی طالب مردی را به فرماندهی سپاهی منصوب کرد و به او گفت: «تو را به تقوای خدا - که بی‌گمان با او روبه‌رو خواهی شد - سفارش می‌کنم».^۲

عمر بن عبدالعزیز در نامه‌یی خطاب بر شخصی نوشت: «تو را به تقوای خدا سفارش می‌کنم که غیر از آن چیزی را قبول نمی‌کند، و جز اهل تقوی به کسی رحم نمی‌کند و جز با وجود تقوی کسی را ثواب نمی‌رساند، سفارش کنندگان به آن زیادند، اما عمل کنندگان به آن اندک، امیدوارم خداوند ما را و شما را از شمار متقیان در آورد».^۳ او هنگامی که امیر شد، خداوند را ستایش و ثنا گفت، و افزود: «شما را به تقوای خدا سفارش می‌کنم، تقوای خدا جای همه چیز را پر می‌کند، اما هیچ چیز جای آن را نمی‌گیرد».^۴ تقوی می‌تواند جای هر چیز دیگری را بگیرد و کمبود را جبران کند، اما وقتی از دست برود چیزی جای خالی آن را پر نمی‌کند.

شخصی از یونس بن عبید خواست او را نصیحت کند، او گفت: «تو را به تقوای خدا و نیکوکاری توصیه می‌کنم، چرا که خداوند با کسانی است که تقوا پیشه می‌کنند و نیکوکارند».^۵

یکی از پیشینیان در نامه‌یی به برادرش نوشت: «تو و خود را به تقوا سفارش می‌کنم، که بهترین توشه برای دنیا و آخرت است، و آن را مسیرت به سوی هر خیر و گریزگهت از هر شری بگردان، خداوند برای اهل تقوی رهایی از هر چه که از آن می‌ترسند و روزی آن‌ها را از جایی که گمان نمی‌کنند، تضمین کرده است».^۶

۱- ابن رجب حنبلی در جامع العلوم و الحکم (۱۶۱/۱) آورده و آن را به عمر نسبت داده که در وصیت به پسرش بیان کرده است.

۲- خلال در کتاب السنة (۱۱۴/۱) روایت کرده است.

۳- ابونعیم در حلیة الاولیاء (۲۶۷/۵) ذکر کرده است.

۴- ابونعیم در حلیة الاولیاء (۲۹۷/۵) و ابن رجب حنبلی در جامع العلوم و الحکم (۱۶۱/۱) این سخن را آورده‌اند.

۵- ابن رجب حنبلی در جامع العلوم و الحکم (۱۶۱/۱) روایت کرده است.

۶- ابن رجب حنبلی، همان (۱۶۱/۱).

ابن سماک واعظ نیز به برادرش نوشت: «اما بعد، تو را به تقوای خدا که همرازت در نهانخانه‌ی دل و مراقب تو در دنیای بیرون است، توصیه می‌کنم، همیشه و در همه حال، چه در روز و چه در شب، خداوند را در ذهن داشته باش، به اندازه‌ی نزدیکی خدا به تو و قدرتش بر تو، از او بترس، و بدان که هرگز از زیر سلطه‌ی او به زیر سلطه‌ی کس دیگری نخواهی رفت، و هرگز از ملک او به ملک دیگری بیرون نمی‌روی، لذا ترس و حذرت از او خیلی باید زیاد باشد، و السلام».^۱

پیامبر ﷺ در دعای خود از خدا تقوای طلب می‌کرد: «اللَّهُمَّ أَسْأَلُكَ الْهُدَى وَالتَّقَى وَ الْعِفَافَ وَ الْعَنَى»: «خدایا من، هدایت، پرهیزکاری، پاکدامنی و بی‌نیازی را از تو می‌خواهم».^۲

در دعای سفر نیز فرمود: «اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ فِي سَفَرِنَا هَذَا الْبِرَّ وَالتَّقْوَى وَ مِنْ الْعَمَلِ مَا تَرْضَى»: «خدایا در این سفرمان احسان و تقوی و کارهایی را که مورد خشنودی توست، از تو می‌خواهیم».^۳ همچنان که به یک شخص مسافر سفارش کرد: «أوصيك بتقوى الله و التكبير على كل شرفٍ»: «تو را به تقوای خدا و تکبیر گفتن بر روی هر جای بلندی توصیه می‌کنم».^۴

لذا تقوی به ویژه در سفر ارزش مخصوصی پیدا می‌کند، مسافر مکان و احوالش عوض می‌شود، چه بسا در دیار غربت، در کشورهای بیگانه‌یی خواهد بود که از آن چه در کشور و شهر خود از آن می‌ترسید، ترسی ندارد، اگر رازش آشکار شود، ترس فضیحت و رسوایی ندارد. اما در شهر خود از رسوایی می‌هراسد، از این روست که پایبندی و تمسک به تقوی در سفر بسیار مهم است و جایگاه والایی دارد. به هر حال

۱- ابونعیم در حلیة الاولیاء، (۲۰۶/۸) و ابن جوزی در صفة الصفة (۱۷۵/۳)، ابن رجب حنبلی در جامع العلوم و الحکم (۱۶۲/۱) از سخنان ابن سماک واعظ آورده‌اند.

۲- صحیح است: مسلم (۲۷۲۱) بخش الذکر و الدعاء، باب التعود بالله من شر ما عمل و من شر ما لم یعمل، آورده است.

۳- صحیح است: مسلم (۱۳۴۲) بخش الحج، باب ما یقول إذا ركب الی سفر الحج و غیره.

۴- صحیح است: ترمذی (۳۴۴۵) بخش الدعوات، باب ما یقول إذا ودع انساناً، روایت کرده و آن را حدیث نیکو دانسته است، ابن ماجه (۲۷۷۱) بخش الجهاد، باب فضل الحرس و التكبير فی سبیل الله، و احمد در مسند (۸۱۱۱) آن را آورده‌اند. البانی در صحیح الجامع به شماره‌ی (۱۲۸۶) آن را صحیح دانسته است.

انسان چه در سفر باشد و چه در حضر باید از خدا بخواهد به او تقوی عطا کند. چنانکه پیامبر ﷺ می‌فرمود: «اللَّهُمَّ آتِ نَفْسَنَا تَقْوَاهَا وَ زَكَّاهَا أَنْتَ خَيْرُ مَنْ زَكَّاهَا أَنْتَ وَلِيُّهَا وَ مَوْلَاهَا»: «خدایا به ما تقوا عنایت فرما، نفس ما را پاکیزه بگردان، تو بهترین تزکیه دهنده هستی و سرپرست و صاحب جان‌ها و نفس‌های مایی».^۱

به علاوه قبل از پیامبر گرامی اسلام همه‌ی فرستادگان و پیامبران الهی به تقوی سفارش کرده‌اند: ﴿إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ﴾ [الشعراء: ۱۰۶] «هنگامی که برادرشان نوح به آن‌ها گفت: «آیا نمی‌پرهیزید؟»، ﴿إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ﴾ [الشعراء: ۱۲۴] (چون برادرشان هود گفت: «آیا نمی‌ترسید؟»)، ﴿إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ﴾ [الشعراء: ۱۴۲] (چون برادرشان صالح به آن‌ها گفت «آیا پرهیز نمی‌کنید؟»)، ﴿إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ لُوطٌ أَلَا تَتَّقُونَ﴾ [الشعراء: ۱۶۱] (چون برادرشان لوط به آن‌ها گفت: «آیا نمی‌ترسید؟») حضرت شعیب به صاحبان بیشه که داستان مشهور است، گفت: ﴿إِذْ قَالَ لَهُمُ شُعَيْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ﴾ [الشعراء: ۱۷۷] «چرا نمی‌ترسید؟» یعنی چرا تقوی پیشه نمی‌کنید؟ برای موسی عليه السلام دستور آمد: ﴿أَنْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾ قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلَا يَتَّقُونَ ﴿۱۱﴾ [الشعراء: ۱۰-۱۱] «به سوی قوم ستمکار برو، قوم فرعون، آیا آن‌ها نمی‌ترسند؟»

بر بال تقوی

تقوی زیباترین و بهترین لباس و آرایشی است که انسان خود را با آن می‌آراید: ﴿يَبْنَیْءَ آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُورِي سَوْءَاتِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذَٰلِكَ خَيْرٌ﴾ [الأعراف: ۲۶] «ای فرزندان آدم لباسی برای شما فرو فرستادم که برایتان زینت است و شرمگاهتان را می‌پوشاند و لباس تقوا بهتر است.» خداوند منت بر سرشان نهاده و این نعمت را به آن‌ها داده است.

۱- صحیح است: مسلم (۲۷۲۲) بخش الذکر و الدعاء، باب التعوذ بالله من شر ما عمل و من شر ما لم يعمل روایت کرده است.

طبق قاعده اشاره به چیزی در ضمن ابراز منت افاده‌ی مباح بودن می‌کند، مثلاً ﴿لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا﴾ [النحل: ۱۴] «تا از آن گوشت تازه خوراکتان شود و زینتی را برای آرایش خود استخراج کنید.» مادام که آمدنش در مقام منت باشد، به معنای مباح بودن آن است، چون خداوند به خاطر چیزی که بر بندگان حرام کرده، بر آن‌ها منت نمی‌نهد، بلکه او به خاطر آن چه حلال گردانده، منت بر آن‌ها گذاشته است: ﴿يَبْنِيْ عَادَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوْءَ تِكُمْ وَرِيْشًا﴾ [الأعراف: ۲۶] «ای فرزندان آدم لباسی برای شما فرو فرستادم که برایتان زینت است و شرمگاهتان را می‌پوشاند.» در عین حال چیز دیگری که مهمتر است، برای آن‌ها یادآوری کرده است به لباس معنوی غیر از لباسی که لمس می‌شود و محسوس و البته گرانقدرتر و والا تر است، اشاره کرده است: «لباس تقوا بهتر است». لباس که عورت‌های بدن را می‌پوشاند، لباس اصلی است و «ریشاً» یعنی آن چه مایه‌ی تجمل، زیبایی و آراستگی است، وقتی انسان را به چیز که ظاهرش را با آن بپوشاند، آگاه کرد، در گام بعدی آن‌ها را از چیزی خبردار کرد که باطن و درون‌شان را با آن بپوشاند، و چون آن مایه‌ی زینت و آرایش ظاهر است، به آن‌ها باز نمود، آن‌ها را از آن چه مایه‌ی زینت و آرایش درون و باطن است، آگاه ساخت.

إِذَا الْمَرْءُ لَمْ يَلْبَسْ ثِيَابًا مِنَ التَّقَى تَقَلَّبَ عَرِيَانًا وَّ إِن كَانَ كَاسِيًا
وَّ خَيْرٌ لِّبَاسِ الْمَرْءِ طَاعَةُ رَبِّهِ وَّ لِأَخِيرِ فِيمَنْ كَانَ اللَّهُ عَاصِيًا
اگر آدمی پوششی از تقوا نداشته باشد، مانند این است که عریان بگردد در حالی که لباس به تن دارد.

بهترین لباس برای انسان لباسی از طاعت پروردگار است و آن کس که از پروردگار خود عصیان می‌کند هیچ بهره‌ی نخواهد برد.

لباس تقوی یعنی کردار نیک، شرمگینی، سیمای نیک، دانش و عمل صالح. گاهی بعضی از مردم فکر می‌کنند لباس تقوی جامه‌ی است که زبر و زمخت باشد...! این دیدگاه بی‌گمان نادرست است. انسان باید چیزی بپوشد که در دسترسش باشد و البته تواضع و میانه‌روی را از یاد نبرد. هرکس به خاطر خدا در آرایش و پوشش خود تواضع

داشته باشد، خداوند روز قیامت جامه‌های زینتی بی‌نظیر و زیبارویان درشت چشم را نصیبش می‌کند.^۱

به علاوه تقوی بهترین توشه‌ی راه است، ﴿وَنَزَّوْدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ وَاتَّقُونَ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ﴾ [البقرة: ۱۹۷] «زاد و توشه تهیه کنید که بهترین توشه پرهیزگاری است. ای خردمندان از من بترسید». وقتی خداوند بندگان را به آماده شدن برای سفر امر فرمود، چنان نسبت به آنان مهربان و دلسوز است که دستور داده، آن چه برای‌شان مفید است، با خود ببرند، نخست که مجهز، به سفر بروند، و این یک مسأله‌ی دنیوی است، در سفر خطرهای زیادی هست. انسان با مشکلات و تنگناهایی روبه‌رو می‌شود که چه بسا مجبور شود، دست خود را به سوی مردم دراز کند - که مکروه است - او آن‌ها را سفارش کرده که چیزی با خود ببرند که برای همیشه حتی در دنیا نیز مفید باشد و گفت بهترین توشه تقوی است. تقوای من پیشه کنید ای صاحب خردان! این توشه در آخرت نیز مفید است.

علت فرود آمدن این آیه این است که اهالی یمن به سفر حج می‌رفتند و توشه‌ی با خود نمی‌بردند، می‌گفتند ما به خدا توکل کرده‌ایم، او غذا و مایحتاج به ما می‌دهد، و با این کار باعث ایجاد زحمت و سنگینی برای مردم می‌شدند و دست کمک به سوی آن‌ها دراز می‌کردند. به دنبال این قضیه این آیه فرود آمد.^۲

اولیای خدا و تقوی

کسانی که تقوای خدا پیشه می‌کنند و آن را به درستی به کمال می‌رسانند، در حقیقت این‌ها اولیای خدا هستند نه کسانی که بر دریا راه می‌روند و در هوا پرواز می‌کنند: ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴿۶۲-۶۳﴾ [یونس: ۶۲-۶۳] «آگاه باش که دوستان خدا نه ترسی دارند و نه غمگین

۱- روایت نیکی است: ترمذی (۲۴۸۱) بخش صفة القيامة و الرقائق و الورع آورده و گفته است: حدیث نیکویی است؛ نیز احمد، مسند (۱۵۲۰۴) البانی در صحیح الجامع به شماره‌ی (۶۱۴۵) آن را نیکو دانسته است.

۲- صحیح است: بخاری (۱۵۲۳) بخش الحج، باب قوله الله تعالی ﴿وَاتَّقُونَ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ﴾ روایت کرده است.

می‌شوند. آنان کسانی هستند که ایمان آوردند و تقوای الهی پیشه کردند»، ﴿وَاللَّهُ وَلِيٌّ
 الْمُتَّقِينَ﴾ [الباقیة: ۱۹] «خداوند دوست پرهیزکاران است.» بنابراین پرهیزکاران
 شایستگان راستین دوستی خداوند هستند، آنان که در انجام طاعت‌ها و نوافل تلاش
 می‌کنند: «وَلَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّى أُحِبَّهُ»: «بنده‌ی من پیوسته با نوافل
 به من نزدیکی می‌جوید، تا اینکه او را دوست می‌دارم».^۱

از این منظر دروغ و شیادی کسانی که می‌گفتند ما اولیای صوفیه هستیم، آشکار
 می‌گردد؛ آنان که در ولادت‌ها می‌رقصند، بر طبل‌ها می‌نوازند، به این طرف و آن طرف
 متمایل می‌شوند و ادعای صرع و از خود بیخودی می‌کنند، با غلامان زیبارو و زنان
 همنشین می‌شوند - چنانکه برخی از علما از آن‌ها نقل کرده‌اند - آنان منحرفان صوفیه
 هستند، به بیراهه رفته‌اند، می‌گویند ما اولیای خدا هستیم، و مردم از آن‌ها فریادرسی
 می‌کنند...!!

از جمله خرافات صوفیه حکایتی است که می‌گویند: گروهی پشت سر یکی از آنان
 که ادعا می‌کنند ولی الله هستند، به نماز ایستادند، چون به سجده رفتند، زمان زیادی
 درنگ کرد، مردم سرشان را بلند کردند، دیدند همچنان در سجده است، بار دیگر نگاه
 کردند، دیدند در همان حال است، پس از نماز گفتند نگرانت شدید! او آستین‌های
 پیراهنش را به آن‌ها نشان داد که خیس شده است! پرسیدند کجا بودی؟ گفت:
 جماعتی از مردم بر روی دریا در حال غرق شدن از من کمک خواستند، به کمک آن‌ها
 رفتم، نجات‌شان دادم و به نماز برگشتم...!!

حکایت این اولیای ادعایی در دنیای بدعت‌ها و خرافات زیاد است و بیانش به طول
 می‌انجامد. خداوند نشانی به ما داده است که با آن اولیای خود و اولیای شیطان را از
 هم باز شناسیم: ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [الذین ءآمنوا
 وَكَانُوا يَتَّقُونَ] ﴿۱۳﴾ [یونس: ۶۲-۶۳] «آگاه باشید که دوستان خد نه ترسی دارند و نه
 غمیگن می‌شوند، آنان کسانی هستند که ایمان آوردند و تقوا پیشه کردند»، ﴿إِنَّ
 أَوْلِيَاءَهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [الأنفال: ۳۴] «اولیاء مسجد
 (مسجد الحرام) فقط پرهیزگارانند ولی بیشتر آن‌ها نمی‌دانند».

۱- صحیح است: بخاری (۶۵۰۲) بخش الرقاق، باب التواضع روایت کرده است.

تقوی میزان سنجش

خداوند تقوی را میزان برتری مردم قرار داده است: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَى﴾ [الحجرات: ۱۳] «گرامیتین شما نزد خدا باتقواترین شماست.» از پیامبر ﷺ سؤال شد: گرامیتین مردم چه کسی است؟ و بالاترین آن‌ها از لحاظ حسب و نسب چه کسی است؟ فرمود: «الکریم بن الکریم بن الکریم یوسف بن یعقوب ابن اسحاق بن ابراهیم علیہ السلام»: «یوسف پسر اسحاق پسر حضرت ابراهیم علیہ السلام که همه بزرگوار و سخاوتمند بودند» گفتند: ای پیامبر خدا سؤال ما این نبود! پس از آن برای آن‌ها روشن کرد و توضیح داد و چون بار دیگر پرسیدند گرامیتین مردم کیست؟ فرمود: «پرهیزکارترین آن‌ها»^۱. بنابراین فضل و کرم تنها با تقوای الهی مشخص می‌شود، نه به منسوب بودن به قبایل. شاعر سروده است:

فَقَد رَفَعَ الْإِسْلَامَ سَلْمَانَ فَارِسٍ وَقَدْ وَضَعَ الْكُفْرَ الشَّرِيفَ أَبَاهِبٍ

اسلام سلمان را که از ملت فارس بود مقامی والا داده و کفر، ابولهب را - که از بزرگان بود - بی‌مقدار کرده است.
گویند سلمان می‌گفت:

أَبِي إِسْلَامَ لَا أَبَ لِي سِوَاهُ إِذَا افْتَخَرُوا بِقَيْسٍ أَوْ تَمِيمٍ

وقتی مردم به قبیله‌های قیس و تمیم افتخار می‌کنند، من با عزت و افتخار می‌گویم پدر من اسلام است و غیر از آن پدر دیگری ندارم.

نشان ارزش و جایگاه بزرگ تقوی این است که خداوند به خاطر آن دستور به همیاری داده است و مصلحت انسان‌ها جز با تقوی رعایت نمی‌شود: ﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى﴾ [المائدة: ۲] «و به نیکی و پرهیزگاری یاور یکدیگر باشید».

نشانه‌های تقوی

تقوی سرچشمه‌ی فضیلت‌هاست. درختی است با شاخ و برگ‌ها و میوه‌های رنگارنگ: مهربانی، وفاداری، راستگویی، عدالت، ورع، بخشش، سخاوتمندی و... همه

۱ صحیح است: بخاری (۳۴۹۰) بخش المناقب، باب قول الله تعالی: «یا ایها الناس إنا خلقناکم من ذکر و أنثی» و مسلم (۲۳۷۸) بخش الفضائل، باب من فضائل یوسف علیه السلام روایت کرده‌اند.

از میوه‌های این درخت است. وقتی پرورش بیابد، و به بار بنشیند، آرامش و اطمینان را به قلب مؤمن ارزانی می‌دارد.

حضرت علی علیه السلام به گورستانی رفت و گفت ای ساکنان قبرها! چه خبرهایی برای ما دارید؟ خبرهای پیش ما از این قرار است که دارایی‌هایتان تقسم شده، در خانه‌هایتان کسان دیگری ساکن شده‌اند و همسرانتان ازدواج کرده‌اند. سپس گریست و گفت: به خدا اگر قادر به پاسخگویی باشند بی‌گمان می‌گویند: ما به تحقیق پی بردیم که بهترین توشه تقوی است.^۱

از جمله ویژگی‌ها و صفات متقیان می‌توان به این‌ها اشاره کرد: رهایی از آفت غفلت و کوچک شماری گفته‌ها و کرده‌های ناشایست؛ اظهار بیزاری و انزجار از کارهای زشت؛ و اگر به هر گونه اعمال زشتی آلوده گردد، ناراحت و متأسف شود، و خالصانه و مخلصانه برای زدودن زنگار آن به سوی خدا روی آورد و به او پناه ببرد و خواستار بخشش و مغفرت شود. خداوند فرمود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَٰئِفٌ مِّنَ الشَّيْطٰنِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾ [الأعراف: ۲۰۱] «پرهیزگاران وقتی گرفتار وسوسه‌های شیطانی شوند خدا را یاد می‌کنند و بصیرت می‌یابند.» اگر حالت‌های ناپسند و شیطانی بر آن‌ها چیره شود، هرگز آرام و قرار نخواهند یافت، مگر از آن احوال بیرون رفته و با توبه و استغفار خواستار رهایی و جبران مافات شوند.

پرهیزگاران همیشه و در همه حال به یاد خدا هستند، زیرا یاد خدا شیطان و وسوسه را از آن‌ها می‌راند، هر گونه ناپاکی و آلودگی که از ناحیه‌ی شهوت‌ها و شبهه‌ها به درون آن‌ها راه یابد و هر تیر زهرآگینی را که قلبشان را هدف قرار دهد، می‌زداید و دفع می‌کند: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيٰتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمٰنًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾ [الأنفال: ۲-۴] «مؤمنان کسانی هستند که هر وقت نام خدا برده شود، دل‌هاشان بترسد و چون آیاتش بر آن‌ها خوانده شود ایمان‌شان فزونی یابد و به پروردگارشان توکل کنند، آن‌ها که نماز را برپا می‌دارند و از آنچه روزی‌شان داده‌ایم انفاق می‌کنند. مؤمنان

۱- ابن عبد بر در التمهید (۲۴۲/۲۰) از علی بن ابی طالب روایت کرده است.

حقیقی آنان هستند که نزد پروردگارشان درجاتی عالی و آمرزش و روزی فراوان دارند».

شیوه‌های رسیدن به تقوی

برای دست یافتن به تقوی و مسلط کردن این خصیصه بر تمام اعضای ظاهر و باطن می‌توان از این نکات کمک گرفت: خدا را بیشتر از هر چیز دیگر دوست بدانید، همیشه مراقبت و عنایت خدا به انسان را به دل دریابید، از عواقب گناه و معصیت آگاه باشید، یاد بگیرید چگونه در برابر هوای نفس ایستادگی کنید و بر آن چیره شوید، نیرنگ‌ها، فریب‌ها و وسوسه‌های شیطان را بشناسید، و احساس کنید.

گرچه بیان این امور و صحبت کردن درباره‌ی آن آسان است، اما در عمل و اجرا بسیار سخت است. انسان اکثراً فراموش می‌کند که خداوند از هر لحاظ مراقب اوست، بدین معنی که هم اعمال، رفتار و حرکت‌هایش را می‌بیند و هم او را از بلاها، خطرهای و لغزش‌ها حفظ می‌کند، کما اینکه انسان به سادگی از کنار نکته‌های مهمی مانند این فرموده‌ی پیامبر ﷺ می‌گذرد: «عبدالله كأنك تراه»: «خداوند را چنان عبادت کنید که انگار او را می‌بینید».^۱

إذا ما خلوت الدهر يوماً فلا تقل خلوتٌ و لكن قل على رقيب

اگر روزی در جاهای خلوت و دور از نگاه دیگران باشید، نگویید در جای خلوتی هستم که هیچکس نیست، بلکه بگویید کسی مراقب من است. / چنین گمان مبر که خداوند حتی یک لحظه غافل می‌شود و یا هر چه را که پنهان کنید پوشیده می‌ماند.^۲

برای شناخت درد و رنج‌ها و مفاسدی که در امور ناروا وجود دارد، کافی است انسان در آن چه برای بزرگان و ملت‌های پیشین اتفاق افتاده است، تأمل و تفکر کند، چه چیزی باعث رانده شدن پدر و مادرمان از بهشت شد؟ چرا از سرای سعادت، لذت،

۱- صحیح است: بخاری (۵۰) بخش الایمان، باب سؤال جبرئیل النبی ﷺ، و مسلم (۸) بخش الایمان، باب بیان الاسلام و الایمان و الإحسان، روایت کرده‌اند.

۲- بیهقی در شعب الایمان (۲۶۱/۵) به شماره‌ی (۷۲۹۲) این آیات را آورده و گفته است امام شافعی رحمه الله آن را همیشه زمزمه می‌کرد، ابونعیم در حلیة الاولیاء (۲۲۰/۹) آن را آورده و گفته امام احمد آن را می‌خواند.

شادکامی و شادمانی به سرای اندوه و درد کشیده شدند؟ به خاطر نافرمانی...
سریچی... معصیت!

چه چیز باعث شد ابلیس از فرمانروایی آسمان عزل شود و طرد گردد، مورد لعنت قرار گیرد و ظاهرو باطنش مسخ شود؟! به زشت‌ترین شکل در آید؟ و نزدیکی‌اش به دوری، رحمت در حقش به لعنت و بهشت برای او مبدل به دوزخ گردد؟ چه عاملی سبب شد در برابر خداوند به نهایت گستاخی بوزد و فاسق و مجرم شود و به رهبری بشریت به سوی هر گونه فساد و نابه‌کاری اقدام کند؟ معصیت... نافرمانی...!!

ساکنان زمین چرا همگی در معرض نابودی به وسیله توفان قرار گرفتند، چنانکه آب به قله‌های کوه‌ها رسید و همه جا را فرا گرفت؟ به چه علت باد نابارور بر قوم عاد مسلط شد و آن‌ها را بیهوش نقش بر زمین کرد؟ چه چیزی باعث شد که قوم ثمود با فریادی هراسناک و گوشخراش قلب‌هایشان در سینه پاره-پاره گردد...؟ چه عاملی سرزمین ثمود... سرزمین قوم لوط را بالا برد... تا جایی که ملایکه صدای سگ‌هایشان را می‌شنیدند و آن‌گاه آن‌ها را بر آن‌ها واژگون کرد و سنگ بر آن انداخت و به جای آن چیزهای بدبویی قرار داد که هیچ‌گونه آثار زندگی در آن یافت نمی‌شد...؟ چه عاملی عذاب را بسان سایبانی بر قوم شعیب فرستاد و بر سرشان آتش باراند...؟ چه چیزی فرعون و قومش را به کام دریا فرستاد... و روح‌هایشان به دوزخ منتقل گشت تا هر سپیده‌دم و شامگاه بر آتش عرضه شوند...؟ جسدهایشان در دنیا غرق شد و روح‌هایشان طعمه‌ی آتش و دیدار به قیامت...!!

بنابراین اندیشه و تفکر در مصیبت‌ها و عذاب‌های ناشی از گناه، آدمی را به سوی تقوی راه می‌نماید.

تَفْنَى الْاَلْاَذَاةَ مِّنْ نَّالٍ لَّدَتِهَا مِنْ الْحَرَامِ وَ يَبْقَى الْاِثْمُ وَ الْعَارُ

تَبْقَى عَوَاقِبُ سَوْءٍ مِنْ مَغْبَتِهَا لَاخِرٌ فِى لَذَّةٍ مِنْ بَعْدِهَا النَّارُ

هرکس لذت گناه را بچشد، به زودی لذتش از بین می‌رود و بار گناه و لکه‌ی ننگ برایش می‌ماند. / در نهایت عاقبت بد از آن به جای می‌ماند، بی‌گمان لذتی که به دنبال آن آتش است هیچ فایده‌ی برای هیچکس ندارد.^۱

۱- ابونعیم در حلیة الاولیاء (۲۲۱/۷) و ابن جوزی در صفة الصفوة (۱۳۰/۳) آورده‌اند.

مردی با زنی هم‌آغوشی کرد، زن حامله شد و او سرگردان و حیران، نمی‌دانست، چه کار کند: آیا تن به رسوایی در خانواده و عشیرت دهد و با او ازدواج کند؟ یا بچه را در شکم مادرش بکشد؟ که این جنایتی بزرگتر بود! یا اینکه زن را با بچه به حال خود رها کند و در آوارگی و بی‌خانمانی بیندازد، که در هر صورت از هر طرف مصیبت بود و درد و ماتم...!! این است نتایج لذت یک لحظه‌یی که تا قام قیامت بدی و زشتی آن می‌ماند!

انسان با تأمل در چنین اموری می‌تواند به تقوی برسد و یاد بگیرد چگونه با هوای نفس مقابله کند: ابتدا اندیشه‌ها و افکارش را اصلاح کند، از فکر معصیت و شر بپرهیزد، از آن به شدت دوری کند، این کار ممکن است برایش سخت و دردناک باشد، ولی نباید فراموش کرد که چشم‌پوشی و کنترل نفس از تجاوز به محدوده‌ی حرام آسان نیست، اما آسایش و لذت بی‌مثال سرای جاوید را به ارمغان می‌آورد.

أَنْتَ فِی دَارِ شَتَاتٍ فَتَأْتَهُ لَشْتَاتُكَ
وَأَجْعَلِ الدُّنْيَا كَيْوَمِ صُومَتَهُ عَنِ شَهْوَاتِكَ
وَأَجْعَلِ الْفَطْرَ عِنْدَ اللَّهِ فِی یَوْمِ وِفَاتِكَ

شما اکنون در سرای آشفتگی و پریشانی هستید، پس پریشانی و درماندگی خویش را دریابید! تمام دنیا را مثل یک روز فرض کنید که روزه گرفته‌اید و از شهوت‌ها دوری کرده‌اید! و تنها در هنگام رسیدن به خدا در سرآغاز مرگ روزه‌اتان را باز کنید!

لَا خَيْرَ فِيمَنْ لِيَأْرَاقِبُ رَبَّهُ عِنْدَ الْهُوَى وَيَخَافُهُ إِيمَانًا
حَجَبِ التَّقَى سُبُلِ الْهُوَى فَأَخُو التَّقَى يَجْشَى إِذَا وَافَى الْمَعَادَ هَوَانًا

کسی که در برابر هوا و هوس از پروردگار پروا نمی‌کند و از او نمی‌ترسد، هیچ بهره‌یی حاصل نمی‌کند. / تقوی راه هوا و هوس را می‌بندد، انسان باتقوی از اینکه با خواری در پیشگاه خدا حضور یابد، می‌ترسد!

مَا إِنْ دَعَانِي الْهُوَى لِفَاحِشَةٍ إِلَّا نَهَانِي الْحِيَاءُ وَالْكَرَمُ
فَلَا إِلَيَّ فَاحِشٌ مَدَدْتُ يَدِي وَلَا مَشَتْ بِي لَرِييَةِ قَدَمٍ

هرگاه هوای نفس مرا به کار ناپسندی فرا می‌خواند شرم خود و کرم رب مرا از آن نهی می‌کنند.

هرگز به سوی کار زشت دست دراز نکرده‌ام و به جاهای گناه و دامگه بلا گام ننهادم.

چنان که پیشتر اشاره شد، این امر چه بسا در آغاز سخت و ناممکن بنماید، اما بهتر از خار، چرک آب و خونابه‌ی روز قیامت است. انسان گاهی از روی شجاعت و شهامت و مردانگی از معصیت و گناه پرهیز می‌کند که اگر دقیق بنگرد هیچ اثری از رذالت و خواری در آن نیست.

وَأَغْضُ طَرْفِي إِنْ بَدَت لِي جَارْتِي حَتَّى يُوَارِيَ جَارْتِي مَأْوَاهَا

اگر زن همسایه‌ام بیرون بیاید، چشم فرو می‌بندم تا به خانه‌اش برود.

این سخن یک انسان در دوران پیش از اسلام است که با افتخار و شهامت از آن یاد می‌کند، پس از اسلام باید چگونه عمل کرد...؟ وقتی انسان می‌تواند به خاطر شرم و حیا خجالت زدگی در برابر مردم از برخی گناهان دوری کند، اگر به خداوند و مقام او فکر کند، چه کار می‌کند؟ شکی نیست اگر تفکر درست باشد، دوری از گناه استوارتر و عظیم‌تر است.

مردمان باید نیرنگ‌های ابلیس را بشناسند تا از آن پروا کنند. او برای به دام انداختن مردم روش‌های زیادی دارد. انسان باید از آن آگاه باشد و خود را در برابرش حفظ کند. مثلاً او را به امور بیهوده سرگرم می‌کند تا از کارهای بهتر باز بماند و یا از راه شرک بر او وارد می‌شود.

ویژگی‌های پرهیزگاران

خداوند از ویژگی‌های پرهیزگاران در قرآن به چند مورد اشاره کرده است:

۱- آن‌ها به غیب ایمان دارند: ﴿هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ۝ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾ [البقرة:

۳-۲] «راهنمای پرهیزگاران است. آنان که به غیب ایمان دارند».

۲- اهل بخشش و گذشت هستند: ﴿وَأَن تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ﴾ [البقرة: ۲۳۷] «اگر

گذشت کنید به پرهیزکاری نزدیکتر است».

۳- گناه کییره مرتکب نمی‌شوند و گرد گناه صغیره نمی‌گردند، و چون به گناهی

گرفتار آیند، شتابان توبه می‌کنند: ﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ

الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ ﴿۳۱﴾ [الأعراف: ۲۰۱] «پرهیزگاران وقتی گرفتار وسوسه‌های شیطانی شوند خدا را یاد می‌کنند و بصیرت می‌یابند».

۴- در گفتار و کردار راست و درستند: ﴿وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ﴿۳۳﴾ [الزمر: ۳۳] «آن کس که سخن راست را آورد و آن را تصدیق کرد از پرهیزگاران است». آن کس که خبر درست را آورد محمد ﷺ بود و آن کس که او را تصدیق کرد ابوبکر بود. ﴿وَأُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ﴿۷۷﴾ [البقرة: ۱۷۷] «اینان راستگویان و پرهیزگارانند». این آیه معلوم می‌کند که پرهیزگار، راستگو است.

۵- مناسک الهی را بزرگ می‌دارند: ﴿ذَلِكَ وَمَنْ يُعِظْ شَعْبًا اللَّهُ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ ﴿۳۲﴾ [الحج: ۳۲] «همچنین بزرگ داشتن شعایر الهی، به راستی از پرهیزکاری دل‌هاست».

بزرگ داشت مناسک خداوند به چه معناست؟ یعنی انسان حریم‌های پروردگارش را گرامی بداند و آن را زیر پا نگذارد، دستورهای خدا را بزرگ بداند و آن را درست اجرا کند، و هر چه از او خواسته شود بهترین و ارزشمندترین را بیاورد، اگر قربانی از او خواسته می‌شود برای حج، بهترین و چاق‌ترین حیوان را انتخاب کند، گرانبهارترین و دوست‌داشتنی‌ترین را بیاورد، این یعنی بزرگ داشت مراسم خداوند، هر چیزی که خداوند به آن دستور داده باشد در شمار شعایر اوست. نشانه‌گذاری حیوان قربانی که در حج به تبعیت از سنت انجام می‌دهند، برای این است که اشتباه نشود، و اگر گم شد آسان پیدا شود.

۶- خواستار عدالتند و طبق آن حکم می‌کنند: ﴿وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا أَعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ ﴿۸﴾ [المائدة: ۸] «و دشمنی با گروهی شما را وادار به ترک عدالت نکند، عدالت پیشه کنید که به پرهیزکاری نزدیکتر است و از خدا بترسید». مشرکین به خاطر شرک و کفر مورد تنفر و کینه‌اند، با این وجود خداوند دستور داده که با آن‌ها به عدالت رفتار کنیم.

حضرت علی وقتی با یک شخص یهودی بر سر زرهی پیش قاضی رفت، چون دلیل واضحی نداشت، قاضی علیه او حکم صادر کرد. و زره به آن یهودی داده شد، اما او

مدهوش و متحیر شد، چگونه در برابر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب به نفع او حکم می‌دهند، و حال آنکه زره مال علی بود، اما دلیلی نداشت. او گفته بود: حسن و حسین شاهد هستند. قاضی گفته بود: شهادت پسر برای پدر جایز نیست. علی گفته بود: این‌ها سرور جوانان بهشت‌اند. قاضی گفته بود: این قضیه مربوط به بهشت است. شخص یهودی در اوج شگفتی، از آن چه می‌دید درمانده بود، گفت: ای امیرالمؤمنین أشهد أن لا إله إلا الله، وأشهد أن محمداً رسول الله، زره مال توست، هنگامی که به صفین می‌رفتی از لوازم افتاد و من آن را برداشتم.^۱

بنابراین اگر مردمان غیرمسلمان عدالت و درستکاری مسلمانان را ببینند چه بسا ایمان بیاورند!

۷- پرهیزگاران راه پیامبران، صادقین و نیکوکاران را ادامه می‌دهند، و با آن‌ها خواهند بود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ [التوبة: ۱۱۹]. «ای مؤمنان از خدا بترسید، و با راستگویان باشید».

اهل راستی و درستی، یاران پرهیزگاران، برادر و همراه و همنشین آنان هستند.

۸- انسان پرهیزگار آن چه را که به ظاهر مشکلی ندارد، از ترس چیزی که به آن مشکوک است رها می‌کند، به دلیل این حدیث «دَع ما يُرَبِّك إلی ما لا يُرَبِّك»: «آن چه را که در شما شک ایجاد می‌کند به قصد چیزی که شکی در آن نیست، رها کنید».^۲ تقوای کامل چنین است که از خدا چنان بترسید که گاهی برخی چیزهای حلال را از ترس اینکه حرام باشد، رها کنید، پیامبر ﷺ خرمایی را دید، می‌خواست آن را بخورد، اما چون می‌ترسید، از خرمای صدقه افتاده باشد، آن را رها کرد.^۳

۱- ابونعیم در حلیة الاولیاء (۱۴۱/۴) از حضرت علی نقل کرده است.

۲- صحیح است: به روایت ترمذی (۲۵۱۸) بخش صفة القیامة و الرفاق و الودع، نسائی (۵۷۱۱) بخش الأشربة، باب الحث علی ترک الشبهات، دارمی (۲۵۳۲) بخش البیوع، باب دع ما یرببک إلی ما لا یرببک، و احمد در مسند (۲۷۹۳۹). آلبانی در صحیح الجامع به شماره‌ی (۳۳۷۸) آن را صحیح دانسته است.

۳- صحیح است: به روایت بخاری (۲۰۵۵) بخش البیوع، باب ما یتنزه من الشبهات، و مسلم (۱۰۷۱) بخش الزکاة، باب تحریم الزکاة علی رسول الله.

پرهیزکاری نیز باید به شیوه‌ی درست، در اخلاق و سرشت انسان نمود پیدا کند. برخی از مردم گناهان بزرگ انجام می‌دهند، و از آن طرف در برابر چیزهای بی‌مقدار و کم ارزش پرهیزکاری نشان می‌دهند...! «از شما درشگفتم ای اهل عراق! پسر دخت گرامی پیامبر را می‌کشید، سپس درباره‌ی خون جانداران کوچک سؤال می‌کنید و جویا می‌شوید».^۱

بنابراین پرهیزکاری باید بر اساس درستی مبتنی باشد.

لذا وقتی از امام احمد درباره‌ی مردی سؤال شد که وقتی سبزی می‌خرید، برگ خرمایی را که سبزی با آن بسته شده بود در معامله لحاظ می‌کرد، و با فروشنده درباره‌ی آن صحبت می‌کرد. امام احمد پرسید: چرا از این مسایل سؤال می‌کنید...؟ گفتند فلانی این چنین عمل می‌کرد، ابراهیم بن ابونعیم... گفت: آری، از او بر می‌آید. چنین شخصیتی زیننده است که این رفتارش باشد.^۲

اما اگر شخص دارای مقام و اساس درستی نباشد این جزئیات فایده‌ی برایش ندارد و از او پذیرفته نخواهد شد. مثلاً از او (امام احمد) درباره‌ی مردی پرسیدند که مادرش از او خواسته است همسرش را طلاق بدهد، امام گفت: «اگر از هر لحاظ نسبت به مادرش حق مادری‌اش را ادا کرده و به او احسان کرده باشد، به طوری که هیچ کاری باقی نمانده و مادرش هر چه از او خواسته انجام داده است و تنها این یک مورد باقی است، به سخن مادرش عمل کند، اما اگر با طلاق دادن همسرش می‌خواهد به حرف مادرش عمل کرده باشد و پس از آن به آزار و اذیت مادرش بپردازد و او را کتک بزند، نباید این خواسته‌ی مادرش را عملی کند».^۳

ثمره‌ها و فواید تقوی

۱- تقوی انسان را از هر گونه تنگنایی بیرون می‌آورد، تقوی روزنه‌ی است برای روزی که هیچکس انتظار آن را ندارد، زیرا خداوند این وعده را داده و او هرگز خلف وعده نمی‌کند: ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ۖ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾ [الطلاق: ۲-۳] «هرکس از خدا بترسد، خداوند راه نجاتی پیش پای او

۱- بخاری (۵۹۹۴) بخش الأدب، باب رحمة الولد و تقبيله و معانقته این سخن را آورده است.

۲- ابن رجب حنبلی در جامع العلوم و الحکم (۱۱۱/۱) روایت کرده است.

۳- ابن رجب حنبلی، جامع العلوم و الحکم، ۱۱۱/۱.

می‌گذارد و او را از جایی که گمان ندارد روزی می‌رساند.» در شغل‌ها و کارهای کم درآمد این نکته بسیار مهم است. تقوای پروردگار باعث می‌شود به جای ترک کارهای حرام جانشین‌های مباحی برای انسان فرا برسد. حتی اگر با محرومیت روبه‌رو شدید حلقه‌ی تقوی را از دست ندهید و حتی اگر در معرض آزار و اذیت مردم واقع شدید به صداقت و درستی پایبند باشید. پروردگار به زودی راهی برای برون‌رفت از این تنگناها برایتان فراهم می‌کند.

یک نفر بازرگان می‌گفت در شرکتی بازرگانی کار می‌کرد و در بسیاری از خرید و فروش‌ها به او پیشنهاد رشوه می‌شده است، و بیشتر کارهای بازرگانان با رشوه انجام می‌شد، وقتی پی برد که این کار ناروا و معیصیت است، تقوای خدا پیشه کرد و از ترس او از این کار خودداری کرد... طولی نکشید که شخصی آمد و بدون رویارویی با رشوه ابزارها و دستگاه‌های زیادی را خریداری کرد. این چنین خداوند سبحان برای آن پرهیزکار خیر و احسان اراده کرد و در قبال نیت خیرش به او عوض داد، وعده‌اش را به زودی عملی ساخت، زیرا او در تقوایش با خدا روراست و مخلص بود، تقوی نمی‌تواند در یک جانب، در یک امر و یا در یک نهی یا در یک دستور دینی بدون جوانب و امر و نهی‌های دیگر صورت پذیرد.

کسی که وعده‌ی خدا را کند و آهسته می‌داند و فکر می‌کند دیر عملی می‌شود، در درجه‌ی اول باید به خود بنگرد، آیا مراتب تقوی را به درستی کسب کرده است؟ و آن را به حد کمال رسانده است؟ بی‌گمان کسی که دستوری را اجرا می‌کند و دستور دیگر را زیر پا می‌گذارد، به بعضی نواهی عمل می‌کند و بعضی را می‌شکند، تقوای الهی را به درستی محقق نساخته است و شایستگی تحقق وعده‌ی الهی را ندارد.

۲- آسان‌سازی کارها؛ خداوند سلسله اسباب را برای انسان با تقوی آسان می‌کند:

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا﴾ [الطلاق: ۴] «هرکس از خدا بترسد خداوند کار را بر او آسان گیرد».

۳- از جمله مهمترین چیزهایی که به متقی داده می‌شود دانش سودمند ناشی از

تقوی است: ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ [البقرة:

۲۸۲] «از خدا بترسید خدا به شما آموزش می‌دهد و بر هر چیز داناست.» خداوند همه چیز را به شما یاد می‌دهد، هر آن چه که به آن نیاز دارید، حلال، حرام، مصلحت‌ها و منفعت‌هایتان را به شما یاد می‌دهد، اموال و دارایی‌هایتان را

برایتان حفظ می‌کند، گناه و نافرمانی از جمله اسباب نقصان دانش و حفاظت الهی، و عدم روی آوردی نفس به علم و دانش است.

۴- بصیرت و تیزبینی از بزرگترین دست‌آوردهای تقوی است. متقی، بصیرت و درکی به دست می‌آورد که به کمک آن حق را از باطل باز بشناسد، و نوری از سوی خداوند راه را برایش روشن گرداند، و از شر و بدی بپرهیزد و جویای خیر و نیکی باشد و توفیق بیابد: ﴿إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا﴾ [الأنفال: ۲۹] «اگر از خدا بترسید وسیله‌ای برای جدایی حق از باطل برایتان قرار می‌دهد» «فرقان» در لغت آن است که حق باطل را از هم جدا می‌کند، مانند صبح که روز را از شب جدا می‌کند.

۵- محبت خداوند و ملائکه و مردم در حق انسان پرهیزگار: ﴿بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ﴾ [آل عمران: ۷۶] «آری هرکس به پیمان خود وفا کند و پرهیزگار باشد، خدا پرهیزگاران را دوست دارد» خداوند وقتی کسی را دوست بدارد جبرئیل را فرا می‌خواند تا او را دوست بدارد، و اهل آسمان و سپس اهل زمین او را دوست می‌دارند.^۱

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾ [مریم: ۹۶] «خداوند رحمان محبت ایمان آوردگان صالح را در دل‌ها افکند» یعنی مودتی از خود، ملائکه و نیز از مردم برای او مقرر می‌کند.

۶- یاری و پشتیبانی خداوند از متقی: ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾ [البقرة: ۱۹۴] «و بترسید از خدا و بدانید که او با پرهیزگاران است.» این همراهی خدا با بنده در قالب کمک، تأیید و حمایت از اوست. او (سبحانه و تعالی) این عطیه‌ی خود را به پیامبران تقوا پیشه‌ی خود عطا فرمود، به موسی و هارون گفت: ﴿قَالَ لَا تَخَافُ إِنِّي مَعَكُمْ أَسْمَعُ وَأَرَىٰ﴾ [طه: ۴۶] «فرمود: نترسید، من با شمایم، می‌شنوم و می‌بینم»، ﴿قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ﴾

۱- صحیح است: بخاری (۷۴۸۵) بخش التوحید، باب کلام الرب مع جبرئیل و نداءالله الملائكة، و مسلم (۲۶۳۷) بخش البر والصلة و الآداب، باب اذا أحب الله عبداً حبه إلى عباده، روایت کرده‌اند.

[الشعراء: ۶۲] «گفت: هرگز، پروردگارم با من است و به زودی هدایت‌م خواهد کرد».

۷- پرهیزگاران از آسمان‌ها و زمین برکتهایی برای‌شان می‌رسد، برکت یعنی افزایش چیز اندک، سپس فراوانی، زیادت، خیر و بالاخره عافیت و سلامتی: ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾ [الأعراف: ۹۶] «اگر ساکنان تمام بلاد ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند درهای برکات آسمان و زمین را بر آن‌ها می‌گشودیم.» این یعنی خداوند نیکی و خیر را برای آن‌ها فراوان می‌گرداند و به خاطر تقوی دروازه‌های خیر و برکت را به روی آن‌ها می‌گشاید: ﴿وَأَلْوِ اسْتَقَمُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِيَنَّهُمْ مَّاءً غَدَقًا﴾ [الجن: ۱۶] «اگر پایداری کنند، به آب فراوان سیرابشان می‌کنیم.» برعکس اگر تقوی حاصل نشود، فساد در زمین فراگیر می‌شود: ﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ﴾ [الروم: ۴۱] «به سبب اعمال مردم، در برّ و بحر فساد آشکار شد». آلودگی، بیماری و انواع سرطانها انتشار می‌یابد: ﴿لِيذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا﴾ [الروم: ۴۱] «تا جزای بخشی از اعمالی را که انجام داده‌اند به آن‌ها بچشانیم.» این در سزای اعمال‌شان است. برکت با نافرمانی و گناه زوال می‌یابد... چه بسا می‌بینید اموال فراوانی بیهوده به هدر می‌رود، نه صاحبش و نه کس دیگری از آن استفاده نمی‌کند... چه بسا می‌بیند برای برخی از مردم انواع غذا فراهم باشد اما مایه‌ی بیماری و وبال آن‌ها می‌شود...!

۸- مژده و بشارت برای پرهیزگار... چه بسا در قالب ستایش مردم باشد... یا رؤیای مبارک.. و دیدار ملائکه در هنگام مرگ: ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [الذین ءَامَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ] ﴿لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ﴾ [یونس: ۶۲-۶۴] «آگاه باش که دوستان خدا نه ترسی دارند، و نه غمگین می‌شوند. برای مؤمنان پرهیزگار در زندگی دنیا و آخرت خبری مسرت بخش است.» این مژده می‌تواند رؤیای نیکویی باشد یا تمجید و تحسین

مردم! نبوت به پایان رسیده است... اما نشانه‌های بشارت دهنده همچنان باقی است.

۹- محفوظ ماندن از نیرنگ و فریب دشمنان، انسان هرگز به دور از دشمن و حسود نیست ﴿وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا﴾ [آل عمران: ۱۲۰] «اگر استقامت و پرهیزگاری پیشه کنید مکرشان به هیچ وجه به شما ضرر نمی‌رساند». خداوند شر بدکاران و نیرنگ نابه‌کاران را از پرهیزگاران دور می‌کند.

۱۰- رساندن منافع دنیایی، حفاظت خانواده و اموال: ﴿وَلِيَحْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعْفًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا﴾ [النساء: ۹] «آنان که نگران فرزندان ناتوانی باشند که از خود به جا می‌گذارند باید از خدا بترسند و سخنی عادلانه و درست بگویند». خداوند پدران را که می‌ترسند فرزندان سهل‌انگار و ضعیفی را پس از خود به جا بگذارند، به ترس و تقوا در دیگر امورشان سفارش می‌کند که تقوای خدا پیشه کنند تا او از فرزندان‌شان حفاظت کند و مراقبت و نعمت نگهداری خود را شامل حال‌شان بگرداند: ﴿وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا﴾ [الکهف: ۸۲] «اما دیوار از آن دو پسر یتیم از مردم این شهر بود که زیر آن گنجی داشتند». این چنین خداوند اگر بخواهد برای حفظ جان و مال بندگان خود مأمورانی مقرر می‌کند، در این آیه نکته‌ی دیگری هم قابل ملاحظه است: ﴿وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا﴾ [الکهف: ۸۲] «و پدر آن‌ها مرد صالحی بود». او به خاطر اهلیت و شایستگی آن پدر جان و اموال پسرانش را محفوظ نگه داشت.

محمد بن منکدر می‌گوید: «خداوند فرزند، نوه و نتیجه‌ی انسان صالح و نیز محل سکونت او و ناحیه‌های اطراف آنرا محفوظ می‌دارد و آن‌ها پیوسته در سایه حفاظت و توجه خداوند خواهند بود».^۱

ابن مسیب گوید: «ای فرزندم! من به خاطر تو و به امید اینکه آثار من در وجود تو بماند و ادامه یابد، بیشتر نماز می‌خوانم و دعا می‌کنم!».^۱ سپس این آیه را خواند:

۱- ابن مبارک در الزهد (۱/۱۱۲) به شماره‌ی (۳۳۰)، وحمیدی در مسندش (۱/۱۸۵) به شماره‌ی (۳۷۳) این سخن را آورده‌اند.

﴿وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا﴾ [الکھف: ۸۲] «پدرشان صالح و نیکوکار بود.» او بی‌گمان برای خدا نماز می‌خواند و داناتر و آگاهتر از آن بود که به خاطر عملش فقط به ثواب دنیوی چشم داشته باشد، بلکه او در ورای ثواب و پاداش اخروی به امور دنیایی نیز نظر داشت، و خداوند کریم و سخاوتمند است، به خاطر عبادت‌های بندگانش هم در دنیا و هم در عقبی به آن‌ها ثواب و رحمت می‌رساند.

۱۱- تقوی سبب قبول عمل است و این از جمله بزرگترین فواید است: ﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾ [المائدة: ۲۷] «خدا فقط از پرهیزگاران می‌پذیرد.» این آیه پاسخ یک انسان صالح به برادر بدکارش است که عاقبت بدکاریش او را به قتل برادر صالحش وا داشت. یکی از پیشینیان می‌گفت: «اگر بدانم خداوند یک سجده‌ی من را قبول کرده است آرزوی مرگ می‌کردم.»^۲

۱۲- تقوی سبب رهایی و رستگاری از عذاب و آزار دنیا می‌شود: ﴿وَنَجِّنَا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ﴾ [فصلت: ۱۸] «و مؤمنان پرهیزکار را نجات دادیم.»

۱۳- با وجود تقوی انسان در میان مردم محبوبیت، شرافت و شکوه و هیبت ایجاد می‌کند، انسان خود نیز دوست دارد در میان مردم منزلت و جایگاهی داشته باشد:

أَلَا إِنَّمَا التَّقْوَى هِيَ الْعِزُّ وَالْكَرَمُ وَ حُبُّكَ لِلدُّنْيَا هُوَ الذُّلُّ وَالسَّقَمُ
و لَيْسَ عَلَى عَبْدٍ تَقَى نَقِيصَةٌ إِذَا حَقَّقَ التَّقْوَى وَ إِن حَاكَ أَوْ حَجَمَ

هان! بدانید که افتخار و کرامت تنها در تقوی است، ذلت و نادرستی در صاحب دنیا است. / انسان پرهیزکار اگر تقوی را به درستی و کمال محقق سازد، نقص در کارش باقی نخواهد ماند.

۱- ابن رجب حنبلی در جامع العلوم والحکم (۱۸۷/۱) روایت کرده است.

۲- ابن عبدبر در التمهید (۲۵۶/۴) این چنین روایت کرده است: «گدایی نزد ابن عمر آمد و از او چیزی خواست، ابن عمر به پسرش گفت یک دینار به او بدهد، پسرش گفت خدا قبول کند، پدر! او گفت: اگر می‌دانستم خداوند یک سجده یا یک درهم صدقه را از من قبول کرده است، هیچ چیز برایم محبوبتر از مرگ نبود! آیا می‌دانی خداوند از چه کسانی قبول می‌کند؟ او تنها از پرهیزگاران قبول می‌کند.»

۱۴- تقوی انسان را از خشنودی پروردگار، پاک شدن اشتباهات، رهایی از آتش دوزخ و کامیابی در بهشت بهره‌مند می‌سازد. و این اوج خواسته‌ی انسان مسلمان و نهایت آرزومندی اوست که خداوند او را به نعمت جاوید خود برساند. ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ﴾ [المائدة: ۶۵] «اگر اهل کتاب ایمان بیاورند و تقوا پیش گیرند، گناهان‌شان را خواهیم زدود»، ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيُغْنِهِ اللَّهُ بِرِزْقِهِ وَأَعْلَىٰ دَرَجَاتٍ عَالِيَةٍ﴾ [البقرة: ۲۱۷] «و هرکس تقوای الهی پیشه سازد خداوند گناهانش را می‌آمرزد و پاداش او را افزون می‌گرداند»، ﴿ثُمَّ نُجِی الَّذِينَ اتَّقَوْا﴾ [مریم: ۷۲] «و بعد کسانی را که تقوا پیشه کردند و از آن نجات می‌دهیم»، پیداست که سرافرازی و کامیابی و سربلندی در برابر مردم در روز رستاخیز با عزت و سربلندی دنیا قابل مقایسه نیست: ﴿زَيْنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ﴾ [البقرة: ۲۱۲] «کافرانی که زندگی دنیایی در نظرشان آراسته شده است مؤمنان را مسخره می‌کنند و پرهیزگاران در قیامت از آنها بالاترند». آنان به وسیله‌ی تقوی بهشت را به ارث می‌برند: ﴿وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمٰوٰتُ وَالْاَرْضُ اُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِيْنَ﴾ [آل عمران: ۱۳۳] «بهشتی که به وسعت آسمان‌ها و زمین است و برای پرهیزگاران آماده شده است»، ﴿تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا﴾ [مریم: ۶۳] «این همان بهشتی است که به بندگان پرهیزگاران می‌دهیم»، پرهیزگاران برای رفتن و ورود به بهشت زحمت و مشقتی نخواهند دید، آن‌ها با عزت و احترام با همراهان و اکرام کنندگان به بهشت می‌رسند: ﴿وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ﴾ [ق: ۳۱] «بهشت را برای پرهیزگاران نزدیک آوردند تا دور نباشند»، ﴿يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَىٰ الرَّحْمٰنِ وَفَدًا﴾ [مریم: ۸۵] «روزی که پرهیزگاران را در پیشگاه خدای مهربان گرد آوریم». هیأت و وفد مکرم و با احترام به سوی پادشاه پادشاهان و فرمانروای مطلق برده می‌شوند و او آن‌ها را وارد بهشت می‌گرداند. ﴿إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا﴾ [النبا: ۳۱] «به راستی نصیب پرهیزگاران کامیابی است»،

جویبارها و رودهایی در اطراف آن‌ها جاری می‌گرداند: ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ

وَنَهْرٍ ﴿٥٤﴾ [القمر: ۵۴] «به راستی پرهیزگاران در باغ‌ها و کنار یکدیگرند».

سرای جاوید نصیب پرهیزگاران می‌شود، انسان آن روز با دوستان و محبوبانش به

هم می‌رسند: ﴿الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ ﴿٦٧﴾ [الزخرف: ۶۷] «در

آن روز دوستان دشمن یکدیگرند جز پرهیزگاران». آنان بر روی تخت‌هایی روبه روی

هم نشسته‌اند: ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ﴿٤٥﴾ أَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ءَأَمِينٍ ﴿٤٦﴾ وَنَزَعْنَا مَا

فِي صُدُورِهِمْ مِّنْ غَلِيٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ ﴿٤٧﴾ [الحجر: ۴۵-۴۷] «پرهیزگاران در

باغ‌ها و کنار چشمه‌ها هستند به سلامت و ایمنی به آن وارد شوید. آنچه در دل‌هایشان

مایه‌ی کینه است برکنیم و برادرانه بر تخت‌هایی روبروی یکدیگر قرار دارند». گروه-

گروه، دسته-دسته، و با اکرام و احترام به سوی بهشت و به سوی خدا می‌روند:

﴿وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَىٰ الْجَنَّةِ زُمَرًا ﴿٧٣﴾ [الزمر: ۷۳] «آنان که از پروردگارشان

ترسیده‌اند گروه گروه به بهشت برده شوند».

در پایان به ناچار باید از این زندگی جدا شد و از آن دل کند.

عِشْ مَا بَدَلَكَ سَالِمًا فِی ظِلِّ شَاهِقَةِ الْقَصُورِ

يُسْعَىٰ عَلَيْكَ بِمَا اشْتَهَيْتَ لَدَى الرُّوْحِ وَفِي الْبُكُورِ

فَإِذَا النُّفُوسُ تَقَعَّقَعَتْ فِی ضَمِيقِ حَشْرَجَةِ الصُّدُورِ

فَهَنَّاكَ تَعْلَمُ مَوْقِنًا مَا كُنْتَ إِلَا فِی غُرُورِ

هر چند برایتان مقدور باشد سالم و خوشحال در سایه‌ی کاخ‌های بلند زندگی

کنید. / صبحگاهان و شامگاهان هر چه دوست دارید و هر چه آرزو کنید برایتان آورده

می‌شود. / اما آن گاه که جان‌ها در سینه به تنگ آید و دل‌ها در آن نگنجد، / به یقین

می‌دانید که شما تا آن موقع در غفلت و غرور بوده‌اید.

تلاش و تکاپو و مواظبت بر نفس و دل به منظور رسیدن به تقوی، انجام آن چه خدا

واجب کرده و پرهیز از آن چه از آن نهی کرده، در حقیقت شیوه‌ی درست و مسلک

راستین آن زندگی است، از اینکه بگذریم هر چه در دنیا است، لهُو است و لعب، دنیا خود بازیچه‌یی بیش نیست، مورد لعنت واقع شده است.^۱

این بود گوشه‌یی از موضوع و معانی تقوی، و راه‌ها و شیوه‌های حصول آن، مراتب و بهره و فایده‌های آن... و همچنین صفات و ویژگی‌های پرهیزگاران و تقواییشان، از خداوند بزرگ خواستاریم ما را در مسیر تقوی و دست یافتن به آن یاری دهد، و از دنیا و شر و شور آن رهایی بخشد!

۱- ترمذی (۲۳۲۲) بخش الزهد، و ابن ماجه (۴۱۱۲) بخش الزهد، باب مثل الدنيا، و دارمی (۳۲۳) در بخش المقدمة، باب فی فضل العلم و العالم، با درجه‌ی نیکو روایت کرده‌اند، البانی در صحیح الجامع به شماره‌ی (۱۶۰۹) آن را نیکو دانسته است.

ورع

در مسیر پرفراز و نشیب مطالعه و بررسی رفتارها، کنش‌ها و اعمال دل از مقوله‌ها، موضوع‌ها و مباحث زیاد و مهمی یاد شد که در دل می‌گذرد و آن را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. از یک رویی و اخلاص سخن به میان آمد، بیم و امید، خشنودی و شکیبایی و شکرگزاری مورد بحث و کنکاش قرار گرفت، اندیشه و تفکر، توکل، محبت، محاسبه‌ی نفس و تقوی که جایگاه و صحنه‌ی پدیدار شدن این خصوصیت‌ها دل است، از نظر تان گذشت و اکنون در آخرین پرده از کنش‌های مربوط به دل در این پژوهش از ورع سخن می‌رود.

ورع در لغت

از ماده‌ی «وَرَعَ يَرَعُ» به معنای کنترل و انقباض است، به پاکدامنی و عفت نیز گفته می‌شود، که عبارت است از کنترل نفس از هر چیز ناشایست، می‌گویند: «تَوَرَّعَ» یعنی پرهیز کرد، از این منظر ورع هم‌معنای تقوی است.

اما در اصطلاح شرعی: ورع عبارت است از خودداری کردن از آن چه در انسان شک ایجاد می‌کند، دوری از هر چه که مذمت و عیب به دنبال داشته باشد، پرداختن به آن مورد اطمینان است، واداشتن نفس به احتیاط و پرهیز از شبهه‌ها.

شیخ الاسلام ابن تیمیه درباره‌ی ورع می‌گوید: «دوری از آن چه از عاقبتش می‌ترسید: که یا به حرام بودنش واقفید یا مشکوک، ضرر و زیان پرهیز از آن کمتر از انجام آن است. این قید در موارد شک بسیار مهم است».^۱

ابن قیم چنین ورع را تعریف می‌کند: «پرهیز از آن چه ترس زیانبخشی در آخرت از آن می‌رود».^۲ از جمله منازل ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ [الفاتحة: ۵] «تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو کمک می‌خواهم» ورع است. خداوند فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ﴾ [المؤمنون: ۵۱] «ای رسولان

۱- ن. ک: مجموع الفتاوی (۵۱۲/۱۰) از شیخ الاسلام ابن تیمیه.

۲- ن. ک: الفوائد: ۱۱۸.

از پاکیزه‌ها بخورید و کارهای شایسته انجام دهید که من به آنچه انجام می‌دهید آگاهم». در جایی دیگر فرمود: ﴿وَتِيَابَكَ فَطَهِّرْ﴾ [المدثر: ۴] «و لباست را پاکیزه‌دار» یعنی نفس و درونت را از گناه پاک بگردان، «توب» یا لباس کنایه از نفس است، چنانکه گروهی از محققان حوزه‌ی تفسیر گفته‌اند.

غیلان ثقفی می‌گوید: «بحمدالله من نه لباس ناپاکی پوشیده‌ام و نه نقاب دورویی بر چهره دارم!»^۱.

بی‌گمان پاکسازی نفس از شوائب و لکه‌های ناپاک در شرع و دین سفارش شده و مورد تأکید قرار گرفته است، و اعمال و اخلاق با آن صلاح می‌یابد. ورع تیرگی‌ها و ناپاکی‌های قلب را می‌زداید، آن گونه که آب ناپاکی و کثافت لباس را از بین می‌برد. لباس و قلب تناسب آشکاری به هم دارند.

پیامبر ﷺ در سخنی گزیده ورع را معنی کرده است: «مِنْ حُسْنِ إِسْلَامِ الْمَرْءِ تَرَكَهُ مَا لَا يَعْنِيهِ»: «از جمله نشانه‌های کمال دین در انسان این است که از هر چه به او مربوط نمی‌شود، دوری کند».^۲ این سخن کامل و مفید همه چیز را در بر می‌گیرد: دوری از هر چه که به انسان مربوط نمی‌شود، از جمله سخن گفتن، نگاه کردن، گوش دادن، رفتن، اندیشه و دیگر رفتارهای آشکار و نهان.

ابراهیم ورع را «پرهیز از هر گونه شبهه، رها کردن چیزهای اضافی و زاید و هر آن چه که ارتباطی به ما ندارد» می‌داند.

این سخن با استناد خطاب به ابوهریره رایث شده است: «يَا أَبَاهِرِيرَةَ كُنْ وَرِعًا تَكُنْ عَبْدَ النَّاسِ»: «ای ابوهریره ورع داشته باش، تا عابدترین مردمان باشی».^۳

۱- ابن عبدالبر در التمهید (۲۳۶/۲۲) و ابن جریر طبری در تفسیرش (۱۴۵/۲۹) از غیلان ثقفی روایت کرده‌اند.

۲- صحیح است: ترمذی (۲۳۱۷) بخش الزهد، باب فیمن تکلم بکلمة یضحک بها الناس، ابن ماجه (۳۹۷۶) بخش الفتن، باب کف اللسان فی الفتنه، مالک در موطا (۱۶۷۲) بخش الجامع، باب ما جاء فی حسن الخلق، و امام احمد (۱۷۳۴) در مسند روایت کرده‌اند. البانی در صحیح الجامع (۵۹۱۱) آن را صحیح دانسته است.

۳- با درجه‌ی نیکو، ابن ماجه - که لفظ از اوست- (۴۲۱۷) بخش الزهد، باب الورع و التقوی، و ترمذی مضمون آن را (۲۳۰۵) بخش الزهد، روایت کرده‌اند، البانی در صحیح الجامع به شماره ی (۷۸۳۳) آن را نیکو دانسته است.

انسان تا آن چه را که به ظاهر ممنوعیتی ندارد، از ترس اینکه ایرادی داشته باشد، رها نکند به تقوای حقیقی نمی‌رسد.^۱
 برخی از پیشینیان می‌گفتند: «ما هفتاد مورد حلال را از ترس دامنگیر شدن به چیزهای حرام رها می‌کردیم».^۲

دانش و ورع

در بحث ورع مسأله‌ی دانش و دانشوری بسیار مهم است، زیرا پایبندی به ورع بدون دانش ممکن نیست، ابن تیمیه در این باره نکته‌ی مهمی را یادآوری کرده است. می‌گوید: «حد کمال ورع در این است که انسان از میان دو گزینه‌ی بهتر، بهترین و از میان دو گزینه‌ی بد، بدترین را تشخیص دهد، و بداند که اساس و پایه‌ی شریعت به دست آوردن نیازمندی‌ها و مصالح و تکمیل آن، و کنار گذاشتن مفاسد و کاستن از آن است، در غیر این صورت هرکس مصلحت یا موجب تباهی شریعت در انجام دادن یا کنار نهادن کاری را نسجد، چه بسا واجبات را رها می‌کند و به گرداب ارتکاب محرمات می‌افتد و این حالت را ورع می‌داند، مانند اینکه کسی جهاد و مبارزه در صف فرمانروایان ستمکار را رها می‌کند و فکر می‌کند از روی ورع است». و می‌گوید من ورع پیشه کرده‌ام، با این ستمکار به جهاد نمی‌روم. اما نتیجه‌ی این کار هجوم دشمن و شکستن مرزهای کشور است و شکست مسلمانان را به دنبال خواهد داشت.

یکی از این قبیل اشخاص که پدرش دارایی‌های شبهه‌داری داشت و مبالغ زیادی بدهکار بود، هنگامی که پدرش فوت کرد و مردم برای طلب بدهی‌هایش آمدند، گفت من از پرداخت بدهیهای پدرم از این دارایی شبهه دار، پرهیز می‌کنم! چنین ورع و پرهیزی درست نیست، و این آدم اطلاع درست و کاملی از این امور ندارد، او به گمان اینکه دارایی پدرش مشکوک بود، از پرداخت حقوق مردم خودداری کرده است، با وجود اینکه باز پرداخت قرض و بدهی واجب است.

۱- روایت ضعیف است ترمذی (۲۴۵۱) بخش صفة القيامة و الرقائق و الورع، باب ما جاء فی صفة أوانی الحوض، ابن ماجه (۴۲۱۵) بخش الزهد، باب الورع و التقوی، و طبرانی در الکبیر (۱۶۸/۱۷) به شماره‌ی (۴۴۶) روایت کرده‌اند البانی در صحیح الجامع (۶۳۲۰) آن را ضعیف دانسته است.

۲- عبدالرزاق در کتابش (۱۵۲/۸) به شماره‌ی (۱۴۴۸۳) و دیلمی در الفردوس (۱۹۶/۱) به شماره‌ی (۷۳۸) و ابن رجب در جامع العلوم و الحکم (۷۴/۱) روایت کرده‌اند.

بنابراین جهالت برخی از مردم را وا می‌دارد که به ادعای ورع بعضی واجبات را ادا نکنند. هم چنانکه گروهی «نماز جمعه و جماعت را پشت سر پیش نمازهایی به بهانه‌ی نشانه‌هایی از بدعت و گناه که در آن‌ها می‌بینند، نمی‌خوانند، و به خاطر میزان بسیار ناچیز بدعت در کسی از یاد گرفتن و کسب علم نزد او خودداری می‌کنند و فکر می‌کنند گوش نکردن سخنان درست از او، از روی ورع است».

شیخ الاسلام ابن تیمیه مواردی از قواعد ورع را یادآوری کرده است: «زهد و ورع در واجبات و مستحبات کارآمد نیست، امادر محرمات و مکروهات اقتدا به زهد و ورع روا است».^۱ در ادامه آورده است: «ورع یعنی خودداری از آن چه زیانبخش است - مانند محرمات - یا ممکن است زیانبخش باشد - مانند موارد شبهه - لذا هم محرمات و هم مشتبهات را در بر می‌گیرد. زیرا شبهه چه بسا آفت و ضرر خواهد داشت. هرکس از شبهه‌ها پرهیز کند شرافت و شریعت خویش را محفوظ نگه داشته است، اما آنکه در منجلاب شبهه‌ها به دام افتد، دام‌گیر حرام می‌شود، مانند شبان که در اطراف حریم خاصی می‌گردد و نزدیک است به آن وارد شود،^۲ اما پرهیز از آن چه زیانی ندارد، یا به خاطر جلب منفعت برتر یا دفع ضرر سخت‌تری، زیانش قابل تحمل و مرجح است، چنین پرهیز و ورعی نادانی و دوری از حقیقت به شمار می‌آید، این امر سه قسم ورع را شامل می‌شود: منافع برتر و منافع خالص، مانند مباح، مستحب و واجب که پرهیز از این امور ضلالت و منحرف شدن از حق است».^۳

مراتب و انواع ورع

گروهی از علما سه مرتبه را برای ورع معرفی کرده‌اند:

- ۱- واجب، که عبارت است از پرهیز از محرمات که بر همه‌ی مردم واجب است.
- ۲- ورع اختیاری، یعنی پرهیز از شبهه‌ها که شمار اندکی از مردم به آن پایبندند.
- ۳- دوری از بسیاری از مباحات و بسنده کردن به کمترین ضرورت‌ها، این درجه‌ی پیامبران، صدیقین، شهدا و صالحین است.

۱- ن. ک: مجموع الفتاوی: ۶۱۹/۱۰.

۲- اشاره به روایت صحیحی دارد که بخاری (۵۲) بخش الایمان، باب فضل من استبرأ لدینه، و مسلم (۱۵۹۹) بخش المساقاة، باب أخذ الحلال و ترک الشبهات آورده است.

۳- ن. ک: مجموع الفتاوی: ۶۱۵/۱۰.

این گونه ورع یعنی از پرهیز از آن چه خدا را و یاد آخرت را از انسان دور کند، جایز است امامشروط به اینکه عملش موافق و همگام با سنت باشد، مثلاً پرهیز از ازدواج و غذا خوردن و این قبیل امور نباشد.

درجه‌ی نهایی ورع که بالاترین حد آن است پرهیز از تمام آن چه برای خدا نیست، می‌باشد، در نتیجه اگر انسان از هر کار مباح نیت نیکویی داشته باشد، مثلاً به قصد تقویت برای عبادت، غذا بخورد، به قصد بیدار ماندن برای عبادت شبانه بخوابد، به نیت تأمین هزینه‌ی همسر و دارای فرزند شدن و عفت نفس و افزایش تعداد انسان‌های ایماندار، ازدواج کند... با نیت درست همه‌ی کارهای مباح- مانند آن چه ذکر شد- برای انسان تبدیل به طاعت و عبادت می‌شود. در این حال پناه بردن به ورع روا نیست، بلکه ورع و پرهیز باید از چیزی باشد که منجر به حرام شود، یا دل را از یاد خدا و سرای آخرت باز دارد.

جایگاه ورع

انسان هر اندازه از ورع برخوردار باشد و هر چه به درجه‌ی بالایی از آن رسیده باشد، روز رستخیز سبکبارتر و در هنگام گذر از صراط سریعتر خواهد بود. ملاک تفاوت در آنجا بر اساس درجه‌های ورع است، یعنی خودداری از زشتی‌ها به خاطر پاکسازی نفس و انجام دادن هر چه بیشتر کارها و رفتارهای نیک و ایمان ناب و همین طور دوری گزیدن از حدود خداوند. نزدیک شدن به حدود خدا چه بسا انسان را به آن می‌کشاند که آن را زیر پا بگذارد، لذا همیشه باید هوشیار باشد: ﴿تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا﴾ [البقرة: ۱۸۷] «این مرزهای الهی است به آن نزدیک نشوید»، ﴿تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا﴾ [البقرة: ۲۲۹] «این حدود خداست از آن تجاوز نکنید.» گاهی منظور از حدود، اواخر امور حلال است که از نزدیک شدن به آن نهی شده، و از جهت دیگر گاهی اوایل امور حرام منظور است، لذا انسان نباید از محدوده‌ی آن چه خدا مباح کرده، بگذرد و به آن چه حرام گردانده، نزدیک شود. ورع انسان را از نزدیکی به این موارد و تجاوز از آن رها می‌کند. گذشتن از حدود حلال ممکن است او را به حوزه‌ی حرام بکشاند. آدمی باید بپرهیزد از اموری که پرداختن به آن منجر به افتادن به ورطه‌ی هلاکت می‌شود. چه مربوط به نگاه کردن باشد، یا گوش دادن، یا بوییدن، سخن گفتن یا مربوط به شهوت باشد، یا هر کار دیگر.

پیامبر ﷺ ورع را به ما یاد داده است: «گناه آن است که در سینه نقش بسته است هر چند مردم درباره‌ی آن نظر مساعد داشته باشند».^۱

پیامبر همچنین فرمود: «إِنَّكَ لَنْ تَدَعَ شَيْئاً لَلَّهِ إِلَّا بَدَّلَكَ اللهُ بِهِ مَا هُوَ خَيْرٌ لَكَ مِنْهُ»: «شما هر چیزی را که به خاطر خدا رها کنید، خداوند بهتر از آن را نصیبتان می‌گرداند».^۲

از عبدالله بن عمر نقل است که پیامبر ﷺ فرمود: «أَرْبَعٌ إِذَا كُنَّ فِيكَ فَلَا عَلَيْكَ مَافَاتِكَ مِنَ الدُّنْيَا: حَفْظُ أَمَانَةٍ وَصَدُقُ حَدِيثٍ، وَحَسَنُ خَلِيقَةٍ وَعَفَّةٌ فِي طَعْمَةٍ»: «چهار خصلت هست که اگر آن را داشته باشید، هر چه از دنیا از دست داده‌اید، نقضی برایتان ایجاد نمی‌کند: امانتداری، راستگویی، نیک رفتاری و کنترل شکم».^۳

در حدیث نغز و پرمعنای دیگر آمده است: «الْحَلَالُ بَيْنَ وَالْحَرَامِ بَيْنٌ وَبَيْنَهُمَا أُمُورٌ مُشْتَبِهَاتٌ لَا يَعْلَمُهَا كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ»: «هم حلال مشخص است و هم حرام، و امور مشتبه‌ی میان‌شان هست که بسیاری از مردم از آن بی‌اطلاعند». در روایت دیگری آمده است: «همانندی‌هایی بین‌شان هست که بسیاری از مردم آن را نمی‌دانند، هرکس از آن همانندها بپرهیزد دین و حیثیتش را محفوظ داشته است، و هرکس در همانندها بیفتد، مانند شبانی که در اطراف حریم ممنوعی بگردد، هر لحظه امکان دارد، در آن بیفتد، بدانید که هر پادشاهی حریمی دارد، و بدانید که حریم خدا در زمین محارمش است، آگاه باشید که در کالبد شما تکه گوشتی هست که اگر صلاح یابد، تمام تن به صلاح می‌گراید، و اگر تباه شود تمام بدن تباه می‌شود، همان که آن قلب است».^۴

۱- صحیح است: دارمی (۲۵۳۳) بخش البیوع، باب دع ما یریبک الی ما لایریبک، و احمد در مسند (۱۷۵۴۵) روایت کرده‌اند. البانی در صحیح الجامع به شماره‌ی (۲۸۸۰) آن را صحیح دانسته است.

۲- صحیح است: احمد در مسند (۳۶۳/۵) به شماره‌ی (۲۲۵۶۵)، شهاب قضاعی در مسندش (۱۷۹/۲) به شماره‌ی (۱۱۳۸) و هیثمی در مجمع الزوائد آورده‌اند.

۳- احمد در مسند (۱۷۷/۲) به شماره‌ی (۶۶۵۲)، خرائطی در مکارم الاخلاق (۴۶/۱) به شماره‌ی (۱۱۹) و هیثمی در مجمع الزوائد (۲۹۵/۱۰) روایت کرده‌اند. هیثمی گفته است: به نقل از احمد و طبرانی با اسناد نیکو.

۴- صحیح است: بخاری (۱۴) بخش الایمان، باب فضل من استبرأ لدینه، و مسلم (۱۵۹۹) بخش المساقاة، باب أخذ الحلال و ترک الشبهات، روایت کرده‌اند.

نمونه‌هایی از ورع صالحین

پیامبر ﷺ حکایت دو نفر را بیان کرد که به ورع مشهورند: بدین شرح که یکی از آن‌ها زمینی را از دیگری می‌خرد، و پس از چندی کوزه‌یی پر از طلا را در آن پیدا می‌کند، آن را نزد فروشنده‌ی زمین می‌برد، می‌گوید: این مال تو است، من زمین را از تو خریده‌ام، نه طلا را! او پاسخ داد: بی‌گمان من زمین و هر چه را که در آن بوده، به تو فروخته‌ام! هر دو از پذیرفتن آن مال طلا خودداری کردند. و قضاوت پیش مردی بردند. او گفت: آیا شما فرزند دارید؟ یکی از آن‌ها گفت من پسری دارم! و دیگری گفت من نیز یک دختر دارم! آن شخص گفت: دختر را به نکاح پسر درآورید و این مال را صرف آن‌ها کنید، و از آن صدقه بدهید.^۱

ابوقتاده حکایت می‌کند که: روزی با پیامبر بودیم، بعضی از ما لباس احرام به تن داشتیم. دیدم همراهانم با چشم چیزی را به هم نشان می‌دهند - در روایت دیگری آمده که: آن‌ها خندیدند - وقتی نگاه کردم، متوجه شدم یک گورخر است، گفتند در شکار آن ما به تو کمک نمی‌کنیم، چون در لباس احرام هستیم، من وسیله‌یی برداشتم و از پشت تپه‌یی آمدم و آن را کشتم و نزد آن‌ها بردم، عده‌یی از آن‌ها گفتند: بخورید، و برخی گفتند: از آن نخورید. من نزد پیامبر آمدم و از او پرسیدم. او فرمود: «آن را بخورید، حلال است.» با دقت در این روایت می‌توان دریافت که آن‌ها حتی از اشاره به آن شکار پرهیز می‌کردند.^۲

ورع پیامبر ﷺ

پیامبر ﷺ از خوردن خرمایی که در خانه‌ی خودش پیدا کرد پرهیز کرد. حسن بن علی از خرمایی که صدقه بود برداشت و آن را در دهان گذاشت، پیامبر گفت: «کخ...»

۱- صحیح است: بخاری (۳۴۷۲) بخش أحادیث الانبیاء، باب حدیث الغار و مسلم (۱۷۲۱) بخش

الاقضیه، باب استحباب اصلاح الحاکم بین الخصمین روایت کرده‌اند.

۲- روایت صحیح است: بخاری (۱۸۲۳) بخش الحج، باب لایعین المحرم الحلال فی قتل الصيد، و

مسلم (۱۱۹۶) بخش الحج، باب تحریم الصيد للمحرم.

کخ...!» یعنی آن را بینداز، سپس گفت: «أما شعرت أننا لا نأكل الصدقة»: «نمی‌دانی ما صدقه نمی‌خوریم».^۱

اما قضیه‌ی آن دانه‌ی خرما که پیامبر ﷺ پیدا کرد و آن را نخورد، چنین است: «إني لأنقلب إلى أهلي فأجد الثمرة ساقطة على فراشي فأرفعها لأكلها ثم أخشى أن تكون صدقة فألقيها»: «هرگاه به خانه برگردم و بینم خرمایی در خانه افتاده، آن را بر می‌دارم تا بخورم، اما می‌ترسم از صدقه باشد، لذا آن را نمی‌خورم و دور می‌اندازم».^۲ یعنی از پروای اینکه مبادا از خرمای صدقه‌ی بی باشد، از خوردن آن پرهیز می‌کند.

ورع زینب بنت جحش رضی الله عنها

باعث شد در قضیه‌ی افک از اشتباه و گناه محفوظ بماند، با وجود اینکه او هووی عایشه رضی الله عنها بود و با او رقابت داشت و می‌خواست خود را نزد پیامبر بالا ببرد، اما وقتی منافقان زبان به افترا گشودند، و مردم سخنان آن‌ها را رد و بدل کردند، زینب با اینکه انگیزه‌ی سخن گفتن برایش مهیا بود، اما از گفتن غیرحق پرهیز کرد، ورع ورزید، و جز حقیقت چیزی نگفت، عایشه رضی الله عنها می‌گوید: پیامبر ﷺ درباره‌ی من از زینب می‌پرسید: «ای زینب تو در این باره چه می‌دانی؟ چه دیده‌ای؟ گفت: «ای پیامبر خدا، به خدا قسم جز خوبی و نیکی از او چیزی ندیده‌ام!» این چنین او پیش پیامبر از عایشه رضی الله عنها دفاع کرد، و خداوند با ورع و پرهیزکاری او را حفظ کرد».^۳

ورع عبدالله بن عمر رضی الله عنهما

هنگامی که صدای نوازندگی را از یک شبان شنید، برای دور شدن از آنجا و نشنیدن آن سرعتش را بیشتر کرد، در حالی که انسان مسؤول چیزهایی که می‌شنود، نیست. بلکه مسؤول چیزهایی است که گوش می‌دهد، چون گوش دادن اختیاری

۱- صحیح است: بخاری (۱۴۹۱) بخش الزکاة، باب ما یذکر فی الصدقة للنبي ﷺ، و مسلم (۱۰۶۹) بخش الزکاة، باب تحریم الزکاة علی رسول الله.

۲- صحیح است: بخاری (۲۰۵۵) بخش البیوع، باب ما ینزه من الشبهات، و مسلم (۱۰۷۱) بخش الزکاة، باب تحریم الزکاة علی رسول الله.

۳- صحیح است: به روایت بخاری (۲۶۶۱) بخش الشهادات، باب تعدیل النساء بعضهن بعضاً، و مسلم (۲۷۷۰) بخش التوبة، باب فی حدیث الإفک و قبول توبة الفاذف.

است. لذا به قصد لذت گوش دادن جایز نیست. به همین سبب ابن عمر گوشه‌هایش را با انگشت می‌گرفت و مرکبش را از راه منحرف می‌کرد و به همراهش - که اسمش نافع بود - می‌گفت هنوز صدا هست؟ وقتی پاسخ مثبت را دریافت می‌کرد، بر همان حال به راهش ادامه می‌داد، تا جایی که دیگر آن صدا را نمی‌شنید، و انگشتش را از روی گوشش بر می‌داشت و به راه خود باز می‌گشت.^۱

ورع ابوبکر صدیق رضی الله عنه

نیز چنانکه حکایت‌هایی درباره‌اش وجود دارد، برخوردار از منزلت والایی از ورع بود، او پس از پیامبر صلی الله علیه و آله با ورع‌ترین مردمان بود، در یکی از حکایت‌های منقول از او آمده است که او غلامی داشت، عهده‌دار مالیات روزی آمد و مقداری خوردنی برای ابوبکر آورد و از آن خورد. سپس غلام به او گفت: می‌دانی این چه بود؟ ابوبکر گفت: چه بود؟ گفت در زمان جاهلیت من برای یک نفر پیشگویی کرده بودم - و پیشگویی چه خوب حرفه‌یی بود! - اما من او را فریب دادم! آن شخص امروز مرا دید و این را که از آن خوردی، به من داد. ابوبکر انگشتش را در گلویش فرو کرد و استفراغ کرد و همه را از شکمش بیرون ریخت.^۲

ورع عمر بن خطاب رضی الله عنه

به نقل از نافع - برای نخستین مهاجران مبلغ چهار هزار مستمری مقرر کرد، اما برای پسرش ابن عمر سیصد و پنجاه هزار قرار داد. به او گفتند او نیز از نخستین مهاجران است، چرا مبلغ کمتری برایش در نظر گرفتی؟ گفت: «به خاطر اینکه پدر و مادرش او را هجرت دادند، چون او بچه بود، هرگز مانند کسی نیست که خودش مهاجرت کرده باشد».^۳

از ابن شهاب نقل است، ثعلبه ابن ابومالک گفت: عمر بن خطاب چند تکه پارچه را میان تعدادی از زنان مدینه تقسیم کرد، یک تکه‌ی مرغوب باقی ماند. برخی از اطرافیان‌ش گفتند ای امیرالمؤمنین این تکه را به دختر رسول خدا که نزد تو است،

۱- احمد در مسند (۸/۲) حدیث (۴۵۳۵) و ابونعیم در حلیة الاولیا (۱۲۹/۶) آورده‌اند.

۲- صحیح است: بخاری (۳۸۴۲) بخش المناقب، باب أيام الجاهلیة، روایت کرده است.

۳- صحیح است: به روایت بخاری (۳۹۱۲) بخش المناقب، باب هجرة النبی و أصحابه.

بده - منظورشان ام کلثوم دختر حضرت علی و نوهی پیامبر بود که عمر با او ازدواج کرده بود - عمر گفت: ام سلیط مستحق تر است - ام سلیط یکی از زنان انصار بود که با پیامبر بیعت کرده بود - عمر گفت او در روز نبرد احد برای ما مشک‌های آب می‌دوخت و آماده می‌کرد.^۱

فواید ورع

آن چه که بسیار حائز اهمیت و شایان توجه است اینکه ورع از خوف از خدا پدید می‌آید. و از ورع زهد حاصل می‌شود. به علاوه ورع فواید و بهره‌های دیگری نیز دارد: مانند دور نگه داشتن خویشتن از عذاب خداوند رحمان، تحقق آرامش خاطر، اطمینان درونی در مؤمن، خودداری از حرام؛ دوری از صرف و دقت در امور بیهوده، سبب مستجاب شدن دعا می‌شود، زیرا انسان اگر خوراک و نوشیدنی‌اش را پاکیزه و حلال گرداند و ورع بورزد، هرگاه دستش را به دعا بردارد، دعایش قبول می‌شود، ورع همچنین موجب خشنودی خدا و افزایش حسنات می‌گردد، مردم در بهشت برحسب ورع متفاوتند.

چند مسأله درباره‌ی ورع

انسان مسلمان اگر دل از دنیا بکند و بر سر موضوع آخرت متمرکز سازد و به قرآن کریم روی بیاورد، از هر طرف دری به رویش باز می‌شود. با ورع می‌توان به این خواسته دست یافت.

باید دانست که خیلی چیزها، حلال، ناب و آشکار است. و بسیاری از چیزها حرام خالص و آشکار. میان این دو قسم مسایلی هست که انسان را به اشتباه می‌اندازد. از این جمله پوشیدن پشم، کتان و پنبه... و ازدواج با عقد درست، گرفتن مال ارث یا هدایی کسی که روزی حلال دارد، و خریدن چیزی با بیع درست، اموری است حلال آشکار. همچنان که اموری نیز هست حرام آشکار، مانند مرده، خون، گوشت خوک، ازدواج با محارم، لباس ابریشمی برای مردان، گرفتن اموال غصبی یا دزدی، تقلب در معامله، رشوه اموری است آشکارا حرام. اما آن چه مشتبه است و انسان باید از آن پرهیزد. و در برابر آن ورع پیشه کند، مانند آن چه در حلال یا حرام بودنش اختلاف

۱ - صحیح است: به روایت بخاری (۴۰۷۱) بخش المغازی، باب ذکر ام سلیط.

هست، از قبیل پوست درندگان اگر چه دباغی شده باشد و یا مانند خرید و فروش قسطی، بدین گونه که چیزی را قسطی خریداری نمایید و به منظور کسب نقدینگی آن را به پول نقد بفروشید. عده‌یی از علما این عمل را جایز نمی‌دانند، با وجود این جایز بودنش مرجح است. اما در هر صورت این مسأله مورد اختلاف است.

لذا از جمله اسباب ایجاد شبهه، درگیری و اختلاف علما بر سر مورد معینی است که هر یک دلایلی بر حلال یا حرام بودنش دارند، در حالی که پیامبر همه‌ی حلال و حرام‌ها را آشکارا بیان کرده است، اما برخی از مردم از تشخیص مواردی از حلال و حرام عاجزند و دچار اختلاف شده‌اند. از جمله عوامل پدید آمدن اختلاف میان علما در بعضی مسایل این است که دو متن در آن روایت شده که یکی دال بر حلال بودن است و دیگر حرام بودنش را می‌رساند. چه بسا یکی از دو متن صحیح و دیگری ضعیف باشد، یا یکی ناسخ و دیگری منسوخ باشد. هر گروه از علما یکی از متن‌ها را وجهه‌ی نظر قرار می‌دهد و در نتیجه اختلاف بروز می‌کند، گاهی ممکن است در متنی امر وجود داشته باشد و برداشت برخی از آن‌ها این باشد که واجب است و برخی دیگر معتقد باشند که امر در آن مورد برای استحباب آمده است. ورع در این جا اقتضا می‌کند که به حقیقت عمل کنید. یا اگر در موردی نهی آمده باشد شماری از علما بگویند نهی به منظور تحریم است و بعضی بگویند برای کراهت، که بنابر اقتضای ورع باید آن را حرام تلقی و از آن دوری کرد.

علما حتی خودشان گاهی اموری بر آن‌ها مشتبه می‌شود، در مورد آن نظر می‌دهند، یا سکوت اختیار می‌کنند. مانند اینکه با مسأله‌یی مواجه شوند که دو متن درباره‌ی آن نقل شده باشد، یکی ناسخ و دیگری منسوخ، و آن‌ها تاریخ ناسخ و منسوخ را ندانند، لذا از اظهار نظر و فتوا دادن خودداری می‌کنند.

از دیگر نمونه‌های امور مشتبه آن است که مالکیت اصلی چیزی معلوم نباشد، مثلاً انسان در منزلش چیزی بیابد و نداند مال خودش است یا از آن شخص دیگری است؟ در این مورد حدیث پیامبر درباره‌ی خرما که پیشتر نقل شد، مشهور است. اما سؤالی که در این جا مطرح است اینکه اموالی که در خانه‌ی شما یافت می‌شود در اصل از آن کیست؟ پاسخ این است که مال شماست، جنبه‌ی حلال بودنش قوی‌تر و راجح است، اما اگر شما بخواهید ورع پیشه کنید و چیزی را که در خانه‌ی خود پیدا می‌کنید صدقه بدهید، بهتر است.

در برخی مواقع در یک مورد خاص سببی بر حلال بودن آن هست و سببی نیز بر حرام بودنش، انسان آن را رها می‌کند، چون پیامبر چیزهایی را به ما آموخته است که اصل در آن پرهیز و امتناع است. مانند مهریه و گوشت حیوانات که تا یقین حاصل نشود نباید از آن تناول کرد. اگر در جاهایی شک پدید آمد مثلاً یک سبب بر ممنوعیت باشد و یک سبب بر مباح بودن، ما باید پایبند به اصل باشیم اصل تحریم است.

یا کسی که تیری را به قصد شکاری رها می‌کند، یا سگش را به دنبال آن می‌فرستد، و هنگامی که خود به آن می‌رسد، سگ دیگری را نیز در کنار شکار می‌بیند، نمی‌داند آیا سگ او شکار را گرفته است یا آن سگ دیگر، یا اینکه وقتی می‌رسد، می‌بیند آن شکاری را که به سویش تیر پرتاب کرده، در آب افتاده است، و اکنون نمی‌داند شکار به سبب تیر کشته شده یا اینکه در آب غرق شده است؟

از طرف دیگر وقتی نقل شده که سگ آموزش دیده برداشتن شکارش جایز است، آیا این بدین معناست که آن چه سگ آموزش ندیده شکار کرده، جایز نیست؟ در حالت نخست که سگ دیگری را کنار شکار ببیند ورع حکم می‌کند که از برداشتن آن بپرهیزد، همین حکم در مورد آنکه در آب غرق شده، صادق است.^۱

وقتی کسی می‌خواهد بر روی زمینی یا سجاده‌یی نماز بخواند، و با خود بگوید وجود با بچه‌ها - که ممکن است بر آنجا نجاست کرده باشند - من در این جا نماز نمی‌خوانم، و از آن پرهیز کند، این گونه تورع و پرهیز چه حکمی دارد؟ آیا از دیدگاه شرع درست است یا خیر؟ در پاسخ می‌گوییم که این گونه تورع شرعی نیست، چون بدون هیچ گونه نشانی با اصل مخالفت کرده است، به خاطر اینکه هیچ دلیلی بر نجاست وجود ندارد، و اصل بر طهارت و پاکیزگی است.

امام احمد شبیهه را به مقامی در مابین حلال و حرام - یعنی حلال ناب و حرام ناب - تفسیر کرده است. او گفته هرکس از آن دوری کند دینش را حفظ کرده است، هر چند در مواردی آن را به اختلاط حلال و حرام تفسیر کرده است.

معامله با کسی که اموالش مختلط (از حلال و حرام) است، از دیگر نمونه‌های شبیهه است. کسی که ربا می‌دهد و خرید و فروش می‌کند، در اموالش هم حلال هست و هم حرام. تشخیص حلال و حرام در این مورد چگونه امکان‌پذیر است؟

۱- ن. ک: روایتهای بخاری (۲۰۵۴) بخش البیوع، باب تفسیر الشبهات، و مسلم (۱۹۲۹) بخش الصيد و الذبائح و ما یؤکل من الحيوان، باب الصيد بالکلاب المعلمة.

امام احمد می‌گوید: باید از او دوری کرد، مگر اینکه مال حرامش به میزان بسیار اندک باشد، یا قابل شناسایی نباشد، - حرام نامشخص و نامعلوم است - در این حالت استفاده از اموال او جایز است، اما اقتضای ورع ترک آن است. زهری گوید: تا زمانی که عیناً مشخص نشود، آن مال حرام است، ایرادی ندارد از آن صرف شود، اما سفیان ترک آن را خوشایندتر می‌داند.

امام احمد درباره‌ی اموالی که حلال و حرام در آن به هم آمیخته است، می‌گوید اگر مال زیاد باشد، صاحبش به اندازه‌ی حرام را از آن جدا کند و در مابقی آن هر گونه می‌خواهد عمل کند، اما اگر اندک باشد، از کل آن بپرهیزد، زیرا مال اندک وقتی مقداری از آن را مورد استفاده قرار دهد، بعید می‌نماید از قسمت حرام تهی باشد.

شماری از علمای پیشین درباره‌ی استفاده از اموال کسی که در آن حرام نیز هست اما به طور معین نمی‌دانند کدام جز از آن حرام است، اجازه داده‌اند.

در نهایت قاعده چنین است: معامله با کسی که اموالش آمیخته‌ای از حلال و حرام است به شرطی که ندانیم دقیقاً کدام، حرام است، جایز است و همچنان حکم ورع پرهیز از آن است.

حفظ دین و دورکردن خدشه و شبهه در آن و زندگی انسان مسلمان بسیار مهم است. آدمی از شبهه سیر نمی‌شود. سفیان ثوری درباره‌ی کسی که درهم‌هایی در خانه‌ش وجود داشت، نقل کرده است که گفته بود: «دوست دارم اگر ندانم این مال از کجا و از چه راهی آمده، خانه از آن تهی باشد».

«انسان در شمار پرهیزگاران آرایش نمی‌یابد مگر اینکه موارد بدون شک را از ترس موارد مشکوک رها کند».

حسن بصری درباره‌ی ورع گفته است: پرهیزگاری همچنان پرهیزگاران را رها نمی‌کند تا اینکه از ترس حرام از حلالهای زیادی بگذرند.^۱

سفیان ثوری: پرهیزگاران بدین خاطر چنین نامیده شدند که از چیزی که از آن دوری نمی‌شود، پرهیز کردند.^۲

ابن عمر: دوست دارم میان خودم و حرام پرده یا مانعی از حلال قرار بدهم که هرگز آن را پاره نکنم.^۱

۱- جامع العلوم والحکم، ۱/۱۵۹.

۲- همان، ۱/۱۵۹.

سفیان بن عیینه: انسان به حقیقت ایمان دسترسی پیدا نمی‌کند مگر زمانی که میان خود و حرام مانعی از حلال ایجاد کند، و از گناه و هر چه شبیه آن است، گریزان باشد.^۲

شرایط ورع

پیامبر فرمود: «الإثم ما حاك في الصدر وكرهت أن يطلع عليه الناس»: «گناه آن است که در سینه نقش بسته و دوست ندارید مردم بر آن آگاه شوند».^۳ اشاره به این دارد که گناه آن است که در سینه آشوب، نگرانی و آشفتگی به جای گذاشته است با این وجود در میان مردم زشت می‌نماید، بدین گونه که چون بر آن وقوف یابند آن را نپسندیده و زشت بدانند. اگر کسی در حلال یا حرام بودن چیزی شک داشته باشد، اما نفسش و درونش به آن آرامش نیابد، از او بپرسید: آیا اگر تو آن کار را انجام دهی و مردم بر آن آگاه شوند، می‌پسندند یا نه؟ و او بگوید نه، مردم آن را زشت می‌دانند، تعریف گناه بر چنین عملی منطبق است.

گاهی انسان به خاطر بی‌اطلاعی از چیزهایی نگران و آشفته می‌شود. در چنین مواردی باید هشیار بود، از اهل علم بپرسیم اگر گفتند مشکلی ندارد، انسان با آن آرامش می‌یابد. اهمیت نظرخواهی و پرسش از دانایان مطمئن و مورد اعتماد در این امور آشکار می‌شود، برای مثال صحابه از خوردن گوشت شکار ابوقتاده خودداری کردند، اما پیامبر ﷺ از آن خورد.^۴

علما بین این دو مقوله تفاوت قایل‌اند اینکه چیزی به قصد کسی که در لباس احرام است و برای او شکار شود، و اینکه کسی که لباس احرام نپوشیده برای خود شکار کند، که در این صورت جایز است آن دیگری نیز که در لباس احرام است از آن بخورد.

۱- امام احمد در بخش الورع (۵۰/۱) به شماره‌ی (۳۱) روایت کرده است.

۲- ابونعیم در حلیة الاولیاء (۲۸۸/۷) و امام احمد در الورع (۱۳۵/۱) به شماره‌ی (۶۹) روایت کرده‌اند.

۳- صحیح است: به روایت دارمی (۲۵۳۳) بخش البیوع، باب دع مایریبک إلی ما لایریبک، و احمد در مسند (۱۷۵۴۵)، البانی در صحیح الجامع به شماره‌ی (۲۸۸۰) آن را صحیح معرفی کرده است.

۴- پیشتر سند روایت ذکر شد.

گناه دل‌ها را و نفس را تحریک می‌کند. در برابر آن باید به حلقه‌ی استوار اطمینان و ایمان چنگ زد. دروغ دام شک و ریب است.

کسب حلال بر هر مسلمانی فرض است. تعدادی از نادانان ادعا کردند که در زمین، حلال به پایان رسیده است و تنها حشیش مانده که در سرزمین‌های خشک می‌روید، جایی که آب و رود نیست. در حالی که این سخن ناشی از جهل و ناآگاهی و به قصد در تنگنا گذاشتن بندگان خداست. پیامبر با قاعده‌ی محکم خود حلال را از حرام جدا کرده و واضح و آشکار این دو مقوله را تبیین کرده است. حلال به طور کلی پاکیزه و گوارا است، اما در میان خود درجاتی دارد، برخی از برخی دیگر گواراتر و پاکیزه‌تر است، کما اینکه حرام همه، پلید است، و بعضی از آن از بعضی دیگر پلیدتر. انسان مسلمان گاهی حلال نزد او از پیش مشخص شده و برایش معلوم بوده است، اما سپس دچار شک و تردید می‌گردد، ولی تا قرینه و دلیلی نباشد نباید به این وسوسه تن دهد. و همین طور از قبل حرام را می‌شناخته است. اما وسوسه‌ی در نفسش پدید می‌آید که این حرام نیست، در حالی که اطلاع دقیق و معتبری ندارد و از اهل علم خبر درستی مبنی بر حلال بودن آن دریافت نکرده است، لذا نباید به وسوسه توجه کند. فقها حکایتی نقل می‌کنند بدین مضمون که: دو نفر ایستاده بودند، که ناگاه پرنده‌ی آمد، آن‌ها با هم به مشاجره پرداختند که آیا این پرنده کلاغ است یا خیر؟ یکی از آن‌ها با گفتن سوگند طلاق گفت کلاغ است و دیگری نیز با جاری کردن سوگند طلاق گفت کلاغ نیست؟ وقتی خواستند برای کشف حقیقت به پرنده نزدیک شوند، پرواز کرد و نتوانستند آن را از نزدیک ببینند. مشکل بالا گرفت: همسر کدام یک از آن‌ها بایستی طلاق می‌گرفت؟!

علما بر این نظرند که در این حالت‌ها اصل، برقراری نکاح است، و زن برای مرد حلال است. احتمال طلاق وجود دارد، اما مورد شک است، که باعث می‌شود به تنگناهایی بیفتند که برونرفت از آن مشکل باشد، و دچار عذاب نفس و وجدان شوند. گاهی بسیاری از مردم در مسایلی دچار شک می‌شوند که اصلاً از دیدگاه شرع سؤال در مورد آن‌ها روا نیست. آیا رواست انسان به خانه‌ی شخص مسلمان قابل اعتمادی که هیچ شک و شبهه‌ی درباره‌اش نیست، برود و چون برایش غذا بیاورند به او بگویند: پولی را که این غذا را با آن خریده‌ای از کجا آوردی؟ آیا باید این را ورع نامید؟! البته که نه، چه آزار و اذیتی بالاتر از این؟ این سؤال خود اتهام است! اتهام به

یک مسلمان و ایجاد شک و شبهه در مورد او، و آن هم بدون دلیل و بدون هیچ گونه نشانی! بدگمانی و آزار در حق مسلمانان حرام است.

گاهی مواردی پیش می‌آید که باعث پرهیز و تورع می‌شود. مثل آمیختن مقدار اندکی حلال به مقدار زیادی حرام. در این گونه مواقع انسان به حقیقت باید جانب ورع را بگیرد.

در مسایل مربوط به مهریه و ازدواج نیز گاهی شبهه‌هایی پیش می‌آید، مثلاً از دختری خواستگاری می‌کنید: زن قابل اعتمادی که به شما شیر داده است می‌آید و می‌گوید من به آن دختر یا خواهرش شیر داده‌ام، مطمئنم یکی از آن‌ها را شیر داده‌ام، اما نمی‌دانم کدام یک! ورع اقتضا می‌کند که با هیچ کدام از آن‌ها ازدواج نکنید.

نمونه‌ی دیگر اینکه دو نفر یکی بودایی و دیگر مسلمان دو حیوان را ذبح می‌کنند، شما می‌خواهید گوشت بخردید و از این قضیه مطلعید، اما نمی‌دانید هر یک از آن‌ها کدام یک از حیوان‌ها را ذبح کرده‌اند! چون مسأله‌ی گوشت حیوان‌ها در شرع بسیار مهم است و بر آن تأکید شده، لذا بیشتر از هر چیزهای دیگر در آن احتیاط می‌شود، چاره این است که از آن‌ها خرید نکنید. البته احتیاط در این موارد و موارد شبیه آن نباید به حد وسوسه برسد.

به پرهیز بیش از حد انسان‌های وسواس نباید توجه کرد. ابن حجر در فتح الباری می‌گوید: «ورع وسواسان مانند اجتناب کسی از خوردن گوشت شکار که مبادا شکار از دست انسان دیگری گریخته باشد، و مانند کسی که چیزی را که به آن نیاز دارد از کسی که نمی‌شناسد و نمی‌داند مالش حرام است یا حلال، نمی‌خرد، در حالی که دلیلی بر حرام بودن مال او ندارد».^۱

ورع دقیق

در موارد جزئی‌تر و دقیق‌تر ورع مسایلی هست که همه‌ی افراد را نشاید. ابن رجب معتقد است: «در این جا نکته‌ی است که نباید از آن غافل بود، اینکه دقت زیاد در خودداری از شبهه‌ها شایسته‌ی کسی است که همه‌ی مقامات و احوالش درست باشد و کارها و رفتارهایش از لحاظ تقوی و ورع همسان شده باشد؛ اما کسی که در ورطه‌ی ارتکاب محرمات نمایان افتد و بخواهد از امور بسیار ریز و جزئی شبهه پرهیز کند و

۱- ن. ک: فتح الباری شرح صحیح البخاری (۲۹۵/۴) از ابن حجر عسقلانی.

ورع بورزد، چنین اقدامی برایش قابل تحمل نخواهد بود و کسی از او نمی‌پذیرد.^۱ حکایت چنین کسی مانند حکایت اهل عراق است که از ابن عمر درباره‌ی خون بهای جانور ناچیزی سؤال کردند، در حالی که در میان آن‌ها کسانی بودند که دست‌شان به خون حسین بن علی آلوده بود. از او پرسیدند کسی که در لباس احرام است اگر پشه‌یی را بکشد باید چه کار کند؟ ابن عمر گفت: درباره‌ی خون پشه سؤال می‌کنند، در حالی که حسین را کشته‌اند! پیامبر درباره‌ی او و حسن گفته است: «هُمَا رِيحَانَتَايَ مِنَ الْجَنَّةِ»: «آن دو، دوشاخه گل ریحان بهشتی من اند!!».^۲

کوتاه سخن اینکه در مسیر ورع جزئیاتی هست که کمتر کسی بدان می‌رسد و اگر کسی مدعی آن شود به سادگی از او پذیرفته نخواهد شد. اما در هر حال ورع یکی از عبادت‌های بزرگ و از ملاک‌های دین است. به ویژه شخص فقیه پرهیزگار زاهد که با ورع سنت پیامبر را اجرا می‌کند. روز رستاخیز پاداش بزرگی دارد.

انسان شایسته است - چنانکه اوزاعی گفت - خود را به جایگاه درست و مخصوصی از ورع برساند. اوزاعی گفت: ما مزاح می‌کردیم و می‌خندیدیم - و هنگامی که به جایگاهی رسیدیم که به ما اقتدا می‌شد - ترسیدم که دیگر لبخندی هم بر لبمان نقش نبندد.^۳

ورع آموختنی است - چنانکه ضحاک بن مزاحم بیان کرده است: پیشینیان ورع را یاد می‌گفتند، زمانی خواهد رسید که سخن گفتن آموزش داده شود.^۴

انسان اگر ورع پیشه کند هیچ حلالی را از دست نمی‌دهد و هرگز گمان نمی‌کند خود را به تنگنایی می‌کشانند که برونرفت از آن برایش ممکن نیست، ورع باید چنانکه در شرع آمده است طلب شود.

از خداوند، پادشاه مطلق مخلصانه، با بیم و امید، ضمن ابراز خشنودی از قضای او، باشکیبایی در برابر حوادث روزگار، با سپاسگزاری از نعمت‌های او و با توکل بر او،

۱- ابن رجب حنبلی، جامع العلوم و الحكم، (۱۱۱/۱).

۲- بخاری (۵۹۹۴) بخش الادب، باب رحمة الولد و تقبيله و معانقته، آورده است.

۳- ابونعیم، حلیة الاولیاء، (۱۴۳/۴).

۴- ابن مبارک، الزهد، (۱۱/۱) به شماره‌ی ۴۰.

خواستاریم، به ما تفکر در نشانه‌ها و آیاتش در آفاق و انفس، محبت خاص خود، تقوی و ورع عنایت فرماید!

الهی! تقوی و محبت خود را زینت بخش دل‌های ما قرار بده!
 الهی! چنان کن که هرگز از یاد تو، ذکرتو و محاسبه‌ی نفس خویش غافل نشویم!
 الهی! ما را و همه‌ی انسان‌ها را یاری کن تا در شمار مخلصان، امیدواران، خرسندان، شکیبایان، شکرگزاران، متوکلان، محبان و پرهیزگاران در آییم!
 آمین.

پایان